

فهرست مطالب

۲۳	مقدمه‌ای از حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته).....
۲۵	مقدمه.....
۲۷	پیش‌گفتار.....
۲۷	انواع مختلف تفسیر.....
۲۸	تفسیر موضوعی چیست؟.....
۲۹	چه مشکلاتی را با تفسیر موضوعی می‌توان حل کرد؟.....
۳۰	سابقه تفسیر موضوعی.....
۳۲	تفسیر موضوعی در کلمات علما و بزرگان پیشین.....
۳۲	روش صحیح در تفسیر موضوعی.....
۳۳	مشکلات تفسیر موضوعی.....
۳۴	چرا این بخش از تفسیر قرآن نمود کافی نکرده است!.....

شروع کارها به نام خدا / ۳۵

۳۸	تفسیر و جمع‌بندی: چرا فقط با نام خدا شروع می‌کنیم؟!.....
۳۹	توضیحات.....
۳۹	۱. اهمیت فوق‌العاده «بسم‌الله».....
۳۹	۲. آیا بسم‌الله جزء تمام سوره‌های قرآن است؟.....

۳. چرا در آغاز سوره براءت بسم الله نیست؟ ۴۱
۴. نام خدا را با نام غیر او قرین نکنید! ۴۲

مسأله معرفت (شناخت) / ۴۳

- آیا جهانی در خارج از ذهن ما وجود دارد؟ ۴۵
- اول: قرآن و لزوم معرفت ۴۷
- اشاره ۴۷
۱. لزوم فراگیری علم ۴۷
۲. سرزنش‌های مکرر بر ترک تفکر ۴۸
۳. تأکید بر لزوم «تعلیم» و «تعلم» ۴۹
۴. هدف آفرینش جهان، علم و معرفت است ۴۹
۵. هدف بعثت انبیاء تعلیم و تربیت است ۵۰
۶. هدف از نزول قرآن اندیشه و تدبیر است ۵۰
۷. دعوت اسلام با دعوت به علم آغاز شد ۵۱
۸. درک اسرار هستی ویژه عالمان است ۵۱
۹. خداوند نخستین معلم است ۵۲
۱۰. امتیاز انسان بر سایر موجودات به علم است ۵۲
۱۱. انبیا خواهان علم بیشترند ۵۳
۱۲. کلید نجات انسان معرفت است ۵۴
۱۳. شرط اصلی مدیریت و رهبری شناخت است ۵۴
۱۴. علم سرچشمه ایمان است ۵۴
۱۵. علم سرچشمه تقوا و خشیت است ۵۵
۱۶. علم سرچشمه قدرت است (و دانایی توانایی است) ۵۶
۱۷. علم سرچشمه تزکیه است ۵۷
۱۸. علم سرچشمه صبر و شکیبایی است ۵۷

۵۸	۱۹. دوزخیان جاهلان‌اند
۵۸	۲۰. جهل مایهٔ سقوط آدمی است
۵۹	۲۱. جهل نابینایی است!
۵۹	۲۲. جهل سرچشمهٔ کفر است
۶۰	۲۳. جهل سرچشمهٔ اشاعهٔ فساد است
۶۰	۲۴. جهل سرچشمهٔ بهانه‌جویی است
۶۰	۲۵. جهل عامل تقلید کورکورانه است
۶۱	۲۶. جهل موجب پراکندگی و اختلاف است
۶۱	۲۷. جهل سرچشمهٔ بی‌ادبی است
۶۲	۲۸. جهل و دگرگون شدن ارزش‌ها
۶۲	جمع‌بندی و نتیجه
۶۳	توضیحات
۶۳	۱. امکان شناخت از دیدگاه فلسفه
۶۷	۲. دانش محدود بشری
۷۲	۳. گواهی فلاسفه و دانشمندان بر محدودیت علم بشر
۷۷	دوم: منابع و طرق معرفت
۷۹	۱. احساس و تجربه
۸۲	توضیح: فلاسفه و منبع حس
۸۵	۲. عقل و خرد
۸۹	افعال عقل
۸۹	تفسیر و جمع‌بندی: ارزش خرد در میزان قرآن
۹۲	توضیحات
۹۲	۱. ادراکات عقلی از دیدگاه فلسفه
۹۴	۲. مقام عقل در روایات اسلامی

- ۹۵..... ۳. مخالفان حاکمیت عقل
- ۹۷..... ۳. تاریخ و آثار تاریخی
- ۹۹..... تفسیر و جمع‌بندی
- ۱۰۱..... توضیحات
- ۱۰۱..... ۱. آیینۀ جهان‌نمای تاریخ!
- ۱۰۲..... ۲. جاذبه‌های تاریخ
- ۱۰۳..... ۳. دافعه‌ها و ناخالصی‌های تاریخ
- ۱۰۴..... ۴. فلسفه تاریخ
- ۱۰۴..... ۵. تاریخ نقلی و علمی و فلسفه تاریخ
- ۱۰۶..... ۶. تاریخ در نهج‌البلاغه و روایات اسلامی
- ۱۰۸..... آخرین سخن پیرامون تاریخ معرفت‌ساز
- ۱۰۹..... ۴. فطرت و وجدان و شعور باطن
- ۱۱۱..... تفسیر و جمع‌بندی
- ۱۱۲..... توضیحات
- ۱۱۲..... ۱. شاخه‌های فطرت و وجدان
- ۱۱۴..... ۲. آیا شناخت فطری وجود دارد؟
- ۱۱۵..... ۳. «فطرت» و «وجدان» در روایات اسلامی
- ۱۱۷..... ۵. وحی آسمانی
- ۱۱۹..... تفسیر و جمع‌بندی: آفتاب عالم‌تاب وحی
- ۱۲۱..... توضیحات
- ۱۲۱..... ۱. اقسام «وحی» در قرآن مجید
- ۱۲۳..... ۲. حقیقت وحی چیست؟
- ۱۲۵..... ۳. وحی در میان فلاسفه غرب و شرق
- ۱۲۷..... ۴. فرضیه‌گریزی بودن وحی
- ۱۲۹..... ۵. پیامبر چگونه یقین می‌کند وحی از سوی خدا است؟

۱۳۰	۶. قرآن غنی ترین منبع معرفت در احادیث اسلامی
۱۳۱	۷. وحی غیر پیامبران (وحی الهامی)
۱۳۲	۸. چگونگی نزول وحی بر پیامبر ﷺ
۱۳۳	۹. الهامات غریزی
۱۳۷	۶. کشف و شهود
۱۳۹	جمع بندی و تفسیر
۱۴۳	توضیحات
۱۴۳	۱. نمونه های جالبی از کشف و شهود در احادیث اسلامی
۱۴۵	۲. چگونه پرده ها کنار می رود؟
۱۴۶	۳. چند رؤیای صادقه در قرآن مجید
۱۵۱	۴. مکاشفات رحمانی و شیطانی!
۱۵۵	سوم: حجاب های معرفت
۱۵۸	تفسیر و جمع بندی: نفوذ تدریجی آفات معرفت
۱۶۵	چهارم: موانع و آفات معرفت
۱۶۷	۱. صفاتی که مانع شناخت است
۱۶۷	۱. حجاب هواپرستی
۱۶۹	۲. حجاب حب دنیا
۱۷۱	۳. حجاب کبر و غرور مستی قدرت!
۱۷۲	۴. حجاب جهل و غفلت
۱۷۴	۵. حجاب نفاق
۱۷۷	۶. حجاب تعصب و لجاجت
۱۸۱	۷. حجاب تقلید کورکورانه
۱۸۷	۸. حجاب رفاه طلبی

۱۸۹	۹. حجاب آمانی
۱۹۳	۲. اعمالی که حجاب معرفت می‌شود
۱۹۳	۱۰. حجاب گناهان
۱۹۶	۱۱. حجاب کفر و اعراض
۱۹۹	۱۲. حجاب تجاوز و عدوان
۲۰۱	۱۳. حجاب سطحی‌نگری و ترک تدبیر
۲۰۳	۱۴. حجاب ارتداد
۲۰۵	۱۵. حجاب دروغ و افتراء
۲۰۷	۱۶. حجاب ضخیم‌پندار
۲۰۹	۳. حجاب‌های برونی
۲۰۹	۱۷. حجاب رهبران فاسد و گمراه
۲۱۳	۱۸. حجاب دوستان گمراه!
۲۱۶	۱۹. حجاب تبلیغات و محیط
۲۲۰	۲۰. حجاب و سوسه‌های شیاطین
۲۲۷	پنجم: زمینه‌های معرفت
۲۲۷	اشاره
۲۲۷	۱. رابطه‌ی تقوا و معرفت
۲۲۹	تفسیر و جمع‌بندی
۲۳۱	توضیحات
۲۳۱	الف) رابطه‌ی علم و تقوا در احادیث اسلامی
۲۳۱	ب) چگونگی ارتباط چشمه‌های جوشان علم و تقوا
۲۳۳	ج) سوء استفاده از رابطه‌ی علم و تقوا
۲۳۴	۲. رابطه‌ی ایمان و معرفت
۲۳۵	تفسیر و جمع‌بندی: تأثیر ایمان در روشن بینی

۲۳۷	توضیح: رابطه ایمان و علم در احادیث اسلامی
۲۳۸	۳. رابطه صبر و شکر و معرفت
۲۳۸	تفسیر و جمع بندی: سیر آفاق و انفس و همسفران صبور و شکیبیا
۲۴۱	۴. معرفت زمینه ساز معرفت است
۲۴۲	تفسیر و جمع بندی: تا نگر دی آشنا زین پرده رمزی نشنوی!
۲۴۴	۵. رابطه خوف و معرفت
۲۴۵	تفسیر و جمع بندی: شناخت و احساس مسئولیت

انگیزه‌های خداجویی / ۲۴۹

۲۵۳	اشاره
۲۵۳	۱. انگیزه عقلی
۲۵۴	تفسیر و جمع بندی: نخستین وظیفه هر انسان تحقیق است
۲۵۸	توضیحات
۲۵۸	الف) انگیزه عقلی مذهب در روایات اسلامی
۲۵۹	ب) معاندان لجوج
۲۵۹	۲. انگیزه عاطفی
۲۶۰	تفسیر و جمع بندی: شکر منعم نردبان معرفه الله
۲۶۱	شکر منعم در روایات اسلامی
۲۶۲	۳. انگیزه فطری
۲۶۳	توضیحات
۲۶۳	۱. توجیهات انحرافی
۲۶۵	۲. فرضیه ترس
۲۶۶	۳. فرضیه عوامل اقتصادی
۲۶۶	۴. فرضیه جنسی
۲۶۷	۵. فرضیه نیازهای اخلاقی

براهین خداشناسی / ۲۶۹

۲۷۱	اول: برهان نظم
۲۷۱	امتیازات برهان نظم
۲۷۲	پایه‌های برهان نظم
۲۷۵	۱. نشانه‌های او در آفرینش انسان
۲۷۷	تفسیر و جمع بندی: نخستین آیات انفسی
۲۷۹	پیچیدگی و ظرافت نظام آفرینش
۲۸۱	۲. نشانه‌های او در تطورات جنین
۲۸۲	تفسیر و جمع بندی: عالم اسرارآمیز جنین
۲۸۴	توضیحات
۲۸۴	۱. نقش بر آب
۲۸۴	۲. در ظلمات ثلاث
۲۸۵	۳. جایگاه امن و امان
۲۸۵	۴. تغذیه جنین
۲۸۶	۵. سرنوشت جنسیت جنین
۲۸۷	۶. تحولات سریع و مرموز
۲۸۷	۷. آینده‌نگری رحم!
۲۸۸	۸. پوششی بر استخوان‌ها
۲۸۸	۹. دگرگونی‌های شگفت‌انگیز در لحظه تولد
۲۸۹	۱۰. گریه کودکان
۲۸۹	۱۱. بیدار شدن تدریجی عقل و حواس در کودکان
۲۹۰	۱۲. غذای طفل قبل از تولد آماده است
۲۹۱	۳. نشانه‌های او در عالم حیات
۲۹۳	تفسیر و جمع بندی: آفرینش حیات شاهکار آفرینش
۲۹۵	توضیحات:

۱. معمّای بزرگ حیات ۲۹۵
۲. آیا انسان می تواند موجود زنده‌ای بسازد؟ ۲۹۷
۴. نشانه‌های او در آفرینش روح ۲۹۹
- تفسیر و جمع‌بندی: روح اعجوبه عالم خلقت ۳۰۱
- توضیحات ۳۰۳
۱. قوای ظاهر و باطن روح ۳۰۳
۲. روح پدیده اسرارآمیز جهان هستی ۳۰۴
۳. فعالیت‌های مختلف روح ۳۰۴
۴. مقایسه مغز انسان با مغزهای الکترونیکی ۳۰۶
۵. اصالت و استقلال روح ۳۰۷
۶. ویژگی‌های روح در قرآن مجید ۳۰۸
۷. آخرین سخن درباره روح ۳۰۸
۵. نشانه‌های او در هدایت فطری و غریزی انسان و حیوان ۳۱۱
- تفسیر و جمع‌بندی: استاد ازل! ۳۱۲
- توضیح: هدایت «فطری» و «غریزی» در علم روز ۳۱۴
۶. نشانه‌های او در مسأله خواب و بیداری ۳۱۹
- تفسیر و جمع‌بندی: خواب شما از آیات الهی است ۳۲۱
- توضیح: پدیده مرموز خواب ۳۲۲
۷. نشانه‌های او در پهنه آسمان‌ها و زمین ۳۲۵
- تفسیر و جمع‌بندی: بلند آسمان، آیت حق بود! ۳۲۷
- توضیحات ۳۳۲
۱. عظمت و وسعت آسمان‌ها ۳۳۲
۲. دقت عجیب قوانین حاکم بر آسمان و زمین ۳۳۳
۳. آسمان‌های هفتگانه ۳۳۴
۴. چرا به آسمان نگاه نمی‌کنید؟! ۳۳۵

۸. نشانه‌های او در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان ۳۳۷
- تفسیر و جمع‌بندی: سوگند به خورشید و ماه و ستارگان ۳۳۸
- توضیحات ۳۴۲
۱. شناسنامه خورشید! ۳۴۲
۲. برکات عظیم خورشید ۳۴۳
۳. ماه و برکات آن ۳۴۵
۹. نشانه‌های او در آفرینش شب و روز ۳۴۷
- تفسیر و جمع‌بندی: نظام عجیب شب و روز ۳۴۸
- توضیحات ۳۵۰
۱. اهمّیت نور و ظلمت و فواید شب و روز ۳۵۰
۲. پدیده شب و روز در قرآن مجید ۳۵۱
۱۰. نشانه‌های او در آفرینش کوه‌ها ۳۵۳
- تفسیر و جمع‌بندی: برکات و اسرار عجیب کوه‌ها ۳۵۵
- توضیحات ۳۵۸
۱. نقش کوه‌ها و اعجاز علمی قرآن ۳۵۸
۲. سخنی از امام صادق ۷ درباره کوه‌ها ۳۵۹
۳. یک حدیث اعجاز‌آمیز درباره پیدایش کوه‌ها ۳۶۰
۱۱. نشانه‌های او در پیدایش ابر و باد و باران ۳۶۱
- تفسیر و جمع‌بندی: پدیده اسرارآمیز باد و باران ۳۶۴
- توضیحات ۳۶۸
۱. پیدایش و فایده بادهای ۳۶۸
۲. اسرار پیدایش ابرها و ریزش باران ۳۷۰
۳. باد و باران در احادیث اسلامی ۳۷۱
۱۲. نشانه‌های او در پیدایش رعد و برق ۳۷۳
- تفسیر و جمع‌بندی: اسرار آفرینش رعد و برق ۳۷۴

توضیحات	۳۷۶
۱. پیدایش رعد و برق از نظر علم روز	۳۷۶
۲. فواید و برکات رعد و برق	۳۷۷
۱۳. نشانه‌های او در آفرینش دریاها و کشتی‌ها	۳۷۹
تفسیر و جمع‌بندی: شگفتی‌های دریاها!	۳۸۱
توضیحات	۳۸۴
۱. دریا کانون انواع نعمت‌ها	۳۸۴
۲. دریا دیار عجایب!	۳۸۶
۳. دریا در کلمات معصومین	۳۸۶
۱۴. نشانه‌های او در آفرینش سایه‌ها	۳۸۷
تفسیر و جمع‌بندی: آیا سایه هم نعمت بزرگی است؟	۳۸۸
توضیح: اگر سایه‌ای وجود نداشت... ..	۳۹۰
۱۵. نشانه‌های او در عالم گیاهان و میوه‌ها	۳۹۱
تفسیر و جمع‌بندی: برگ درختان سبز...!	۳۹۳
توضیحات	۳۹۷
۱. ساختمان حیرت‌انگیز گیاهان	۳۹۷
۲. فواید و برکات گیاهان	۳۹۸
۳. شگفتی‌های جهان گیاهان	۳۹۹
۴. اسرار خلقت گیاهان در توحید مفضل	۴۰۰
۱۶. نشانه‌های او در آفرینش ارزاق عمومی	۴۰۱
تفسیر و جمع‌بندی: بر این خوان نعمت چه دشمن چه دوست؟	۴۰۳
توضیحات	۴۰۷
۱. از شگفتی‌های جهان ارزاق	۴۰۷
۲. آیا روزی مقسوم است؟	۴۰۹
۳. اگر روزی همه تضمین شده پس چرا گروهی گرسنه‌اند؟	۴۱۱
۴. گستردگی و تنگی رزق	۴۱۲

۱۷. نشانه‌های او در آفرینش پرندگان..... ۴۱۵
- تفسیر و جمع‌بندی: مرغ، تسیح خون و من خاموش!..... ۴۱۶
- توضیحات ۴۱۹
۱. فنّ پیچیده پرواز..... ۴۱۹
۲. عجایب پرندگان و پرندگان عجیب ۴۲۰
۳. پرندگان در خدمت انسان‌ها و محیط زیست ۴۲۱
۴. درس‌های توحیدی در وجود پرندگان..... ۴۲۲
۱۸. نشانه‌های او در زندگی زنبوران عسل ۴۲۳
- تفسیر و جمع‌بندی: از کشور زنبوران عسل دیدن کنیم..... ۴۲۵
- توضیحات ۴۲۷
۱. تمدن عجیب زنبوران!..... ۴۲۷
۲. جمع‌آوری شیرۀ گلها و ساختن عسل ۴۲۸
۳. عسل غذای مفید و داروی شفابخش..... ۴۲۹
۴. خدمات دیگر زنبور عسل که از عسل گران‌بها تر است!..... ۴۳۰
۵. ساختمان جسمانی زنبوران نیز عجیب است!..... ۴۳۱
۱۹. نشانه‌های او در آفرینش حیوانات ۴۳۳
- تفسیر و جمع‌بندی: در عالم حیوانات چه خبر است؟..... ۴۳۵
- توضیح: شگفتی‌های جهان حیوانات ۴۴۰
۲۰. نشانه‌های او در آفرینش اعضای بدن ۴۴۳
- تفسیر و جمع‌بندی: نقش فوق‌العاده ابزار شناخت ۴۴۵
- توضیح: شگفتی‌های اعضای بدن..... ۴۴۸
۲۱. نشانه‌های او در زندگی اجتماعی انسان ۴۵۱
- تفسیر و جمع‌بندی: روح اجتماعی بشر یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی..... ۴۵۳
- توضیح: آیا جامعه هم روح دارد؟..... ۴۵۶
- کلمه ختام ۴۵۷

۴۵۹	دوم: برهان تغییر و حرکت.....
۴۶۱	تفسیر و جمع‌بندی: منطق نیرومند ابراهیم در برابر بت پرستان.....
۴۶۴	رابطهٔ افول و حدوث.....
۴۶۵	توضیحات.....
۴۶۵	۱. برهان حرکت و مقدمات آن.....
۴۶۷	۲. راه یافتن به وجود خدا از طریق برهان حرکت.....
۴۶۸	۳. جهان متغیر است و هر متغیری حادث.....
۴۶۹	۴. حدوث جهان از طریق قوانین علمی امروز.....
۴۷۱	سوم: برهان وجوب و امکان.....
۴۷۳	تفسیر و جمع‌بندی: همه نیازمند اویند.....
۴۷۴	توضیحات.....
۴۷۴	۱. برهان وجوب و امکان از نظر فلسفی.....
۴۷۶	۲. برهان غنا و فقر در روایات اسلامی.....
۴۷۷	چهارم: برهان علّت و معلول.....
۴۷۸	تفسیر و جمع‌بندی: باز پرستی عجیب!.....
۴۷۹	توضیحات.....
۴۷۹	برهان علّت و معلول در فلسفه و کلام.....
۴۷۹	۱. تعریف اصل علیّت.....
۴۷۹	۲. گستردگی و کاربرد وسیع قانون علیّت.....
۴۸۰	۳. سرچشمه شناخت قانون علیّت.....
۴۸۱	۴. اقسام علت.....
۴۸۱	توضیح برهان علیّت.....

۴۸۳	پنجم: برهان صدیقین.....
۴۸۴	تفسیر و جمع‌بندی: قرآن و برهان صدیقین.....
۴۸۵	آفتاب آمد دلیل آفتاب.....
۴۸۶	آغاز و انجام تویی!.....
۴۸۷	توضیحات.....
۴۸۷	۱. برهان صدیقین در روایات اسلامی و دعاها.....
۴۸۸	۲. توضیح برهان صدیقین.....
۴۹۱	ششم: راهی به سوی او از درون (فطرت خداشناسی).....
۴۹۳	تفسیر و جمع‌بندی: آفرینش ثابت و پایدار.....
۴۹۴	هنگامی که در طوفان حوادث گرفتار می‌شوند.....
۴۹۵	آن‌ها نیز اعتراف دارند.....
۴۹۶	پیمان عالم ذر.....
۵۰۰	نتیجه بحث پیرامون عالم ذر.....
۵۰۰	توضیحات.....
۵۰۰	۱. «عالم ذر» در روایات اسلامی.....
۵۰۲	۲. کدام فطرت، فطرت عقل، یا دل؟.....
۵۰۳	۳. شواهد زنده فطری بودن ایمان به حق.....
۵۰۷	۴. فطرت در روایات اسلامی.....

یکتایی ذات پاک او (مهم‌ترین اصل در شناخت خدا) / ۵۰۹

۵۱۴	تفسیر و جمع‌بندی: گناه نابخشدنی!.....
۵۱۵	بزرگ‌ترین ستم!.....
۵۱۶	سقوط و حشتناک.....
۵۱۶	بهشت بر مشرکان حرام است.....
۵۱۷	توضیحات.....
۵۱۷	این همه اهمیت به مسأله توحید و شرک چرا؟.....

دلایل توحید / ۵۱۹

- اشاره..... ۵۲۱
- اوّل: گواهی فطرت**..... ۵۲۳
- تفسیر و جمع‌بندی: آن‌جا که نور توحید می‌تابد!..... ۵۲۴
- در تمام شدائد به او پناه می‌برید..... ۵۲۵
- دوم: هماهنگی جهان**..... ۵۲۷
- تفسیر و جمع‌بندی: درست نگاه کن، هیچ ناهماهنگی نمی‌بینی!..... ۵۲۸
- اگر در جهان دو خدا وجود داشت..... ۵۳۰
- توضیحات..... ۵۳۰
۱. وحدت جهان آفرینش از دیدگاه علوم..... ۵۳۰
۲. توضیح برهان تمنع..... ۵۳۲
- برهان وحدت و تمنع در روایات اسلامی..... ۵۳۳
- سوم: دلیل صرف الوجود**..... ۵۳۵
- تفسیر و جمع‌بندی: او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است..... ۵۳۶
- توضیحات..... ۵۳۶
۱. او یک حقیقت نامتناهی است..... ۵۳۶
۲. حقیقت بی‌انتهای حتماً یکی است..... ۵۳۷
۳. دلیل صرف الوجود در احادیث اسلامی..... ۵۳۸
- چهارم: دلیل فیض و هدایت**..... ۵۳۹
- تفسیر و جمع‌بندی: دعوت عمومی پیامبران به خدای یکتا..... ۵۴۰
- توضیح: فیض و هدایت در روایات اسلامی..... ۵۴۱
- پنجم: ادله نقلی**..... ۵۴۳

سرچشمه‌های مهم شرک / ۵۴۵

۵۴۷	اول: پیروی از اوهام
۵۴۹	تفسیر و جمع‌بندی: فرو رفتن در عالمی از اوهام!
۵۵۰	نام‌های بی‌نشان
۵۵۰	تکیه بر حدس و تخمین

۵۵۳	دوم: حس‌گرایی
۵۵۵	تفسیر و جمع‌بندی: چرا خدا را نمی‌بینیم؟!
۵۵۵	همین درخواست را از موسی کردند
۵۵۶	بگذار به آسمان بروم خدا را ببینم!

۵۵۹	سوم: منافع خیالی
۵۶۰	تفسیر و جمع‌بندی: بت‌ها شفیعان ما هستند؟!
۵۶۲	توضیحات
۵۶۲	۱. سرچشمه پندار شفاعت
۵۶۳	۲. نفوذ بت‌پرستی در میان اعراب

۵۶۵	چهارم و پنجم: عامل تقلید و استعمار
۵۶۶	تفسیر و جمع‌بندی: بت‌پرستی آیین نیاکان ماست!
۵۶۸	توضیحات
۵۶۸	۱. تقلید، عامل ترقی یا انحطاط اقوام!
۵۶۸	۲. بت‌پرستی عامل استضعاف و استعمار فکری
۵۷۰	۳. آخرین سخن پیرامون عوامل شرک

شاخه‌های توحید / ۵۷۳

۵۷۵	اشاره
-----	-------	-------

۵۷۷	اوّل و دوم: توحید ذاتی و صفاتی
۵۷۸	تفسیر و جمع‌بندی: ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم!
۵۸۰	توضیحات
۵۸۰	۱. مفهوم دقیق توحید ذات
۵۸۱	۲. مفهوم توحید صفات
۵۸۲	۳. دلیل بر توحید صفات
۵۸۵	سوم: توحید عبادی
۵۸۷	مفهوم دقیق عبادت
۵۸۷	تفسیر و جمع‌بندی: معبود فقط اوست!
۵۸۹	من غیر خدا را پرستش نمی‌کنم
۵۹۰	توضیحات
۵۹۰	۱. درخت پربار توحید عبادت
۵۹۱	۲. روح عبادت و پرهیز از افراط و تفریطها
۵۹۴	۳. توحید شرک‌آلود و هابیان
۵۹۷	چهارم: توحید افعالی
۵۹۷	الف) توحید خالقیت
۵۹۹	تفسیر و جمع‌بندی: او خالق همه چیز است
۵۹۹	حتی بت پرستان خالق جهان را خدا می‌دانستند
۶۰۰	توضیحات
۶۰۰	۱. نخستین گام به سوی شرک در خالقیت
۶۰۱	۲. گام دیگر در طریق شرک
۶۰۳	ب) توحید ربوبیت
۶۰۵	تفسیر و جمع‌بندی: خداوند! تو پروردگار جهانیانی
۶۰۷	توضیحات

۱. توحید یعنی حذف واسطه‌ها! ۶۰۷
۲. تاریخ ادیان و خرافه‌ واسطه‌ها ۶۰۸
۳. تفویض نیز نوعی شرک است ۶۱۱
۴. پاسخ به یک سؤال: آیا فرشتگان مدبران امرند؟ ۶۱۲
۵. «توحید ربوبی» در احادیث اسلامی ۶۱۳
- ج) توحید مالکیت و حاکمیت تکوینی ۶۱۴
- تفسیر و جمع‌بندی: خداوند! مالک الملک تویی! ۶۱۶
- توضیحات ۶۱۷
۱. اثرات تربیتی ایمان به «توحید مالکیت و حاکمیت» ۶۱۷
۲. سوء استفاده از مفهوم «خدا مالکی» ۶۱۸
- د) توحید در قانون‌گذاری (حاکمیت تشریحی) ۶۱۹
- تفسیر و جمع‌بندی: هرکس بر طبق حکم خدا حکم نکند... ۶۲۱
- حکم فقط حکم الله! ۶۲۲
- توضیحات ۶۲۳
۱. حاکمیت خداوند در منطق عقل ۶۲۳
۲. حکومت یک ودیعه الهی است ۶۲۴
۳. مشروعیّت حکومت‌ها تنها از سوی خداست ۶۲۵
۴. آثار تربیتی ایمان به توحید حاکمیت ۶۲۶
- ه) توحید در اطاعت ۶۲۷
- تفسیر و جمع‌بندی: خداوند! فقط مطیع فرمان توایم ۶۲۹
- توضیحات ۶۳۱
۱. مطاع مطلق خداست ۶۳۱
۲. توحید اطاعت در روایات اسلامی ۶۳۱

مقدمه‌ای از

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن مجید بزرگ‌ترین هدیه الهی برای جهان انسانیت است.

کانونی پر از علم و ایمان و سرشار از برنامه‌های زندگی سعادت‌بخش مادی و معنوی.

پیامبری است زنده، و طبیعی است دوّار، «شجره طیبه» ای است که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» و در هر زمان و مکان شاخه‌های پر بارش را که از انواع میوه‌های روح‌پرور سنگین است به اذن پروردگار در اختیار همگان می‌گذارد «تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا».

به این دلیل هیچ مسلمانی نمی‌تواند مسلمان راستین باشد مگر این‌که قرآن را دلیل راه خود در همه شئون زندگی قرار دهد. بحمدالله با انتشار «تفسیر نمونه» و سپس «تفسیر پیام قرآن» که اولی «تفسیر ترتیبی» و دومی «تفسیر موضوعی» است درهای تازه‌ای برای عموم قشرها به روی معارف قرآن گشوده شد و این دو اثر به همه محافل علمی و ادبی راه یافت.

و از آنجا که ممکن است بعضی بر اثر کمبود وقت و یا به هر دلیل دیگر نتوانند به مطالعه ۲۷ جلد تفسیر نمونه یا ده جلد تفسیر پیام قرآن بپردازند، لازم بود تلخیص صحیح و گویایی از هر دو فراهم شود، لذا تفسیر نمونه در پنج جلد توسط بعضی از فضلا خلاصه گردید.

و هم‌اکنون نیز تفسیر «پیام قرآن» که در ده مجلد است توسط دو نفر از فضلا خلاصه و غنی‌سازی شده است.

انصافاً دانشمندان ارجمند آقایان حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر همتیان و حجت الاسلام والمسلمین آقای سید حسین هاشمیان زحمتی وافر و ستودنی به خرج داده‌اند تا کتاب پیام قرآن را در سه جلد به صورت مطلوبی خلاصه کنند و راه نزدیک‌تری برای تشنگان معارف قرآنی به این سرچشمه زلال و گوارا بگشایند.

امیدوارم این کار نیز وسیله خوبی برای آشنایی با تفسیر موضوعی قرآن و معارف والای آن گردد و خداوند به این عزیزان که چنین زحمتی را بر خود هموار کردند و چنین اثری را به وجود آوردند و به همه خوانندگان عزیز پاداش خیر دهد. «انه خیر ناصر و معین».

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳۹۳/۱۲/۲۲

مقدمه

کتاب «پیام قرآن» از آثار ارزشمند آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)، سالیان متمادی است به زیور طبع آراسته گردیده و مورد استفاده طبقات گوناگون مردم به ویژه طلاب، فضلا و دانشجویان قرار گرفته و کسانی که علاقه مند باشند تفسیر موضوعی قرآن را در قالبی متناسب با ادبیات امروزی مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند از این کتاب گرانقدر استفاده می کنند.

با توجه به محتوای ارزشمند کتاب «پیام قرآن» و نکات زیر پیشنهاد تلخیص آن ارایه گردید:

۱. با توجه به حجم کتاب (ده جلد) مراکز علاقه مند نمی توانستند کتاب را به عنوان متن درسی به دانشجویان و دانش پژوهان خود معرفی کنند که تلخیص می تواند تا حدی این مشکل را مرتفع سازد.

۲. برخی افراد ممکن است حوصله و توان مطالعه ده جلد کتاب را در قالب تفسیر موضوعی نداشته باشند و اگر یک تفسیر موضوعی منسجم به صورت مختصر وجود داشته باشد افراد بیشتری می توانند از تفسیر موضوعی بهره مند شوند.

۳. با توجه به اینکه تلخیص پیام قرآن در سه جلد ارایه می گردد امکان تهیه این کتاب برای تعداد بیشتری از طلاب فراهم می شود و بهره برداری از آن در سفرهای تبلیغی نیز آسان تر خواهد بود.

پس از موافقت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه العالی) با تلخیص کتاب، تلخیص انجام شد و نتیجه آن کتاب حاضر است که با ویژگی های زیر تقدیم می گردد:

۱. ساختار کتاب «پیام قرآن» و عمده مطالب آن - البته به صورت تلخیص - حفظ گردیده و هیچ بخشی به طور کلی حذف نشده است و شاید بتوان گفت که آنچه اتفاق افتاده تلخیص بوده نه تقطیع.
 ۲. قلم کتاب «پیام قرآن» حفظ گردیده و سعی بر این بوده کسانی که با قلم معظم له مأنوسند بتوانند با این کتاب ارتباط برقرار کنند.
 ۳. در بخش هایی که برخی آیات انتخاب و برخی دیگر حذف گردیده آدرس آیات حذف شده در پایان آیات ذکر گردیده تا اگر کسی خواست بتواند به منابع مربوطه مراجعه نماید.
 ۴. در تلخیص کتاب آخرین ترجمه قرآن آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه العالی) جایگزین ترجمه سابق پیام قرآن گردید و این جایگزینی هم در آیات ابتدای هر بخش و هم در آیات متن تفسیر اعمال گردید.
 ۵. سندهایی که در کتاب پیام قرآن آمده بود مورد بررسی مجدد قرار گرفت و ضمن تکمیل برخی موارد، این اسناد تا حد امکان بر اساس مجموعه نرم افزارهای علوم اسلامی نور تنظیم گردید تا بهره برداری از آنها برای محققان آسان تر باشد.
 ۶. برخی مطالب در تلخیص حذف گردید و به نظر رسید لازم است آدرس آنها داده شود که این امر نیز انجام شد.
 ۷. تلخیص ده جلد با همفکری و هماهنگی کامل تلخیص کنندگان انجام شد و حتی در مواردی تصمیم گیری بعد از یک مباحثه انجام می شد و به نظر می رسد نتیجه کار به صورت نسبی از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار است.
 ۸. برخی از اشتباهات تایپی و در موارد معدودی اشتباهات ویرایشی کتاب «پیام قرآن» در این تلخیص اصلاح گردیده است.
- در پایان از خداوند متعال می خواهیم این تلاش ها را موجب سربلندی جوامع اسلامی در پرتو پایبندی به اعتقادات راستین اسلام قرار دهد و این اثر در این راستا مفید و مؤثر واقع شود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید حسین هاشمیان - علی اصغر همتیان

۱. انواع مختلف تفسیر.
۲. تفسیر موضوعی چیست؟
۳. چه مشکلاتی را با تفسیر موضوعی می‌توان حل کرد؟ (کاربرد تفسیر موضوعی).
۴. سابقه تفسیر موضوعی.
۵. روش صحیح در تفسیر موضوعی.
۶. مشکلات تفسیر موضوعی.
۷. چرا این بخش از تفسیر قرآن نمود کافی نکرده است!؟

انواع مختلف تفسیر

هنگامی که سخن از تفسیر قرآن به میان می‌آید فوراً نظرها به همان تفسیر معمولی (تفسیر ترتیبی) جلب می‌شود که آیات قرآن را به ترتیب مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و محتوا و حقیقت آن‌ها را روشن می‌سازد. نوع دیگری از تفسیر ناظر به تفسیر «مفردات قرآن» است؛ یعنی واژه‌های قرآنی را جداگانه، به صورت معجم، و به ترتیب الفبا مورد بحث قرار می‌دهد که نمونه روشن آن کتاب «مفردات راغب» و کتاب «وجوه القرآن» است. برای قرآن انواع دیگری از تفسیر نیز وجود دارد از جمله «تفسیر موضوعی»

که آیات قرآن را براساس موضوعات مختلف مربوط به اصول و فروع اسلام، و مسائل اجتماعی و... مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد.

نوعی دیگر از تفسیر که ما نامش را «تفسیر ارتباطی» یا «تفسیر زنجیره‌ای» نهاده‌ایم آن است که موضوعات مختلف قرآن را در ارتباط با یکدیگر ببینیم. مثلاً بعد از آن‌که موضوع «ایمان» و موضوع «تقوا» و موضوع «عمل صالح» به‌طور جداگانه در تفسیر موضوعی مورد بررسی قرار گرفت؛ این سه مطلب را در ارتباط با یکدیگر با توجه به آیات قرآن و اشاراتی که در آن است تفسیر می‌کند و ارتباط این سه را با یکدیگر روشن می‌سازد.

نوع دیگری از تفسیر، «تفسیر کلی» یا «جهان‌بینی قرآن» است. در این جا مفسر تمام محتوای قرآن را در رابطه با عالم هستی در نظر می‌گیرد؛ و به تعبیر زنده‌تر کتاب تکوین و تدوین را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ و هر دو را در ارتباط با هم تفسیر می‌کند.

طبق این حساب در مجموع پنج گونه تفسیر برای قرآن تصور می‌شود.

۱. تفسیر مفردات قرآن
۲. تفسیر ترتیبی
۳. تفسیر موضوعی
۴. تفسیر ارتباطی
۵. تفسیر کلی، یا جهان‌بینی قرآن

تفسیر موضوعی چیست؟

منظور از تفسیر موضوعی این‌که آیات مختلفی که درباره یک موضوع در سرتاسر قرآن مجید در حوادث و فرصت‌های مختلف آمده است جمع‌آوری و جمع‌بندی گردد؛ و از مجموع آن نظر قرآن درباره آن موضوع و ابعاد آن روشن شود.

مثلاً آیات مربوط به دلایل خداشناسی از قبیل فطرت، برهان نظم، برهان وجوب و امکان، و سایر براهین در کنار هم چیده شود؛ و از آن‌جا که «القرآن یفسر بعضه بعضاً؛ آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند» ابعاد این موضوع روشن گردد. همچنین آیات مربوط به بهشت یا دوزخ، صراط، نامه اعمال و... آیات مربوط به مسائل اخلاقی، تقوا، حسن خلق، شجاعت و....

مسئلاً هرگاه این آیات که در قرآن مجید به مناسبت‌های گوناگون نازل شده است هر گروه جداگانه جمع‌آوری، و در کنار هم چیده شود، و تفسیر گردد حقایق تازه‌ای از آن کشف خواهد شد و از این‌جا ضرورت تفسیر موضوعی روشن می‌شود که شرح آن در بحث آینده به خواست خدا می‌آید.

چه مشکلاتی را با تفسیر موضوعی می‌توان حل کرد؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد به خوبی روشن است، ولی برای توضیح بیشتر باید به این امر توجه کرد که:

در بسیاری از آیات قرآن تنها یک بعد از ابعاد یک موضوع آمده است؛ مثلاً در مورد مسئله «شفاعت» در بعضی از آیات اصل امکان شفاعت آمده است.

در بعضی دیگر شرایط شفاعت‌کنندگان (سبأ/۲۳ و مریم/۸۷).

در بعضی شرایط شفاعت‌شوندگان (انبیاء/۲۸ و غافر/۱۸).

در بعضی شفاعت از همه نفی شده، جز از خداوند (زمر/۴۴).

در بعضی دیگر شفاعت برای غیر خداوند اثبات شده است (مدثر/۴۸).

در این‌جا می‌بینیم هاله‌ای از ابهام مسائل مربوط به شفاعت را در بر گرفته، ولی هنگامی که آیات شفاعت را در کنار هم بچینیم؛ این ابهام بر طرف شده و مشکل به خوبی حل می‌گردد.

اصولاً آیات مربوط به محکم و متشابه که دستور می‌دهد آیات متشابه قرآن را در پرتو محکومات تفسیر کنید؛ خود نوعی تفسیر موضوعی است.

- خلاصه بسیاری از اسرار قرآن را جز از این طریق نمی‌توان گشود، و به عمق آن‌ها، جز از این مسیر نمی‌توان راه پیدا کرد.
- به‌طور خلاصه فایده تفسیر موضوعی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:
۱. رفع ابهام‌هایی که در بدو نظر در بعضی از آیات به چشم می‌خورد؛ و گره‌گشایی از متشابهاات قرآن.
 ۲. به دست آوردن یک تفسیر جامع درباره موضوعاتی مانند توحید و خداشناسی، معاد، عبادت، جهاد، حکومت اسلامی و موضوعات مهم دیگر.
 ۳. آگاهی از شرایط، خصوصیات، علل و نتایج موضوعات و مسائل مختلفی که در قرآن مطرح است.
 ۴. به دست آوردن اسرار، و پیام‌های تازه قرآن از طریق انضمام آیات به یکدیگر.

سابقه تفسیر موضوعی

جوانه‌های تفسیر موضوعی قبل از هر چیز در خود قرآن دیده می‌شود؛ سپس در کلمات ائمه هدی علیهم‌السلام نیز نمونه‌های فراوانی آمده که طرز گردآوری آیات مربوط به یک موضوع، و جمع‌بندی، و سپس استفاده از آن را به ما آموخته است که شاید نمونه زیر برای اثبات این مطلب کافی باشد.

در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در یک جمع‌بندی از معنای «کفر» در قرآن مجید می‌فرماید:

«کفر» در قرآن پنج گونه است:

نخست: کفر جحود و انکار است که آن خود بر دو گونه است: یکی انکار اصل وجود خداوند و بهشت و دوزخ و قیامت، همان‌گونه که قرآن از زبان آن‌ها نقل می‌کند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»؛ «و جز طبیعت روزگار [= طبیعت] ما را هلاک نمی‌کند».^۱

۱. جائیه/۲۴.

شاخه دیگر: کفر به معنای انکار توأم با معرفت و یقین است؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾؛ «و آن را از روی ظلم و تکبر انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند».^۱

سوم: کفر به معنای معصیت و ترک طاعت است؛ همان‌گونه که خداوند درباره گروهی از بنی اسرائیل که بعضی از دستورات الهی را عمل می‌کردند و بعضی دیگر را ترک می‌گفتند؛ می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾؛ «آیا به بعضی از دستورات کتاب خدا ایمان می‌آورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟!». ^۲

قسم چهارم کفر به معنای براءت و بیزارى است؛ همان‌گونه که خداوند از قول ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان نقل فرموده است: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ﴾ یعنی «ما نسبت به شما کافریم». ^۳

اما قسمت پنجم از کفر، کفر به معنای ناسپاسی نعمت است؛ همان‌گونه که خداوند فرموده: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛ «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!». ^۴

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید امام علیه السلام با جمع‌بندی آیات «کفر» یک نظر کلی بر این موضوع افکنده؛ و روشن می‌سازد که این واژه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد. «کفر» هرگونه پوشانیدن حق را شامل می‌شود، خواه در مسأله اعتقادات باشد یا در عمل یا در زمینه مواهب الهی.

۱. نمل/۱۴.

۲. بقره/۸۵.

۳. ممتحنه/۴.

۴. ابراهیم/۷.

تفسیر موضوعی در کلمات علما و بزرگان پیشین

تفسیر موضوعی در کلمات علمای گذشته نیز بسیار دیده می‌شود؛ ولی باید اعتراف کرد که هیچ‌کدام لااقل تا آن‌جا که ما سراغ داریم تفسیر موضوعی را بر تمام محورهای مطرح نکرده‌اند.

از کسانی که در این موضوع پیشگام بوده مرحوم علامه مجلسی است. مثلاً در جلد ۶۷ هنگامی که درباره «قلب» و «سمع» و «بصر» و معنای آن‌ها در قرآن مجید سخن می‌گوید؛ ده‌ها آیه در این زمینه از قرآن جمع‌آوری کرده، و بعد از ذکر روایتی از کافی به تبیین کلی معنای آن‌ها پرداخته؛ و در حدود ده صفحه در این زمینه بحث می‌کند.^۱

در جلد ۵۸ در فصل حقیقت خواب و تعبیر آن، نخست بیش از ده آیه از آیات قرآن را در این موضوع جمع‌آوری کرده؛ سپس چندین صفحه به تفسیر آن‌ها می‌پردازد.^۲

این محقق بزرگ همین کار را در فصول دیگر این کتاب انجام داده است. از نمونه‌های دیگر از تفسیر موضوعی در کلمات بزرگان پیشین کتاب‌هایی است که تحت عنوان «آیات الاحکام» نوشته شده. در این کتاب‌ها آیات مربوط به احکام فقهی مثلاً آیات مربوط به اجزا و شرایط نماز، و اجزا و شرایط روزه و... به صورت موضوعی جمع‌آوری و در کنار هم مورد بررسی قرار گرفته است.

روش صحیح در تفسیر موضوعی

برای تفسیر موضوعی دو روش وجود دارد:

روش اول که بعضی از مفسران انتخاب کرده‌اند که موضوعات مختلف را در کلام خود مطرح می‌کنند و بعد از تحلیل‌های فلسفی و کلامی، یا تحلیل‌های

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۷-۴۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۵۱-۱۵۸.

اخلاقی، بعضی از آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده است به عنوان شاهد، ذکر می‌کند.

روش دوم این است که ما قبل از هر چیز به گردآوری تمام آیاتی که درباره یک موضوع در سرتاسر قرآن وارد شده است پردازیم و بدون پیش‌داوری‌های قبلی این آیات را در کنار هم چیده و یک یک تفسیر کنیم، و بعد در یک جمع‌بندی رابطه آن‌ها را با یکدیگر در نظر گرفته، و از مجموع آن‌ها به یک ترسیم کلی دست یابیم.

در این جا مفسّر مطلقاً از خود چیزی ندارد، و همه چیز را از قرآن می‌فهمد، و اگر از کلمات دیگران حتی از احادیث کمک می‌گیرد در مرحله بعد و جداگانه خواهد بود. در پیام قرآن این روش را انتخاب کرده‌ایم. و فکر می‌کنیم این راه، بهتر ما را به حقایق قرآنی می‌رساند تا راه اول.

مشکلات تفسیر موضوعی

تفسیر موضوعی حداقل سه مشکل عمده دارد که بر سر راه مفسّر خودنمایی می‌کند:

۱. تفسیر موضوعی این نیست که انسان کتاب‌های معجم قرآن مجید را در برابر خود بگذارد و مثلاً برای تفسیر موضوع جهاد، یا تقوا، آیاتی که تحت همین عنوان (جهاد و تقوا) در معجم آمده است جمع‌آوری کند. زیرا بسیار می‌شود که آیاتی از قرآن پیرامون این دو موضوع سخن می‌گویند بی‌آن‌که کلمه «تقوا» یا «جهاد» در آن به کار رفته باشد، و این فراوان است. بد نیست در این جا از یک مثال استفاده کنیم: می‌دانیم خداوند، «رحمن» و «رحیم» و «ارحم الراحمین» است؛ و این معنا در بسیاری از آیات قرآن منعکس می‌باشد. ولی آیاتی در قرآن داریم که این حقیقت را بیان می‌کند بی‌آن‌که ماده «رحم» در آن به کار رفته باشد. از جمله آیه ۶۱ سوره نحل است که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾؛ «و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کرد، جنبنده‌ای را بر روی زمین باقی نمی‌گذارد».

این آیه نهایت لطف و رحمت الهی را نسبت به بندگان نشان می‌دهد بی‌آنکه اشاره‌ای به واژه «رحم» شده باشد.

۲. مشکل دیگر مشکل جمع‌بندی آیات و نتیجه‌گیری از آنها است، که نیاز به دقت و ظرافت و ذوق و آگاهی بسیار و احاطه فراوان به آیات قرآن و تفاسیر دارد؛ و در آن جا که آیات مربوط به یک موضوع متعدّد و هرکدام بُعد خاصی دارد این جمع‌بندی پیچیده‌تر می‌شود.

۳. مشکل بزرگ دیگر، این است که موضوعاتی که در قرآن مجید مطرح شده، حدّ و حسابی ندارد، از مسائل اعتقادی گرفته تا مسائل عملی، و از مسائل اخلاقی گرفته تا سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... در هریک از این زمینه‌ها موضوعات فراوانی است و بررسی همه این‌ها وقت و حوصله زیادی لازم دارد. گاه یک آیه در تفسیر موضوعی در چندین بحث مورد توجه واقع می‌شود و هریک از ابعاد آن را در فصل خاصی باید مطرح کرد؛ در حالی که در تفسیر ترتیبی یک‌بار آن آیه تفسیر می‌شود و تمام.

چرا این بخش از تفسیر قرآن نموّ کافی نکرده است!

مشکلات فراوانی که بر سر راه تفسیر موضوعی بوده، همواره مانع از نموّ آن گشته است؛ بخصوص این‌که تفسیر موضوعی نیاز به معجم‌های دقیق و جامعی که بتوان هر آیه را به آسانی از آن استخراج کرد دارد که در زمان‌های گذشته وجود نداشته، و امروز بحمدالله در دسترس ما است.

اشاره

قرآن در آغاز هر سوره (به جز سوره براءت) و در خلال چندین آیه دیگر به ما آموخته که هر کار را با نام خدا آغاز کنیم، و فضای روح و جان خویش را با نامش عطرآگین سازیم. به همین دلیل بهتر است که نخستین بحث این کتاب را همین موضوع قرار دهیم.

نخست آیات مربوط به این معنا مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ سپس ترجمه‌های آن، و بعد از آن تفسیر و جمع‌بندی مورد توجه خواهد بود؛ و در مرحله چهارم که آخرین مرحله است بحث‌هایی را که مکمل این مطالب است تحت عنوان توضیحات خواهیم داشت، و این طرز ورود و خروج در بحث‌ها را تا آخر کتاب به همین سبک به خواست خدا ادامه می‌دهیم.

آیات

۱. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (تمام سوره‌های قرآن جز سوره براءت)

۲. ﴿أَفْرَأَ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۱

۳. ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

۱. علق/۱.

۲. هود/۴۱.

۴. ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ﴾^۱

ترجمه

۱. «به نام خداوند بخشنده مهربان».
۲. «بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید».
۳. «او گفت: بر آن (کشتی) سوار شوید به نام خدا؛ در هنگام حرکت آن و توقفش که پروردگارم آمرزنده و مهربان است».
۴. «(ملکه سبا) گفت: ای اشراف! نامهٔ پرارزشی به سوی من افکنده شده! این نامه از سلیمان است، و چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان. توصیهٔ من این است که نسبت به من برتری جوئی نکنید، و به سوی من آید در حالی که تسلیم (حق) هستید».

شرح مفردات

۱. «اسم»: بسیاری از علمای لغت معتقدند که واژه «اسم» در اصل از مادهٔ «سمو» (بر وزن علو) به معنای ارتفاع و بلندی گرفته شده، و از آن جا که نامگذاری سبب معرفت و شناخت و علو مقام هر چیز است؛ واژه «اسم» در این معنا به کار رفته.
- ۲ و ۳. «رحمان» و «رحیم»: این دو واژه از مادهٔ «رحمت» گرفته شده، و معروف این است که «رحمان» کسی است که رحمتش عام است، و همگان را شامل می‌شود، در حالی که «رحیم» به کسی گفته می‌شود که رحمتش خاص است، بنابراین رحمانیت خداوند سبب شده است که فیض نعمتش دوست و دشمن،

و مؤمن و کافر را شامل شود؛ ولی رحیمیت او ایجاب می‌کند که مؤمنان را مشمول مواهب خاصی در دنیا و آخرت قرار دهد.

شاهد این تفاوت امور زیر است:

الف) «رحمان» صیغهٔ مبالغه است، و «رحیم» صفت مشبیه؛ و صیغه مبالغه تأکید بیشتری را می‌رساند و دلیل بر گستردگی این نوع رحمت است.

ب) «رحمان» نام مخصوص خدا است؛ در حالی که «رحیم» هم به او گفته می‌شود و هم به غیر او؛ و این دلیل بر آن است که مفهوم «رحمان» رحمت گسترده‌تری است.

ج) بعضی از روایات نیز شاهد این تفاوت است. در حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ، وَالرَّحِيمُ اسْمٌ عَامٌّ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ؛ رحمن اسم خاص است (مخصوص خداوند) اما با وصفی عام - مفهوم رحمتش دوست و دشمن را در بر می‌گیرد - ولی رحیم اسم عام است به صفت خاص (این اسم هم بر خداوند و هم غیر او اطلاق می‌شود، ولی مفهومش رحمتی است مخصوص مؤمنان)»^۱.

۴ و ۵. «مَجْرَاهَا» وَ «مُرْسَاهَا»: هر دو واژه اسم زمان یا اسم مکان است به معنای موقع حرکت و موقع توقف یا محل این دو.^۲

اولی از مادهٔ «جریان» و دومی از مادهٔ «رسو» (بر وزن رَسَم) به معنای ثبات و قرار است، و لذا به کوه‌ها «رواسی» (جمع راسیه) گفته می‌شود؛ زیرا دارای ثبات و استقرار کامل هستند.

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۴.

۲. بعضی از مفسران فقط آن را اسم زمان ذکر کرده‌اند، و بعضی فقط اسم مکان و بعضی، هم اسم زمان و هم اسم مکان.

تفسیر و جمع‌بندی

چرا فقط با نام خدا شروع می‌کنیم؟!

در آیهٔ اوّل ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ که در آغاز تمام سوره‌های قرآن جز سوره براءت آمده؛ اعلام می‌کنیم که کار خود را به نام خداوند «رحمن» و «رحیم» آغاز می‌کنیم؛ و در انجام برنامه‌های خویش از او یاری می‌جوییم.

کار و برنامه ما هرچه باشد فانی و ناپایدار است، محدود و کوچک است؛ اما هنگامی که آن را به ذات پاک پیوند می‌دهیم که پایدار و جاویدان و نامحدود و بی‌انتها است، رنگ او را به خود می‌گیرد، و از عظمت و جاودانگی او بهره‌مند می‌شود و این است رمز بسم الله در آغاز هر کار!

در آیه دوم جبرئیل امین در آغاز بعثت پیامبر را در آغوش گرفت و فشرد، و گفت: «بخوان بنام پروردگارت که جهان را آفرید».

آیه سوم از داستان نوح علیه السلام سخن می‌گوید. هنگامی که لحظه طوفان و مجازات‌های کوبنده الهی فرا رسید به یاران اندک خود گفت: به نام خدا بر آن کشتی سوار شوید؛ هم حرکت شما با نام خدا باشد، و هم توقف شما با یاد او. در آخرین آیه سخن از نامه‌ای است که سلیمان علیه السلام، برای ملکه سبا نوشت. هنگامی که این نامه به دست ملکه سبا رسید گفت: «این نامه با ارزشی است که از سلیمان علیه السلام به من رسیده است؛ و مضمون آن این است: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، برتری جویی بر من نکنید و به سوی من آید و تسلیم حق باشید».

از مجموع چهار آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که آغاز هر کار باید به نام خدا صورت گیرد؛ خواه آغاز کار از سوی خدا باشد، یا از سوی خلق یا از سوی جبرئیل، یا پیامبرانی همچون نوح و سلیمان علیه السلام یا افرادی عادی انسان‌ها.

این است معنای حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَتْرُ؛ هر کار با اهمیتی نام خدا بر آن برده نشود بی‌عاقبت و نافرجام است».^۱

۱. سفینة البحار، ج ۴، ص ۲۹۹، ماده «سما».

توضیحات

۱. اهمیت فوق العاده «بسم الله»

در روایات اسلامی به قدری به این آیه از قرآن مجید اهمیت داده شده است که آن را چیزی هم ردیف اسم اعظم الهی معرفی می‌کند. چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَيَّ إِسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ نَاطِرِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا؛ بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم خدا نزدیکتر است از مردمک چشم به سفیدی آن!»^۱

«اسم اعظم» یا «بسم الله» که فوق العاده به آن نزدیک است تنها الفاظی نیست که بر زبان جاری شود؛ بلکه تخلّق به آن‌ها شرط است.

یعنی باید مفهوم «بسم الله» در روح و جان انسان پیاده شود، به هنگامی که این جمله را بر زبان جاری می‌کند تمام وجود خویش را در پناه خدا ببیند؛ و از ذات پاکش با تمام هستی خویش مدد طلبد. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها در گفتن که در نوشتن نیز تأکید شده است با نام خدا شروع کنند؛ همان‌گونه که در نامه سلیمان علیه السلام به بلقیس آمده بود.

اهمیت «بسم الله» تا آن اندازه است که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَقَالَ الصَّبِيُّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ وَبَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ وَبَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ؛ هنگامی که معلم به کودک بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم - و او تکرار کند - خداوند فرمان آزادی از دوزخ برای کودک و پدر و مادرش و معلم می‌نویسد».^۲

۲. آیا بسم الله جزء تمام سوره‌های قرآن است؟

مفسران و علمای علوم قرآن معمولاً در شمارش آیات سوره‌ها «بسم الله» را

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۵، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۰۰، ح ۳۲.

یکی از آیات سوره به حساب نیاورده‌اند؛ جز در سوره حمد که تقریباً به اتفاق و اجماع همه فقها «بسم الله» جزء آن است، لذا عدد آیات سوره حمد را هفت آیه شمرده‌اند که یکی از آن‌ها «بسم الله» است.

روایات متعددی از طرق اهل بیت و ائمه هدی علیهم‌السلام در جزء بودن «بسم الله» نسبت به سوره حمد و سایر سوره‌های قرآن وارد شده است؛ لذا اجماع و اتفاق علمای شیعه بر جزئیت آن در تمام موارد است.^۱

در حدیثی می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اصرار داشت که در بسیاری از نمازها «بسم الله» را بلند بخواند. عایشه می‌گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ يَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ رسول خدا همواره بسم الله را بلند می‌خواند».^۲

در هر صورت «بسم الله» در تمام قرآن‌ها در طول تاریخ اسلام، در آغاز همه سوره‌ها، جز سوره براءت، نوشته شده است؛ و این مسلماً به دستور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده، و نمی‌توان پذیرفت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور داده باشد چیزی را که جزء قرآن نیست در لابه‌لای آیات قرآن وارد کنند؛ بنابر این به هیچ بهانه‌ای نمی‌توانیم «بسم الله» را از سوره‌ها جدا کنیم که این نوعی تحریف قرآن است. به همین دلیل امام باقر علیه‌السلام درباره این‌گونه اشخاص می‌فرماید: «سَرَقُوا أَكْرَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ آن‌ها با ارزش‌ترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم را سرقت کردند!».^۳

به همین جهت اهل بیت علیهم‌السلام اصرار داشتند که به خصوص «بسم الله» را در تمام نمازهای شب و روز جهراً و با صدای بلند بخوانند، تا این بدعت زشت و شوم درهم شکسته شود.

۱. به کتاب‌های خلاف شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۲۸، مسأله ۸۲، و در المنثور، ج ۱، ص ۷ و ۸، و البیان فی تفسیر القرآن، ص ۵۲۶ مراجعه شود.

۲. در المنثور، ج ۱، ص ۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۵.

متأسفانه بعضی از افراد بی سلیقه به خاطر این که مبدا نوشته‌های آن‌ها به دست افراد بی وضو برسد، و یا زیر دست و پا، و یا کوچه و بازار بیفتد از نوشتن «بسم الله» در آغاز نامه‌ها و نوشته‌ها، خودداری می‌کنند؛ و یا به جای آن چند نقطه می‌گذارند؛ غافل از این که اگر این امور ایرادی داشته باشد حذف کردن «بسم الله» و سانسور کردن اسم خدا ایرادش به مراتب بیشتر است.

ما مأموریم بنویسیم، و در حفظ و احترام آن نیز بکوشیم. لذا در تواریخ^۱ آمده است: نخستین بار که در اسلام سکه عمومی و مستقل زده شد در زمان عبدالملک بن مروان و به دستور امام باقر علیه السلام بود. در یک طرف آن سکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و در طرف دیگر «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» نوشته شده بود؛ و روشن است که این سکه به دست هرکس می‌افتاد، حتی غیر مسلمانانی که در محیط اسلام زندگی داشتند.

۳. چرا در آغاز سوره براءت بسم الله نیست؟

پاسخ این سؤال باصراحت در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «لَمْ يُنَزَّلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَاءَةِ لِأَنَّ بِسْمِ اللَّهِ لِأَمَانٍ وَالرَّحْمَةَ، وَنَزِلَتْ بَرَاءَةٌ لِرَفْعِ الْأَمَانِ بِالسَّيْفِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ سُورَةِ بَرَاءَتٍ نَازِلٍ نَشَدَتْ؛ لِأَنَّ بَسْمَ اللَّهِ لِلْأَمَانِ وَرَحْمَتِ اللَّهِ، وَسُورَةُ بَرَاءَتٍ لِرَفْعِ الْأَمَانِ (از کفار پیمان‌شکن) نازل شده و شمشیر در آن نهفته است!»^۲

جمعی عقیده دارند که این سوره دنباله سوره انفال است، در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «الانفال و براءة واحد؛ سوره انفال و براءة یکی است!»^۳

۱. تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۴۳ (متن عربی).

۲. مجمع البیان ج ۵، ص ۴.

۳. همان.

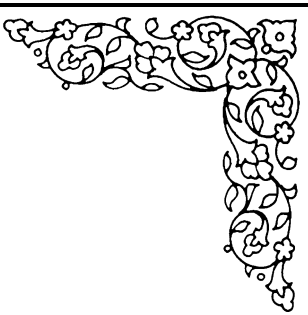
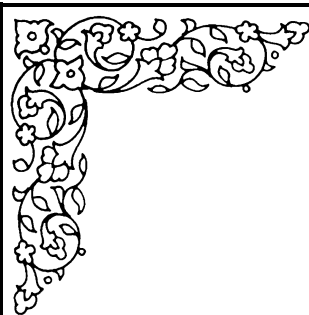
۴. نام خدا را با نام غیر او قرین نکنید!

از آن جا که قادر مطلق، و رحمن و رحیم واقعی، تنها ذات پاک خداست، باید فقط از او استمداد جست، و به نام او آغاز کرد.

در حدیثی در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر مؤمنان علی علیه السلام نشستند بود این جمله به گوشش رسید که شخصی می گوید: «ماشاء الله و شاء محمد؛ آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد» و دیگری می گوید: «ماشاء الله و شاء علی؛ آنچه خدا بخواهد و علی بخواهد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَقْرَنُوا مُحَمَّدًا وَلَا عَلِيًّا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ نام محمد و علی را قرین نام خداوند متعال قرار ندهید».^۱

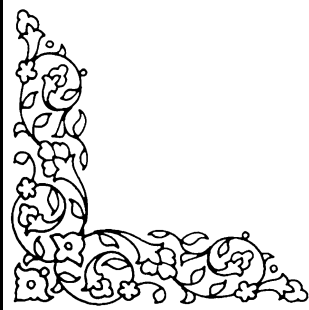
۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۰۹.



مسأله معرفت (شناخت)



۱. قرآن و لزوم معرفت
۲. منابع و طرق معرفت
۳. حجاب‌های معرفت
۴. موانع و آفات معرفت
۵. زمینه‌های معرفت



اشاره

نخستین مسأله‌ای که انسان در تمام بحث‌های علمی با آن روبرو است همین مسأله شناخت و معرفت است. و نخستین سؤال‌هایی که قبل از هر سؤال دیگر در ذهن انسان جوانه می‌زند این سؤالات است:

۱. آیا در خارج از وجود ما جهانی وجود دارد؟ یا آنچه را می‌بینیم همانند رؤیاهایی است که در حال خواب در نظر مجسم می‌شود؟!
۲. اگر چنین جهانی وجود دارد؛ آیا برای ما امکان راه‌یابی به این دنیای خارج و معرفت و شناخت آن هست یا نه؟!
۳. اگر پاسخ دو سؤال فوق مثبت است؛ طرق و منابع شناخت آن کدام است؟ از طریق استدلال‌های عقلی؟ از طریق تجربه و علوم تجربی؟ از طریق وحی یا طرق دیگر؟ و کدامیک از این طرق مطمئن‌تر است؟
۴. از همه این‌ها گذشته با چه ابزاری باید این جهان را شناخت؟
۵. بعد از قبول مسائل فوق چه اموری می‌تواند زمینه‌های معرفت و شناخت را در انسان تقویت کند، و روح و جان را آماده معرفت سازد؟ و چه موانعی بر سر راه شناخت وجود دارد، و انسان را از معرفت واقعیت‌های عالم هستی باز می‌دارد و به گمراهی می‌کشاند؟

آیا جهانی در خارج از ذهن ما وجود دارد؟

در مورد مسأله اول فلاسفه به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. واقع‌گرایان (رنالیست‌ها)

۲. پندارگرایان (ایده آلیست‌ها)

گروه دوم در واقع شاخه‌ای از سوفسطاییان هستند که همه حقایق را منکرند. بلکه بعضی معتقدند سوفسطاییان همان پندارگرایانند که اصل وجود خویشتن و ذهن را قبول دارند؛ و بقیه را خواب و خیال می‌دانند، وگرنه چگونه ممکن است انسان عاقلی همه چیز حتی وجود خود را نیز انکار کند؛ مگر این که گرفتار بیماری روانی باشد!

به هر حال برای پی‌بردن به وجود خارجی اشیاء بهترین راه این است که این امر را موکول به وجدان کنیم. وجدان عمومی مردم جهان و تمامی عقلاء و خردمندان، و حتی وجدان خود ایده آلیست‌ها که همه چیز را منکرند شاهد این مدعا است.

زیرا همه انسان‌ها هنگامی که تشنه می‌شوند به سراغ آب می‌روند، یعنی عملاً وجود تشنگی، وجود آب، و تأثیر آب در رفع تشنگی را همه، قبول دارند. سوفسطاییان نیز در عمل با دیگران هیچ تفاوتی ندارند؛ و یا هنگامی که انسان می‌خواهد از خیابان پر رفت و آمدی عبور کند نخست به طرف چپ و راست نگاه می‌کند، وسایل نقلیه یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌گذرند، و او با احتیاط از خیابان می‌گذرد، مبادا تصادفی پیش آید و او را مجروح و گرفتار کند. این طرز عمل در میان واقع‌گرایان و پندارگرایان یکسان است؛ یعنی همه آن‌ها عملاً وجود خارجی خیابان، اتومبیل‌ها، خطرات ناشی از تصادف و بسیاری از مسائل دیگر را در این رابطه پذیرفته‌اند؛ و با دقت و احتیاط مراقب آن هستند.

در تمام این امور رئالیست‌ها و ایده آلیست‌ها یکسان‌اند؛ به همین دلیل می‌گوییم: ایده آلیست‌ها در عمل رئالیست هستند!

قرآن مجید نیز در آیات خود به وضوح بر این معنا صحّه نهاده، و سرتاسر آیات قرآن از واقعیت‌های عینی خارجی، آسمان و زمین، انسان‌ها و فرشتگان، جهان طبیعت و ماورای طبیعت دنیا و آخرت خبر می‌دهد.

اول

اشاره

قرآن مجید نه تنها مسأله شناخت و معرفت انسان را نسبت به جهان خارج، یک امر ممکن می‌شمرد؛ بلکه آن را از اهم واجبات معرفی می‌کند. قرآن با انواع بیانات صریح، ظاهر، و کنایی، پیروان خود را به فراگیری علم و دانش و شناخت رازهای هستی و اسرار عالم آفرینش دعوت می‌کند. بررسی تعبیرات قرآن در این زمینه افق تازه‌ای در برابر چشمان ما می‌گشاید؛ و مسأله معرفت و شناخت را در سطحی بسیار بالا به عنوان یک وظیفه قطعی منعکس می‌کند.

با توجه به این نکته به سراغ تعبیرات مختلف قرآن در این زمینه می‌رویم. ضمناً به تناسب، روایات ارزنده‌ای در پاورقی‌ها آمده است که هماهنگی کامل کتاب و سنت را در این زمینه روشن می‌سازد.

۱. لزوم فراگیری علم

در ۲۷ آیه از قرآن مجید با استفاده از جمله «اعلموا» (بدانید) دعوت صریح به فراگیری علم شده است که نمونه‌هایی از آن را ذیلاً می‌خوانیم.

۱. «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «بدانید (گریزی از مجازات الهی نخواهید داشت)، زیرا خداوند توانا و حکیم است».^۱

۱. بقره/۲۰۹.

۲. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ «بدانید خداوند زمین را بعد از مر آن زنده می‌کند».^۱

۳. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...﴾؛ «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا، و پیامبر،... است».^۲
 آیه اول توجه به ذات پاک خدا و صفات او می‌کند.
 آیه دوم سخن از آفرینش حیات به میان می‌آورد.
 آیه سوم بحث از احکام عملی اسلام می‌کند.^۳
 علاوه بر این آیات، آیات دیگری به این موضوع پرداخته‌اند مانند: بقره/۲۰۳، ۲۳۱ و ۲۳۳؛ مائده/۹۲؛ انفال/۴۱ و حدید/۲۰.

۲. سرزنش‌های مکرر بر ترک تفکر

گاه می‌فرماید: ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «پس چرا نمی‌اندیشید؟!».^۴
 و گاه بعد از تبیین آیات مختلف الهی اعم از تکوینی و تشریحی می‌فرماید: ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «شاید بیندیشند (و بیدار شوند)».^۵
 گاه می‌گوید: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا﴾؛ «آیا آنان با خود نیندیشیدند؟».^۶

۱. حدید/۱۷.

۲. انفال/۴۱.

۳. در روایات اسلامی نیز در این زمینه تأکید فراوان شده است و حدیث معروف «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده گواه روشن این معنا است. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ» بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۴. انعام/۵۰.

۵. اعراف/۱۷۶.

۶. روم/۸.

همه این تعبیرات دعوتی است به لزوم اندیشه و لزوم اندیشه دلیلی است بر امکان شناخت.^۱

۳. تأکید بر لزوم «تعلیم» و «تعلم»

در سوره توبه آیه ۱۲۲ آمده است:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾؛ «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی‌کند (تا طایفه ای در مدینه بماند)، که در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!».

این آیه نه تنها فراگیری آیین الهی را واجب می‌شمرد؛ بلکه تعلیم دادن آن را بعد از فراگیری نیز لازم می‌داند.

تأکید بر این دو واجب، دلیل روشنی بر امکان و لزوم مسأله معرفت و شناخت است.^۲

۴. هدف آفرینش جهان، علم و معرفت است

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن‌ها را؛ فرمان (و تدبیر) او در

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَعْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُحِبًّا لَهُمْ وَلَا تَكُنُ الْخَامِسَ فَتَهْلِكُ؛ همیشه یا دانشمند باش یا دانش طلب و یا شنوا از دانشمندان، و یا دوستدار آنان، هرگز نفر پنجمی نباش که هلاک خواهی شد» (بحارالادوار، ج ۱، ص ۱۹۵).

۲. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لَوْ دِدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِأَسْيَاطٍ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا؛ من دوست می‌دارم یارانم را با تازیانه به دنبال علم و دانش بفرستم» (کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۸).

میان آن‌ها پیوسته فرود می‌آید، تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و این که علم خدا به همه چیز احاطه دارد»^۱.
 آیه فوق به وضوح این حقیقت را می‌رساند که یکی از اهداف آفرینش جهان آگاه ساختن انسان‌ها از علم و قدرت خداوند و معرفت ذات و صفات او است، و این با صراحت امکان معرفت را در سطح وسیع بازگو می‌کند.^۲

۵. هدف بعثت انبیاء تعلیم و تربیت است

قرآن مجید بارها این مطلب را در مورد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادآور می‌شود. از جمله در سوره بقره می‌فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ «همان‌گونه که (برای هدایت شما) پیامبری از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاکیزه سازد؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد».^۳

اگر معرفت و شناخت امکان نداشت چگونه ممکن بود یکی از اهداف مهم بعثت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تشکیل دهد؟

۶. هدف از نزول قرآن اندیشه و تدبیر است

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ «این کتابی

۱. طلاق/۱۲.

۲. در حدیثی می‌خوانیم که امام حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام به یارانش فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ؛ ای مردم! خداوند متعال بندگان را نیافرید مگر برای این‌که او را بشناسند، هنگامی که او را شناختند او را عبادت می‌کنند، و هنگامی که عبادتش کردند از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۲).

۳. بقره/۱۵۱.

۴. همین معنا در بقره/۱۲۹ و آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲ آمده است.

است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم، تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند.^۱

در آیه هدف از نزول قرآن را تدبر بیان کرده؛ تا مردم تنها به خواندن آیات به عنوان یک سلسله کلمات مقدّس قناعت نکنند، و هدف نهایی را به دست فراموشی نسپارند. و این دعوتی است عام به سوی اندیشیدن، دعوتی که امکان شناخت را به وضوح روشن می‌سازد.

۷. دعوت اسلام با دعوت به علم آغاز شد

﴿اَفْرَأَ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ «بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، - و انسان را از خون بسته ای خلق کرد. - بخوان که پروردگارت (از همه) والاتر است، - همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود، - و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت».^۲

این آیات نخست از قرائت که یکی از ابزار شناخت است، سخن می‌گوید؛ و در آخر نیز از معلم بزرگ عالم هستی یعنی خداوند که انسان شاگرد کوچک دبستان او است بحث می‌کند. آیا این‌ها دلیل روشنی بر امکان و لزوم شناخت نیست؟

۸. درک اسرار هستی و ویژه عالمان است

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾؛ «این‌ها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز اهل دانش آن را درک نمی‌کنند».^۳

۱. ص/۲۹.

۲. علق/۱-۵.

۳. عنکبوت/۴۳.

و این از یکسو تشویقی است برای علم و معرفت و از سوی دیگر دلیلی است بر مسأله شناخت.

۹. خداوند نخستین معلّم است

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾؛ «سپس، تمامی علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را به آدم آموخت».^۱

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ «و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت».^۲
این معلم بزرگ عالم هستی گاه به آدم تمامی علم اسماء را می آموزد، و گاه به نوع انسان آنچه را که نمی داند و به آن نیاز دارد تعلیم می دهد.
و اینها همه حاکی از آن است که یکی از بزرگترین اوصاف او تعلیم دادن بندگان است؛ تعلیمی که وسیله شناخت و معرفت آنها می شود.

۱۰. امتیاز انسان بر سایر موجودات به علم است

﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾؛ «فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن. هنگامی که آدم آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می دانم؟! و می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید!».^۳

این سخن بعد از آن گفته شد که خداوند به فرشتگان دستور داد هنگامی که خلیفه و نماینده خودم «آدم» را آفریدم، همه در برابر او سجده و خضوع کنید، و از این طریق برتری او را آشکار سازید. فرشتگان هنگامی که آمادگی و استعداد

۱. بقره/۳۱.

۲. علق/۵.

۳. بقره/۳۳.

آدم را برای علم و معرفت در بالاترین حد یافتند پی به این حقیقت بردند که چرا او خلیفه الله و گل سر سبد عالم هستی است و از گفت‌وگویی که قبلاً در این زمینه کرده بودند نادم و پشیمان گشتند.^۱

۱۱. انبیا خواهان علم بیشترند

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ «بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن».^۲

این آیه می‌گوید حتی پیغمبر اکرم ﷺ با آن مقام علم عظیم باز مأمور بود علم بیشتری را طلب کند، و این نشان می‌دهد که انسان در هیچ مرحله از عمر فارغ التحصیل نمی‌شود.

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾؛ «موسی به او گفت: آیا (اجازه می‌دهی) از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».^۳

به این ترتیب موسی ﷺ آن پیامبر اولوالعزم مأمور می‌شود که در برابر خضر ﷺ زانو زند، و همچون یک شاگرد از او درس بیاموزد.

به هر حال این آیات دلیل روشنی بر مسأله امکان و لزوم معرفت و تلاش مستمر و توقف‌ناپذیر در مسیر فراگیری علم و شناخت است.^۴

۱. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛ آن‌کس که علمش از همه افزون‌تر باشد قیمتش از همه بیشتر است؛ و آن‌کس که علمش از همه کمتر باشد قیمتش از همه کمتر» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۴).

۲. طه/۱۱۴.

۳. کهف/۶۶.

۴. امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «أَنَّهُ (الْعِلْمُ) مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَالُ مِيرَاثُ الْفِرَاعِنَةِ؛ علم میراث پیغمبران، و مال میراث فراعنه است» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵).

۱۲. کلید نجات انسان معرفت است

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَفْرَةٍ وَأَنْ تَتَفَكَّرُوا﴾؛ «بگو: شما را تنها به یک چیز اندرزمی دهم، دو نفر دو نفر یا بتنهائی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید».^۱

این سخن را پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دشمنان لجوج و سرسختی می‌گوید که آلوده کفر و شرک و همه‌گونه فساد اخلاق بودند؛ و به این ترتیب کلید نجات آن‌ها را از این گرداب‌های خطرناک در تفکر که طریق معرفت است، معرفی می‌کند. درست به همین دلیل ریشه هرگونه تحوّل اساسی در اجتماعات بشری را باید در انقلاب فکری و فرهنگی جست‌وجو کرد. اگر معرفت امکان نداشت، اندیشه برای چه بود؟

۱۳. شرط اصلی مدیریت و رهبری شناخت است

یوسف عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او شد؛ چنین گفت ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾؛ «(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) قرارده، که من نگاهبانی آگاهم».^۲ این آیه به خوبی نشان می‌دهد که علم و آگاهی و معرفت از اساسی‌ترین عناصر رهبری و زمامداری و مدیریت است.^۳

۱۴. علم سرچشمه ایمان است

﴿وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾؛ «و (نیز)

۱. سبأ/۴۶.

۲. یوسف/۵۵.

۳. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ؛ زمامداران بر مردم حکومت می‌کنند و دانشمندان بر زمامداران!» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳).

هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد».^۱

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛
 «(آن‌ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآنند) می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم؛
 تمامی آن از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».^۲

این آیات به خوبی گواهی می‌دهد که معرفت و آگاهی یکی از سرچشمه‌های مهم ایمان است؛ و ایمانی که از آن بر می‌خیزد بسیار عمیق و ریشه‌دار خواهد بود.

به این ترتیب علم نه تنها ایمان آفرین است؛ بلکه استقامت و پایداری نیز از ثمرات آن می‌باشد.^۳

۱۵. علم سرچشمه تقوا و خشیت است

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛ «تنها از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند».^۴

«خشیت» به گفته راغب در مفردات: خوف و ترسی است که آمیخته با تعظیم باشد، و غالباً از علم سرچشمه می‌گیرد!»

﴿وَاتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛ «و از (مخالفت) من بپرهیزید ای خردمندان!».^۵

۱. حج/۵۴.

۲. آل عمران/۷.

۳. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَعِمَادُ الْإِيمَانِ؛ علم مایه حیات اسلام و ستون ایمان است.» (نهج الفصاحة، ص ۵۸۱).

۴. فاطر/۲۸.

۵. بقره/۱۹۷.

اگر رابطه‌ای در میان «علم» و «تقوا» وجود نداشت، خداوند در این دستور «اولوالالباب» را مخاطب نمی‌ساخت. این خطاب نشانه‌ای از این پیوند مبارک است.

مسلماً هر جا «علم» است الزاماً «تقوا» نیست، ولی بدون شک علم مقدمه و زمینه‌ای است برای تقوا و از سرچشمه‌های اصلی آن محسوب می‌شود. علم غالباً تقوا را همراه می‌آورد؛ و به عکس جهل غالباً عامل بی‌تقوایی و ناپرهیزکاری است.^۱

۱۶. علم سرچشمه قدرت است (و دانایی توانایی است)

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾؛ «(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من پیش از آن‌که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پایرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است».^۲

این آیه مربوط به داستان سلیمان عليه السلام و ملکه سبا است، هنگامی که می‌خواست تخت او را نزد خود آورد، آن مرد که علم کتاب داشت و این علم و آگاهی به او امکان می‌داد که دست به کارهای خارق عادت زند، گفت: من تخت او را پیش از آن‌که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد، و سرانجام چنین کرد.

این آیه هرچند در مورد خاصی وارد شده؛ ولی اجمالاً رابطه علم و قدرت را به خوبی آشکار می‌سازد.

۱. امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: «أَعْظَمُ النَّاسِ عِلْمًا أَشَدُّهُمْ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ؛ آن‌کس که علمش از همه بیشتر است خدا ترسیش از همه شدیدتر است» (غرر الحکم، فصل ۸، حکمت ۳۲۶).

۲. نمل/۴۰.

۱۷. علم سرچشمه تزکیه است

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «پروردگارا! پیامبری در میان آن‌ها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)». ^۱

این سخن را ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام بعد از انجام بنای خانه کعبه به پیشگاه خدا عرضه داشتند. سخنی که رابطه «علم و حکمت» و «تزکیه و تربیت» را آشکار می‌سازد.

۱۸. علم سرچشمه صبر و شکیبایی است

﴿وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾؛ «و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟!». ^۲

این سخن را آن مرد عالم الهی (خضر علیه‌السلام) به موسی بن عمران علیه‌السلام گفت، در آن هنگام که موسی علیه‌السلام به سراغ او آمد و از او تقاضا کرد که از علومش به وی تعلیم دهد؛ و خضر علیه‌السلام به او گفت تو نمی‌توانی با من شکیبایی کنی، چرا که اسرار و رموز کارهای مرا نمی‌دانی؛ و همین عدم آگاهی مایه عدم شکیبایی تو است! این تعبیر به خوبی می‌رساند که آگاهی سرچشمه شکیبایی است؛ و ناآگاهی موجب بی‌صبری و ناشکیبایی خواهد بود.



از مجموع آنچه گفته شد این حقیقت به وضوح به چشم می‌خورد که قرآن با استفاده از انواع عبارات و لطایف البیان، انسان را به سوی معرفت و دانش سوق می‌دهد؛ و علم و آگاهی را برترین موهبت و افتخار، و کارسازترین نعمت‌های

۱. بقره/۱۲۹.

۲. کهف/۶۸.

الهی می‌شمرد. این تصریحات و کنایات به دلالت التزامی نشان می‌دهد که راه معرفت و شناخت به روی همگان باز است، و چیزی از آن مفیدتر نیست، و این همان چیزی است که ما در صدد آن هستیم.

۴۵۷۳

اکنون به سراغ عناوین دیگری که بر محور آثار جهل دور می‌زند، می‌رویم، تا با توجه به آثار منفی و مرگبار جهل، راه خود را به سوی علم و معرفت و آثار مثبت و حیات‌بخش آن بگشاییم.

۱۹. دوزخیان جاهلان‌اند

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛ «و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم. - این جاست که به گناه خود اعتراف می‌کنند؛ دور باشند دوزخیان (از رحمت خدا)!».^۱

گناه بزرگ آن‌ها همین است که عقل خود را به کار نینداختند و به سخنان حق گوش فرادادند، و به این ترتیب درهای معرفت و دانش را به روی خود بستند و درهای دوزخ را گشودند.

۲۰. جهل مایه سقوط آدمی است

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «به یقین بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لال (و کوردلی) هستند که اندیشه نمی‌کنند».^۲

این آیه با صراحت، این مطلب را بیان می‌کند که هرگاه انسان از اسباب و ابزار شناخت که خدا در اختیارش قرار داده، استفاده نکند، چنان سقوط می‌کند که از

۱. ملک/۱۰ و ۱۱.

۲. انفال/۲۲.

تمام جنبندگان روی زمین پست تر می شود. چرا چنین نباشد که او می توانست به اوج قلّه افتخار و اعلیٰ علیین و جوار قرب حق پرواز کند، ولی چون به همه این امکانات پشت پا زند به اسفل السافلین سقوط می کند.

۲۱. جهل نابینایی است!

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ «آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می شوند».^۱

در این جا در یک طرف عالمان و آگاهان قرار گرفته اند و در نقطه مقابل آن ها نابینایان! این تقابل نشان می دهد که جهل با نابینایی یکسان است.

۲۲. جهل سرچشمه کفر است

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛ «و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، برای عبادت، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آن ها معبودان (و خدایانی) دارند. گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».^۲

حیرت آور است جمعیتی که اعجاز الهی را در غرق فرعونیان، تازه مشاهده کرده، و عظمت خداوند را به رأی العین دیده اند؛ پیشنهاد بت سازی و بت پرستی به موسی علیه السلام می کنند.

ولی موسی علیه السلام در پاسخ می گوید: این جهل و نادانی شما است که شما را به

۱. رعد/۱۹.

۲. اعراف/۱۳۸.

بت پرستی دعوت می‌کند، و در واقع سرچشمه بت پرستی همیشه و در هر زمان چیزی جز جهل نیست.

۲۳. جهل سرچشمه اشاعه فساد است

﴿أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛ «آیا شما از روی شهوت به جای زنان، به سراغ مردان می‌روید؟! شما گروهی جاهل هستید!».^۱
این سخن که از زبان حضرت لوط علیه السلام پیغمبر بزرگ خداست؛ نشان می‌دهد که گرایش آن قوم منحرف به عمل زشت و شنیع همجنس‌گرایی از جهل و بی‌خبری آن‌ها سرچشمه می‌گرفت.

۲۴. جهل سرچشمه بهانه جویی است

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ﴾؛ «افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟! و یا چرا نشانه‌ای برای (خود) ما نمی‌آید؟!».^۲
در تاریخ انبیاء بارها به این نکته برخورد می‌کنیم که افراد جاهل و نادان با انواع بهانه جویی‌ها از ایمان آوردن طفره می‌رفتند.
در حقیقت افراد آگاه برای رسیدن به یک حقیقت به یک دلیل منطقی بسنده می‌کنند و اگر دلایل متعدّد شود راسخ‌تر خواهند شد؛ ولی متعصبان لجوج و جاهل چون حاضر نیستند دست از عقاید خرافی خود بردارند برای طفره رفتن از حقیقت هر روز به بهانه‌ای متوسل می‌شوند.

۲۵. جهل عامل تقلید کورکورانه است

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا

۱. نمل/۵۵.

۲. بقره/۱۱۸.

عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ «آن هنگام که به پدرش [=سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود] و قوم او گفت: این مجسمه‌ها (بی روح) چیست که شما همواره آن‌ها را پرستش می‌کنید؟! - گفتند: ما پدران خود را یافتیم که آن‌ها را عبادت می‌کنند. - گفت: به یقین شما و پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده‌اید»^۱

در حقیقت بت پرستان هیچ دلیل منطقی بر این عمل زشت خود نداشتند، و غالباً به تقلید کورکورانه از نیاکان قناعت می‌کردند، به همین دلیل ابراهیم علیه السلام آن‌ها را در ضلال مبین و گمراهی آشکار می‌شمرد.

۲۶. جهل موجب پراکندگی و اختلاف است

﴿لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي فُرَىٰ مُّحْصَنَةٍ أَوْ مِنْ وَّرَائِهِ جُدْرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعاً وَقَلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾؛ «آن‌ها همگی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها با شما نمی‌جنگند. پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) گمان می‌کنی آن‌ها متحدند، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این بخاطر آن است که آن‌ها گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند».^۲

این آیه که پیرامون طایفه بنی‌نضیر (یکی از طوایف سه گانه یهود در مدینه) سخن می‌گوید از ترس و وحشت درونی و اختلاف و پراکندگی باطن آن‌ها پرده بر می‌دارد؛ می‌گوید: به ظاهر پرهیاهو و متحد آن‌ها نگاه نکن، آن‌ها در واقع جمعیتی پراکنده‌اند، و این به دلیل جهل و نادانی آن‌ها است.

۲۷. جهل سرچشمه بی‌ادبی است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الْجُبُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ﴾؛ «(ولی) کسانی که تو

۱. انبیاء/۵۲-۵۴.

۲. حشر/۱۴.

را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند.^۱ گروهی از اعراب بودند که وقت و بی وقت پشت در خانه پیامبر ﷺ می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا مُحَمَّد! یا مُحَمَّد! أَخْرُجُ إِلَيْنَا؛ ای مُحَمَّد، ای مُحَمَّد، بیرون بیا! - با تو کار داریم -» و پیامبر ﷺ از بی ادبی و مزاحمت های آن ها سخت آزرده می شد.

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» اشاره لطیفی است به این که بی ادبی افراد جسور و مزاحم، غالباً از جهل سرچشمه می گیرد.

۲۸. جهل و دگرگون شدن ارزش ها

﴿كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شده؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خدا می داند، و شما نمی دانید».^۲

آیه فوق می گوید: جهاد در راه خدا یک ارزش است اما شما بر اثر نادانی از آن اکراه دارید، چرا که از آثار و برکاتش بی خبرید، و به عکس سکوت و خاموشی و ترک جهاد را مایه سلامت و سعادت و یک ارزش می پندارید در حالی که مایه بدبختی شما است.

به این ترتیب جهل سرچشمه اشتباه در تشخیص ارزش ها است.

جمع بندی و نتیجه

از بررسی مجموع این آیات، امور زیر به خوبی روشن می شود:

۱. حجرات/۴.

۲. بقره/۲۱۶.

۱. راه شناخت به روی همهٔ انسان‌ها باز است و گرنه دعوت به سوی آن با این همه تأکید و اهمیّت معنا و مفهومی نداشت.
۲. ارزش انسان‌ها رابطهٔ مستقیمی با میزان معرفت و شناخت آن‌ها دارد.
۳. علی‌رغم ضعف‌های جسمانی انسان، بزرگ‌ترین افتخار و موهبت او همین آمادگی برای شناخت هرچه بیشتر است.
۴. راه وصول به پیروزی‌ها و غلبه بر انواع مشکلات و تزکیه و ساختن خویشتن، راه علم و معرفت است.
۵. برای مبارزه با انواع مفساد و بدبختی‌ها و ناکامی‌ها قبل از هر چیز باید به سراغ شناخت و معرفت رفت.

توضیحات

۱. امکان شناخت از دیدگاه فلسفه

همان‌گونه که در آغاز بحث نیز گفتیم وجود جهانی در خارج از دستگاه فکر و ادراک ما مطلبی نیست که قابل بحث و گفت‌وگو باشد. حتی سوفسطائیان یا ایده‌آلیست‌ها (ذهن‌گرایان) که منکر واقعیت‌های عینی و خارجی هستند نیز در عمل به آن معترفند.

ولی سخن در این است که آیا ما راهی برای شناخت این واقعیت‌ها داریم یا نه؟ اگر جواب این سؤال مثبت است طرق و ابزار این شناخت چیست؟ و سرانجام برای وصول به آن چه شرایطی لازم است؟ آیا ما می‌توانیم واقعیت عینی خارجی را تبدیل به حقیقت یعنی انعکاسی در ذهن که مطابق با خارج باشد بنماییم، یا نه؟

گرچه فلاسفه اعم از الهی و مادی غالباً طرفدار امکان شناخت واقعیت‌های عینی هستند؛ ولی از میان آن‌ها گروهی منکر این مطلبند. منکران شناخت دلایلی برای اثبات مقصود خود آورده‌اند که عمدتاً چهار دلیل زیر است:

۱. مهم‌ترین ابزار شناخت، حواس ما است، و از میان تمام حواس، حس بینایی در درجه اول اهمیت است، ولی ما می‌دانیم همین چشم چه خطاهایی که از او سر نمی‌زند؟

شهاب شعله‌وری که در آسمان به صورت یک خط آتشین ممتد در چشم ما منعکس می‌شود در واقع یک نقطه نورانی بیش نیست!

از این قبیل مثال‌ها درباره حس بینایی و سایر حواس اعم از لامسه و غیر آن فراوان داریم. با این حال، چه اعتمادی می‌توان بر حواس کرد؟!

۲. در میان متفکران و دانشمندان و فلاسفه جهان دو نفر را نمی‌توان یافت که در تمام مسائل هم عقیده باشند. آیا این همه تضاد و اختلاف در میان آن‌ها دلیل بر این نیست که ما راهی به سوی شناخت حقایق نداریم؛ و آنچه را من واقعیت می‌پندارم ممکن است در نظر دیگری خیالی بیش نباشد؛ و بالعکس.

۳. می‌دانیم همه موجودات جهان در حال حرکتند، و در این حرکت عمومی همه اشیاء دگرگون می‌شوند حتی افکار و علوم و معارف و دانش‌های ما.

با این حال چگونه می‌توان پذیرفت که ما درباره موجودات عالم هستی و روابط آن‌ها، شناخت صحیحی داشته باشیم؟ در حالی که برای شناخت لازم است یک موضوع ثابت را در نظر بگیریم؟

۴. می‌دانیم جهان هستی یک واحد به هم پیوسته است؛ بنابراین شناخت یک جزء از شناخت کل نمی‌تواند جدا باشد. بنابراین اگر ما حتی یک حلقه از این سلسله را نشناسیم نمی‌توانیم شناختی درباره هیچ قسمت پیدا کنیم. پس باید قبول کرد آنچه به ذهن ما می‌آید تصوراتی است که فقط ارزش علمی دارد، نه ارزش واقعی!

پاسخ: این استدلال‌ات را از سه راه می‌توان پاسخ گفت:

۱. تمام کسانی که سخن از عدم امکان شناخت می‌گویند در همان حال که در برابر مخالفان مشغول به استدلال هستند یا قلم به دست گرفته دلایل خویش را

در مؤلفات خود می‌نویسند، صدها واقعیت خارجی را شناخته‌اند، و با شناخت آن‌ها، و بهره‌گیری از آن‌ها، به جنگ مسأله شناخت رفته‌اند. قلم، کاغذ، خطوط، کلمات، جمله‌بندی‌ها، دستگاه چاپ، نشر، کتاب، کتابخانه‌ها، تک تک مخالفان، امواج صوتی، مخارج حروف، نور و روشنایی، تأثیرگذاری در افکار دیگران، همه و همه را به عنوان واقعیت‌های عینی قبول دارند.

آری این‌ها با شناخت این واقعیت‌ها به جنگ شناخت می‌روند، و با استمداد از این معارف درصدد نفی معرفتند، و چه اشتباه عجیبی؟! (دقت کنید).

۲. اشتباه بزرگ آن‌ها این است که محدود بودن علم و شناخت انسان را با اصل مسأله شناخت اشتباه کرده‌اند؛ آن‌ها نمی‌توانند انکار کنند که شهاب وجود خارجی دارد؛ بلکه می‌گویند یک نقطه نورانی بیش نیست که بر اثر خطای باصره به صورت یک خط ممتد آتشین در نظر ما مجسم می‌شود. پس خطا در اصل وجود شهاب نیست؛ بلکه در این خط ممتد آتشین است.

پس باید گفت هر حکم به وجود خطا دلیل بر شناخت بسیاری از واقعیت‌ها است. (دقت کنید).

۳. آن‌ها در حقیقت مرز میان بدیهیات، نظریات، امور مطلق، نسبی، معرفت اجمالی و تفصیلی را نشناخته‌اند، و بر اثر عدم شناخت دقیق این سه موضوع ره افسانه می‌زنند.

توضیح این‌که: ما یک سلسله حقایق داریم که هیچ‌کس جز سوفسطائیان در آن تردید ندارد، حقایقی که نیاز به تفکر و اندیشه ندارد. مثلاً هرکس می‌داند که دو به اضافه دو مساوی با چهار است، هرکس می‌داند در زمان واحد و مکان واحد ممکن نیست هم شب باشد هم روز.

در مقابل این معلومات بدیهی یک سلسله معلومات نظری است که خطا و اشتباه در آن راه دارد؛ و تمام آنچه را این آقایان درباره عدم امکان شناخت گفته‌اند مربوط به بخش معلومات نظری انسان است.

هم‌چنین ما یک سلسله واقعیت‌ها را می‌شناسیم که مطلق است، و هیچ‌گونه نسبیت در آن راه ندارد. مانند رابطه‌های ریاضی میان اعداد، عدم امکان جمع ضدین یا جمع نقیضین.

یک سلسله مفاهیم نسبی نیز وجود دارد که با دگرگون شدن شرایط دگرگون می‌شود. مثلاً سردی و گرمی به یک معنا یک امر نسبی است، هر چیز که حرارت آن بیشتر از حرارت بدن انسان باشد می‌گوییم گرم است، هر چیز که حرارت آن کمتر از بدن ما است می‌گوییم سرد است. بنابراین اگر درجه حرارت بدن ما دگرگون شود مفهوم گرمی و سردی نیز برای ما دگرگون خواهد شد.

البته در تمام این موارد یک واقعیت وجود دارد؛ و آن درجه حرارت اتاق است؛ و یک واقعیت دیگر که درجه حرارت بدن ما است، منتها برداشت گرمی و سردی امر دگرگونی است که از مقایسه آن دو به دست می‌آید و قضاوت‌ها درباره آن متفاوت است.

هم‌چنین در جهان یک سلسله واقعیت‌های ثابت داریم، و یک سلسله واقعیت‌های متغیر. حتی مارکسیست‌ها که همه چیز را متغیر می‌دانند باز اصل تغییر و تحوّل را به عنوان یک اصل ثابت استثنا می‌کنند، و می‌گویند: همه جهان در حال تغییر است جز قانون تغییر و تحوّل که همواره ثابت است.

از این‌ها که بگذریم ما دو رقم معرفت داریم، معرفت اجمالی و معرفت تفصیلی. واقعیت‌هایی وجود دارد که درباره آن‌ها فقط معرفت اجمالی داریم، اما از خصوصیات و روابط آن با اشیاء دیگر جهان بی‌خبریم، ولی عدم شناخت تفصیلی هرگز دلیل بر عدم شناخت اجمالی نمی‌شود.

با توجه به این توضیحات روشن می‌شود که دلایل منکران شناخت در حقیقت به خاطر عدم دقت در این تقسیم‌بندی‌ها صورت گرفته، مثلاً وقتی می‌گویند عالم هستی یک واحد بیش نیست، اگر ما یک حلقه از آن را شناسیم هیچ قسمت آن را نمی‌توان شناخت در واقع معرفت اجمالی و تفصیلی را با هم اشتباه کرده‌اند.

۲. دانش محدود بشری

۱. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱
۲. ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾^۲
۳. ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَيِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْيِيحَهُمْ﴾^۳
۴. ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴
۵. ﴿لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵
۶. ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^۶
۷. ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾^۷
۸. ﴿آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾^۸
۹. ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۹

ترجمه

۱. «واز تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ و از علم و دانش، جز اندکی به شما داده نشده است.»

۱. اسراء/۸۵.

۲. لقمان/۳۴.

۳. اسراء/۴۴.

۴. بقره/۲۱۶.

۵. غافر/۵۷.

۶. طلاق/۱.

۷. اعراف/۱۸۸.

۸. نساء/۱۱.

۹. لقمان/۲۷.

۲. «و هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟».
۳. «و هیچ موجودی نیست، جز آن که، تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید».
۴. «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شرّ شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید».
۵. «آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها عظیم تر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».
۶. «تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه ای (برای اصلاح) فراهم کند».
۷. «بگو: من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید».
۸. «شما نمی دانید پدران (و مادران) و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند».
۹. «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرگب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، (این ها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند توانا و حکیم است».

شرح مفردات

«رُوح» در اصل از ماده «وِیْح» به معنای باد است، و به تنفّس و دمیدن نیز اطلاق شده؛ و از آن جا که رابطه نزدیکی میان نفس کشیدن و بقای حیات و جان

انسان است «روح» به معنای جان و حیات، و سپس به حقیقت مجردی که بقای حیات با آن است اطلاق شده.

«رُوح» (بر وزن لوح) به معنای نسیم خنک و همچنین مهربانی و رحمت آمده است.

«تَفْقَهُونَ» از مادهٔ «فقه» به معنای آگاهی بر چیزی و فهمیدن آن است، ولی به طور خاص به علم دین (یا علم احکام) اطلاق می‌شود، راغب در مفردات می‌گوید: «فقه به معنای آگاهی بر چیزی پنهان به وسیله آگاهی از امر ظاهر و آشکار است» بنابراین مفهوم آن اخص از مفهوم علم است.

«غَیْب» در اصل به معنای شک است و به هر چیزی که از انسان پنهان باشد نیز اطلاق می‌شود راغب در تفسیر «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» می‌گوید: «غیب» چیزی است که از دایرهٔ حس بیرون است، و از دسترس عقل ابتدایی نیز خارج می‌باشد، و به وسیلهٔ اخبار انبیاء شناخته می‌شود.

«نَفَدَتْ» از مادهٔ «نَفَدَ» (بر وزن حسد) و «نَفَاد» به معنای فنا و نابودی است، و «مَنَافِد» به کسی گفته می‌شود که در استدلال، فوق العاده قوی است؛ به طوری که طرف را کاملاً محکوم می‌کند.

تفسیر و جمع‌بندی

جمعی از مشرکان یا اهل کتاب پیوسته از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ «روح» سؤال می‌کردند. طبق آیهٔ نخست پیغمبر ﷺ مأمور می‌شود که به آن‌ها بگوید: «روح از فرمان پروردگار من است»؛ و سپس اضافه کند که بهره شما از علم بسیار کم است، لذا توانایی درک حقیقت روح را ندارید.^۱

۱. جملهٔ «مَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» را غالب مفسران به معنای «قَلِيلًا مِنَ الْعِلْمِ» تفسیر کرده‌اند، ولی بعضی گفته‌اند: منظور از آن «قَلِيلًا مِنْكُمْ» است؛ اما این تفسیر با ظاهر آیه که مخاطب در آن سؤال‌کنندگان از مسأله روح هستند سازگار نیست. (دقت کنید).

این اشاره روشنی به محدودیت علم بشر می‌باشد، چرا که روح از همه چیز به انسان نزدیک‌تر است. هنگامی که انسان نتواند گوهر روح خویش را بشناسد، چه انتظاری درباره سایر واقعیت‌های جهان می‌تواند داشته باشد.

در دومین آیه اشاره به پنج علم شده: قیام قیامت، نزول باران، جنین‌هایی که در رحم مادرانند، حوادث آینده مربوط به اعمال آدمی، و سرزمین مر هرکس. ممکن است انسان از روی قرائن، کلیاتی درباره این امور بداند، ولی جزئیات هیچ‌یک از این امور پنجگانه، بر احدی روشن نیست.

قرآن در این آیه می‌فرماید: «ای انسان تو حتی خبر از فردای خود، و سرزمینی که عمرت در آن پایان می‌گیرد، نداری؛ چگونه می‌توانی انتظار داشته باشی از تمام عالم هستی، آگاه گردی؟! به همین دلیل علم تو محدود است.»

در آیه سوم، سخن از تسبیح و حمد عمومی موجودات است که همگی با زبان حال و با نظم شگرف و عجیبی که بر آنها حکمفرما است، حمد و ثنای حق می‌گویند.

ولی ما نه توانایی داریم که زبان حال آنها را بفهمیم، و نه زبان قال آنها را. به این ترتیب جهان، پر از غلغله و شور و نوا است و ما از آن بی‌خبریم و این خود دلیل روشنی است بر محدودیت علم و دانش ما.

چهارمین آیه، سخن از جهاد می‌فرماید، برای کسانی که از آن اکراه داشتند. می‌گوید: شما حتی خیر و شرّ خود را به خوبی درک نمی‌کنید، به همین دلیل گاهی با منافع خود در ستیزید، و گاه به سوی زیان‌های خود با عشق و علاقه می‌دوید. این دلیل روشنی بر محدودیت علم شما است.

در آیه پنجم ضمن اشاره به عظمت آفرینش آسمان‌ها و زمین، و بیان این واقعیت که آفرینش آنها از آفرینش انسان نیز بزرگتر و پر اهمیت‌تر است، به عدم آگاهی اکثریت مردم از این مسأله اشاره می‌کند.

در آیه ششم بعد از آن‌که به مسأله طلاق و عدّه، و لزوم باقیماندن زنان مطلقه

در مدت عدّه رجعی در خانه شوهرانشان می فرماید: «تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این وضع تازه‌ای برای آن‌ها فراهم سازد». و گذراندن دوران عدّه، به خصوص در کنار شوهران سابق، سبب تجدید نظر و آشتی کردن و بازگشت به دوران زناشویی گردد.

جالب این‌که مخاطب در این خطاب شخص پیغمبر اکرم ﷺ است، وقتی او مخاطب به چنین خطابی باشد حال بقیّه پیدا است، و دلیلی است بر محدودیت علم بشر. در هفتمین آیه به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می دهد که بگوید: من مالک سود و زیانی از خود نیستم، و اعتراف کند که من علم غیب ندارم. هنگامی که پیامبر با آن علم عظیمش چنین اعترافی کند و بگوید من از غیب چیزی نمی دانم وضع دانش دیگران روشن می شود.

در آیه هشتم بعد از آن‌که دستوراتی در زمینه ارث اولاد، و پدر و مادر در شرایط مختلف بیان می کند؛ می فرماید: «حتی شما نمی دانید که پدران و مادران و فرزندان کدام یک برای شما مفیدترند؟» و کدام یک استحقاق بیشتری در اموال شما دارند؟ تا سهم بیشتری برای آن‌ها قایل شوید. محدودیت علم انسان تا این حدّ است که قادر نیست قوانینی که دقیقاً حافظ منافع او است برای خود وضع کند.

آخرین آیه از علم بی پایان خدا سخن می گوید و می فرماید: اگر همه درختان روی زمین در تمامی باغ‌ها و جنگل‌ها که بالغ بر میلیاردها درخت می شود قلم گردد و اگر تمام دریاها و اقیانوس‌ها مرکب و جوهر برای نوشتن باشند و بعد تمام نویسندگان جهان اعم از فرشتگان و لشکر جنّ و انس بخواهند با آن قلم‌ها و این مرکب‌ها کلمات و علوم الهی را بنویسند قادر نخواهند بود، همه این قلم‌ها فرسوده و تمام می شود، و مرکب‌ها پایان می گیرد اما هنوز علوم الهی و کلمات او نوشته نشده و آغاز دفتر است.

این از یک سو، از سوی دیگر: می‌دانیم که منظور از کلمات خداوند همین موجودات عالم هستی است؛ بنابراین آیه فوق دلیل روشنی بر وسعت بی‌حساب جهان و محدودیت علم و دانش بشر در برابر آن است.

نتیجه بحث

از مجموع آیات فوق نتیجه‌گیری می‌شود که معرفت و شناخت انسان هرچند در حد ذات خود زیاد باشد، و علوم و دانش‌های بشر روز به روز گسترده‌تر شود، باز حجم این معلومات نسبت به مجهولات قطره‌ای در برابر دریا است. جایی که انسان خیر و شر خود را نمی‌داند، و از سود و زیان خود آگاه نیست، چگونه می‌توان انتظار داشت که از حوادثی که در کهکشان‌های دور دست و این عالم گسترده بی‌انتها می‌گذرد آگاه باشد.

بدون شک این‌ها به خاطر آن نیست که انسان از معرفت و شناخت عاجز است؛ بلکه به خاطر وسعت عالم هستی است.

قرآن مجید همان‌گونه که راه معرفت را به روی همگان باز می‌شمرد و با تأکید هرچه بیشتر انسان‌ها را به آن دعوت می‌کند، علم بشر را محدود می‌خواند. امام حسین علیه السلام در روز عرفه عرض می‌کند: خداوندا! من در عین علم و دانش جاهلم پس چگونه در جهلم جاهل و نادان نباشم؟!».

۳. گواهی فلاسفه و دانشمندان بر محدودیت علم بشر

دلیل بر محدود بودن علم بشر روشن است، و نیاز به بحث زیادی ندارد؛ ولی با توجه به نکات زیر روشن‌تر می‌شود.

۱. قدرت حواس انسان محدود است. چشم که مهم‌ترین ابزار معرفت در امور حسی است توانایی دید محدودی دارد.

همچنین گوش انسان هر صدایی را نمی‌شنود، و تنها امواج محدودی است که برای او قابل درک است، و به همین ترتیب حواس دیگر.

۲. ادراک و تفکر ما نیز قدرت محدودی دارد، و ماورای آن از نظر ما در تاریکی مطلق فرو رفته است.

۳. از سوی سوم عالم هستی بقدری پهناور است که وسعت آن در اندیشه‌های ما نمی‌گنجد.

برای پی بردن به عظمت این عالم کافی است که بدانیم منظومه شمسی ما و تمام ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورد جزئی از یک کهکشان بنام کهکشان راه شیری است، در این کهکشان طبق محاسبه دانشمندان بیش از یک صد میلیارد!! ستاره وجود دارد که خورشید ما با آن همه عظمت و نورانیتهای یکی از ستارگان متوسط این کهکشان است!

۴. از سوی چهارم عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم گذشته و آینده‌ای دارد؛ هیچ‌کس نمی‌داند چند میلیارد سال از عمر آن گذشته، همان‌گونه که هیچ‌کس از آینده آن نیز آگاه نیست.

بعضی از گواهی‌های صریح دانشمندان در این زمینه:

۱. کرسی موريسن طيب و روانشناس معروف در کتاب خود بنام (راز آفرینش انسان) می‌نویسد:

«وقتی درباره فضای نامتناهی، یا زمان بی‌آغاز و انجام، یا نیروی شگرفی که درون هسته اتم ذخیره شده... می‌اندیشیم، آن وقت به حقارت وجود خود و نقصان دانش خویش پی می‌بریم»^۱.

۲. دکتر الکسیس کارل در کتاب خود (انسان موجود ناشناخته) می‌نویسد:
به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار

۱. راز آفرینش انسان، ص ۸۷.

داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد.^۱

۳. ویلیام جیمس عالم معروف می‌گوید:

علم ما همچون قطره‌ای است ولی جهل ما همچون یک دریای عظیم!

۴. فلا ماریون عالم معروف فلکی می‌نویسد:

من می‌توانم ده سال از مجهولات سؤال کنم که شما هیچ‌یک از آن‌ها را نتوانید جواب دهید!^۲

۵. او در کلام دیگری می‌افزاید:

ما فکر می‌کنیم، اما همین فکر چیست؟ و راه می‌رویم، اما این عمل عضلانی چیست؟ هیچ‌کس آن را نمی‌داند!

۶. انشتین ریاضی دان معروف، می‌گوید:

آنچه تا کنون از کتاب طبیعت خوانده‌ایم بسیار چیزها به ما آموخته است و ما به اصول زبان طبیعت آشنا شده‌ایم... ولی با این همه می‌دانیم که دربارهٔ مجلداتی که خوانده و فهمیده شده هنوز از حل و کشف کامل اسرار طبیعت دوریم.^۳

این سخن را با سخنی از خطبه اشباح امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم آن‌جا که می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ اغْنَاهُمْ عَنْ إِقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ - تَعَالَى - إِعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا؛ آگاه باش راسخان در علم آن‌ها هستند که خداوند آنان را با اقرار اجمالی به تمام آنچه از آن‌ها پوشیده است، از

۱. انسان موجود ناشناخته، ص ۵.

۲. علی الطلال المذهب المادی، ص ۱۳۸.

۳. خلاصهٔ فلسفه نسبیت.

فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته، و خدا آنان را از این جهت که در برابر آنچه از تفسیر آن بی‌خبرند به عجز و ناتوانی خویش اعتراف دارند، ستوده است.^۱

یادآوری

توجه به محدودیت علمی بشر، آثار مثبت و نتایج سازنده‌ی زیر را همراه دارد:

۱. **جلوگیری از غرور علمی** - هنگامی که جهشی در علوم طبیعی به وجود آمد، بعضی از دانشمندان چنان گرفتار غرور شدند که گمان کردند تمام رازها و اسرار جهان هستی را گشوده‌اند، به همین دلیل ماورای معلومات خود را انکار کرده، و حتی گاه آن را به باد سخریه می‌گرفتند. این غرور علمی مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی به وجود آورده، و تنها چیزی که می‌تواند آن را در هم بشکند توجه به ناچیز بودن دانش‌های بشری در برابر مجهولات است.

۲. **حرکت علمی سریعتر** - توجه به این واقعیت انسان را به تلاش و کوشش بیشتر و جهاد مخلصانه‌تر برای گشودن رازهای عالم هستی وادار می‌کند، به خصوص این‌که درهای معرفت و شناخت را به روی خود گشوده می‌بیند، و هرگز از درک بیشتر مأیوس نیست.

۳. **توجه به مبدأ و الاثر** - تأثیر مثبت دیگری که احساس کمبود علمی و محدودیت دانش بشر روی هر انسانی می‌گذارد این است که خواه ناخواه خود را نیازمند به مبدأ و الاثری می‌بیند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

دوم

اشاره

اکنون که امکان شناخت اجمالاً ثابت شد، باید به دنبال طرق شناخت، یا به تعبیر دیگر منابعی که می‌تواند ما را از واقعیت‌های موجود این جهان با خبر سازد برویم.

با یک بررسی دقیق روی آیات قرآن به این واقعیت می‌رسیم که طرق و منابع معرفت از نظر قرآن در شش چیز خلاصه می‌شود:

۱. احساس و تجربه (یا طبیعت)

۲. عقل و تحلیل‌های منطقی

۳. تاریخ مدون و غیر مدون

۴. فطرت و وجدان

۵. وحی و پیام الهی

۶. کشف و شهود

احساس و تجربه

نخست به آیات زیر گوش فرامی دهیم:

۱. ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾^۱
۲. ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^۲
۳. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾^۳
۴. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد وجود دارد مانند:
اعراف/۱۸۵؛ روم/۵۰؛ طارق/۵-۶؛ عبس/۲۴-۲۸؛ شعرا/۷؛ فصلت/۵۳؛
ملک/۱۹؛ ذاریات/۲۰-۲۱؛ نحل/۷۸ و...^۵

۱. ق/۶.

۲. غاشیه/۱۷-۲۰.

۳. الم سجده/۲۷.

۴. نحل/۷۸.

۵. به آیات اعراف/۱۸۵؛ یوسف/۱۰۹؛ روم/۹؛ غافر/۶؛ نحل/۷۹؛ شعرا/۷؛ احقاف/۳۳؛ ملک/۱۹؛ یس/۷۷؛
انعام/۶؛ نحل/۷۸؛ مؤمنون/۷۸؛ ق/۳۷؛ احقاف/۲۶؛ هود/۲۴؛ غافر/۲۱؛ محمد/۱۰ مراجعه شود.

ترجمه

۱. «آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم، و چگونه آن را (بوسیله ستارگان) زینت بخشیده‌ایم و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست؟!».
۲. «آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟! - و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟! - و به کوهها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟! - و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است?!».
۳. «آیا ندیدند که ما آب را به‌سوی زمینهای خشک و بی‌گیاه می‌رانیم و بوسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهار پایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان؛ آیا نمی‌بینند؟!».
۴. «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید».

شرح مفردات:

«جُرُز» (بر وزن شتر) به‌معنای سرزمینی است فاقد گیاه، و یا سرزمینی که هیچ گیاهی از آن نمی‌روید.

«افنده» جمع «فؤاد» به گفتهٔ راغب به‌معنای قلب است با این تفاوت که این واژه به قلبی گفته می‌شود که حالت روشنایی و توقّد پیدا کرده است؛ و این نکته قابل توجه است که خداوند قلبی را به‌عنوان موهبت خویش می‌شمرد که هم روشن است و هم روشن‌گر.

تفسیر و جمع‌بندی

در آیهٔ نخست توجه انسان‌ها را به آسمان و زیبایی‌های آن و چگونگی ساختمان کرات آسمانی و به‌خصوص توجه آن‌ها را به عدم وجود ناموزونی‌ها

در آن جلب می‌کند که هم زیبا است، هم محکم، هم منظم، و خالی از عیب و نقص.

در دومین آیه توجه انسان‌ها را به آفرینش شتر با آن عجایب فراوانی که دارد و دیگر تسطیح کره زمین به طوری که قابل زندگی برای انسان‌ها باشد، جلب می‌کند؛ و مشاهده را در تمام این مراحل به عنوان یک منبع مؤثر معرفت می‌نماید.

آیات فوق دعوت به «نظر» می‌کند در حالی که دو آیه بعد از آن دعوت به «رؤیت» می‌کند. گرچه این دو واژه در بسیاری از موارد به یک معنا به کار می‌رود؛ ولی به طوری که از بعضی منابع معروف لغت استفاده می‌شود نظر به معنای گردش چشم و کنجکاو و دقت برای مشاهده چیزی است، در حالی که رؤیت به خود مشاهده گفته می‌شود.^۱

به هر حال در آیه سوم به تماشای چگونگی حرکت آب دریاها در لابه‌لای ذرات ابر، و فرو ریختن آن‌ها بر سرزمین‌های خشک و بی‌گیاه، و رویدن گیاهانی که هم انسان از آن استفاده می‌کند و هم چهار پایان فرامی‌خواند. بالاخره آخرین آیه مورد بحث روی مسأله گوش و چشم و دل به عنوان سه وسیله اصلی شناخت و معرفت تکیه می‌کند که دلیل روشنی است بر اعتبار مشاهده و حسّ به عنوان یک منبع اصلی شناخت.

نتیجه:

آیات فوق که بیشتر پیرامون مسأله توحید و خداشناسی سخن می‌گویند برای پیمودن این راه و رسیدن به مقصد به انسان‌ها دستور می‌دهد که درست چشم‌های خود را بگشایند، و نام «الله» را بر پیشانی یک یک موجودات جهان

۱. به مفردات راغب و لسان العرب مادة «نظر» مراجعه شود.

بنگرند، عجایب و شگفتی‌های آن‌ها را ببینند، نظامات دقیق حاکم بر آن‌ها را تماشا کنند، و بعد از طریق برهان نظم نه تنها بر ذات خدا که صفات و توحید و تدبیر و قدرت و علم بی‌پایان‌اش را نیز دریابند.

با توجه به این‌که مهم‌ترین مسأله در اسلام، مسأله توحید و خداشناسی است، و مهم‌ترین دلیل آن در قرآن برهان نظم، و مهم‌ترین منبع برهان نظم جهان طبیعت و آفرینش است، اهمیت حس و مشاهده و تجربه از نظر قرآن روشن می‌شود.

توضیح

فلاسفه و منبع حس

در این‌که آگاهی ما از دنیای خارج چه مراحل را طی می‌کند، و از کدام گذرگاه‌ها وارد درون ما می‌شود؟ در میان فلاسفه اختلاف نظر بسیار است، ولی اکثر فلاسفه جهان حس و تجربه حسی را به عنوان یکی از طرق و منابع شناخت می‌شناسند، هرچند در برابر آن‌ها دو گروه دیگر از فلاسفه در دو قطب افراط و تفریط ظاهر شده‌اند.

۱. گروهی که از آن‌ها به عنوان حسیون یاد می‌کنند؛ حس را یگانه راه شناخت می‌دانند، و هرگونه منبع دیگری را از عقل و خرد و غیر آن مورد انکار قرار می‌دهند.

«آن‌ها که از قرن هفدهم به بعد پدید آمدند، ارزش برهان و قیاس عقلی را به کلی انکار کرده، و اسلوب تجربی را تنها اسلوب صحیح و قابل اعتماد دانستند، به عقیده این گروه، فلسفه نظری و تعقلی که مستقل از علم (علوم تجربی) باشد، پایه و اساسی ندارد».^۱

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۶، ص ۶۱ (با کمی تلخیص).

۲. گروه دیگری که در مقابل آن‌ها قرار گرفته، حس و تجربه را به کلی از کار انداخته‌اند و کمترین بهایی برای آن در معرفت قائل نیستند.
 دکارت می‌گوید: مفهوماتی که از خارج به وسیله حواس پنجگانه وارد ذهن می‌شوند نمی‌توانیم مطمئن باشیم که مصداق حقیقی در خارج دارند، و اگر هم داشته باشند یقین نیست که صورت موجود در ذهن با امر خارجی مطابقت دارد.^۱

خلاصه عقیده این گروه بر این است که تنها معقولات، ارزش یقینی و معرفتی دارند، اما محسوسات تنها ارزش علمی دارند نه ارزش یقینی.^۲
 بی‌شک هر دو گروه در اشتباه‌اند. مهم‌ترین اشکال چند نکته است:
 ۱. همه ما در برخورد با موجودات خارجی پیوسته با یک سلسله حوادث جزئی روبرو هستیم که به هیچ وجه قابل استفاده برای استدلال نیست، زیرا هر استدلالی باید متکی به یک قضیه کلی باشد. این جاست که ناچار پای عقل در میان می‌آید، و از جزئیات، یک کلی می‌سازد، مثلاً ما در شرایط مختلف می‌بینیم که سنگ شیشه معمولی را می‌شکند، این حوادث جزئی که از طریق حس به دست آمده به عقل منتقل می‌شود، و از آن یک قاعده کلی می‌سازد.
 بنابراین دریافت‌های حسی همچون مواد خامی است که در آزمایشگاه‌های عقل گاهی تجزیه و گاه ترکیب می‌شود، و از تجزیه و ترکیب آن‌ها مفاهیم کلی عقلی به دست می‌آید که در منطق و استدلال از آن‌ها استفاده می‌شود.
 ۲. بدون شک حس، خطاهای زیادی دارد که برای اصلاح آن‌ها باید از عقل استفاده کرد. وقتی می‌گوییم حس ما درختان موازی دو طرف خیابان را به صورت متقاطع می‌بیند که در دور دست به هم می‌رسند و این یک خطا است معیار ما در تشخیص این خطا همان عقل است.

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۷۲ (با تلخیص).

۲. اصول فلسفه مقاله چهارم (ارزش معلومات).

درست است که ما در تشخیص این خطا بر حسّ خود نیز تکیه می‌کنیم و می‌گوییم ما بارها این خیابان را پیموده‌ایم و فاصله درختان را همه جا از نزدیک یکسان دیده‌ایم؛ ولی این استدلال هنگامی قدرت پیدا می‌کند که ما مسأله اجتماع نقیضین را باطل بشمریم، و بگوییم محال است این درخت‌ها هم موازی باشند، هم نباشند، و این که از نزدیک دیده‌ایم موازی هستند، دلیل بر این می‌شود که اگر آن‌ها را از دور متقاطع می‌بینیم خطا است.

اصولاً مسأله محال بودن اجتماع نقیضین که تنها از طریق خرد و عقل قابل درک است، پایه‌ای است برای همه استدلال‌ها؛ بنابراین هیچ دلیل حسّی نیز بدون آن قابل قبول نیست.

۳. از همه این‌ها گذشته حسّ ما تنها سطح اشیاء را درک می‌کند، و از یک جسم تنها سطوح آن را می‌بینیم، بنابراین اگر ادراکات عقلی در این جا پا در میانی نکنند پی بردن به حقیقت جسم هم امکان‌پذیر نیست.

در این زمینه بحث‌های فراوانی است که ورود در آن‌ها ما را از هدف این کتاب دور می‌سازد. هدف این بود که روشن شود نظریه حسّیون و تعقلیون، که منبع ادراک را منحصر در یک بعد می‌دانند، هیچ‌کدام قابل قبول نیست؛ و هر یک از حس و عقل یکی از منابع ادراک را تشکیل می‌دهد، همان‌گونه که در آیات قرآن مجید به خوبی منعکس است.

عقل و خرد

اشاره:

در قرآن تعبیرات فراوانی از این منبع دیده می‌شود و آیات بسیاری از قرآن مجید همه انسان‌ها را برای شناخت و معرفت به تفکر و اندیشه دعوت می‌کند. تعبیراتی که برای این منبع مهم معرفت به کار رفته بسیار است از جمله:

۱. عقل

۲. لبّ (که جمع آن الباب است)

۳. فؤاد

۴. قلب

۵. نهی (بر وزن شما)

۶. صدر

۷. روح

۸. نفس

علاوه بر این، تعبیرات دیگری درباره کار عقل نیز وجود دارد مانند:

۹. ذکر

۱۰. فکر

۱۱. فقه

۱۲. شعور

۱۳. بصیرت

۱۴. درایت

اکنون باید نمونه‌هایی از عناوین فوق را از آیات قرآن مورد توجه و بررسی قرار دهیم.^۱

نخست به آیات زیر گوش فرا می‌دهیم:

۱. ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

۲. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳

۳. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴

۴. ﴿كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النَّهْيِ﴾^۵

۵. ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾^۶

۶. ﴿انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^۷

۷. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۸

۱. علاوه بر این، واژه‌های متعددی در قرآن مجید دربارهٔ مراتب ادراک آمده است؛ مانند: «ظن، زعم، حسابان، یقین، عین الیقین، حق الیقین» که از مرحله پندارهای خام و سست شروع می‌شود و تا آخرین مرحله یقین که برتر از آن تصور نمی‌شود ادامه می‌یابد.

۲. بقره/۲۴۲.

۳. آل عمران/۱۹۰.

۴. نحل/۷۸.

۵. طه/۵۴.

۶. انعام/۵۰.

۷. انعام/۶۵.

۸. اعراف/۲۰۱.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: ق/۳۶ و ۳۷؛ عنکبوت/۴۹؛ حجر/۲۹؛ ص/۷۲؛ شمس/۷ و ۸؛ بقره/۱۵۴-۲۲۱؛ لقمان/۳۴.

ترجمه

۱. «این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد؛ شاید بیندیشید!»
۲. «به یقین در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.»
۳. «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید.»
۴. «(از آن) بخورید؛ و چهارپایانتان را در آن به چرا برید. به یقین در این‌ها نشانه‌های روشنایی برای خردمندان است.»
۵. «بگو: آیا نابینا و بینا مساوی‌اند؟! پس چرا نمی‌اندیشید?!»
۶. «بین چگونه آیات گوناگون را (برای آن‌ها) شرح می‌دهیم؛ شاید بفهمند (و بازگردند).»
۷. «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا) و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند.»

شرح مفردات

«عقل» به گفته لسان العرب و مفردات راغب در اصل از «عقال» به معنای طنابی است که بر پای شتر می‌بندند تا حرکت نکند؛ و از آن جا که نیروی خرد، انسان را از کارهای ناهنجار باز می‌دارد این واژه بر آن اطلاق شده است. بعضی دیگر از کتب لغت مانند صحاح «عقل» را به معنای حَجْر و مَنع تفسیر کرده‌اند هنگامی که زبان کسی بند می‌آید عرب می‌گوید: «اعتقل لسانه» و به دیه نیز «عقل» می‌گویند

چرا که جلوی خونریزی بیشتر را می‌گیرد، همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم مفهوم منع و بازداری در همه این معانی نهفته است؛ پس ریشه اصلی همان منع است. «لب» و «لباب» به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای خالص و برگزیده هر چیزی است، و لذا به مرحله عالی خرد و عقل نیز «لب» اطلاق می‌شود. «فؤاد» چنان‌که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم از ماده «فأد» (بر وزن وَعَد) در اصل به معنای گذاردن نان بر خاکستر یا ریگ داغ است تا این‌که خوب پخته شود، و همچنین به پختن و بریان کردن گوشت گفته می‌شود.^۱ بنابراین هنگامی که عقل به مراحل پختگی برسد به آن «فؤاد» می‌گویند، و جمع آن «افئده» است.

«نهی» (بر وزن هُما) به معنای عقل از ماده «نهی» (بر وزن سعی) به معنای بازداشتن از چیزی گرفته شده؛ و بسیاری از ارباب لغت تصریح کرده‌اند به این‌که این نامگذاری به خاطر آن است که عقل، انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد و نهی می‌کند.

هر کدام از این واژه‌ها به یکی از ابعاد عقل و خرد آدمی مربوط است. از آن‌جا که این قوه مرموز الهی انسان را از زشتی‌ها باز می‌دارد به آن «عقل» و «نهی» گفته می‌شود.

و آن‌جا که به مرحله خلوص برسد و خالص گردد به آن «لب» می‌گویند؛ و سرانجام هنگامی که پخته شود به آن «فؤاد» اطلاق می‌شود.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که به کار بردن این واژه‌های گوناگون و متنوع بی حساب نیست؛ و کاملاً هماهنگ با مطلبی است که در هر آیه تعقیب می‌شود. و این از شگفتی‌های قرآن مجید است که انسان در بررسی‌های تفسیر موضوعی به آن واقف می‌گردد.

۱. لسان العرب و تاج العروس و مفردات راغب.

افعال عقل

«فکر» به معنای اندیشیدن و فعالیت عقل است، و به گفتهٔ راغب، نیرویی است که علم را به سوی معلوم می‌برد.

«فقه» به گفتهٔ مفردات عبارت است از آگاهی بر مطلب پنهان به کمک مطلب حاضر و موجود؛ بنابراین «فقه» علمی است که از روی ادله به دست آید.

واژهٔ «بصیرت» بالخصوص در ادراک قلبی و علم به کار می‌رود؛ و لذا در لسان العرب آمده که «بصیرت» به معنای اعتقاد قلبی است، و بعضی آن را به معنای ذکاوت و هوش تفسیر کرده‌اند.

الفاظی که در قرآن مجید برای کار عقل و خرد استعمال شده و مفهوم علم و ادراک را می‌رساند نیز الفاظ متنوعی است.

آن‌جا که سخن از تجزیه و تحلیل است کلمه «فکر» و آن‌جا که منظور آگاهی از یک امر پنهانی به کمک یک امر محسوس است واژه «فقه» استعمال شده، و به همین ترتیب هر واژه جایی و هر لفظ مقامی دارد.

تفسیر و جمع‌بندی

ارزش خرد در میزان قرآن

نخستین آیهٔ مورد بحث، هدف از نزول آیات الهی را تعقل و اندیشهٔ مردم ذکر می‌کند و با تعبیر به «لعل» که در این‌گونه موارد برای بیان هدف است این حقیقت را آشکار می‌سازد.

بعضی دیگر از آیات قرآن، با لحن سرزنش می‌گوید: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱. در آیات دیگری، می‌فرماید: ﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ «ما آیات

۱. آل عمران/۶۵؛ انعام/۳۲؛ یونس/۱۶؛ هود/۵۱؛ یوسف/۱۰۹؛ انبیاء/۱۰ و ۶۷؛ مؤمنون/۸۰؛ قصص/۶۰؛ صافات/۱۳۸؛ اعراف/۱۶۹.

(وراه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها) را برای شما بیان کردیم اگر بیندیشید.^۱ این سه تعبیر مختلف به وضوح روشن می‌سازد، که خداوند، نیروی تعقل را در اختیار انسان نهاده که برای درک واقعیت‌ها از آن استفاده کند، و اگر نکند در خور ملامت و توبیخ است.

در دومین آیه، با اشاره به نشانه‌های خدا، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمدوشد شب و روز می‌فرماید: درک این آیات، برای «اولوالالباب» میسر است؛ و چنان‌که در تفسیر مفردات آیه گفتیم «اولوالالباب» اندیشمندانی هستند که فکر و عقلشان به مرحله خلوص رسیده و از شوائب و اوهام پاک شده و این خود اهمیت عقل و خرد را در طریق شناخت حق روشن می‌سازد.

در سومین آیه پس از اشاره به خارج شدن انسان از شکم مادر، در حالی که هیچ نمی‌دانست، ابزار شناخت و معرفت را، شرح می‌دهد. نخست «سمع» (نیروی شنوایی) که با آن علوم نقلی و تجارب دیگران را می‌شنود، سپس نیروی بینایی که با آن امور حسی و قابل مشاهده را در پهنه جهان درک می‌کند و سپس «افئده» (دل‌ها و خردها) که با آن واقعیات ماورای حس را ادراک می‌نماید، و چنان‌که گفتیم «فؤاد» عقل بر افروخته و پخته است، و مفهومی والاتر از «عقل» دارد.

در چهارمین آیه، پس از اشاره به زنده شدن زمین‌های مرده و رویدن گیاهانی که غذای انسان‌ها و چهارپایان را که در اختیار انسان است تشکیل می‌دهد؛ می‌فرماید: «در این‌ها نشانه‌های خدا برای صاحبان نُهی است» و چنان‌که گفتیم «نُهی» (بر وزن شما) به عقل گفته می‌شود، از این نظر که انسان را از زشتی‌ها و قبایح باز می‌دارد.

آنچه در بالا گفته شد و نمونه‌هایی از آیات آن ذکر گردید در موارد اصل گوهر

۱. آل عمران/۱۱۸.

عقل بود و اما در مورد کار و فعالیت آن نیز تعبیرات متعددی در قرآن مجید آمده است که هر یک از این تعبیرات یکی از ابعاد آن را روشن می‌سازد به این ترتیب که: در پنجمین آیه سخن از «تفکر» است، بعد از آن که در یک استفهام انکاری می‌پرسد آیا نابینا و بینا یکسان است؟ با لحن سرزنش آمیزی می‌فرماید: آیا فکر نمی‌کنید و همان‌گونه که اشاره کردیم «فکر» در واقع به معنای تجزیه و تحلیل مسائل مختلف برای راهیابی به عمق آن‌ها است، و طریقی است برای فهم بهتر و بیشتر.

باز در این جا تعبیرات متنوع است: «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»؛ «شاید بیندیشید». ^۱ گاه می‌فرماید: «لَقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «برای گروهی که می‌اندیشند». ^۲ و گاه می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ»؛ «آنان با خود نیندیشیدند؟». ^۳

در ششمین آیه سخن از «فقه» به معنای فهم و درک عمیق است؛ می‌گوید: «بین ما چگونه آیات خود را برای آن‌ها با انواع بیان ذکر می‌کنیم شاید آن‌ها بفهمند و درک کنند».

در این جا نیز گاه «لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» آمده (مانند آیه فوق) و گاه «لَقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»؛ «برای کسانی که می‌فهمند». ^۴ در جای دیگر «لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ»؛ «اگر می‌فهمیدند». ^۵ در موارد دیگر «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «ولی آن‌ها جز اندکی نمی‌فهمند». ^۶ که همه بیانگر اهمیت فوق‌العاده مسأله تفقه و ادراکات عقلی است. در هفتمین آیه گفت‌وگو از «بصیرت» است. ضمن اشاره به یکی از آثار تقوا می‌فرماید: «افراد متقی هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند ناگهان به یاد

۱. بقره/۲۱۹.

۲. یونس/۲۴، رعد/۳، نحل/۱۱.

۳. روم/۸.

۴. انعام/۹۸.

۵. توبه/۸۱.

۶. فتح/۱۵.

خدا می‌افتند و بصیرت می‌یابند و حقیقت را درک می‌کنند و از دام وسوسه‌های شیاطین رهایی می‌یابند».

«بصیرت» و «ابصار» که به معنای بینایی است گاه با چشم ظاهر صورت می‌گیرد و جنبه حسّی دارد، و گاه با چشم درون و عقل و خرد و به معنای ادراکات عقلی است. آیه مورد بحث از آیاتی است که این واژه در آن به معنای دوم به کار رفته است.

از مجموع آیات بالا نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. قرآن عقل و خرد انسان را به عنوان یکی از منابع اصیل معرفت شناخته، و اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل شده است.

۲. قرآن همگان را به تعقل و تفکر بیشتر در همه مسائل دعوت می‌کند.

۳. قرآن به ابعاد گوناگون روح آدمی، توجّه خاصی کرده و روی هریک از آنها تأکید می‌کند.

۴. قرآن فعالیت‌های روح را در زمینه ادراک واقعیّات با تعبیرات مختلفی ذکر کرده و روی هریک در جای خود تکیه می‌کند.

ولی با این حال قرآن موانع متعدّدی برای ادراک صحیح عقلی بر شمرده که در بحث موانع معرفت به خواست خدا مطرح خواهد شد.

توضیحات

۱. ادراکات عقلی از دیدگاه فلسفه

با این‌که ادراکات عقلی از نظر غالب فلاسفه به عنوان یک منبع مهم معرفت شناخته شده، فلاسفه حسّی ادراکات عقلی را به کلیّی از درجه اعتبار ساقط دانسته، و راه شناخت واقعیّات را منحصر به تجربه‌های حسّی می‌دانند.

بیشترین بهانه آن‌ها در این زمینه چند امر است:

یک. اختلاف در مسائل عقلی با این که هر کدام برای اثبات عقیده خود دلایلی ظاهراً منطقی ذکر می‌کنند.

دو. وقوع خطا در اعتقادات بسیاری از دانشمندان.

سه. این موضوع را نیز باید اضافه کرد که پیشرفت سریعی که در علوم طبیعی در قرون اخیر رخ داده این فکر را تقویت کرده که تنها می‌توان بر همین منبع حسّ تکیه کرد، و بر هر چه غیر آن است باید قلم بطلان کشید.

در تاریخ فلسفه می‌خوانیم: بهانه‌هایی شبیه همین موضوعات سبب شد که در یونان قدیم افکار سوفسطایی که همه واقعیات را اعم از حسّی و غیر حسّی انکار می‌کرد قوت گیرد:

ولی برای رفع همه این اشتباهات اولاً: باید در بررسی مسأله ادراکات عقلی ادراکات بدیهی را از نظری جدا کرد، چرا که خطاها مربوط به قسمت بدیهی نیست، هیچ‌کس در این که عدد ۲ نصف ۴ است، یا این که شیء واحد در آن واحد و مکان واحد نمی‌تواند هم موجود و هم معدوم بوده باشد، خطا نمی‌کند.

ثانیاً: در امور استدلالی نیز اگر میزان دقیقی به کار رود خطا رخ نمی‌دهد، خطا از آن جا سر می‌زند که میزان‌ها نمی‌تواند دقیق باشد، لذا در مسائل ریاضی که میزان دقیقی برای سنجش در دست است اختلافی میان ریاضی‌دان‌ها نیست.

ثالثاً: این که ما می‌گوییم در ادراکات عقلی خطا وجود دارد این خود دلیلی بر قبول ادراکات عقلی است نه بر نفی آن‌ها، چرا که وقتی سخن از خطا می‌گوییم مفهوم‌اش این است که واقعیتهایی را پذیرفته‌ایم که با توجه به آن‌ها می‌توان پی برد که فلان عقیده خطا است.

آخرین سخن این که تمام کسانی که به مخالفت با ادراکات عقلی برخاسته‌اند در حقیقت با کمک همین ادراکات عقلی می‌خواهند مدعای خود را اثبات کنند. یعنی عملاً ادعای خود را نقض کرده، و با ادراکات عقلی به جنگ ادراکات عقلی رفته‌اند.

۲. مقام عقل در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بیش از آنچه تصور شود به گوهر عقل و خرد بها داده شده و به عنوان اساس دین، بزرگترین غنا، برترین سرمایه، راهوارترین مرکب، بهترین دوست، و بالاخره معیار و میزان برای تَقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ و کسب پاداش معرفی گردیده است.

از میان ده‌ها یا صدها روایت پر ارزش به ذکر پنج نمونه قناعت می‌کنیم.
 یک. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ اساس موجودیت انسان عقل او است، و آن‌کس که عقل ندارد دین ندارد!»^۱
 دو. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «ان الله تبارك و تعالی يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا؛ خداوند متعال مردم را به مقدار عقلی که در دنیا به آن‌ها داده است محاسبه می‌کند».^۲
 سه. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ مِنْ عَبْدٍ نِعْمَةً كَانَ أَوَّلُ مَا يُغَيِّرُ مِنْهُ عَقْلُهُ؛ هنگامی که خداوند بنخواهد نعمتی را از بنده‌اش (به خاطر ناسپاسی) بگیرد اولین چیزی را که از او دگرگون می‌سازد عقل او است».^۳

چهار. در حدیث دیگری از علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «الْعُقُولُ أَيْمَةُ الْأَفْكَارِ، وَالْأَفْكَارُ أَيْمَةُ الْقُلُوبِ، وَالْقُلُوبُ أَيْمَةُ الْحَوَاسِّ، وَالْحَوَاسُّ أَيْمَةُ الْأَعْضَاءِ؛ عقل‌ها پیشوایان افکارند، و افکار پیشوایان عواطف‌اند، و عواطف پیشوایان حواس‌اند، و حواس پیشوایان اعضا هستند».^۴

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۹.

۲. همان، ص ۱۰۶، ح ۲.

۳. همان، ص ۹۴، ح ۳۰.

۴. همان، ص ۹۶، ح ۵۰.

پنج. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «لَا مُصِيبَةَ كَعَدَمِ الْعُقْلِ؛ هیچ مصیبتی مانند بی‌عقلی نیست!»^۱

۳. مخالفان حاکمیت عقل

با تمام اوصاف و موقعیتی که این گوهر گران‌بهای انسانی در آیات و روایات دارد با کمال تعجب افرادی زبان به مذمت عقل گشوده، و از این‌که عاقل‌اند نالیده‌اند! و از این سخن عجیب‌تر بهانه‌هایی است که برای آن ذکر می‌کنند. گاه می‌گویند «عقل» انسان را محدود می‌کند، و خوب و بد و حلال و حرام و درست و نادرست بر سر راه انسان می‌گذارد، و آزادی انسان را تا حد زیادی سلب می‌کند!

گاه می‌گویند این عقل درد آفرین است، انسان هوشیار و حساس آسایشی ندارد، ولی آدم کم عقل و بی عقل شاد و خرم و خندان است، و به گفته شاعر: خوش عالمی است عالم دیوانگی اگر موی دماغ ما نشود شخص عاقلی! ولی روشن است که این‌ها جز یک مشت سفسطه یا مزاح یا کنایه برای مفاهیم دیگری نیست.

تاریخ و آثار تاریخی

اشاره

در قرآن مسائل تاریخی به دو صورت مطرح شده است:
اول: به صورت مدوّن، یعنی قرآن مجید قسمت‌های زیادی از تاریخ اقوام پیشین را بازگو می‌کند، تا سبب آگاهی و بیداری و معرفت نسبت به مسائل مختلف گردد؛ و انسان‌ها حقایق زندگی خویش را در آینه تاریخ پیشینیان ببینند.
دوم: به صورت تکوین، یعنی ارائه آثار تاریخی بازمانده از اقوام پیشین، آثاری که خاموش است اما یک دنیا غوغا دارد آثاری که می‌تواند تاریخ گذشته را به روشنی ترسیم کند.

نخست به سراغ نمونه‌هایی از هر دو بخش می‌رویم:

۱. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۱
۲. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^۲
۳. «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا»^۳

۱. یوسف/۱۱۱.

۲. یوسف/۳.

۳. محمد/۱۰.

۴. ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: اعراف/۱۷۶؛ هود/۱۰۰؛ نازعات/۲۶؛ حج/۴۶؛ آل عمران/۱۳۷؛ عنکبوت/۲۰؛ بقره/۲۵۸.

ترجمه

۱. «به راستی در سرگذشت آن‌ها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».
۲. «ما بهترین سرگذشتها را به وسیله این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می‌دهیم؛ و به یقین پیش از این، از آن غافل بودی».
۳. «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند (و با حق ستیز کردند) چگونه بود؟! خداوند آن‌ها را هلاک کرد؛ و برای کافران امثال آن خواهد بود».
۴. «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!».

شرح مفردات

«قصص» (بر وزن قفس) به معنای جست‌وجو کردن و از آثار چیزی است^۲ و «قصه» را از این جهت «قصه» گویند که در آن پی‌گیری از اخبار و حوادث گوناگون می‌شود. بنابراین «قصه» تنها به معنای داستان نیست؛ بلکه از نظر ریشه لغت به معنای جست‌وجو از آثار اشیاء است.

«سیر» به معنای حرکت روی زمین است؛ بنابراین وقتی گفته شود «سیر فی الارض» جنبه تأکید پیدا می‌کند. راغب در مفردات می‌گوید: برای سیر در ارض

۱. فیل/۱.

۲. باید توجه داشت که «قصص» هم معنای مصدری دارد، و هم جمع «قصه» است، و در آیه ۳ و ۱۱۱ سوره یوسف که در بالا آوردیم، معنای جمعی دارد.

دو معنا ذکر کرده‌اند: یکی حرکت جسمانی در روی زمین (و مشاهده موجودات و آثار مختلف آن‌ها) و دیگر حرکت فکری و مطالعه دربارهٔ موجودات جهان. «سیره» به معنای روش یا به معنای تاریخ زندگی افراد نیز از همین معنا گرفته شده است.

«رؤیت» در لغت به دو معنا آمده است: به معنای مشاهده با چشم، و به معنای علم و آگاهی و مشاهده باطنی^۱ و در قرآن مجید در بسیاری از موارد به معنای دوم یعنی علم و آگاهی به کار رفته است و «رأی» نیز به معنای اعتقاد قلبی و نظریه است خواه اعتقاد قطعی بوده باشد یا اعتقاد ظنی، و «رویه» و «تروی» به معنای تفکر و یا تلاش و جست‌وجو برای به دست آوردن یک نظریه است. «نظر» در اصل به معنای گردش چشم، و یا گردش فکر برای پی بردن به چیزی، یا مشاهده آن است، و گاه به معنای جست‌وجو و تفحص آمده، و گاه به معرفتی که بعد از فحوص حاصل می‌شود.^۲

تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه مورد بحث بعد از اشاره به سرنوشت دردناک گروهی از اقوام پیشین می‌فرماید: «پی‌گیری آثار آن‌ها و دقت در سرگذشت و سرنوشت این اقوام مایهٔ عبرت برای صاحبان مغز و اندیشه است» آن‌ها می‌توانند از این طریق به عوامل بدبختی و خوشبختی خویش پی ببرند، و راه نجات و هلاکت را از یکدیگر باز شناسند.

در دومین آیه که در آغاز سورهٔ یوسف آمده برای آماده ساختن شنوندگان می‌فرماید: «ما بهترین داستان‌ها و سرگذشت‌ها را در این وحی آسمانی قرآن

۱. اولی متعدی به یک مفعول و دومی به دو مفعول (لسان العرب و مفردات راغب).

۲. مفردات راغب مادهٔ «نظر».

برای تو بیان می‌کنیم و از حقایقی با خبر می‌شوی که قبلاً آگاه نبودی، و از این طریق معرفت بیشتر می‌اندوزی».

در این دو آیه روی موضوع «قصه» یا «قصص» که به معنای پی‌گیری و جست‌وجو و تحلیل اخبار و حوادث پیشین است به عنوان یک وسیله معرفت تکیه شده است.

در سومین آیه روی مسأله سیر در ارض تکیه شده، کافران را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا جهانگردی و سیر در ارض نکردند تا عاقبت اقوامی را که به عذاب الهی گرفتار شدند، با چشم خود ببینند، و بدانند امثال آن در انتظار آن‌ها است.

آیه چهارم تکیه روی مسأله مشاهده و «رؤیت» می‌کند؛ اما نه با چشم ظاهر که با چشم دل. ظاهراً روی سخن به شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، ولی منظور همه مؤمنان، بلکه همه انسان‌ها می‌باشد. به عنوان استفهام تقریری او را مخاطب ساخته، گاه می‌فرماید: آیا ندیدی بر سر اصحاب فیل چه آمد! همان‌ها که به قصد درهم کوبیدن خانه کعبه با لشکر انبوه فراوان از سرزمین یمن به راه افتادند، و خداوند آن لشکر عظیم قدرتمند را با سنگریزه‌های کوچکی که به وسیله پرندگان ضعیف و ناچیزی پرتاب می‌شد در هم کوبید؟».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در همان سالی که داستان فیل واقع شد طبق روایت مشهور متولد شد، و طبعاً این ماجرا را ندیده و اکثریت مسلمانان نیز چنین بودند. بنابراین منظور از «رؤیت» دقت در تاریخ آن‌ها و سرگذشت آنان است.

نکته قابل توجه این‌که در دو آیه اول تکیه بر تاریخ مدون - یعنی آنچه در صفحات کتب تاریخی آمده است - شده و در آیه بعد تکیه بر تاریخ زنده تکوینی، - یعنی آثاری که از اقوام پیشین در نقاط مختلف جهان باقی مانده - شده است.

آیه اخیر نیز ممکن است اشاره به تاریخ مدون باشد یا تاریخ زنده خارجی

و یا هر دو، و از مجموع این آیات (و نظایر آن در قرآن مجید) ارزشی را که قرآن برای هر دو قسم تاریخ به عنوان منبع معرفت و آگاهی قائل است روشن می‌شود.

توضیحات

۱. آئینه جهان نمای تاریخ!

مهم‌ترین محصول عمر انسان تجارب او است. تجاربی که می‌تواند برای زندگی بهتر، و جهاد بیشتر، و تکامل فزون‌تر راهگشا باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنان گران‌بهایش به وضوح به این مطلب اشاره کرده؛ می‌فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالباقين كَجَرِّهِ بِالماضين؛ ای بندگان خدا! روزگار در مورد بازماندگان همان‌گونه جریان پیدا می‌کند که درباره گذشتگان جریان داشت!».^۱

این جاست که اهمیّت و موقعیت تاریخ و مقام آن در عرصه معرفت و شناخت کاملاً روشن می‌شود.

به جرأت می‌توان گفت که با تحلیل و بررسی دقیق تاریخ بشر، عوامل شکست‌ها و ناکامی‌ها، پیروزی‌ها و کامیابی‌ها، شکوفایی تمدن‌ها، عاقبت عدل و داد، آثار اتحاد کلمه و حرکت و تلاش و کوشش، نقش علم و آگاهی، و عواقب دردناک جهل و سستی و تنبلی، همه در آئینه جهان نمای تاریخ منعکس است. اگر آن شاعر دانشمند از خدا عمر دوباره می‌خواست و می‌گفت:

مرد خردمند پسندیده را عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه اندوختن با دگری تجربه بستن به کار
باید به او گفت: اگر تاریخ را دقیقاً بررسی کنی؛ عمر دوباره که سهل است عمر
صد باره، و هزار باره به تو داده می‌شود!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

چه زیبا فرمود امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام:
 «یا بُنَّی! اِنِّی وَاِنْ لَمْ اَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مَن كَانَ قَبْلِی، فَقَدْ نَظَرْتُ فِی اَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ
 فِی اَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِی اَثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَاَحَدِهِمْ، بَلْ كَاَنَّی بِمَا اِنْتَهَى اِلَیَّ مِنْ
 اُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ اَوْلٰیهِمْ اِلٰی اٰخِرِهِمْ؛ فرزندم! من اگرچه تمام عمر پیشینیان را
 نداشته‌ام، ولی در اعمال آن‌ها نظر افکنده‌ام، و در اخبارشان اندیشه نموده‌ام، و در
 آثارشان سیر کرده‌ام آن‌چنان‌که گویی یکی از آنان شده‌ام، بلکه گویی به خاطر
 آنچه از تاریخ زندگی آن‌ها به دست من رسیده، با همه آن‌ها از آغاز تا آخر
 عمر کرده‌ام»^۱.

۲. جاذبه‌های تاریخ

چرا تاریخ آموزنده است؟ پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست. زیرا تاریخ
 را می‌توان به آزمایشگاه بزرگی تشبیه کرد که مسائل مختلف زندگی انسان در این
 آزمایشگاه به آزمون سپرده می‌شود.

بنابراین همان‌گونه که علوم آزمایشگاهی بسیاری از مسائل را در محدوده
 خود حل کرده، و براهین و دلایل زنده‌ای از طریق آزمون برای اثبات بسیاری از
 واقعیات ارائه داده است؛ تاریخ، این آزمایشگاه بزرگ، نیز مسائل مختلفی را در
 بوته خود آزمایش می‌کند، «سیاه سیم زراندود» را از «طلای ناب» جدا می‌سازد،
 و پندارها را از میان می‌برد.

به این ترتیب تاریخ وسیله خوبی است برای بررسی عوامل خوشبختی
 و بدبختی بشر.

اگر می‌بینیم قرآن مجید این همه روی تاریخ پیشینیان تکیه می‌کند، ناشی از
 همین نکته است.

۱. نهج البلاغه، وصیت به امام حسن مجتبی علیه السلام.

۳. دافعه‌ها و ناخالصی‌های تاریخ

با این‌که تاریخ آینه بزرگ و جالبی برای نشان دادن بسیاری از واقعیات است؛ ولی با نهایت تأسف همیشه دست‌های آلوده‌ای برای دگرگون ساختن چهره این آینه شفاف مشغول فعالیت بوده است. به همین دلیل تاریخ، ناخالصی‌های زیادی دارد که گاه شناخت سره از ناسره آن بسیار مشکل می‌شود.

دلیل آن نیز روشن است زیرا از یک سو نویسندگان تاریخ همیشه افراد بی‌طرف نبوده‌اند؛ بلکه با گرایش‌های شخصی یا گروهی خود تاریخ را به همان صورت که می‌خواستند نوشته‌اند و از سوی دیگر سلاطین جبار کوشش داشتند که تاریخ نویسان را تحت نفوذ خود درآورند.

جالب این‌که گاه با رفت و آمد حکومت‌های خود کامه که گرایش‌های متضاد داشتند چند بار مسائل تاریخی دگرگون می‌شد. فی‌المثل بنی‌امیه تاریخ اسلام را به شکلی تحریف می‌کردند و بنی‌عباس می‌آمدند و آن را به شکل دیگر دگرگون می‌ساختند، جانشینان بنی‌عباس نیز بار دیگر آن را به شکل جدیدی در می‌آوردند.

به همین دلیل بعضی به قدری به تاریخ بدبین شده‌اند که این جمله معروف را به عنوان مبالغه درباره آن گفته‌اند که: تاریخ، مجموعه حوادث و سرگذشت‌هایی است که هرگز واقع نشده، درباره اقوامی که هرگز وجود نداشته‌اند!

ولی انصاف باید داد که با تمام این ناخالصی‌ها باز هم تاریخ در جهات زیادی هنوز به عنوان یک منبع معرفت و شناخت قابل قبول است؛ چرا که تاریخ نیز مانند هر خبر دیگری دارای متواتر و موثق و ضعیف و مجهول است.

متواترات تاریخ را درباره کسانی امثال لشکر مغول و هیتلر و حوادث دردناک اندلس و صدها مانند آن نمی‌توان انکار کرد. آنچه بیشتر قابل نفی و اثبات و اشکال و ایراد است جزئیات تاریخ است که اگر آن هم با اخبار ثقات ثابت شود قابل قبول است؛ البته اخبار ضعیف آن نیز کم نیست.

از این گذشته دو بخش از تاریخ است که از هرگونه دستبرد محفوظ است: تاریخی‌هایی که به صورت آثار خارجی و تکوینی در جهان باقیمانده که به سادگی نمی‌توان آن‌ها را تحریف کرد، و آیات سیر در ارض به منظور آگاهی از تاریخ گذشتگان ناظر به این قسمت است. و از آن بالاتر تاریخ‌هایی است که از طریق وحی به ما می‌رسد، مانند تواریخ قرآن که از هر نظر اصیل و ناب است.

۴. فلسفه تاریخ

آنچه در تاریخ اهمیت فراوان دارد؛ یافتن ریشه‌های حوادث و نتایج آن‌ها است.

ولی تاریخ نویسان متأسفانه بیشتر به ذکر وقایع تاریخی، آن هم در مرحله ظهور و بروز، قناعت کرده، و کمتر به سراغ ریشه‌ها و نتیجه‌ها رفته‌اند.

ولی جالب این‌که قرآن مجید حوادث تاریخی را با ریشه‌یابی و نتیجه‌گیری توأم می‌کند. گاه بعد از ذکر بخشی از تاریخ گذشتگان می‌فرماید: ﴿فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾؛ «و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بوده است؟!». ^۱

گاه می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ «خداوند سرنوشت هیچ قومی (وملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در (وجود) خودشان است تغییر دهند». ^۲

۵. تاریخ نقلی و علمی و فلسفه تاریخ

یکی از اندیشمندان معاصر، تاریخ را از یک نظر به سه شاخه تقسیم می‌کند:

۱. آل عمران/۱۳۷.

۲. رعد/۱۱.

الف) تاریخ نقلی: که مجموعه حوادث جزئی و مشخصی است که در گذشته واقع شده، و در حقیقت شبیه فیلمی است که از حادثه یا حوادثی گرفته شده است.

این شاخه از تاریخ می‌تواند شبیه تأثیر پذیری انسان از همنشین، و عبرت آموزی از مردم زمان، مفید و آموزنده باشد، همان‌گونه که قرآن مجید اسوه‌ها را طرح می‌کند، تا مردم از آن پند گیرند.

ب) تاریخ علمی: که از قواعد و سنت‌های حاکم بر زندگی انسان‌ها سخن می‌گوید. قواعدی که از بررسی و تحلیل حوادث گذشته، به دست می‌آید، و در حقیقت تاریخ نقلی ماده خامی است برای این قسمت.

از ویژگی‌های این قواعد، قابل تعمیم بودن، علمی بودن، و به صورت یکی از منابع معرفت و شناخت در آمدن، و انسان را مسلط بر آینده ساختن است.

ج) فلسفه تاریخ: که سخن از تحوّل جامعه‌ها، از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌گوید، یا به تعبیر دیگر علم به شدن‌ها است.

این سخن را با ذکر یک مثال می‌توان روشن ساخت:

زیست‌شناسی از قواعد کلی حاکم بر زندگی موجودات زنده بحث می‌کند، اما نظریه تکامل انواع - اگر قائل به آن باشیم - سخن از چگونگی تحوّل و تبدیل نوع موجود زنده‌ای به نوع دیگر می‌گوید، و در واقع موضوع بحث در این جا چگونگی حرکت و تکامل تاریخ است. این شاخه از تاریخ جنبه کلیت دارد، و عقلی است، و در عین حال ناظر به جریان تاریخ از گذشته تا آینده است.

این نکته لازم به یادآوری است که اصطلاحات علم و فلسفه که در آن ذکر شده، اصطلاحات جدیدی است که گوینده برای ادای مقصودش برگزیده، و با اصطلاحات معمول روزسازگار نمی‌باشد.

آنچه در این جا مهم است این است که قرآن مجید تنها به نقل حوادث تاریخی قناعت نکرده؛ بلکه به قوانین کلی حاکم بر جامعه‌ها نیز اشاره می‌کند. قوانینی که

می تواند از بودن‌ها و شدن‌ها و تغییر و تحوّل‌های تاریخی و پیشرفت و سقوط جامعه‌ها پرده بردارد.

مثلاً در یک جا قرآن می‌گوید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ «این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ مگر آن‌که آن‌ها خودشان را تغییر دهند».^۱

توجه داشته باشید که قرآن این اصل کلی را بعد از داستان قوم فرعون و عذاب آن‌ها به خاطر گناهانشان بیان می‌کند.

در جای دیگر بعد از اشاره به تاریخ اقوام نیرومندی که بر اثر تکذیب پیامبران و شرک و گناه و ظلم نابود شدند، می‌فرماید: ﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ﴾؛ «اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان جاری شده».^۲

آری این یک قانون کلی است که علاج حوادث را قبل از وقوع باید کرد؛ هنگامی که عواقب اعمال انسان دامن‌گیرش گردد دیگر کار از کار گذشته، و راهی برای جبران نیست.

۶. تاریخ در نهج‌البلاغه و روایات اسلامی

از آن‌جا که نهج‌البلاغه کتاب عظیمی است با محتوای تربیتی بسیار غنی و قوی، و تربیت بدون معرفت، و معرفت بدون منابع آن ممکن نیست، لذا روی مسائل تاریخی تأکید بسیار کرده است.

سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج‌البلاغه آن‌چنان حوادث تاریخی را شرح

۱. انفال/۵۳.

۲. غافر/۸۵.

می دهد که گویی دست انسان‌ها را گرفته، و با خود به زمان‌های گذشته دور دست می برد، و صحنه‌ها را به روشنی در برابر آن‌ها مجسم می سازد. درباره حاکمیت قوانین کلی تاریخی در کلام آن حضرت تعبیرات بسیار جالبی است، می فرماید:

«عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالمَاضِينَ، لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَلَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ، آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَضَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ؛ اِی بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان آن‌گونه می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت؛ آنچه گذشته باز نمی‌گردد، و آنچه هم اکنون موجود است جاودان نمی‌ماند. آخر کارش همچون اول کار او است، و اعمال و رفتارشان همانند یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است!»^۱

در خطبه دیگری می فرماید:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي القُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً، أَيْنَ العَمَالِقَةُ وَإِنَاءُ العَمَالِقَةِ؟ أَيْنَ الفِرَاعِنَةُ وَإِنَاءُ الفِرَاعِنَةِ؟ أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَأَطَقُوا سُنَنَ المُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الجَبَّارِينَ؟ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالجُبُوشِ، وَهَزَمُوا بِالأُلُوفِ، وَعَسَّكَرُوا العَسَاكِرَ، وَمَدَّنُوا المَدَائِنَ؟!؛ در تاریخ قرون گذشته درس‌های عبرت مهمی است. کجا هستند عمالقه و فرزندان عمالقه؟^۲ کجا ایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ کجا هستند اصحاب شهرهای رس؟^۳ همان‌ها که پیامبران را کشتند، و چراغ پر فروغ سنت‌های آنان را خاموش، و راه و رسم جباران را زنده ساختند؟ کجا ایند آن‌ها که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. عمالقه از اقوام باستانی و ساکن شمال حجاز بودند، در عهد فراعنه، مصر را گشودند، و در آن کشور فرمانروایی می‌کردند (قومی نیرومند و بسیار قوی و جبار و ستمگر بودند).

۳. بسیاری معتقدند که اصحاب رس قومی بودند که در سرزمین یمامه در جنوب عربستان می‌زیستند و پیامبری بنام حنظله داشتند در حالی که بعضی دیگر آن‌ها را قوم شعیب می‌دانند و بعضی محل آن‌ها را آبادی‌هایی میان شام و حجاز شمرده‌اند. (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۹۲، مراجعه شود).

با لشکرهای گران به راه افتاده‌اند، و هزاران هزار نفر را شکست دادند؟ سپاهیان فراوان گرد آوردند، و شهرهای عظیم بنا نهادند!»^۱

آخرین سخن پیرامون تاریخ معرفت‌ساز

آنچه پیرامون تاریخ به عنوان یک منبع معرفت و شناخت بیان شد مشروط به این است که:

اولاً: انسان تاریخ را به صورت سرگرمی مورد بررسی قرار ندهد.
ثانیاً: رابطه واقعی مسائل تاریخی را با اعمال انسان‌ها دقیقاً مورد بررسی قرار دهد؛ و با توجیحات موهوم و باطلی همچون بخت و اتفاق مسائل تاریخی را مورد تحلیل قرار ندهد.
ثالثاً: قوانین کلی تاریخ را از حوادث جزئی استنباط کند، و ریشه‌ها و نتیجه‌ها را در هر حادثه مورد بررسی قرار دهد.
رابعاً: انتظار نداشته باشد که شخصاً هر حادثه‌ای را که دیگران بارها آزموده‌اند در زندگی خود بیازماید.
خامساً: در مسائل تاریخی نقاد باشد و مسلمّات را از مشکوک‌ها، و افسانه‌ها را از واقعیّت‌ها، و سره را از ناسره، جدا سازد.
کوتاه سخن این که تاریخ را به عنوان یک منبع الهام بخش معرفت و شناخت در زندگی خویش مورد بهره‌برداری قرار دهد، نه به صورت انحرافی.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

فطرت و وجدان و شعور باطن

اشاره

انسان هنگامی به سن رشد می‌رسد یک سلسله حقایق را بدون احتیاج به معلّم و استاد می‌داند. مسائل بدیهی مانند محال بودن اجتماع دو نقیض و حسن و قبح بسیاری از اشیاء را درک می‌کند. هنگامی که خلافی از او سر بزند از درون خود آوازی می‌شنود که او را سرزنش می‌کند.

این‌ها نشان می‌دهد که منبع بزرگی برای معرفت در درون جان انسان وجود دارد که ما آن را «فطرت» و گاه «وجدان» و گاه «شعور باطن» نام می‌نهمیم. اکنون با توجه به این اشاره به سراغ آیات قرآن می‌رویم تا ببینیم چگونه از این منبع معرفت پرده برداشته است.

۱. ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱

۲. ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲

۳. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

۱. شمس/۷ و ۸.

۲. عنکبوت/۶۵.

۳. روم/۳۰.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: انبیاء/۶۴؛ لقمان/۲۵؛ بقره/۱۳۸؛ الرحمن/۳ و ۴؛ علق/۵.

ترجمه

۱. «و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته، سپس فجور و تقوایش (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».
۲. «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند».
۳. «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند».

شرح مفردات

«الهمها» از ماده «الهام» است و به گفته راغب در مفردات، این واژه تنها در مورد چیزی به کار می رود که از سوی خداوند و جهان بالا به قلب آدمی می افتد. در لسان العرب آمده است که ریشه این لغت یعنی «لَهُمْ» (بر وزن فَهْم) به معنای بلعیدن است.

با توجه به آنچه در ریشه این کلمه گفته شده، تناسب معنای موجود با آن روشن می شود. گویی روح انسان دهان باز می کند، و حقیقتی را از طریق تعلیم الهی فرو می بلعد.

«فطرت» از ماده «فَطَّرَ» (بر وزن سَطَّر) به عقیده بعضی در اصل به معنای شکافتن است؛^۱ سپس به معنای آفرینش خلقت به کار رفته، گویی پرده عدم

۱. لسان العرب.

شکافته می‌شود و موجودات بیرون می‌آیند. به شکستن روزه «افطار» گفته می‌شود، به خاطر این‌که گویی روزه یک امر متصل و ممتد است که به این وسیله از هم شکافته می‌شود.

به هر حال منظور از این واژه در آیات مورد بحث همان خلقت الهی، و آفرینش نخستین، و هدایت تکوینی به سوی یک سلسله از حقایق است که از آغاز در درون جان انسان به ودیعت نهاده شده، و با خمیره وجود او آمیخته و عجین گردیده است.

تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه بعد از سوگند به آفرینش روح انسان و خداوندی که روح را با استعدادهای فراوان نظام بخشیده، به منبع الهام بخش وجدان اخلاقی و آگاهی انسان از فجور و تقوا اشاره می‌کند؛ و می‌فرماید: «سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزن ساخته - سپس فجور و تقوایش (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است».

در دومین آیه برای روشن ساختن توحید فطری که در بحرانی‌ترین حالات در درون جان انسان‌ها تجلّی می‌کند به سراغ مثال گویایی می‌رود؛ می‌فرماید: «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات دهد، باز مشرک می‌شوند». این‌جا است که پرده‌های تقالید و رسوم خرافی و تعلیمات غلط و تربیت‌های نادرست کنار می‌رود، و فطرت خدا جویی نمایان و شکوفا می‌گردد، و بی اختیار به یاد خدا می‌افتند و او را با اخلاص کامل می‌خوانند.

اما همین‌که طوفان فرو نشست و به ساحل نجات رسیدند بار دیگر افکار شرک آلود به قلب آن‌ها هجوم می‌آورد و بت‌ها در درون وجودشان جان می‌گیرند، چرا که پرده‌ها مجدداً بر فطرت آن‌ها فرو می‌افتد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از آیین فطرت است. به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که: «روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرنوشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند».

جالب این‌که: قرآن در این‌جا نمی‌گوید خداشناسی فطری است؛ بلکه می‌گوید: دین و آیین به‌طور کلی و در تمام ابعادش یک امر فطری است.

البته از نظر هماهنگی دستگاه تکوین و تشریح باید چنین باشد، یعنی آنچه در عالم تشریح به صورت مفصل و گسترده آمده است، در عالم تکوین و نهاد آدمی به صورت مجمل و خلاصه نهاده شده، و هنگامی که ندای فطرت با ندای انبیاء و شریعت هماهنگ می‌شود انسان را در مسیر حق رهبری می‌کند و در راه صحیح قرار می‌دهد.

به این ترتیب قرآن مجید فطرت و وجدان را به عنوان یک منبع غنی و سرشار برای معرفت پذیرفته است.

توضیحات

۱. شاخه‌های فطرت و وجدان

آگاهی‌های درخواستی از فطرت و وجدان شاخه‌های مختلفی دارد که عمده آن چهار شاخه زیر است؛

الف) درک حسن و قبح و زیبایی‌ها و زشتی‌های اخلاقی که گاه از آن به وجدان اخلاقی تعبیر می‌شود. به این معنا که انسان بدون نیاز به معلم و استاد بسیاری از صفات را جزء صفات نیک می‌شمرد؛ مانند: نیکوکاری و احسان و عدل و داد و شجاعت و... و در مقابل صفاتی را جزء رذایل و قبایح می‌شمرد؛ مانند: ظلم و بیدادگری و بخل و حسد و... .

آیه **﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا﴾** اشاره به این قسمت می‌کند.

ب) درک بدیهیات عقلی که پایه استدلال‌های نظری است، و بدون آن اقامه هیچ دلیل و برهان برای هیچ موضوعی امکان‌پذیر نیست.

توضیح این‌که در علم ریاضی یک سلسله قضایای بدیهی است که تمام استدلال‌های ریاضی بالاخره به آن منتهی می‌گردد؛ مانند این‌که کل از جزء بزرگتر است، دو شیء مساوی با یک شیء با یکدیگر مساوی هستند و امثال این‌ها.

همچنین در استدلال‌ات عقلی و فلسفی بدون استفاده از چنین اصول مسلم و بدیهی پای همه استدلال‌ات لنگ است؛ مانند: محال بودن اجتماع ضدین و نقیضین و....

قرآن‌گاہ از همین اصول بدیهی برای اثبات مسائل مهمی کمک می‌گیرد. مثلاً می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟»؛ «بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند!»^۱

ج) فطرت مذهبی یعنی او یک سلسله مسائل عقیدتی را بدون نیاز به معلم و استاد می‌داند. از جمله مسأله خداشناسی و معاد.

آیه «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و مانند آن اشاره به همین است.

به همین دلیل ایمان به یک مبدأ مقدس در تمام دوران تاریخ بشر وجود داشته است.

د) محکمه وجدان در درون وجود انسان دادگاهی عجیب مستقر است که می‌توان آن را قیامت صغری نامید. دادگاهی که انسان را در مقابل اعمالش محاکمه می‌کند، در برابر خوبی‌ها تشویق، و در برابر بدی‌ها مجازات می‌نماید. آیه «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» اشاره به این معنا است.

۲. آیا شناخت فطری وجود دارد؟

با این‌که هرکس اجمالاً وجود چنین منبعی را در خود احساس می‌کند؛ یعنی یک سلسله پیام‌های درونی و الهام‌های باطنی و یا به تعبیر دیگر ادراکاتی را که نیاز به معلّم و استاد ندارد در وجود خود می‌یابد؛ ولی با این حال بعضی از فلاسفه (به خصوص مادیین) در اصل وجود چنین منبع شناختی تردید کرده‌اند، و روی هم رفته سه عقیده متفاوت در این جا اظهار شده است:

الف) نظریه کسانی که می‌گویند: انسان همه معلومات را بدون استثناء در درون جان خود دارد، و آنچه را در این دنیا یاد می‌گیرد در حقیقت تذکر و یادآوری آن معلومات است، نه تعلیم جدید! این عقیده‌ای است که از افلاطون و پیروان او نقل شده است.

ب) نظریه کسانی که می‌گویند: انسان هیچ‌گونه شناخت و معرفت فطری ندارد، هرچند استعداد و آمادگی برای یادگیری مسائل مختلف دارد. آن‌ها همه ادراکات فطری انسان را بازتاب تجربیات، نیازها، و ضرورت‌های اجتماعی او می‌دانند.

فروید، روانکاو معروف، وجدان اخلاقی را مجموعه منهیات اجتماعی، و تمایلات سرکوفته‌ای می‌داند که در ضمیر مخفی انسان وجود دارد.

ج) عقیده کسانی که معتقدند: قسمتی از معلومات ما ریشه فطری دارد در حالی که قسمتی دیگر جنبه اکتسابی دارد، و ادراکات اکتسابی ما متکی به همان پایه‌های فطری است. دلایل منطقی عقلی، و دلایل نقلی از آیات و روایات اسلامی این نظر را اثبات می‌کند؛ زیرا:

اولاً: همان‌گونه که اگر در ریاضیات یک سلسله اصول مسلم و بدیهی نداشته باشیم هیچ قضیه ریاضی قابل اثبات نیست؛ در مسائل استدلالی دیگر نیز حتماً نیاز به یک سلسله از بدیهیات است که با فطرت درک شود، و بر پایه آن استدلالات نظری بنا گردد.

فی المثل اگر ما به وسیله حس و تجربه یا یک دلیل عقلی ثابت کردیم که فلان موضوع وجود دارد؛ اگر اصل عدم اجتماع نقیضین را که از بدیهی ترین اصول است با وجدان خود نپذیرفته باشیم؛ ممکن است بگوییم چه مانعی دارد که آن موضوع هم موجود باشد و هم موجود نباشد!

ثانیاً: از این گذشته ما همان گونه که در مقابل سوفسطایی ها که وجود همه چیز را منکرند، و ایده آلیست ها که وجود اشیاء خارجی را انکار می کنند و تنها معتقد به وجود ذهن هستند، تکیه بر وجدان می کنیم و می گوییم وجدان ما گواه بر بطلان این گونه عقاید است، چون ما به روشنی، هستی خویش و جهان خارج را درک می کنیم؛ همین ضرورت وجدانی نیز نشان می دهد که بسیاری از ادراکات در درون جان ما هست.

و همان گونه که ما خواسته های جسمی و روحی بسیاری را در خود احساس می کنیم همین وجدان به ما می گوید که نیکی و عدالت خوب است؛ و ظلم و تعدی و تجاوز، بد. و در این گونه ادراکات خود را نیازمند به هیچ منبعی اعم از منابع اجتماعی و اقتصادی و غیر آن نمی بینیم.

ثالثاً: مطلب از نظر جهان بینی توحیدی وضوح بیشتری دارد؛ زیرا هنگامی که پذیرفتیم که انسان بر طبق یک سنت الهی برای پیمودن راه تکامل آفریده شده است، بدون شک انگیزه ها و وسایل لازم برای پیمودن این راه در درون وجود او باید آماده شده باشد، و آنچه انبیاء و کتب آسمانی می آورند هماهنگ با ساختار تکوینی او است.

به این ترتیب جهان تکوین و خلقت با جهان وحی و تشریح هماهنگ می شود. لذا در وجود شناخت های فطری نمی توان تردید داشت که هم دلیل عقل و هم جهان بینی توحیدی آن را تأیید می کند.

۳. «فطرت» و «وجدان» در روایات اسلامی

وجود این منبع شناخت در نهاد آدمی از مسائلی است که در روایات اسلامی

نیز اشارات فراوانی به آن شده است. به عنوان نمونه به احادیث زیر توجه کنید:
 الف) پیغمبر اکرم ﷺ در حدیث معروفی می فرماید: «كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَيَّ
 الْفِطْرَةَ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا نَبِيَهُ وَ يُنَصِّرَانِيهِ؛ هر نوزادی بر فطرت (توحید و اسلام)
 متولد می شود؛ و این فطرت همچنان ادامه دارد تا پدر و مادر او را به آیین
 دیگری، آیین یهود و نصرانیت بار آورند».^۱

این حدیث به خوبی دلالت دارد که نه تنها توحید، بلکه اصول اساسی اسلام
 در درون فطرت همه انسانها وجود دارد.

ب) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که شخصی از آیه ﴿فِطْرَةَ
 اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ سؤال کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «التوحيد؛ فطرت
 همان توحید است».^۲

ج) در حدیث قدسی آمده است که خداوند می فرماید: «خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءً»^۳،
 در مجمع البحرین بعد از ذکر این حدیث می گوید: «یعنی مستعد برای قبول حق»
 سپس آن را با حدیث «كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ» برابر می شمرد.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، «باب فطرة الخلق على التوحيد»، ح ۱.

۳. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، ص ۷۱۰.

۴. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۱.

وحی آسمانی

اشاره

در قرآن مجید آیات بسیار فراوانی پیرامون این منبع وجود دارد. نه تنها در قرآن که در تمام کتب آسمانی این منبع معرفت مطرح است؛ و اصولاً پیروان ادیان آسمانی «وحی» را مهم‌ترین منابع معرفت می‌شناسند. جهان‌بینی الهی می‌گوید: خداوند همیشه برای هدایت بندگان (هدایت به معنای ارائه طریق) آنچه را مورد نیاز انسان‌ها در پیمودن مسیر تکامل و سعادت بوده، به وسیله رجال وحی یعنی پیامبران بزرگ فرستاده است. بنابراین «وحی» از نظر خداپرستان مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع معرفت و شناخت محسوب می‌شود.

اکنون با هم به آیات زیرگوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱
۲. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲
۳. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾^۳

۱. شوری/۵۱.

۲. نجم/۳ و ۴.

۳. نحل/۴۳.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: فصلت/۶؛ اسراء/۳۹؛ بقره/۹۷؛ نحل/۸۹؛ شوری/۵۲؛ حدید/۵۲؛ حجر/۹؛ آل عمران/۱۱۸؛ نساء/۱۶۴.

ترجمه

۱. «و امکان ندارد خدا با هیچ انسانی سخن بگوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجابی (همچون ایجاد صوت)، یا رسولی [فرشته‌ای] می‌فرستد و به فرمان خود آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است».
۲. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست».
۳. «و پیش از تو جز مردانی که به آن‌ها وحی می‌کردیم نفرستادیم».

شرح مفردات

«وحی» در قرآن مجید و روایات اسلامی و ادبیات عرب در معانی زیادی به کار رفته است. ولی اصل «وحی» چنانکه راغب در مفردات می‌گوید به معنای اشاره سریع است، و به همین جهت به کارهای سریع و به سخنان رمزی و آمیخته با کنایه که با سرعت رد و بدل می‌گردد این واژه اطلاق می‌گردد؛ سپس به معارف الهیه که به انبیاء و اولیاء القا می‌گردد واژه «وحی» اطلاق شده است. برای وحی اشکال مختلفی است: گاه با مشاهده فرشته وحی، و شنیدن سخن او است؛ مانند: وحی‌هایی که به وسیله جبرئیل به پیامبر اسلام ﷺ نازل می‌شد. گاه تنها با شنیدن سخن بدون مشاهده فرشته؛ مانند: چیزی که موسی ﷺ از کلام خدا می‌شنید. گاه تنها از طریق افتادن مطلبی به قلب است. گاه از طریق الهام است آن چنانکه در داستان مادر موسی ﷺ آمده است.

گاه از طریق تسخیر است؛ مانند: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾؛ «پروردگار تو به زنبور عسل وحی فرستاد».

گاه از طریق خواب است. (مانند: رؤیاهای صادقانه)^۱
ولی خلیل بن احمد در کتاب «العین» معنای اصلی وحی را نوشتن و کتابت گرفته است. ابن منظور در «لسان العرب» «وحی» را به معنای اشاره و کتابت و رسالت و الهام و سخن پنهانی و هر چیزی که به دیگری القاء شود، ذکر کرده است.

از مجموع این سخنان استفاده می‌شود که «وحی» در اصل همان اشاره سریع، و سخنان رمزی، و پیام‌های مخفیانه به وسیله نامه یا اشاره است؛ و از آن جا که تعلیم معارف الهیه به پیامبران بزرگ به صورت رموزی انجام گرفته، این واژه در آن بکار رفته است.

مرحوم شیخ مفید در شرح اعتقادات می‌گوید: اصل «وحی» به معنای کلام مخفی است؛ سپس به هر چیزی که مقصود از آن فهماندن مطلبی به مخاطب است به گونه‌ای که از دیگران پنهان بماند اطلاق شده، و هنگامی که «وحی» به خداوند نسبت داده شود منظور از آن پیام‌هایی است که مخصوص رسولان و پیامبران است.^۲

تفسیر و جمع‌بندی

آفتاب عالم‌تاب وحی

مسأله «وحی» در قرآن مجید بازتاب وسیع و گسترده‌ای دارد. صدها آیه در قرآن به مسأله وحی، به عنوان یک منبع عظیم معرفت و شناخت، اشاره می‌کند که گاه با همین عنوان «وحی» است، و گاه با عنوان

۱. مفردات راغب مادة «وحی».

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۲۱.

«تنزیل» و «انزال» و بعضی تحت عنوان تبیین آیات الهی و بعضی با عنوان تکلم خداوند با پیامبران، و گاه با عناوین دیگر.

بهترین تعبیر در این زمینه این است که گفته شود: اگر عقل از نظر قرآن مانند یک نورافکن پر فروغ برای نشان دادن حقایق است وحی همچون خورشید فروزان و عالم تاب است.

در نخستین آیه مورد بحث به سه طریق از طرق ارتباط پیامبران با خداوند اشاره شده می‌فرماید: هیچ انسانی نمی‌تواند با خداوند مواجه گردد، چرا که او منزّه از جسم و جسمانیت است؛ مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او، سپس می‌افزاید: یا با شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب (آن‌گونه که خدا با موسی بن عمران علیه السلام در کوه طور سخن می‌گفت. امواج صوتی را در فضا ایجاد می‌کرد، و از این طریق پیام خود را به موسی علیه السلام می‌رسانید).

و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به پیامبرش ابلاغ کند، همان‌گونه که فرشته وحی جبرئیل امین بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل می‌شد. بنابراین الهام قلبی و ایجاد امواج صوتی و نزول فرشته وحی سه طریق مختلف برای ارتباط پیامبران با علم ماورای طبیعت است.

در آیه دوم بعد از سوگند به ستاره هنگامی که افول کند، می‌فرماید: پیامبر اسلام هرگز گمراه نشده، و مقصدش را گم نکرده و او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ هرچه می‌گوید وحی آسمانی است.

به این ترتیب این آیه همه سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را طبق یک اصل کلی مولود وحی و ارتباط با عالم غیبی می‌شمرد.

در سومین آیه از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فراتر رفته، و با اشاره کوتاهی به تمام انبیای پیشین می‌گوید: آن‌ها نیز مردانی بودند که بر آن‌ها وحی فرستاده می‌شد، و اگر نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید، آن‌ها نیز همگی با این منبع معرفت در ارتباط بودند.

این‌ها نمونه‌هایی است از آیات قرآن مجید که با صراحت و وضوح و خالی از هرگونه ابهام مسأله وحی را به عنوان یک منبع شناخت بسیار عمده معرفی می‌نماید. این در حالی است که فلاسفه مادی مطلقاً با این منبع مخالفند. اکنون با روشن شدن اصل این منبع به سراغ مسائل مختلفی که پیرامون آن ترسیم می‌شود می‌رویم.

توضیحات

۱. اقسام «وحی» در قرآن مجید

از آیات قرآن به خوبی بر می‌آید که «وحی» معانی مختلفی دارد، بعضی تکوینی است، و بعضی تشریحی، و روی هم رفته در هفت معنای زیر به کار رفته است:

یک. وَحِي تَشْرِيْعِي که بر پیامبران نازل می‌شود؛ و نمونه‌ای از آیات آن را در آغاز این بحث آوردیم.

دو. وحی به معنای الهام‌هایی که به غیر انبیاء می‌شود؛ مانند: آنچه درباره مادر موسی آمده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...﴾؛ «ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده...»^۱.

سه. وحی فرشتگان یعنی پیام الهی به خود آن‌ها؛ چنانکه در داستان غزوه بدر در سوره انفال آمده است: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ «(به یاد آر) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، تقویت کنید»^۲.

چهار. وحی به معنای پیام با اشاره؛ مانند مطلبی که در داستان زکریا عليه السلام آمده است: ﴿فَنَجَّحْنَا آلِيَهُ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾؛ «او از

۱. قصص/۷.

۲. انفال/۱۲.

محراب عبادت به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آن‌ها گفت: «(به شکرانه این موهبت،) صبح و شام (خدا را) تسبیح گوید».^۱

پنج. وحی به معنای القائات مرموز شیطانی؛ مانند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾؛ «این‌گونه در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آن‌ها به‌طور سری سخنان ظاهر فریب و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر القا می‌کردند».^۲

شش. وحی به معنای تقدیر قوانین الهی در جهان تکوین؛ مانند: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾؛ «و در هر آسمانی امر (و برنامه) آن (آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود».^۳

هفت. وحی به معنای آفرینش غریزه‌ها؛ مانند: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾؛ «پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم درست می‌کنند خانه‌هایی برگزین».^۴

این‌ها همه از یک سو، از سوی دیگر نزول وحی بر پیامبران نیز به صورت‌های مختلفی صورت گرفته است که در قرآن مجید و روایات حدّاقل به چهار صورت آن اشاره شده است:

الف) گاه به صورت نزول ملک و مشاهده فرشته وحی

ب) گاه به صورت شنیدن صدای فرشته بدون مشاهده او

ج) گاه به صورت الهام به قلب

د) گاه به صورت خواب و رؤیای صادقانه؛ مانند آنچه در داستان ابراهیم عليه السلام

۱. مریم/۱۱.

۲. انعام/۱۱۲.

۳. فصلت/۱۲.

۴. نحل/۶۸.

درباره ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام آمده است.^۱ در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «انبیاء و رسولان بر چهار طبقه‌اند: بعضی از آنها الهام به قلب او می‌شود و از خودش تجاوز نمی‌کند، و بعضی در خواب می‌بیند و صدا را در بیداری می‌شنود، ولی او را نمی‌بیند، و مبعوث به هیچ‌کس نیست... بعضی در خواب می‌بینند و در بیداری نیز صدای ملک را می‌شنوند و او را نیز مشاهده می‌کنند و تنها مأمور هدایت طایفه‌ای هستند کم باشند یا زیاد.... و بعضی در خواب می‌بینند و صدا را در بیداری می‌شنوند و فرشته را مشاهده می‌کنند و امام و پیشوای (عموم مردم جهان) هستند».^۲

۲. حقیقت وحی چیست؟

درباره حقیقت وحی سخن بسیار گفته‌اند؛ ولی ناگفته پیدا است راه یافتن به عالمی که ما را به آن راه نیست و به کلی از آن بیگانه‌ایم ممکن نیست. این به آن می‌ماند که یک فرد بینا بخواهد برای کسی که نابینای مادرزاد است منظره اشعه زیبای آفتاب، و امواج لرزان دریا، و بال‌های رنگارنگ طاووس، و منظره جالب گل‌ها و شکوفه‌ها را در یک باغ حرّم و سرسبز توضیح دهد. ممکن است این الفاظ تصوّرات مبهمی برای او ایجاد کند؛ ولی قطعاً حقیقت این مسائل را نابینا در نمی‌یابد.

ولی ما می‌توانیم وحی را از طریق آثار و اهداف و نتایجش توضیح دهیم، و بگوییم وحی همان القای الهی است که به منظور تحقّق نبوّت و بشارت و انذار صورت می‌گیرد، یا بگوییم نوری است که خداوند به آن هرکسی از بندگانش را

۱. صافات/۱۰۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴، باب «طبقات الانبیاء».

اراده کند هدایت می‌کند، یا بگوییم وسیله‌ای است برای ارتباط با عالم غیب و درک معارف از آن عالم.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تنها از آثار وحی سخن گفته؛ نه از حقیقت آن!

ما نباید از این معنا دچار شگفتی شویم، و یا عدم درک حقیقت آن را دلیل بر نفی وجود آن بگیریم، و یا توجیهاات مادی و جسمانی برای آن کنیم. عالم نبوت که سهل است؛ گاه در جهان حیوانات که ما آن‌ها را موجوداتی پست‌تر از خود می‌دانیم؛ احساسات و ادراکاتی دیده می‌شود که برای ما قابل درک نیست. همه می‌دانیم، مدتی قبل از وقوع زلزله بسیاری از حیوانات بوسیله حس مرموزی که ما از آن بی‌خبریم کاملاً با خبر می‌شوند، حالت اضطراب به آن‌ها دست می‌دهد، گاهی دست جمعی فریاد می‌کشند، و صدای دلخراشی که حکایت از حادثه ناگواری که در شرف تکوین است می‌کند، سر می‌دهند؛ گاه بندها را پاره کرده، فرار می‌کنند، در حالی که حتی زلزله سنج‌های دقیق ما اثری از آن زلزله را هنوز ثبت نکرده است!

وجود این واقعیت‌ها که علم و تجربه و مشاهده از آن پرده برداشته، نشان می‌دهد که آن‌ها درک و شعور مرموزی دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. البته راه یافتن به جهان اسرارآمیز حواس حیوانات برای ما ممکن نیست؛ ولی با این حال واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد.^۱

با این‌که حواس حیوانات جنبه مادی و طبیعی دارد، نه ماورای طبیعی؛ ما از حقیقت آن بی‌اطلاعیم با این حال چگونه ما می‌توانیم به خاطر عدم درک جهان اسرارآمیز وحی که مربوط به عالم ماورای طبیعت است آن را نفی کنیم، و یا زیر سؤال ببریم؟

۱. به کتاب حواس اسرارآمیز حیوانات مراجعه کنید.

هدف از آنچه گفته شد استدلال بر ثبوت مسأله وحی نبود؛ بلکه برای رفع استبعاد و پاسخ به کسانی است که وحی را به خاطر عدم ادراک حقیقت آن انکار می‌کنند.

برای اثبات مسأله وحی ما راه‌های روشنی داریم از جمله این‌که:

۱. از یکسو می‌بینیم مردانی با دعوی نبوت ظاهر شده‌اند و کتاب‌ها و تعلیماتی با خود آورده‌اند که مافوق قدرت و فکر بشر است. یک انسان درس نخوانده و برخواسته از محیط فوق‌العاده عقب افتاده‌ای مانند محیط حجاز در عصر جاهلیت چگونه ممکن است کتابی همچون قرآن با این محتوای عظیم بیاورد؟!

۲. از سوی دیگر دعوی وحی از طرف انبیاء همواره قرین با معجزات و خارق‌عاداتی بوده که نشان می‌داده آن‌ها به عالم ماورای طبیعت ارتباط دارند.

۳. از سوی سوم جهان بینی توحیدی می‌گوید: خداوند ما را برای تکامل و حرکت به سوی ذات پاکش که ذاتی است بی‌نهایت آفریده؛ و مسلماً پیمودن این راه با تمام پیچ و خم‌ها، فراز و نشیب‌ها، و مشکلات و خطرات تنها با پای عقل امکان‌پذیر نیست، چرا که عجز و ناتوانی عقل را از درک بسیاری از حقایق به خوبی می‌بینیم، و اختلافات عظیم دانشمندان و متفکران را مشاهده می‌کنیم. بنابراین یقین داریم که خدا نوع انسان را تنها نمی‌گذارد؛ و علاوه بر نیروی عقل، او را به وسیله رهبرانی که با عالم غیب ارتباط دارند مدد می‌کند، و دستش را می‌گیرد و به سوی سرمنزل مقصود رهنمون می‌گردد.

ما با این سه قرینه به خوبی می‌توانیم رابطه میان جهان انسانیت و عالم ماورای طبیعت را درک کنیم، و به پدیده وحی ایمان بیاوریم.

۳. وحی در میان فلاسفه غرب و شرق

بسیاری از فلاسفه، اعم از قدیم و جدید، شرقی و غربی، کوشیده‌اند که به

جهان اسرارآمیز وحی راه یابند، و آن را طبق مبانی فلسفی خود تفسیر کنند. ولی مطالعه نتایج بحث‌های آن‌ها نشان می‌دهد که غالباً در بیراهه گرفتار شده‌اند. به‌طور کلی برای توجیه پدیده وحی دو نظریه متفاوت میان جمعی از فلاسفه قدیم و جدید وجود دارد که هیچ‌کدام با حقیقت وحی، آن‌گونه که از قرآن استفاده می‌شود، منطبق نیست.

الف) جمعی از فلاسفه قدیم می‌گویند: سرچشمه وحی همان عقل فعال است، و عقل فعال را وجودی روحانی و مستقل از وجود ما می‌دانند که خزانه و منبع تمام علوم و دانش‌ها است. آن‌ها معتقدند پیامبران با عقل فعال رابطه نزدیک داشتند، و از آن الهام می‌گرفتند، و حقیقت وحی چیزی جز این رابطه نیست. این گروه در حقیقت دلیلی بر ادعای خود ندارند که وحی همان ارتباط با عقل فعال است؛ و از این گذشته دلیلی بر اثبات خود عقل فعال به‌عنوان یک منبع مستقل علم و دانش در دست نیست، همان‌گونه که در مباحث فلسفی گفته شده است.

ب) عقیده جمعی از فلاسفه امروز این است که وحی همان تجلی شعور ناآگاه یا رابطه مرموزی با حقایق این جهان است که گاه از نبوغ باطنی و گاه ریاضت و تلاش و کوشش‌های دیگری از این قبیل حاصل می‌شود. روانشناسان جدید برای انسان دو شخصیت قائل‌اند: شخصیت ظاهر و آگاه که همان دستگاه ادراک و تفکر و معلومات برخاسته از حواس معمولی است، و شخصیت نامرئی و ناآگاه که گاهی از آن به وجدان مخفی یا ضمیر باطن یا شعور ناآگاه تعبیر می‌کنند؛ و آن را کلید حل بسیاری از مسائل روحی و روانشناسی می‌شمرند.

مطابق این فرضیه، وحی یک رابطه خاص با جهان ماورای طبیعت و مغایر روابط فکری و عقلی سایر افراد انسان نیست، و به وسیله یک موجود روحانی مستقل از وجود ما بنام پیک وحی یا فرشته صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بازتاب و انعکاس ضمیر مخفی خود پیامبران است.

این نظریه و یا صحیح‌تر این فرضیه درست مانند فرضیه فلاسفه پیشین که وحی را همان ارتباط با عقل فعال می‌دانستند فاقد هرگونه دلیل است. بسیاری از دانشمندان اصرار دارند که تمام پدیده‌های جهان را با اصولی که از علم شناخته‌اند، تطبیق دهند، و به همین دلیل با هر پدیده تازه‌ای روبرو شوند تلاش می‌کنند آن را در چهارچوب اصول شناخته شده علمی خود جای دهند، حتی اگر دلیلی برای اثبات مقصد خود نداشته باشند به بیان فرضیه‌ها قناعت می‌کنند. ولی اشکال ما این است که این چنین برخورد با پدیده‌های جهان صحیح نیست؛ چرا که مفهومی این است که ما تمام اصول اساسی حاکم بر عالم هستی را شناخته‌ایم، و هیچ موضوعی نمی‌تواند بیرون از دایره اصول شناخته شده ما باشد! این ادعای بزرگی است که نه تنها دلیلی بر آن نداریم؛ بلکه دلیل بر ضد آن هم داریم؛ زیرا ما مشاهده می‌کنیم که با گذشت زمان مرتباً اصول تازه‌ای از نظامات این جهان کشف می‌شود و قرائن موجود نشان می‌دهد که آنچه ما از این جهان می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همچون قطره در برابر دریا است.

۴. فرضیه غریزی بودن وحی

بعضی از متفکران اسلامی تحت تأثیر افکار دانشمندان غربی در زمینه وحی فرضیه دیگری اظهار داشته‌اند که از نظر اصولی با آن‌ها یکسان است، هرچند از نظر ظاهر متفاوت می‌باشد.

عصاره این فرضیه این است که وحی نوعی معرفت ناخودآگاه شبیه غرایز، و مادون معرفت خود آگاه است که از طریق حس و تجربه و عقل به دست می‌آید، و با تکامل تفکر و عقل، دستگاه وحی ضعیف می‌شود، و عقل جای آن را می‌گیرد؛ و خاتمه یافتن نبوت به وسیله پیامبر اسلام ﷺ نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد!^۱

۱. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی شهید مطهری (مرحوم شهید مطهری این فرضیه را که منعکس کننده نظریه اقبال لاهوری در زمینه مسأله وحی است، از کتاب او به نام «احیای فکر دینی در اسلام» تلخیص کرده، و مورد نقد قرار داده است).

این فرضیه با این که از سوی یک نویسنده اسلامی اظهار شده است؛ از جهاتی از فرضیاتی که دانشمندان غربی در زمینه وحی دارند ضعیف تر است، هرچند از نظر فقدان دلیل تفاوتی با آنها ندارد، و می توان گفت بدترین نظریه ای است که تاکنون درباره وحی داده شده است، زیرا:

اولاً: دانشمندان غربی وحی را مافوق درک حسی و عقلی انسان می دانستند، در حالی که طبق این فرضیه، دستگاه وحی مادون حس و عقل است، و این راستی پندار عجیبی است.

ثانیاً: متفکران غربی هرگز وحی را از جنس غریزه موجود در حیوانات نمی شمردند، در حالی که طبق این فرضیه از همان جنس است!
ثالثاً: برای یک مسلمان که آشنا به قرآن است این مطلب کاملاً واضح است که وحی از نظر قرآن نوعی ارتباط با علم خداوند است، و دریافت معارف فوق العاده عظیمی که انسان هرگز نمی تواند با پای عقل به آن برسد، از این دریای بیکران است.

وحی از نظر قرآن یک هدایت کاملاً خود آگاه به درجات بالاتر از هدایت عقلی است؛ و همان گونه که در یک تشبیه ساده گفتیم، هدایت عقلی را اگر به منزله یک چراغ فروزان بدانیم هدایت وحی به منزله خورشید جهان افروز است.

حقیقت این است جمعی از کسانی که به عنوان متفکر اسلامی معروف شده اند؛ بیش از آنچه متفکر اسلامی هستند متفکر غربی می باشند!
 متأسفانه آثار سوء این دنباله روی در بسیاری از نوشته های امروز که عمدتاً متعلق به کسانی است که تحصیلات خود را در غرب گذرانده اند و اطلاعات اسلامی آنها نسبت به آن ضعیف تر است دیده می شود.

۵. پیامبر چگونه یقین می‌کند وحی از سوی خدا است؟

از جمله سؤالاتی که درباره وحی مطرح است؛ سؤال فوق است که چگونه نخستین بار که وحی بر پیامبر نازل می‌شود یقین پیدا می‌کند که از سوی خدا است، نه القائات شیطانی؟ سرچشمه این علم و یقین کجا است؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا گذشته از این‌که پیام‌های رحمانی با القائات شیطانی از نظر محتوا و ماهیت، زمین تا آسمان فرق دارد، و محتوای هر یک معرّف آن است، باید گفت: هنگامی که پیامبر با جهان ماورای طبیعت یا بیک وحی تماس پیدا می‌کند با شهود درونی این حقیقت را به وضوح در می‌یابد که ارتباط او با خدا است.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ می‌فرماید: «هنگامی که پیامبر و رسول خدا اولین بار با وحی و رسالت مواجه می‌شود هیچ شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند که وحی کننده خداوند سبحان است، بی‌آن‌که احتیاج به بررسی و استدلال و اقامه حجت داشته باشد، و اگر نیازی به چنین مطلبی داشت وحی غیبی و بی‌واسطه نبود، بلکه نوعی استدلال و استفاده از برهان عقلی بود».^۱

از این جا روشن می‌شود بعضی از روایات که می‌گویند وقتی نخستین وحی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و از کوه حرا به خانه خدیجه آمد و آنچه را دیده بود برای او تعریف کرد، اضافه فرمود: «من بر خودم می‌ترسم» (یعنی از این می‌ترسم که این وحی الهی نباشد!) خدیجه او را دلداری داد و نزد (وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ) که پسر عمویش بود برد. ورقه کسی بود که در زمان جاهلیت آیین مسیحیت را انتخاب کرده بود، با سواد بود، و به زبان عربی و عبری آشنا بود، او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست که آنچه را دیده شرح دهد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود شرح داد،

۱. طه/۱۱ و ۱۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

ورقه گفت: «این همان ناموس (بیک وحی) است که بر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل می شد، و سپس گفت: کاش من زنده می ماندم تا هنگامی که قومت می خواهند ترا از این شهر بیرون کنند یاریت کنم».^۱

این گونه احادیث بدون شک جزء مجعولات است. پیامبری که به وضوح با عالم غیب ارتباط می گیرد و با تمام وجودش این رابطه را احساس می کند، چه نیازی به ورقه بن نوفل، کاهن نصرانی، دارد؟

۶. قرآن غنی ترین منبع معرفت در احادیث اسلامی

این بحث را با اشاره به اهمیت و غنای بزرگ ترین مصداق وحی یعنی قرآن مجید در کلمات پیشوایان بزرگ ادامه می دهیم، تا هم تأکیدی باشد بر موقعیت این منبع عظیم معرفت، و هم پاسخی باشد به کج اندیشانی که وحی را در ردیف غرایز حیوانات و پایین تر از ادراکات عقلی می شمارند.

یک. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به مسلمانان فرمود:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْأُمُورُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ... مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ، وَهُوَ أَوْضَحُ دَلِيلٍ إِلَى خَيْرٍ سَبِيلٍ، مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ أَجَرَ، وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ؛ هُنَّكَ أُمُورٌ بِرِشْمَا مَشْتَبِهَةٌ شُودَ هَمَّچُونِ پَارِه‌ه‌ای شَبِ تَارِیْکِ، بِرِ شَمَا بَادِ کِهْ بِهْ سِرَاغِ قُرْآنِ رُوید... کِسی کِهْ قُرْآنِ رَا پِشَاپِیشِ رُویِ خُودِ قَرَارِ دِهَدِ اَوْ رَا بِهْ بَهْشْتِ هِدَایْتِ مِی کِنْدِ، وَ کِسی کِهْ آنِ رَا پِشْتِ سَرِ اَفْکِنْدِ اَوْ رَا بِهْ دُوزَخِ مِی رَانْدِ، قُرْآنِ بَهْتَرِیْنِ رَاهِنَمَا بِهْ سُویِ بَهْتَرِیْنِ رَاه‌ه‌ا است، هِرْکَسِ بِرِ طَبَقِ آنِ سَخْنِ گُویدِ رَاسْتِگُو است، وَ هِرْکَسِ بِهْ آنِ عَمَلِ کِنْدِ مَاجُورِ است، وَ هِرْکَسِ مَطَابِقِ آنِ حَکَمِ کِنْدِ عَادِلِ است».^۲

۱. این مضمون را بسیاری از محدثان و مفسران اهل سنت نقل کرده‌اند، از جمله در صحیح بخاری و مسلم و تفسیر فی ضلال القرآن (در آغاز علق) و دائرة المعارف قرن بیستم ماده «وحی» آمده است!

۲. این حدیث را مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از ابوسعید خدری ضمن یکی از خطبه‌های پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است. (ج ۷۴، ص ۱۷۷).

دو. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «ما بالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَالذَّرْسِ إِلَّا غَضاضَةً؛ چرا قرآن با افزایش نشر و مطالعه چیزی جز طراوت پیدا نمی کند؟!». امام علیه السلام فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِمَانٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ زیرا خداوند متعال آن را برای زمان معینی قرار نداده، و نه برای قوم خاصی، و لذا در هر زمانی تازه، و نزد هر جمعیتی شاداب و با طراوت است تا روز قیامت»^۱.

روایات در این زمینه بسیار فراوان است؛ هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت.

۷. وحی غیر پیامبران (وحی الهامی)

چنانکه در آغاز این بحث گفتیم «وحی» معنای گسترده‌ای دارد که یکی از شاخه‌های آن وحی نبوت و رسالت است؛ ولی شاخه دیگر آن الهامی است که به قلب غیر انبیاء می افتد، و یا پیامی است که به وسیله بعضی از فرشتگان به غیر پیامبران ابلاغ می شود.

نمونه روشن این گونه وحی، الهامی است که به قلب امامان معصوم علیهم السلام می شود که در روایات بارها به آن اشاره شده است.

هنگامی که از امام صادق علیه السلام درباره منبع علم امامان سؤال شد؛ فرمود: «مَبْلَغُ عِلْمِنَا ثَلَاثَةٌ وَجُوهٌ: مَاضٍ، وَغَایِبٍ، وَحَادِثٌ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَّرٌ وَأَمَّا الْغَایِبُ فَمَزْبُورٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فِي الْقُلُوبِ، وَتَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَسِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ حدود علم ما (و منبع آن) بر سه گونه است: گذشته و آینده و حادث. اما گذشته چیزی است که (برای ما از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیشین) تفسیر شده،

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۵، ح ۸.

اما آینده چیزی است که نوشته شده، (و تعلیماتی است که از معصومین گذشته به یادگار مانده است) و اما حادث چیزی است که در قلب‌های ما می‌افتد (و الهام می‌شود) و صدای آهسته‌ای است که در گوش ما قرار می‌گیرد، و این برترین علوم ما است. اما هیچ پیغمبری بعد از پیامبر ما نیامده و نخواهد آمد.^۱

البته مسلم است که این وحی، هیچ‌گونه ارتباطی با وحی نبوت ندارد، و از قبیل وحی حواریون مسیح علیه السلام و مانند آن است. اصولاً در اصطلاح امروز «وحی» معمولاً به وحی نبوت اطلاق می‌شود، و این‌ها را «الهام» می‌نامند؛ و به گفته مرحوم علامه طباطبایی، چه بهتر که ما نیز این‌ها را الهام بنامیم که با ادب دینی مناسب‌تر است.^۲

برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۲۶ بحارالانوار، بحث ابواب علوم ائمه علیهم السلام و جلد اول اصول کافی باب «ان الائمة علیهم السلام محدثون»، مراجعه شود.

۸. چگونگی نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله

وحی مربوط به نوعی درک و دید است که از عالم احساس و عقل ما بیرون می‌باشد. ما تنها آثار وحی را می‌بینیم. بنابراین تلاش برای راه یافتن به این جهان مرموز بیهوده است، ولی با این حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام هنگامی که با سؤالات مربوط به کیفیت وحی روبرو می‌شدند پاسخ‌های سربسته‌ای بیان می‌داشتند که شبیحی از وحی را ترسیم می‌کند. (فقط شبیحی!)

مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات، درباره نزول وحی سخنی دارد که قاعدتاً از محتوای اخبار جمع‌آوری شده، و حاصل آن چنین است: آن حالت بیهوشی که عارض پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شد، بدن سنگین می‌گشت و عرق می‌نمود مربوط به موقعی است که خداوند مستقیماً او را مخاطب می‌ساخت، اما جبرئیل برای

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۵۹، ح ۱۳۲.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

احترام پیامبر ﷺ هرگز بدون اجازه وارد نمی‌شد، و نزد حضرت بسیار مؤدب می‌نشست.^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم: هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل می‌شد؛ صدای زمزمه آرامی نزدیک صورت خود می‌شنید.

روی هم رفته از روایات استفاده می‌شود که وحی به اشکال مختلفی بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل می‌شد. همچنین استفاده می‌شود که جبرئیل گاه به صورت اصلی که خدا او را به آن صورت آفریده بود، بر پیغمبر ﷺ نازل می‌شد.

۹. الهامات غریزی

گفتیم «وحی» در آیات قرآن، و همچنین در کتب لغت، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که یکی از مصداق‌های آن درک غریزی خاصی است که در حیوانات وجود دارد.

قرآن مجید درباره زنبور عسل این تعبیر را به کار برده؛ چنانکه در آیات ۶۸ و ۶۹ سوره نحل اشاره‌ای پر معنا به وضع شگفت‌انگیز این حیوان می‌کند.

امروز به وضوح معلوم شده که این حشره آن‌چنان زندگی اجتماعی و تمدن شگرف و شگفت‌انگیزی دارد که از جهاتی بر زندگی اجتماعی و تمدن انسان برتری دارد. خانه‌سازی زنبوران عسل با آن دقت و ظرافتی که موازین هندسی عمیقاً در آن رعایت شده، طرز جمع‌آوری عسل و آماده ساختن و ذخیره کردن و محفوظ نمودن از هرگونه آلودگی، طرز تربیت فرزندان، تغذیه مخصوص ملکه، بازرسی از زنبورهایی که از گل‌های آلوده استفاده کرده‌اند، دفاع در مقابل دشمنان، پرورش نوزادان، طرز باخبر ساختن افراد کندو از وجود منابع گل از سوی زنبوران کاوشگر، و دادن مشخصات دقیق محل از نظر مقدار فاصله

۱. اعتقادات صدوق، ص ۸۱.

و درجه و زاویه، برای حرکت دسته‌جمعی به سوی آن، و امثال این امور، اموری است که توجیه آن‌ها جز از طریق الهام غریزی امکان‌پذیر نیست.

به گفته بعضی از آگاهان تا به حال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده! اما شگفتی در این است که همه آن‌ها یک نوع مهاجرت و کندوسازی و مکیدن و خوردن از گل‌ها را دارند.^۱

این الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل نیست. در بسیاری از انواع حیوانات نمونه‌های شگفت‌آوری از آن دیده می‌شود.

از نمونه‌های روشن این موضوع، عملی است که پرنده‌ای بنام آکسیک لوپ هنگام تخم‌گذاری انجام می‌دهد. یکی از دانشمندان فرانسه بنام (وارد) درباره این حیوانات می‌گوید:

«من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده‌ام. از خصایص او این است که وقتی تخم‌گذاری او تمام شد می‌میرد؛ یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی‌بیند، همچنین نوزادان هیچ‌گاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید! هنگام بیرون آمدن از تخم به صورت کرم‌هایی هستند بی‌بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگانی را نداشته، و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آن‌ها می‌جنگد، ندارند؛ لذا باید تا یکسال به همین حالت در یک مکان محفوظ بمانند، و غذای آن‌ها مرتباً در کنار آن‌ها باشد! به همین جهت وقتی مادر احساس می‌کند که موقع تخم‌گذاری او فرار رسیده است؛ قطعه چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می‌کند. سپس مشغول جمع‌آوری آذوقه می‌شود، و از برها و شکوفه‌هایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او است به اندازه آذوقه یک سال به جهت یکی از آن‌ها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می‌ریزد، سپس یک تخم روی آن می‌گذارد، و سقف نسبتاً محکمی از خمیرهای چوب بر

۱. اولین دانشگاه، ج ۵، ص ۵۵.

بالای آن بنا می‌کند! باز مشغول جمع‌آوری آذوقه می‌شود، و پس از تأمین احتیاجات یک سال برای یک نوزاد دیگر و ریختن آن در روی طاق اتاق اول، تخم دیگر بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می‌سازد، به همین ترتیب چند طبقه را ساخته و پرداخته و بعد از اتمام عمل می‌میرد!^۱

این اطلاعات وسیع و گسترده را چه کسی به این حیوان که هرگز مادر خود را ندیده و فرزندانش را نیز نمی‌بیند داده است؟ هیچ‌کس پاسخی برای این سؤال ندارد؛ جز از طریق الهامات غریزی از ناحیه خداوند بزرگ .

* * *

کشف و شهود

اشاره

ششمین و آخرین منبع معرفت، مسأله شهود قلبی و مکاشفه است. قبل از هر چیز لازم است تعریفی برای این منبع که برای بسیاری ناشناخته است بشود، تا هم تفاوت آن با مسأله وحی و الهام و فطرت و ادراکات عقلی روشن گردد، و هم ناآگاهان آن را به پندارگرایی حمل نکنند. از سوی دیگر راه برای سوء استفاده‌هایی که از این عنوان شده، و جمعی را بر این داشته که با دیده تردید و بدبینی به آن نگاه کنند ببندد.

اصولاً موجودات جهان بر دو دسته‌اند:

۱. موجوداتی که با حس قابل درکند و آن را عالم حس می‌نامند.

۲. موجوداتی که از حس ما پنهانند و آن را عالم غیب می‌نامند.

ولی گاه می‌شود که انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌کند که می‌تواند با دیده خود به جهان غیب راه یابد و قسمتی از این جهان را (به مقدار توانایی و قدرت خویش) مشاهده کند، و به تعبیر دیگری پرده‌ها کنار می‌رود، و بعضی از حقایق جهان غیب بر او کشف می‌گردد، به همان روشنی که انسان با چشم خود محسوسات را می‌بیند؛ بلکه به مراتب از آن روشن‌تر و اطمینان‌بخش‌تر. این حالت را مکاشفه یا شهود باطن می‌گویند.

این همان مطلبی است که در قرآن مجید در آیه ۵ و ۶ سوره تکوین منعکس

است: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛ «هرگز چنان نیست (که شما خیال می‌کنید)؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)؛ به یقین شما جهنم را خواهید دید».

بنابراین کشف و شهود را در یک عبارت کوتاه چنین می‌توان تعریف کرد: راه یافتن به عالم ماورای حس، و مشاهده حقایق آن عالم با چشم درون، درست مانند مشاهده حسی، بلکه قوی‌تر.

اکنون با توجه به آنچه در اشاره بالا گفته شد به سراغ آیات می‌رویم:

۱. ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱
۲. ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲
۳. ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:

نجم/۱۱-۱۴؛ فرقان/۲۲؛ انفال/۴۸؛ یوسف/۹۴؛ مریم/۱۷.

ترجمه

۱. «و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند؛ و) اهل یقین گردد».
۲. «بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و بزودی، به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد!».

۱. انعام/۷۵.

۲. توبه/۱۰۵.

۳. تکوین/۵ و ۶.

۳. «هرگز چنان نیست (که شما خیال می‌کنید)؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد) به یقین شما جهنم را خواهید دید».

شرح مفردات

«ملکوت» در اصل از ماده «ملک» (بر وزن حکم) گرفته شده که به معنای حاکمیت و مالکیت است.

طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «ملکوت» (بر وزن برهوت) به معنای عزت و سلطنت و مملکت آمده است، بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنای حکومت عظیم معنا کرده‌اند که با آنچه راغب در مفردات گفته نیز موافق است. در تفسیر المیزان چنین آمده است که «ملکوت» در عرف قرآن چنانکه از (آیه ۸۳ سوره یس) «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «منزه است آن کس که حکومت هر چیزی در دست اوست» استفاده می‌شود به معنای صورت باطن اشیاء است که ارتباط با پروردگار دارد، و همواره مشاهده این صورت باطن با ایمان یقینی همراه است.^۱

جمع بندی و تفسیر

نخستین آیه مورد بحث بعد از اشاره به مبارزه ابراهیم عليه السلام، قهرمان توحید، با شرک و بت پرستی، از مقام والای یقین و ایمان ابراهیم عليه السلام و دلیل آن سخن می‌گوید، و شاید این پاداشی بود که خدا به ابراهیم عليه السلام در برابر مبارزه با بت پرستی عطا کرد که ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد و ابراهیم عليه السلام اهل یقین شد، یعنی به مقام عین‌الیقین و حق‌الیقین رسید. با توجه به این‌که

۱. المیزان، ج ۸، ص ۳۴۸.

«السموات» به صورت جمع همراه با «الف و لام» به معنای عموم است، معلوم می‌شود که ابراهیم علیه السلام از ملکوت یعنی حاکمیت خداوند بر تمام آسمان‌ها و کواکب و ستارگان ثابت و سیار و کهکشان‌ها و غیر آن‌ها، و همچنین حاکمیت او بر تمام پهنه زمین، اعم از ظاهر و باطن، آگاه ساخت، و قرآن از این آگاه‌سازی تعبیر به «ارائه» (نشان دادن) می‌کند.

با توجه به این‌که انسان با چشم ظاهر و استدلالات عقلی نمی‌تواند همه این حقایق را مشاهده کند پس معلوم می‌شود که خداوند از طریق شهود درون و کنار زدن پرده‌هایی که در حال عادی در برابر چشم ما افتاده و بسیاری از حقایق را مکتوم می‌دارد این حقایق را بر ابراهیم علیه السلام ارائه داد.

به تعبیر دیگر ابراهیم علیه السلام نخست مراحل توحید فطری و استدلالی را از مشاهده طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان دریافت، و به مبارزه با بت‌پرستان شتافت، و پیوسته مدارج توحید را در پرتو این جهاد بزرگ یکی پس از دیگری پیمود تا به مرحله‌ای رسید که خداوند پرده‌ها را از قلبش کنار زد، و او را به مرحله شهود باطن عالم رسانید.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «كُشِطَ لِأِبْرَاهِيمَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا فَوْقَ الْعَرْشِ وَكُشِطَ لَهُ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَفَعَلَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ ذَلِكَ... وَالْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فَعَلَ بِهِمْ مِثْلَ ذَلِكَ؛ خداوند پرده‌ها را از آسمان‌های هفتگانه از برابر دیدگان ابراهیم کنار زد تا نگاه به مافوق عرش افکند، همچنین پرده‌ها را از زمین‌های هفتگانه برای او کنار زد، و همین کار را با محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام داد... و با امامان بعد از او»^۱.

در دومین آیه پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب ساخته و بعد از ذکر دستور زکات و صدقات و توبه می‌فرماید: «به مؤمنان بگو: عمل کنید که خدا و رسول او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند».

۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۲ (حدیث ۳ و ۴ نیز همین معنا را می‌رساند).

بدون شک مراد از مشاهده اعمال از سوی خداوند مشاهده همه اعمال انسان‌ها است، اعم از آنچه از نیک و بد در حضور جمع انجام می‌دهند و یا در پنهانی، به همین دلیل باید (به خاطر اتحاد سیاق) مشاهده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین‌گونه بوده باشد، چرا که آیه مطلق است و هیچ‌گونه قید و شرطی در آن نیست، و اما منظور از «مؤمنان» با توجه به قرائن مختلف همان جانشینان معصوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. (نه همه مؤمنان).

با توجه به این‌که با مشاهده حسی، یا دلایل عقلی، نمی‌توان از همه اعمال انسان‌ها آگاه شد این نیز بیانگر این حقیقت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام درک و دید دیگری دارند که اعمال مؤمنان را از نیک و بد مشاهده می‌کنند.

این‌که فخررازی در تفسیر خود می‌گوید: منظور همه مؤمنان است، و بعد گرفتار این مشکل می‌شود که همه مؤمنان از اعمال نیک و بد یکدیگر آگاه نمی‌گردند، سپس در پاسخ می‌گوید: منظور این است که خبرش به آن‌ها می‌رسد، تکلفی است بی‌حاصل، و توجیهی است کاملاً برخلاف ظاهر.

به علاوه روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه نقل شده است که همگی نشان می‌دهد اعمال بندگان هر صبحگاهان (یا بدون ذکر صبحگاهان) بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام عرضه می‌شود، و آن‌ها این اعمال را می‌بینند، اگر معصیت باشد ناراحت می‌شوند (و اگر اطاعت باشد خوشحال می‌گردند).^۱

در سومین آیه، مؤمنان یا همه انسان‌ها را مخاطب ساخته می‌گوید: «هرگز چنان نیست (که شما خیال می‌کنید)؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)؛ به یقین شما جهنم را خواهید دید».

۱. در تفسیر برهان ذیل آیه فوق، ج ۲، ص ۸۳۸ و در بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۳ به بعد، دهها روایت در این زمینه نقل شده است که می‌توان گفت در مجموع به حدّ تواتر می‌رسد، و در ج ۱، ص ۲۱۹، اصول کافی «باب عرض الاعمال» به‌طور مشروح آمده است.

سپس می‌افزاید: ﴿ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾؛ «سپس (با ورود در آن) آن را به عین یقین مشاهده خواهید کرد».

در این‌که آیا این مشاهده در دنیا روی می‌دهد یا آخرت، و یا اولی در دنیا و دومی در آخرت است؟ میان مفسران گفت‌وگو است. آنچه از ظاهر آیات به نظر می‌رسد این است که آیه ﴿ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ اشاره به مشاهده دوزخ در آخرت است، چرا که بعد از آن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ «سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌ها (ی الهی) بازپرسی خواهید شد». بنابراین آیه قبل یعنی ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ قاعدتاً اشاره به دنیا است.

در تفسیر المیزان نیز آمده که ظاهر این آیه مشاهده دوزخ قبل از روز قیامت است، مشاهده‌ای با چشم دل که از آثار ایمان و یقین می‌باشد؛ آن‌چنانکه در داستان ابراهیم علیه السلام درباره مشاهده ملکوت آسمان و زمین آمده است.

به هر حال ظاهر آیه مورد بحث نیز تأکیدی است بر این واقعیت که انسان ممکن است به مرحله‌ای از یقین برسد که پرده‌ها از مقابل چشمش کنار رود و بعضی از حقایق عالم غیب را ببیند.

نتیجه

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که غیر از منابعی که تاکنون برای معرفت و شناخت شمرده‌ایم، منبع دیگری وجود دارد که از جهاتی برای ما مبهم و ناشناخته است، ولی از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که چنین منبعی وجود دارد، نه تنها در مورد پیغمبران و امامان که گاه درباره بعضی از انسان‌های دیگر نیز حاصل می‌شود.

البته این به آن معنا نیست که سخنان هر مدّعی را در این زمینه بپذیریم و راه را برای سوء استفاده کنندگان باز بگذاریم.

توضیحات

۱. نمونه‌های جالبی از کشف و شهود در احادیث اسلامی

روایاتی که دلالت بر وجود این منبع معرفت می‌کند کم نیست، و به اصطلاح اهل حدیث در حدّ استفاضه است. احادیث زیر نمونه‌هایی از آن است:

۱. در داستان جنگ مَوتَه (جنگی که میان مسلمانان و لشکر روم شرقی در شمال شبه جزیره در گرفت) در بعضی از روایات وارد شده است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از نماز صبح برفراز منبر آمد، و صحنه جنگ مَوتَه را دقیقاً برای آن‌ها ترسیم کرد، و از شهادت جعفر و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به تفصیل سخن گفت، آن‌گونه که نشان می‌داد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحنه پیکار را با چشم می‌دید؛ و جالب این‌که در تواریخ معروف آمده است که در ضمن این داستان می‌فرماید: این هر سه شهید بر تخت‌هایی از طلا به سوی جنت برده شدند، و من در تخت عبدالله بن رواحه مختصر کسر و کمبودی نسبت به تخت جعفر و زید دیدم. از آن سؤال کردم؛ گفتند: آن دو نفر با عزم راسخ گام برداشتند، ولی این یکی مختصر تردیدی به خود راه داد، و بعد روانه شد. (تعبیر دیدم در این قسمت روایت نیز پر معنا است، و نمونه‌ای از شهود است).^۱

۲. در حدیثی در تفسیر آیه **﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ﴾** آمده است که شأن نزول این آیه نجاشی سلطان حبشه است، هنگامی که از دنیا رفت خبر مر او را جبرئیل به رسول خدا رسانید. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بیرون آید و بر یکی از برادرانتان که در سرزمین دیگری از دنیا رفته است نماز بخوانید. یاران گفتند: او کیست؟ فرمود: نجاشی است.

سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قبرستان بقیع آمد، و از مدینه، سرزمین حبشه در مقابل چشمش نمایان گشت؛ تابوت نجاشی را دید و بر آن نماز خواند!^۲

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۱.

۳. در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که می‌فرماید: من روزی در یکی از باغات فدک بودم که به حضرت فاطمه علیها السلام منتقل شده بود؛ ناگهان زن بیگانه‌ای را دیدم که بی‌پروا وارد شد، در حالی که من بیلی در دست داشتم و مشغول کار بودم...گفت: ای فرزند ابوطالب! حاضری با من ازدواج کنی و تو را از این بیل زدن بی‌نیاز کنم، و خزائن زمین را به تو نشان دهم، تا در تمام عمر خود و بعد از آن برای فرزندان ثروت داشته باشی؟!
گفتم: تو کیستی که از خانواده‌ات خواستگاریت کنم؟!
گفت: من دنیا هستم!

به او گفتم: برگرد و همسری غیر از من انتخاب کن. سپس این اشعار را خواندم. (مضمون اشعار این است که امام علیه السلام مردم را به شدت از فریب دنیا بر حذر می‌دارد، و آگاهی خود را از ناپایدار بودن زندگی این جهان بیان می‌کند، و به او می‌گوید برو دیگری را فریب ده که من تو را به خوبی می‌شناسم).^۱
ممکن است بعضی این روایت را بر نوعی تشبیه و تمثیل و مجاز حمل کنند؛ ولی اگر بخواهیم ظاهر روایت را حفظ کنیم مفهومی این است که حقیقت دنیا در عالم مکاشفه به صورت زن زیبای فریبنده‌ای در مقابل امام علیه السلام ظاهر گشت و حضرت جواب رد به او داد.

شبیه همین معنا با تفاوت‌هایی درباره حضرت مسیح علیه السلام و تجسم دنیا در برابر حضرت به صورت زن فریبکاری آمده است.^۲

۴. در حالات علمای بزرگ و افراد با تقوا و مؤمنان راستین نیز داستان‌های بسیاری در زمینه مکاشفات نقل شده است که ذکر آن‌ها به طول می‌انجامد. ولی باید گفت آن‌ها نیز در حدی است که از شکل خبر واحد بیرون است

۱. مکاسب شیخ انصاری نقل از رساله امام صادق علیه السلام به نجاشی والی اهواز (بحث ولایت جائز).

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۶، باب «حب الدنيا و ذمها»، ح ۱۲۱.

و به اصطلاح به صورت خبر مستفیض درآمده و می‌تواند مؤید خوبی در این بحث باشد.

۲. چگونه پرده‌ها کنار می‌رود؟

علاوه بر احادیث فوق که نمونه‌های عملی از مسأله کشف و شهود را نشان می‌دهد، تعبیراتی در روایات وارد شده که روشن می‌سازد هر قدر ایمان و یقین انسان بالا رود، و حجاب‌هایی که بر اثر گناهان و روحیات و صفات زشت، اطراف دل را می‌گیرد کنار زده شود، حقایق بیشتری از جهان هستی برای انسان مکشوف می‌گردد، تا آن جا که می‌تواند ابراهیم وار بر ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر کند.

قلب و روح آدمی همچون آینه‌ای است که گاه بر اثر غبار معصیت و زنگار اخلاق سوء، هیچ حقیقتی را منعکس نمی‌کند؛ ولی هنگامی که با آب توبه این گرد و غبار شسته شد، حقیقت در آن پرتو افکن می‌شود، و صاحب آن محرم اسرار الهی می‌گردد.

احادیث زیر می‌تواند گواهی بر این معنا باشد:

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ إِلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛ اگر شیاطین دل‌های فرزندان آدم را احاطه نکنند می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند».^۱

۲. در خبر دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُحِبُّ، فَيَنْفَتِحُ لَهُ، وَيُشَاهِدُ الْغَيْبَ، وَيُنَشِّرُ صَدْرَهُ فَيَتَحَمَّلُ الْبَلَاءَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَهَلْ لِدُوكَ مِنْ عِلْمٍ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۵۹، باب «القلب و صلاحه»، ح ۳۹.

تَزُوْلِهِ؛ علم (حقیقی) به کثرت تعلم نیست؛ بلکه نوری است که خداوند در قلب کسانی که دوست دارد می‌افکند، و به دنبال آن درهای قلب گشوده می‌شود، و غیب را می‌بیند، سینه او گشاده می‌گردد، و در برابر بلا و آزمون الهی مقاوم می‌شود، کسی گفت: ای رسول خدا! این نشانه‌ای دارد؟ فرمود: نشانه‌اش بی‌اعتنایی به دنیا، و توجه به آخرت، و آمادگی برای مردن (با اعمال صالح) قبل از نزول آن است.^۱

۳. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتب اهل سنت آمده است:
 «لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ؛ اگر زیاده روی در سخنان شما و آزادی دل‌هایتان در برابر فساد نبود، آنچه را من می‌بینم مشاهده می‌کردید، و آنچه را من می‌شنوم شما هم می‌شنیدید».^۲
 این احادیث، و روایات دیگری از این قبیل، رابطه مکاشفات روحانی را با ایمان و یقین روشن می‌سازد، و نشان می‌دهد با تکامل معنوی انسان، امکان دارد این درک و دید برای او حاصل شود. درک و دیدی که اطلاع زیادی از آن نداریم؛ و تنها همین اندازه می‌دانیم که هست.

۳. چند رؤیای صادقه در قرآن مجید

یکی از شاخه‌های شهود و مکاشفه رؤیاهای صادقه است؛ یعنی خواب‌هایی که به حقیقت می‌پیوندد. چنین خواب‌هایی را نوعی مکاشفه می‌نامند.
 می‌دانیم فلاسفه روحی - برخلاف فلاسفه مادی که خواب و رؤیا را نتیجه مستقیم کارهای روزانه یا نتیجه آرزوهای برآورده نشده یا حاصل ترس و وحشت از امور مختلف معرفی می‌کنند - معتقدند که خواب و رؤیا بر چند قسم است:

۱. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.

۱. خواب‌هایی که مربوط به زندگانی گذشته و امیال آرزوها است.
۲. خواب‌های پریشان و نامفهوم که عرب آن را «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» می‌گوید؛ و نتیجه فعالیت قوه توهم و خیال است.
۳. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری بر می‌دارد، و شهودی است که در حالت خواب صورت می‌گیرد.

فلاسفه مادی هیچ دلیلی بر نفی قسم سوم ندارند، و به عکس مدارک زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد این قسم سوم نیز واقعیت دارد، و ما چندین نمونه زنده آن را که قابل انکار نیست در تفسیر نمونه آورده‌ایم.^۱ جالب این‌که در قرآن مجید نیز حدّ اقل به هفت مورد از این رؤیاهای صادق اشاره شده است که ذکر برخی از آن‌ها در یک بحث تفسیر موضوعی کاملاً مناسب است:

۱. قرآن مجید در سوره فتح، از یکی از رؤیاهای صادق پیامبر اکرم ﷺ سخن می‌گوید که در خواب دید به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره و زیارت خانه خدا، وارد مکه شدند.

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ «خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (در خیبر برای شما) قرار داده است».^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۱۵-۳۱۷.

۲. فتح/۲۷.

این خواب با تمام خصوصیاتش در ذی القعدة سال هفتم هجرت تحقق یافت که در تاریخ اسلام به عنوان «عمرة القضاء» معروف شده است. زیرا مسلمانان می‌خواستند آن را در سال قبل بجا آورند و بر اثر ممانعت قریش تحقق نیافت.

با این‌که مسلمانان بدون سلاح در مکه که مرکز قدرت دشمن بود وارد شدند؛ چنان ابهت آن‌ها سراسر محیط را فرا گرفت که تعبیر «آمنین» و «لاتخافون» در مورد آن‌ها کاملاً تحقق یافت.

۲. رؤیای صادق دیگر رؤیای ابراهیم خلیل علیه السلام در مورد فرمان ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام است. او که در یک میدان آزمایش بزرگ به منظور رسیدن به مقام والای امامت و رهبری خلق گام نهاده بود و مأمور ذبح فرزند بسیار عزیزش اسماعیل شد؛ و عجب این‌که این مأموریت بزرگ و عجیب در عالم خواب به او داده شد، خوابی که همچون وحی برای او واقعیت داشت و مسؤلیت آفرین بود. چنانکه قرآن در سوره صافات می‌گوید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾؛ «هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش (و حد رشد) رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر رأی تو چیست؟» گفت: «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».^۱

تعبیر به «أری» (می‌بینم) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام این خواب را مکرر دید. آن‌چنان‌که اطمینان کامل پیدا کرد که فرمان خدا است، و لذا فرزندش اسماعیل علیه السلام به او گفت: ای پدر! آنچه به تو دستور داده شده است اجرا کن، من تسلیمم و شکیبایی می‌کنم.

۳. خواب یوسف علیه السلام در خانه پدر یکی دیگر از رؤیاهای صادقه بود که در آغاز سوره یوسف به آن اشاره شده است:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾؛ «(به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند».^۱ پدر با شنیدن این خواب حوادث آینده را پیش بینی کرد و به او بشارت داد که خدا مقام والایی به تو می دهد و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. بعضی از مفسران گفته اند: یوسف علیه السلام این خواب را در دوازده سالگی دید، و چهل سال بعد تعبیر آن تحقق یافت! آن زمان که بر اریکه حکومت مصر تکیه زده بود، و یازده برادر به اتفاق پدر و مادر از کنعان نزد او آمدند، و برای او خضوع کردند، یا به شکرانه این نعمت برای خدا سجده نمودند.

۴. رؤیای سلطان مصر: در همین داستان یوسف علیه السلام، در قرآن مجید خواب دیگری منعکس است که نمونه روشنی از رؤیاهای صادقه است.

او در خواب می بیند که: هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کردند و آن‌ها را خوردند، و هفت خوشه خشکیده برگرد هفت خوشه سبز پیچید و آن‌ها را از میان برد. از این خواب در وحشت فرو رفت، و از اطرافیان خود تعبیر آن خواب را مطالبه کرد: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبِرُونَ﴾؛ «و (در این هنگام) پادشاه گفت: «من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آن‌ها را می خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند؛ و آن‌ها را از بین بردند). ای گروه اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید».^۲

۱. یوسف/۴.

۲. یوسف/۴۳.

شاید می‌خواستند با این سخن سلطان مصر را از نگرانی بیرون آورند. ولی در این جا ساقی شاه که بعد از ماجرای خوابش از زندان آزاد شده بود به یاد یوسف صدیق عَلَيْهِ السَّلَام افتاد، و ماجرا را به سلطان گفت. کسی را نزد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام فرستادند و خواب را چنین تعبیر کرد و گفت: « هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). - پس از آن، هفت سال سخت (قحطی و خشکسالی) می‌آید، که آنچه را برای آن سالها اندوخته اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. - سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه ها را) می‌گیرند (و سال پربرکتی است)».^۱

این تعبیر نیز دقیقاً به وقوع پیوست و چون نشانه‌های صدق و راستی و آگاهی و هوشیاری در آن نمایان بود، سبب آزادی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و رسیدن او به مقام خزانه داری مصر، و سپس حکومت او بر کل این کشور پهناور و آباد گردید.

نتیجه

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که قسمتی از رؤیاها ممکن است منبعی برای درک پاره‌ای از حقایق گردد؛ این‌گونه رؤیاها طبق آیات فوق بر سه گونه است:

۱. بعضی عیناً و بدون هیچ‌گونه تغییری در بیداری رخ می‌دهد، مانند رؤیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد زیارت خانه خدا.
۲. خواب‌هایی که به صورت تعبیر تحقق می‌یابد، یعنی حتماً نیازمند به تفسیر است، تفسیری که جز معبر آگاه، از آن با خبر نیست. (مانند رؤیای یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و سلطان مصر)

۱. یوسف/۴۷-۴۹.

۳. رؤیاهائی که جنبه حکم و فرمان دارد و نوعی از وحی در حالت خواب محسوب می‌شود. (مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام). ولی مفهوم این سخن آن نیست که هر خوابی می‌تواند به عنوان کشف و شهود تلقی شود؛ بلکه بسیاری از رؤیاهای مصداق همان «أَصْغَاتُ أَحْلَامٍ» (خواب‌های پریشان) و فاقد تعبیر است.

سؤال:

در این جا ممکن است بعضی سؤال کنند که آیا ارتباط رؤیاهای با حوادث آینده می‌تواند جنبه علمی داشته باشد؟ با این که جمعی به پیروی فروید روانشناس معروف معتقدند خواب‌ها تفسیری جز ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته ندارند، که با تغییر و تبدیل‌هایی به عرصه خود آگاه ذهن روی می‌آورند.

پاسخ:

این یک فرضیه بیش نیست، و در واقع آن‌ها هیچ دلیلی برای این سخن ندارند. ممکن است قسمتی از خواب‌ها چنین باشد، ولی این ادعا که همه خواب‌ها چنین است کاملاً فاقد دلیل و برهان است. ما شک نداریم که رؤیاهای چند گونه است، تنها یک بخش از آن است که رؤیای صادقانه نام دارد.

۴. مکاشفات رحمانی و شیطانی!

شاید این مطالب نیاز به تذکر نداشته باشد که در برابر کشف و شهود واقعی که گاه بر اثر ایمان و یقین کامل، و گاه به خاطر ریاضت‌هایی حاصل می‌شود، کشف و شهودهای خیالی و پنداری نیز فراوان است که گاه بر اثر تلقین‌های مکرر و انحراف فکر و ذهن از جاده صواب، و گاه بر اثر القائات شیطان، صحنه‌هایی در نظر انسان مجسم می‌شود که هرگز با واقعیت تطبیق نمی‌کند، و چیزی بیش از مشت‌خیال و اوهام نیست؛ و از این قبیل است کشف و شهودهایی که بسیاری از صوفیه ادعا می‌کنند. مرید ساده لوح در آغاز کار بر اثر تبلیغات عده‌ای معتقد

می‌شود که باید بوسیله خواب و رؤیا مرشد و راهنمای حقیقی را پیدا کرد، و روز به روز این فکر برای او قوّت می‌گیرد. او همیشه منتظر است در عالم خواب، جمال مرشد را زیارت کند.

گاه بر اثر ریاضت‌های مشقّت بار و انحراف مزاج، تعادل طبیعی فکری را از دست داده، و قدرت تخیل در او زیاد می‌شود، ناگهان یک شب در عالم خواب اشخاص را در حدود مقصودش می‌بیند و اگر هم کاملاً بر آن منطبق نباشد با مقداری توجیه و تفسیر آن را ترمیم کرده و به این وسیله شالوده ارادت او ریخته می‌شود. ممکن است نظیر این قضیه در عالم بیداری نیز اتفاق بیفتد؛ زیرا چشم و گوش این سالک ساده ذهن به راه دوخته شده، و متوجّه عالم غیب است و شب و روز به آن می‌اندیشد، ناگاه در اثر فعالیت قوه خیال صدایی به گوشش می‌خورد، و یا صورتی در برابر او مجسم می‌گردد، و آن را گرفته و پایه اعتقاد خود قرار می‌دهد.

کوتاه سخن این‌که چنان نیست که هرکس ادعای کشف و شهود کند بتوان از او پذیرفت، و یا اگر صورتی در نظرش مجسم شود، و یا سروشی به گوش او رسد، بتوان آن را الهی و واقعی دانست؛ چرا که مکاشفات شیطانی نیز بسیار است.

این‌گونه سروش‌های غیبی و مکاشفاتی شبیه آن همان است که در قرآن مجید به عنوان وحی شیاطین به آن اشاره شده است. در سوره انعام می‌خوانیم:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾؛ «این‌گونه در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم؛ آن‌ها بطور سرّی سخنان ظاهر فریب و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر القا می‌کردند».^۱

به همین دلیل انسان وقتی به کتب صوفیه مراجعه می‌کند آن‌ها را مملو از مکاشفاتی می‌بیند بسیار وحشتناک که آثار نادرستی از آن‌ها نمایان است.

سؤال:

در این جا یک سؤال پیش می‌آید که آیا راهی برای شناخت مکاشفات رحمانی از مکاشفات شیطانی، و واقعیت از پندار وجود دارد یا نه؟!

پاسخ:

آری، سه نشانه عمده وجود دارد که اجمالاً فرق این دو را با آن می‌توان شناخت:

مکاشفات رحمانی علاوه بر یقینی بودن همیشه همراه با سطح بسیار والایی از ایمان، و یقین و معرفت و اخلاص و توحید و عمل صالح است، در حالی که مکاشفات شیطانی و خیال‌پردازی‌ها، فاقد آن می‌باشد. بنابراین اگر این‌گونه مطالب از غیر واجدین این صفات دیده یا شنیده شود به هیچ وجه قابل اعتبار نیست.

دیگر این‌که مکاشفات حقیقی همواره هماهنگ با کتاب و سنت است، و در مسیر آیات الهی و سخنان قطعی پیشوایان معصوم می‌باشد؛ هرگز سر سوزنی از جاده اطاعت الهی خارج نیست، و کمترین آلودگی با عصیان و گناه ندارد. سوم این‌که محتوای آن با عقل کاملاً سازگار است و از بلند پروازی‌های نامعقول و خیال‌بافی بر کنار می‌باشد.

آخرین سخن درباره کشف و شهود این است که این یک منبع معرفت عمومی مانند عقل و حس و تاریخ نیست؛ بلکه منبعی است خصوصی و دارای شرایطی بسیار سنگین. (دقت کنید).

اشاره

تاکنون در پیمودن منازل معرفت و شناخت، منزلگاه‌هایی را پشت سر گذارده‌ایم.

وجود واقعیات را در بیرون دستگاه فکر و اندیشه خود پذیرفته‌ایم، و امکان پی بردن به این واقعیات را تا حدودی برای انسان قبول کرده‌ایم. و منابع ششگانه معرفت و شناخت حقایق را دقیقاً شناخته‌ایم.

اکنون دو منزلگاه دیگر در پیش داریم که باید از آن‌ها بگذریم و به سر منزل مقصود برسیم: یکی موانع راه معرفت است، و دیگر زمینه‌ها و اکنون موضوع بحث ما موانع است.

بی شک برای دیدن چهره اشخاص و موجودات مختلف جهان، داشتن چشم به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید مانع و حجابی نیز در میان نباشد. اگر فضای اطراف ما را دود سیاه یا گرد و غبار غلیظ گرفته باشد ما حتی جلو پای خود را نمی‌بینیم، اگر آفتاب عالم تاب با آن همه روشنایی که همه جا ضرب‌المثل است پشت حجاب ابرهای تیره قرار گیرد قادر به مشاهده آن نیستیم.

درست همین‌گونه موانع برای عقل و فطرت آدمی نیز ممکن است ایجاد شود و حتی درک و فهم صحیح محتوای وحی و کلمات معصومین علیهم‌السلام نیز بر اثر وجود این موانع غیر ممکن است، و از این جا به خوبی می‌فهمیم که بررسی بحث موانع شناخت تا چه اندازه لازم به نظر می‌رسد، و برای وصول به معرفت صحیح ضروری است.

از آن جا که ما در بحث های تفسیر موضوعی به دنبال نظرات قرآن هستیم؛ قبل از هر چیز باید به سراغ آیات برویم. ما تنها از موانع و آفاتی بحث می کنیم که در قرآن منعکس است و کار اساسی همین است.

آیات قرآن دو گونه بحث درباره موانع شناخت دارد: نخست بحث های کلی و هشدار دهنده و دیگر بحث های جزئی و آگاه کننده است. فعلاً به سراغ بحث های کلی می رویم.

نخست با هم به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾^۱
۲. ﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲
۳. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾^۳
۴. ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴
۵. ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۵
۶. ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾^۶
۷. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^۷
۸. ﴿وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۸
۹. ﴿وَوَطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۹

۱. فاطر/۸.

۲. انعام/۴۳.

۳. آل عمران/۷.

۴. مطففین/۱۴.

۵. حج/۵۳.

۶. اسراء/۴۶.

۷. بقره/۸۸.

۸. اعراف/۱۰۰.

۹. توبه/۸۷.

۱۰. ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾^۱
۱۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾^۲
۱۲. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۳
۱۳. ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۴
۱۴. ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۵

ترجمه

۱. «آیا کسی که زشتی عملش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را می‌یابد)؟!».
۲. «بلکه دل‌های آن‌ها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، آنچه را انجام می‌دادند، در نظرشان زینت داد».
۳. «اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه اند، تا فتنه انگیزی کنند».
۴. «چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است».
۵. «هدف این بود که خداوند القائنات شیطان را آزمونی قرار دهد برای آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است».

۱. بقره/۷.

۲. جاثیه/۲۳.

۳. محمد/۲۴.

۴. حج/۴۶.

۵. اعراف/۱۷۹.

۶. «و بر دلهایشان (به سبب بی ایمانی و لجاجت) پوششهایی می نهیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوشهایشان سنگینی قرار می دهیم».
۷. «و (آن‌ها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف است؛ (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم، همین طور است؛) خداوند آن‌ها را بخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، و کمتر ایمان می آورند».
۸. «و بر دلهایشان مهر می نهیم تا (صدای حق را) نشنوند؟!».
۹. «و بر دلهایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (حقایق را) درک نمی کنند».
۱۰. «خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده».
۱۱. «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟!».
۱۲. «آیا آن‌ها در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟!».
۱۳. «چشم‌های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می شود».
۱۴. «آن‌ها دل‌ها (عقلها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی گیرند)».

تفسیر و جمع‌بندی

نفوذ تدریجی آفات معرفت (کجی‌ها، زنگارها، بیماری‌ها، پرده‌ها و قفل‌ها) گفتیم اهمیت بحث موانع شناخت ایجاب می‌کند که آن را در دو مرحله مطرح کنیم:

مرحله اول، وجود اجمالی این موانع و آفات است که از کیفیت تأثیر آن‌ها روی عقل و درک و فطرت آدمی، و چگونگی آلوده ساختن تدریجی این

سرچشمه‌های بزرگ معرفت، پرده برمی‌دارد، تا آن‌جا که منتهی به از کار انداختن آن‌ها می‌شود.

مرحله دوم بحث از جزئیات و خصوصیات و بررسی یک یک این موانع و آفات است؛ و آیات قرآن، در این زمینه، بحث گسترده و لطیف و بسیار آموزنده‌ای دارد.

نخست به سراغ مرحله اول می‌رویم.

در آیه اول و دوم، سخن از تزئین اعمال آدمی است. این تزئین گاهی به وسیله شیطان صورت می‌گیرد - همان‌گونه که در آیه دوم آمده - و گاه به وسیله ذهنیات خود انسان یا هر عامل دیگر - همان‌گونه که در آیه اول به صورت سربسته و فعل مجهول مطرح شده - می‌فرماید: «آیا کسی که زشتی عملش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند، (همانند کسی است که واقع را می‌یابد؟!...)»، در آیه دوم اضافه می‌کند که نخست قلب انسان سخت و انعطاف‌ناپذیر می‌شود و به دنبال آن، آماده برای پذیرش وسوسه‌های شیطانی و زشتی‌ها که در لباس زیبایی‌ها نمایان شده است می‌شود.

جالب این‌که در آیات قرآن گاه این تزئین به شیطان نسبت داده شده، و گاه به نفس، و گاه به صورت فعل مجهول آمده، و گاه به خداوند نسبت داده شده؛ مانند: «إِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ»؛ «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) شان را برای آنان زینت می‌دهیم»^۱ و این‌ها در واقع همه به یک چیز باز می‌گردد. مقدمات کار از خود انسان شروع می‌شود، و شیطان به آن دامن می‌زند، و از آن‌جا که خداوند مسبب الاسباب و آفریننده این علت و معلول‌ها است؛ نتیجه فعل نیز به او نسبت داده می‌شود.

در سومین آیه بعد از آنکه آیات قرآن را به «محکّمات» و «متشابهات» تقسیم می‌کند؛ می‌فرماید: راسخان در علم و دانش به همه این آیات ایمان می‌آورند. (و آیات متشابه را به کمک آیات محکم تفسیر می‌کنند). «اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه‌اند، تا فتنه انگیزی کنند».

در چهارمین آیه مسأله زنگار دل‌ها مطرح است، گرد و غباری که از اعمال گناه‌آلود بر دل نشسته، و بر اثر مرور زمان متراکم و متحجر شده، و همچون زنگاری سراسر قلب را می‌پوشاند؛ می‌فرماید: «چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بلکه اعمال‌شان چون زنگاری بر دل‌های‌شان نشسته است» و تعجب نیست اگر نتوانند چهره حقیقت را ببینند و تشخیص دهند.

در پنجمین آیه سخن از تشدید این حالت و تبدیل آن به یک بیماری درونی است، و پس از اشاره به القائنات و وسوسه‌های شیاطین حتی در برابر انبیاء و فرستادگان الهی، می‌فرماید: «هدف این بود که خداوند القائنات شیطان را آزمونی قرار دهد برای آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است».

جالب این‌که در دوازده آیه از آیات قرآن جمله «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یا «فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» آمده است.

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر بیماری جسم، نوعی دیگر از بیماری عارض انسان می‌شود که بیماری روح و دل است. این بیماری که گاه بر اثر نفاق و گاه بر اثر هوا و هوس‌های سرکش پیدا می‌شود؛ ذائقه روح آدمی را به کلی دگرگون می‌کند.

در ششمین آیه سخن از پرده‌های گوناگونی است که بر دل می‌افتد، نه یک پرده که پرده‌ها؛ می‌فرماید: «و بر دل‌هایشان (به سبب بی‌ایمانی و لجاجت) پوشش‌هایی می‌نهمیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم». بعضی از مفسّرین گفته‌اند تعبیر به «اَكْتَه» دلالت بر پرده‌های متعدّد و زیاد

دارد.^۱ بدون شک گوش ظاهر آن‌ها سنگین نیست، بلکه گوش جانشان سنگین می‌شود و حرف‌های حق را نمی‌شنوند، همچنین پرده بر قلبی که وسیله گردش خون در بدن است نمی‌افتد؛ بلکه بر عقل و روح آن‌ها می‌افتد.

ظاهر این است که این مجازاتی است که خداوند برای افراد لجوج و متعصب و خودخواه و مغرور و آلوده گناه قرار داده، یا به تعبیر دیگر این محروم ماندن از درک حقیقت نتیجه آن صفات شوم و آن افعال زشت است.

در هفتمین آیه از زبان یهود نقل می‌کند که (آن‌ها از روی استهزا) به پیغمبر اسلام ﷺ (یا انبیای دیگر) گفتند: «دل‌های ما در غلاف است؛ و ما از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم». قرآن در پایان این آیه می‌فرماید: «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»؛ «آری همین‌طور است خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، و کمتر ایمان می‌آورند».

در هشتمین و نهمین آیه سخن از مَهر نهادن بر دل‌ها است که سبب می‌شود واقعیت‌ها را درک نکنند؛ (در آیه هشتم) می‌فرماید: «فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»؛ «آن‌ها نمی‌شنوند» و در آیه نهم «فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»؛ «آن‌ها نمی‌فهمند»، و چون منظور شنیدن با گوش جان است هر دو یک معنا می‌دهد.

این مرحله‌ای است شدیدتر، نخست پرده بر دل می‌افتد، سپس در غلافی فرو می‌رود، و سرانجام برای این که هیچ‌کس نتواند در آن نفوذ کند آن را به اصطلاح مَهر و موم می‌کنند.

بعضی از مفسران گفته‌اند منظور از «طبع» در این‌گونه آیات همان نقشی است که بر سگه می‌زنند که نقشی است پایدار و باقی و با دوام، و به این آسانی دگرگون نمی‌شود.^۲ سگه‌های قلب آن‌ها نیز نقش کفر و نفاق و گناه به خود گرفته و به این آسانی دگرگون نخواهد شد.

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۸، ص ۲۸۶.

۲. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۳۳.

در دهمین و یازدهمین آیه سخن از «ختم» به معنای خاتمه دادن و پایان دادن به چیزی است؛ و از آن جا که نامه‌ها را در پایان مهر می‌کنند این واژه به معنای مهر نهادن نیز آمده است، - مهر نهادن به معنای بستن چیزی و آن را مهر و موم کردن به طوری که کسی نتواند آن را باز کند، - و منظور از آیات فوق که می‌فرماید: «خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده» این است که حسّ تشخیص را بر اثر اعمالشان به کلی از آن‌ها می‌گیرد به گونه‌ای که حق از باطل و و نیک را از بد تشخیص نمی‌دهند.

در دوازدهمین آیه سخن از قفل‌هایی است که بر دل‌ها نهاده می‌شود، قفل‌هایی که گاه تأثیر آن از مهرها بیشتر است می‌فرماید: «آیا آن‌ها در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟!» یعنی آیات قرآن آن‌چنان است که اگر کمترین روزنه‌ای از قلب و عقل انسان باز باشد در آن نفوذ می‌کند. منطق قرآن، بیان جذاب و شیرین قرآن، تحلیل‌های عمیق و دقیق قرآن و آن نور و روشنایی مخصوص قرآن، هر دلی را که آمادگی داشته باشد تحت تأثیر و سیطره خود قرار می‌دهد، و آن‌ها که می‌شنوند و تکان نمی‌خورند کمترین آمادگی برای پذیرش حق ندارند.

در سیزدهمین آیه تعبیر تکان دهنده دیگری به چشم می‌خورد، می‌فرماید: «چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها است کور می‌شود». یعنی اگر چشم ظاهر نابینا گردد غمی نیست، بلکه عقل بیدار می‌تواند جانشین آن گردد. بدبختی و بیچارگی آن روز است که چشم دل نابینا شود؛ این کور دلی بزرگ‌ترین مانع درک حقیقت است، و آن چیزی است که به دست خود انسان فراهم می‌گردد زیرا تجربه نشان داده است اگر انسان مدّت زیادی در تاریکی بماند یا چشم را محکم ببندد حس بینایی خود را به تدریج از دست خواهد داد. همچنین کسانی که چشم دل را از دیدن حقایق فرو می‌بندند و مدّت مدیدی در ظلمات جهل و خودخواهی و غرور و گناه فرو می‌روند بینایی دل را از دست می‌دهند!

در چهاردهمین و آخرین آیه مورد بحث اشاره به گروهی از جهنمیان کرده می‌فرماید: «آن‌ها دل‌ها (عقل‌ها) یبی دارند که با آن نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند» مسلماً با این وضع امتیاز خود را بر حیوانات از دست داده‌اند؛ و لذا می‌افزاید: «آن‌ها همچون چهارپایان‌اند» و از آن‌جا که چهارپایان فاقد استعدادهای انسانی هستند؛ ولی این گروه با داشتن امکانات به چنان سرنوشتی گرفتار شده‌اند باز می‌افزاید: «بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)»!

نتیجۀ نهایی

آیات چهارده گانه فوق در مجموع این حقیقت را به روشنی ثابت می‌کند که منابع معرفت انسان به خصوص عقل و فطرت و احساس ممکن است گرفتار آفاتی گردد که گاه خفیف و گاه شدید است و گاه آن‌چنان آفت چیره شود که آدمی را در ظلمت جهل کامل فرو می‌برد به گونه‌ای که روشن‌ترین حقایق حسّی را نیز نتواند درک کند.

چقدر زیبا است تعبیرات قرآن در این زمینه، و چقدر حساب شده است!

گاه سخن از عوامل بیرونی مانند تزئین شیطان می‌کند.

گاه سخن از انحراف دل و فکر است.

گاه به مرحله زنگار می‌رسد.

گاه این انحراف شکل یک بیماری و مرض مزمن به خود می‌گیرد.

گاه پرده‌هایی بر دل می‌افتد.

گاه قلب به کلی در غلافی فرو می‌رود.

گاه مَهر بر دل می‌زند و نقش ثابت به خود می‌گیرد.

گاه آن را در محفظه‌ای قرار می‌دهد و مَهر و موم می‌کند.

گاه از این هم فراتر می‌رود و چشم و گوش نیز زیر پرده‌ها قرار می‌گیرد.

گاه قفل‌های محکم بر دل می‌زند.
گاه به مرحله نابینایی مطلق می‌رسد.
سرانجام هویت انسانی را از او می‌گیرد، و تا مرحله چارپایان و از آن پایین‌تر
سقوطش می‌دهد.
اما چه عواملی اسباب این بدبختی‌های رنگارنگ و مصائب گوناگون را برای
انسان فراهم می‌سازد؟ این موضوع بحث‌های آینده است.

چهارم

اشاره

در بحث گذشته سخن از بسته شدن درهای منابع شناخت و طرق معرفت و انواع آگاهی‌ها به روی انسان بطور اجمالی بود. اکنون سخن از عوامل و علل این پدیده دردناک است؛ پدیده‌ای که می‌تواند انسان را تا سرحد یک چهارپا یا کمتر از آن سقوط دهد. سخن در این است که چه اموری سبب می‌شود که بر دل انسان زنگار نشیند؟ گوش و جانش سنگین شود، چشم قلبش نابینا گردد، ترازوی سنجش عقلش توازن خود را از دست دهد، و سرانجام حق را نبیند یا وارونه ببیند؟! در قرآن مجید این مسأله مهم در آیات فراوانی تعقیب شده، و عوامل اصلی این معنا تبیین گشته است؛ که می‌توان آن را در سه گروه خلاصه کرد:

۱. صفات و کیفیات روحی و اخلاقی که حجاب دیده جان می‌شود.
۲. اعمال و کارهایی که آینه دل را تاریک می‌سازد.
۳. عوامل بیرونی که روی فکر و عقل و عواطف و فطرت انسان اثر می‌گذارد و پرده بر آن می‌افکند.

هریک از این عناوین سه گانه را جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم.

صفاتی که مانع شناخت است

این صفات که گاهی با صراحت و گاهی با اشاره در آیات قرآن روی آن تکیه شده عبارت است از:

۱. حجاب هواپرستی

قبل از هر چیز به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾^۲

ترجمه

۱. «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؟! با این حال، غیر از خدا چه کسی می تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!»

۱. جاثیه/۲۳.

۲. محمد/۱۶.

۲. «گروهی از آنان به سخنان گوش فرا می‌دهند، اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که دانش به آنان بخشیده شده (از روی استهزا) می‌گویند: (این مرد) اکنون چه گفت؟! آن‌ها کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (از این رو چیزی نمی‌فهمند)».

شرح مفردات

«هَوَى» به معنای تمایل نفس به شهوات است، و در اصل از «هَوَى» (بر وزن نَهَى) به معنای سقوط از بلندی گرفته شده؛ چرا که سبب می‌شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دوزخ شود، و جهنم را از این جهت «هاویة» گفته‌اند که قعر آن به قدری پایین است که حساب ندارد.

تفسیر و جمع‌بندی

هواپرستی چشم دل را کور می‌کند

نخستین آیه مورد بحث سخن از کسانی می‌گوید که هوای نفس را به عنوان معبود خود برگزیده، و هر چه دارند در پای این معبود قربانی کرده‌اند، و چون خدا می‌داند چنین کسانی شایسته هدایت نیستند؛ گمراهشان ساخته، بر قلب و گوش آن‌ها مهر نهاده، و بر چشمانشان پرده افکنده است.

دومین آیه به جمعی از منافقان کور دل اشاره می‌کند که نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و به سخنانش گوش فرا می‌دادند؛ ولی همین که از نزد او بیرون می‌رفتند، در برابر مؤمنان آگاه به استهزا و سخریه پیامبر ﷺ می‌پرداختند.

قرآن می‌فرماید: «خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (از این رو چیزی نمی‌فهمند)».

این دو آیه رابطه هواپرستی را، با از دست دادن قدرت تشخیص به وضوح نشان می‌دهد.

چرا هواپرستی مانع درک حقیقت نباشد؟ در حالی که علاقه افراطی به چیزی تمام وجود انسان را به خود جلب می‌کند؛ جز آن نمی‌بیند، و به غیر آن نمی‌اندیشد. این حدیث پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بسیار شنیده‌ایم که «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ؛ علاقه تو به چیزی، چشم را کور و گوش را کر می‌کند».^۱

این سخن نورانی که هم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است نیز غالباً شنیده‌ایم؛ که فرمودند: «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ أَمَّا پیروی از هوا، انسان را از حق باز می‌دارد».^۲

چه زیبا فرموده امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام: «أَفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَىٰ؛ آفت عقل آدمی هواپرستی است»^۳ و در عبارت دیگر فرمود: «الْهَوَىٰ أَفَةُ الْأَلْبَابِ؛ هواپرستی آفت عقل‌ها است».^۴

۲. حجاب حب دنیا

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۵

ترجمه

«این به خاطر آن است که زندگی پست دنیا را بر آخرت ترجیح دادند؛

۱. روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۶، و نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۳. غرر الحکم، فصل ۱۶، شماره ۱۰.

۴. تصنیف غرر الحکم، فصل ۱۲، شماره ۸۰۹.

۵. نحل/۱۰۷ و ۱۰۸.

و خداوند افراد بی ایمان (لجوج) را هدایت نمی کند. - آنها کسانی هستند که (بر اثر فزونی گناه،) خدا بر دلها و گوش و چشمانشان مهر نهاده؛ (به همین دلیل نمی فهمند،) و غافلان (واقعی) همانها هستند».

تفسیر و جمع بندی

این آیه اشاره به گروهی می کند که نخست اسلام را از جان و دل پذیرا گشتند، و بعد مرتد شدند. می فرماید: این ارتداد به خاطر آن نیست که چیزی بر خلاف حق در اسلام دیده باشند؛ بلکه آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، و به همین جهت با اسلام وداع گفتند، و به وادی کفر قدم نهادند، و چون شایسته هدایت نیستند خداوند هدایتشان نمی کند؛ بلکه به خاطر دنیا پرستی بر قلب و گوش و چشم آنها مهر می نهد، و درهای معرفت را به روی آنها می بندد، در نتیجه در غفلت کامل فرو می روند.

حبّ دنیا خواه در شاخه عشق به مال و ثروت باشد، یا مقام و جاه، و یا انواع شهوات دیگر، به طوفانی می ماند که در درون جان انسان می وزد و تعادل ترازوی عقل را به کلی بر هم می زند.

دنیاپرستی به انسان اجازه تفکر سالم و قضاوت صحیح را نمی دهد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نامه ای به یکی از یارانش نوشت و او را نصیحت فرمود. از جمله نصایح امام علیه السلام این بود: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي، وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرُّقَابَ فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ؛ دُنْيَا رَا رَهَا كُنْ كِه حَب دُنْيَا، چَشْم رَا كُور، و گوش را کر، و زبان را لال، و گردن ها را به زیر می آورد. در باقی مانده عمرت، گذشته را جبران کن».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۵، و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ح ۲۳.

۳. حجاب کبر و غرور مستی قدرت!

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا﴾^۱.

ترجمه

۱. «همان کسانی که در آیات خدا بی آن که دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله می پردازند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر گردنکشی مَهر می نهد».

تفسیر و جمع بندی

جَبَّارَانِ مَغْرُورٍ حَقِّ رَا دِرْكَ نَمِي كِنْدَا!

این آیه با صراحت می فرماید: «همان کسانی که در آیات خدا بی آن که دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله می پردازند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر گردنکشی مَهر می نهد».

بعضی گفته اند فرق متکبر و جَبَّار این است که تکبر ضد خضوع در مقابل حق، و جَبَّاریت ضد شفقت و محبت درباره خلق است. ظالمان مغرور چنینند، نه نسبت به بالا دست خود خضوع دارند و نه به زیر دست خود رحم و شفقتی!

حجاب غرور در احادیث اسلامی

۱. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبُ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلٌّ ذَلِكَ أَوْ كَثْرٌ؛ در قلب هیچ کس چیزی

از کبر داخل نمی‌شود مگر این‌که به همان اندازه از عقلش می‌کاهد؛ کم باشد یا زیاد!»^۱

۲. در یکی از کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که - خطاب به گروهی از آلودگان و منحرفان کرد و - فرمود: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمُوعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْعُرَّةِ؛ میان شما و موعظه حجابی است از غرور»^۲.

آن روز که حب ذات به صورت خود محوری درآید انسان سعی می‌کند همه چیز را در خویش خلاصه کند، و آن روز که به صورت خود برتر بینی درآید خویشتن را از همه کس برتر و پر ارزش‌تر می‌پندارد، و آن روز که شکل خودپسندی به خود گیرد معیار زیبایی و ارزش را تنها خودش می‌داند و لاغیر.

۴. حجاب جهل و غفلت

۱. ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳
۲. ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * ... وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ * وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴

ترجمه

۱. «این‌گونه خداوند بر دل‌های آنان که آگاهی ندارند مهر می‌نهد».
۲. «تا قومی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشدند، از این‌رو آنان غافل‌اند. - و در پیش روی آن‌ها سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی؛ و چشمانشان

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶، باب وصایای امام باقر علیه السلام، ح ۱۶.

۲. نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۲۸۲.

۳. روم/۵۹.

۴. یس، آیات ۶ و ۹ و ۱۰.

را پوشانده‌ایم، لذا نمی‌بینند. - و برای آنان یکسان است: چه اندازشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند».

تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه مورد بحث بعد از تأکید بر این که در این قرآن برای مردم هرگونه مثالی زدیم و حقایق را در لباس‌های مختلف بیان کردیم؛ ولی گروهی آن‌چنان جاهل و غافل‌اند که اگر هر آیه و نشانه‌ای بیاوری باز می‌گویند شما اهل باطل‌اید، می‌افزاید: این‌ها همه به خاطر آن است که خداوند بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند و در جهل خویش اصرار دارند و هرگز حاضر نیستند با بی‌نظری و بی‌طرفی جویای حق باشند مهر می‌نهد و درک و تشخیص را از آنان می‌گیرد. این آیه اشاره به یکی از بدترین انواع جهل می‌کند که آن را جهل مرکب می‌نامند. یعنی در عین این که جاهل است خود را عالم می‌پندارد، و اگر هم کسی بخواهد او را از جهلش بیدار کند گوش شنوایی ندارد.

اگر طرف خطاب جاهل بسیط باشد یعنی کسی که می‌داند که نمی‌داند و در عین حال حاضر به پذیرش حق باشد، هدایت او بسیار آسان است. هنگامی حجاب بر دل می‌افتد و مهر بر قلب نهاده می‌شود که جهل به صورت مرکب آمیخته با روح عدم تسلیم گردد.

قسمت دوم از این آیات اشاره به گروهی از غافلان می‌کند که بر اثر جهل و غفلت و لجاجت، فرمان عذاب الهی دربارهٔ آن‌ها صادر شده و قابل هدایت نیستند.

سپس قرآن ترسیم عجیبی از حجاب‌هایی که اطراف عقل آن‌ها را احاطه کرده دارد؛ می‌فرماید: ما در گردن آن‌ها غل‌هایی قرار داده‌ایم که تا چانه‌ها ادامه دارد و سرهایشان را بالا نگه می‌دارد، و در پیش روی آن‌ها سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی و چشمانشان را پوشانده‌ایم، و لذا نمی‌بینند.

سدهای پیش رو و پشت سر، اشاره به حجاب‌هایی است که آن‌ها را از مشاهده آیات آفاقی و آثار خدا در پهنه هستی باز می‌دارد. غل‌هایی که بر گردنشان است و سرشان را به بالا نگه می‌دارد شاید اشاره به محرومیت آن‌ها از مشاهده آیات انفسی و نشانه‌های خدا در وجود خودشان است و از آن بدتر این‌که بر چشم‌هایشان پرده افتاده، پرده‌ای از جهل و غرور و غفلت.

بعضی از مفسران سدهای پیش رو را اشاره به موانعی می‌دانند که آن‌ها را از هدایت نظری و استدلالی محروم می‌کند، و سدهای پشت سر را به موانعی که آن‌ها را از بازگشت به هدایت فطری باز می‌دارد.^۱

حجاب جهل در احادیث اسلامی

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که دربارهٔ جاهل فرمود: «الْجَاهِلُ مَيْتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ؛ جاهل مرده‌ای است در میان زندگان».^۲ روشن است همان‌گونه که مرده درک و احساس ندارد، از جاهل لجوج و بی‌خبر نیز نمی‌توان انتظار فهم حقیقی داشت.

۵. حجاب نفاق

۱. ﴿يُحَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^۳
۲. ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ * صُمُّ بَكُمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرِجَعُونَ^۴

۱. تفسیر فخررازی، ج ۲۶، ص ۲۵۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲. غرر الحکم، فصل ۱، شماره ۲۱۴۰.

۳. بقره/۹ و ۱۰.

۴. بقره/۱۷ و ۱۸.

ترجمه

۱. «(به گمان خود) خدا و مؤمنان را فریب می دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ ولی نمی فهمند. - در دلهای آنان يك نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغهایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنها است».

۲. «آنان (منافقان) همانند کسانی هستند که آتشی افروخته اند (تا از تاریکی وحشتناک رهایی یابند)، ولی همین که آتش اطرافشان را روشن ساخت، خداوند روشنایی آنها را گرفته؛ و در تاریکی ها رهایشان می سازد، در حالی که (چیزی را) نمی بینند. - آنها کر و لال و کورند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند!».

تفسیر و جمع بندی

منافقان کوردل!

در اوایل سوره بقره، سیزده آیه پیرامون منافقان بحث می کند. نخستین آیه مورد بحث در زمره این آیات است.

قرآن در این آیه می فرماید: «(به گمان خود) خدا و مؤمنان را فریب می دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ ولی نمی فهمند چرا که روح نفاق پرده ای بر فهم و درک آنها انداخته است»، سپس می افزاید: «در دل آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنها است».

مسئلاً مراد از این بیماری همان بیماری نفاق است که بر دل آنها مسلط شده، و می دانیم یک انسان بیمار نه فکر او خوب قضاوت می کند و نه حتی حواس ظاهر او.

دومین آیه، منافقان را به کسی تشبیه می کند که در میان انبوه تاریکی، در یک شب ظلمانی گرفتار شده، مختصر آتشی بر می افروزد تا کمی اطراف خود را

ببیند و گام بردارد، اما ناگهان تند بادی می‌وزد، و همان مختصر نور را خاموش می‌کند و باز آن‌ها را در ظلمات فرو می‌برد. آن‌ها نه می‌توانند ببینند و نه بشنوند و حتی زبان آن‌ها نیز از کار می‌افتد و راهی به سوی بازگشت نیز ندارند. منظور از این نور شاید همان ایمان ظاهری است که ابراز می‌کنند و در پناه آن کمی اطراف خود را روشن می‌سازند.

یا این‌که منظور روشنایی نور فطرت است که در آغاز در قلوب همه جای دارد؛ منافقان نیز در آغاز از این نور بهره مختصری می‌گیرند، ولی چیزی نمی‌گذرد که تندباد نفاق آن را زیر انبوهی از خاک‌ها می‌پوشاند و یا آن را به کلی خاموش می‌کند.

سؤال:

در این جا این سؤال مطرح است که چگونه نفاق حجابی در مقابل درک حقیقت می‌شود؟

پاسخ:

این سؤال را با توجه به یک نکته می‌توان پاسخ داد؛ و آن این‌که: روح نفاق سبب می‌شود که انسان با هر دسته و گروه هم صدا گردد، و در هر محیطی به رنگ آن محیط در آید، و با هر جریانی حرکت کند، و در نتیجه اصالت و استقلال فکر و روح خود را از دست دهد. روشن است چنین انسانی همیشه مطابق گروهی فکر می‌کند که با آن‌ها هم صدا است، و دائماً تغییر فکر و روش می‌دهد، و تعجب نیست که انسانی با این اوصاف قدرت بر قضاوت صحیح نداشته باشد. در بعضی از تفاسیر آمده است که تعبیر به بیماری قلب در این‌گونه موارد به خاطر آن است که اثر ویژه قلب (عقل) معرفة الله و عبودیت او است. هرگاه در قلب انسان صفاتی به وجود آید که مانع از این آثار گردد؛ بیماری دل محسوب می‌شود (چرا که آن را از اثر ویژه اش بازداشته و حجابی شده است).^۱

۱. تفسیر فخررازی، ج ۲، ص ۳۰۴، ذیل آیه ۱۰ سوره بقره.

لذا در سوره منافقون نیز آمده است که می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْفَهُونَ﴾؛ «ولی منافقان نمی فهمند».^۱

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام پایان می دهیم؛ آن جا که فرمود: «وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الْهُوَى وَالْهُوْبِنَا وَالْحَفِیْظَةِ وَالطَّمَعِ؛ سرچشمه نفاق یکی از چهار چیز است: هواپرستی، تهاون و سستی در امر دین، غضب، و طمع».^۲

می دانیم هریک از این امور چهارگانه خود حجابی است ضخیم در برابر دیدگاه عقل انسان.

۶. حجاب تعصب و لجاجت

۱. ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَنَوَّوْا عَلَى آذَانِهِمْ نُفُورًا﴾^۳

۲. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ﴾^۴

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: انعام/۲۵؛ روم/۵۲ و ۵۳ و ۵۸ و ۵۹.

ترجمه

۱. «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آن ها که به آخرت ایمان

۱. منافقون/۷.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۳، باب «صفة المنافق و النفاق».

۳. اسراء/۴۵ و ۴۶.

۴. فصلت/۵.

نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم؛ - و بر دل‌هایشان (به سبب بی‌ایمانی و لجاجت) پوششهایی می‌نهیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم. - و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آن‌ها با حال نفرت پشت می‌کنند و از تورو بر می‌گردانند».

۲. «آن‌ها گفتند: دل‌های ما نسبت به آنچه ما را به آن دعوت می‌کنی در پوششهایی قرار گرفته و در گوش‌های ما سنگینی است، و میان ما و تو (گویا) حجابی وجود دارد؛ پس تو کار خود را انجام بده و ما هم کار خود را انجام می‌دهیم».

تفسیر و جمع‌بندی

در اولین آیه سخن از حجابی است که میان پیامبر ﷺ و گروهی از کفار قرار داشت؛ به هنگامی که او مشغول تلاوت قرآن می‌شد.

بعضی گفته‌اند منظور این است که واقعاً خداوند پرده‌ای میان حضرتش و آنان ایجاد می‌کرد به گونه‌ای که او را نمی‌دیدند. ولی با توجه به آیاتی که در ادامه همین مطلب در همین سوره اسراء آمده است به خوبی روشن می‌شود که این حجاب و پرده چیزی جز حجاب لجاجت و تعصب و غرور و جهل و نادانی نبوده است که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آن‌ها مکتوم می‌داشت و به آن‌ها اجازه نمی‌داد آن را به خوبی درک کنند.

شاهد این سخن این است که در همین آیات می‌خوانیم: «و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی آن‌ها با حال نفرت پشت می‌کنند و از تورو بر می‌گردانند». از این تعبیر معلوم می‌شود که نخست کمی به سخنان حضرتش گوش فرا می‌دادند بی‌آنکه لجاجت به آن‌ها اجازه درک آن را دهد سپس وقتی سخن از توحید به میان می‌آمد یا به فرار می‌گذاشتند ﴿وَلَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾.

در ادامه همین آیات در همان سوره تعبیرات دیگری دیده می‌شود که همه

حاکمی از روح لجاجت و عناد آنها است. آیا با این حال ممکن است کسی حقیقتی را درک کند؟

در دومین آیه مورد بحث نمونه اتم لجاجت مخالفان منعکس است. در این جا آنها اعتراف می‌کنند قلب‌های ما در زیر پوشش‌ها قرار گرفته، و گوش‌های ما سنگین است و میان ما و تو حجاب است، ما هرگز تسلیم سخنان تو نخواهیم شد، تو به دنبال عمل خود باش و ما هم دنبال عمل خویش هستیم.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که عامل اصلی پوشش‌ها و حجاب‌ها و سنگینی گوش آنها چه بوده است؟ تعبیراتی است که تعصب و لجاجت از آن می‌بارد، و سرچشمه اصلی بدبختی آنها را روشن می‌سازد.

ضمناً «تعصب» از ماده «عصب» در اصل به معنای پی‌هایی است که عضلات را به یکدیگر و یا به استخوان‌ها متصل می‌کند، و وسیله انتقال فرمان مغز به آنها است، و از آن جا که ساختمان محکم و شدیدی دارد به معنای شدت و استحکام به کار رفته است؛ و «یوم عصب» به معنای روز شدید و سخت است، و به همین جهت به حالت وابستگی شدید به چیزی «تعصب» اطلاق شده است، و «عصبه» (بر وزن أسوه) به معنای گروهی از مردان (نیرومند) است که کمتر از ده نفر نباشند، و «عصبه» (بر وزن قصبه) به معنای خویشاوندان مرد از سوی پدر است.^۱

«لجاجت» از ماده «لج» به معنای اصرار بی جا درباره چیزی، و عدم انصراف از آن است.

نتیجه: تعصب و لجاجت در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا وابستگی به چیزی انسان را وادار می‌کند که در مورد آن اصرار ورزد و پافشاری کند و دفاع بی قید و شرط نماید.

۱. کتاب العین، مفردات راغب، مجمع البحرین و لسان العرب.

البته گاهی «تعصّب» به معنای وابستگی به امر حق، استعمال می‌شود؛ ولی غالباً در مورد وابستگی به باطل است.

تعصّب و لجاجت حجاب ضخیمی در مقابل دیدگان عقل انسان‌ها فرو می‌کشد و به آن‌ها اجازه نمی‌دهد واقعیت‌ها را ببینند.

در روایات اسلامی نیز روی این معنا تکیه بسیار شده تا آن‌جا که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «اللَّجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ؛ افراد لجوج نظر صائبی ندارند».^۱ همچنین امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَاتَّهُ مَلَأَقُ الشَّنَّانِ، وَمَنَافِعُ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْأَمْضِيَّةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّىٰ أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ؛ شما را به خدا سوگند از کبر و نخوت تعصّب و نفاخر جاهلی بر حذر باشید که مرکز پرورش کینه و بغض، و کانون و سوسه‌های شیطان است، که ملت‌های پیشین و امت‌های قرون گذشته را با آن فریفته است تا آن‌جا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند و در گودال‌های هلاکت سقوط کردند».^۲

البته همان‌گونه که گفته شد اصرار و پافشاری بر حق، تعصّب نیست؛ و اگر آن را تعصّب نام گذاریم تعصّب ممدوح است. لذا در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: وقتی از مفهوم «عصیّت» از آن حضرت سؤال کردند؛ فرمود: «الْعَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ، وَلَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَلَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ؛ عصیّتی که انسان به خاطر آن گناه می‌کند این است که بدان قوم خود را بهتر از نیکان اقوام دیگر بداند ولی این عصیّت نیست که انسان قوم خود را دوست دارد عصیّت این است که آن‌ها را اعانت بر ظلم کند».^۳

۱. غررالحکم، فصل ۱، شماره ۹۳۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸.

۷. حجاب تقلید کورکورانه

قبلاً به این آیات گوش جان قرا می‌دهیم:

۱. ﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَطْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ * إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾^۱
۲. ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

ترجمه

۱. (قوم عاد) گفتند: «برای ما تفاوت نمی‌کند، چه ما را اندرز دهی یا ندهی؛ (ما به تو ایمان نمی‌آوریم) این همان روش و اخلاق پیشینیان است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد».
۲. «و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: پدران خود را بر این (عمل) یافتیم؛ و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو: خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!».

شرح مفردات

گرچه واژه «تقلید» در آیات فوق به کار نرفته است بلکه به جای آن «اقتداء» یا «اهتداء» به آثار پیشینیان و نیاکان، یا اتباع از پدران و مانند آن به کار رفته است؛ ولی بد نیست که مفهوم این کلمه نیز دقیقاً روشن شود.

این واژه از ماده «قَلَدَ» (بر وزن قند) است، در اصل طبق گفته‌ی راغب در مفردات به معنای تابیدن طناب است؛ و «قلاده» را از این جهت قلاده گویند که رشته تابیده‌ای است که در گردن می‌نهند و پیروی از دیگری را از این نظر «تقلید»

۱. شعراء/۱۳۶-۱۳۸.

۲. اعراف/۲۸.

می‌نامند که سخن او را همچون قلاده‌ای بر گردن خویش می‌نهند، و یا مسئولیت را همچون قلاده‌ای بر گردن کسی می‌نهند که از او پیروی می‌کنند. اما «مَقَالِد» به گفته بسیاری از لغویین جمع «مقلید» یا «مقلد» (بر وزن محنت) است.

«مقلید» و «اقلید» هر دو به معنای کلید است. «مقالید» به معنای خزاین نیز به کار می‌رود از این جهت که خزاین را قفل می‌کنند و جز با در دست داشتن کلید راهی به آن نیست.

بنابراین «مقالید» ارتباطی با ماده «تقلید» و «قلاده» ندارد.^۱ ولی این احتمال وجود دارد که هر دو به یک ماده باز گردد؛ زیرا کلید را بسیاری از مردم در رشته‌ای می‌کنند و آن را به گردن خویش می‌آویزند.

تفسیر و جمع‌بندی

خلق را تقلیدشان بر باد داد!

در نخستین قسمت از آیات فوق به قسمتی از سخنان قوم عاد برخورد می‌کنیم که در مقابل پیامبر دلسوز و مهربانشان هود علیه السلام بیان داشتند. آن‌ها در پاسخ دعوت هود علیه السلام به توحید و ترک ظلم و ستم و تجمل پرستی گفتند: برای ما هیچ تفاوت نمی‌کند، چه ما را اندرز دهی و چه ندهی، ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم. این کارها را که می‌بینی اعم از بت پرستی و غیر آن روش و اخلاق پیشینیان ما است، و ما به خاطر سخنان تو دست از آن‌ها بر نمی‌داریم، و برخلاف آنچه تو خیال می‌کنی ما هرگز از سوی خدا مجازات نخواهیم شد!

به این ترتیب نفوذ ناپذیری خود را در مقابل سخنان منطقی این پیامبر بزر آشکار ساختند؛ چرا که حجاب تقلید به آن‌ها اجازه نمی‌داد واقعیت‌ها را ببینند.

۱. مفردات راغب، مجمع البحرین، لسان العرب، و برهان قاطع و کتب دیگر.

در دومین آیه باز اشاره به مشرکان عرب (یا جمعی از انسان‌های شیطان صفت) می‌کند که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می‌دهند اگر از دلیل آن سؤال شود جوابی جز این ندارند که بگویند: «این راه و رسم پدران ما است» به همین نیز قناعت نمی‌کنند؛ بلکه گاه می‌گویند: «خدا نیز ما را به همین دستور داده است»؛ ﴿وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾.

قرآن بلافاصله این تهمت بزر را نفی می‌کند و می‌فرماید: «خداوند هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟»

توضیحات

۱. انواع مختلف تقلید

پیروی از دیگران، خواه پیروی از افراد زنده باشد یا از گذشتگان، و خواه پیروی از یک فرد باشد یا از یک گروه، از چهار صورت خارج نیست:

۱. تقلید جاهل از عالم: یعنی پیروی کسی که چیزی را نمی‌داند از متخصص و آگاه آن فن، همچون مراجعه بیمار ناآگاه از طب به طیب آگاه و دلسوز.
 ۲. تقلید عالم از عالم: یعنی مراجعه اهل فن به یکدیگر و پیروی بعضی از بعضی دیگر.

۳. تقلید عالم از جاهل: که یک انسان آگاه، علم خود را رها کند و چشم و گوش بسته دنبال جاهلان افتد.

۴. تقلید جاهل از جاهل: که گروهی نادان رسم و سنت اعتقادی را بدون دلیل برای خود انتخاب کنند و گروه نادان دیگری چشم و گوش بسته به دنبال آن‌ها به حرکت درآیند و بیشترین عامل انتقال عقاید فاسد و رسوم غلط از قومی به قومی دیگر در همین قسم داخل است و بیشترین مذمت قرآن نیز از همین است.
 روشن است از این چهار قسم تنها قسم اول است که می‌تواند منطقی و ممدوح باشد و اصولاً محور زندگی انسان‌ها را در مسائل تخصصی این‌گونه

پیروی‌های عاقلانه و منطقی تشکیل می‌دهد؛ زیرا مسلم است هیچ‌کس هر چند بزرگ‌ترین نابغه جهان باشد نمی‌تواند در همه چیز صاحب تخصص شود. به خصوص در عصر و زمانی که رشته‌های تخصصی آن‌قدر گسترش پیدا کرده که عادتاً محال است یک فرد در تمام رشته‌های همین یک فن متخصص شود تا چه رسد به فنون دیگر.

با این حال هرکس در رشته‌ای متخصص است به اجتهاد خود در آن رشته عمل می‌کند و آن‌ها که در آن رشته مجتهد و صاحب نظر نیستند راهی جز این ندارند که به صاحب‌نظران و متخصصان آن فن مراجعه کنند.

اما سه قسم دیگر از اقسام چهارگانه تقلید همه باطل و بی‌اساس و غیر منطقی است. اما تقلید عالم از جاهل و تقلید جاهل از جاهل، کاملاً معلوم است؛ ولی در مورد تقلید عالمان از عالمان هرگاه مراجعه عالمی به عالم دیگر برای مشاوره و به دست آوردن اطلاعات بیشتر در آن رشته تخصصی بوده باشد، این مسلماً مذموم نیست، اما نام آن را تقلید نمی‌توان گذاشت؛ بلکه نوعی تحقیق و تکمیل تخصص است.

تقلید آن است که عمل و آگاهی خود را در آن رشته به کلی نادیده بگیرد و چشم و گوش بسته از دیگری پیروی کند. مسلماً برای چنین شخصی که قادر بر تحقیق و اجتهاد است چنین تقلیدی مذموم و نادرست است، به همین دلیل در فقه اسلامی تقلید کردن برای مجتهدان حرام است.

از آنچه گفتیم فلسفه تقلید افراد غیر فقیه در مسائل فقهی از مجتهدان و فقهای آگاه کاملاً روشن شد؛ و شبیه آن در تمام رشته‌های علمی رواج دارد.

۲. شرایط تقلید ممدوح

معمولاً در تعریف تقلید می‌گویند عبارت است از: قبول گفتار دیگری بدون دلیل تفصیلی و گاه بعضی آن را توسعه داده، و پیروی عملی را نیز جزء آن دانسته‌اند؛ بدون آن‌که سخن و گفتاری در میان باشد.

البته در صورتی تقلید می‌تواند ممدوح باشد که از یک‌سو شخص مورد تقلید دارای این دو شرط عمده باشد: آگاهی، و صداقت. یعنی صاحب‌نظر باشد و تشخیص خود را نیز با صداقت منتقل کند.

از سوی دیگر موضوع مورد تقلید باید از موضوعات تخصصی باشد تا تقلید در آن جایز گردد، اما در مسائل عمومی که همه توانایی بر تحقیق دارند - مانند مسائل مربوط به اصول اعتقادی، و آن قسمت از امور اخلاقی و اجتماعی که جنبه تخصصی ندارد - هرکس باید به سهم خود در آن تحقیق کند. از سوی سوم مقلد نیز خود باید قادر به استنباط نباشد که اگر قادر باشد تقلید برای او ممنوع است.

از این‌جا مرز میان تقلید ممدوح و مذموم در جهات سه‌گانه (شرایط مرجع، شرایط مقلد، شرایط موضوعی که در آن تقلید صورت می‌گیرد) روشن می‌شود. این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم:

کسی به امام عرض کرد: با این‌که عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق عالمانشان نداشتند؛ چگونه خداوند آن‌ها را به خاطر تقلیدشان از علماء و پذیرش از آنان مذمت فرموده؟! (اشاره به آیه): «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي...» و آیه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ...»؛ «و پاره‌ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز (یک مشت خیالات و) آرزوها نمی‌دانند - پس وای بر آن‌ها که نوشته‌ای بآدمت خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این، از طرف خداست».^۱

آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای قریش خویش تقلید می‌کنند تفاوتی دارند؟

امام صادق علیه السلام در جواب فرمود: عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند

و به خوبی می دانستند که آن‌ها در نقل مطالب دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند، و احکام خدا را تغییر می دهند.

آن‌ها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که این‌گونه اشخاص فاسق‌اند و جایز نیست گفتار آن‌ها را درباره خدا و احکامش بپذیرند؛ و شایسته نیست گواهی آن‌ها را درباره پیامبران خدا قبول کنند به این دلیل خداوند آن‌ها را مذمت کرده است.

سپس اضافه فرمود: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَيَّ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ؛ اما دانشمندانی که نفس خویش را حفظ کرده و دین خدا را نگهداشته‌اند، مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشند مردم عوام می توانند از آن‌ها تقلید کنند»^۱.

۳. انگیزه‌های تقلید کورکورانه

تقلید کورکورانه یا به تعبیر دیگر: تقلید جاهل از جاهل، و از آن بدتر تقلید عالم از جاهل، نشانه وابستگی فکری است؛ و این امر عوامل زیادی دارد که به‌طور فشرده به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱. **عدم بلوغ فکری:** ممکن است افرادی باشند که از نظر جسمی بالغ شوند اما تا آخر عمر به مرحله بلوغ و استقلال فکری نرسند. آن‌ها به همین دلیل همیشه در زندگی پیرو این و آنند و هیچ‌گاه شخصاً به تحلیل مسائل نمی‌پردازند. راه مبارزه با این نوع تقلید کورکورانه بالا بردن سطح فرهنگ جامعه و شکوفایی افکار و استعدادها است.

۱. وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱، باب ۱۰، از ابواب صفات القاضی، ح ۲۰، البتّه در کتاب وسایل الشیعه بخشی از این حدیث آمده و این حدیث به‌طور کامل در احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸ و تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۰۰ نقل شده. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۶ تا ۸۹ نیز آن را نقل کرده است.

۲. **شخصیت زدگی:** به این ترتیب که کسی را به عنوان قهرمان بی نظیر بپذیرد، به گونه‌ای که برای خود در برابر او هیچ‌گونه قدرت اظهار نظر نبیند. در این حال چشم و گوش بسته به دنبال او حرکت می‌کند هرچند آن شخصیت شایسته پیروی و تقلید هم نباشد.

۳. **علاقه شدید به نیاکان و پیشینیان:** که گاهی در هاله‌ای از عظمت و قداست فرو می‌روند، هرچند هیچ‌گونه شایستگی نداشته باشند؛ در این جا نسل‌های بعد چشم و گوش بسته به دنبال آن‌ها حرکت می‌کنند.

۴. **گروه‌گرایی یا تعصب‌های قبیله‌ای:** این‌گونه گرایش‌ها و تعصب‌ها نیز سبب می‌شود که جمعی چشم و گوش بسته دنبال گروه و حزب و قبیله و دار و دسته خود حرکت کنند، و هرچه را آن‌ها می‌گویند تکرار نمایند.

این عوامل چهارگانه و پاره‌ای عوامل دیگر سبب می‌شود که بسیاری از خرافات، موهومات، عقاید باطل، رسوم و آداب غلط، سنت‌های جاهلی و اعمال زشت، از جمعی به جمع دیگر و از نسلی به نسلی دیگر منتقل گردد.

۸. حجاب رفاه طلبی

نخست با هم به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

﴿وَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۱.

علاوه بر آیات فوق آیه ۹۳ سوره توبه نیز به این مورد پرداخته است.

ترجمه

۱. «و هنگامی، که سوره‌ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: به خدا ایمان

بیاورید، و همراه پیامبرش جهاد کنید افرادی از آنها (گروه منافقان) که توانایی (بر جهاد) دارند، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار ما با افراد ناتوان (و آنها که از جهاد معافند) باشیم. - (آری)، آنها راضی شدند که با واماندگان (و افراد ناتوان) باشند؛ و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (حقایق را) درک نمی‌کنند».

تفسیر و جمع‌بندی

ما را همانند کودکان از جهاد معاف کنید!

این آیه ناظر به کسانی است که حاضر نبودند به دستورات الهی در زمینه جهاد عمل کنند، و با این‌که هم قدرت جسمانی و هم قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ داشتند، سعی می‌کردند خود را در صف افراد ناتوان، یعنی کسانی که از نظر جسمی یا مالی توانایی جهاد نداشتند، جا دهند. آنها اصرار داشتند که پیامبر ﷺ به آنها اجازه دهد در صف «قاعدین» و «خوالف» درآیند. «قاعدین» جمع «قاعد» (نشسته) به معنای کسانی است که از جهاد معذورند. «خَوَالِفُ» جمع «خالفه» از ماده «خَلَفَ» (بر وزن حرف) به معنای پشت سر است به همین جهت به زنان که به هنگام رفتن مردان به خارج منزل در منزل باقی می‌مانند «خالفه» گفته می‌شود؛ ولی بعید نیست در این جا مفهوم اعمی داشته باشد که تمام کسانی را که به نحوی از حضور در میدان جهاد معذور بودند شامل گردد؛ اعم از زنان و کودکان و پیران و بیماران.

به هر حال هدف این است که این رفاه طلبان و عافیت جویان که هرگز حاضر نیستند در بحران‌ها و طوفان‌های اجتماعی مانند سایرین ایثارگری کنند؛ حاضرند در صف کودکان و بیماران درآیند ولی از جهاد معاف شوند. قرآن در پایان آیه می‌گوید: «بر دل‌های آنها مهر نهاده شده، و به همین دلیل چیزی نمی‌فهمند».

۹. حجاب امانی

﴿يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتِنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱.

ترجمه

«آن‌ها بهشتیان را صدا می‌زنند: مگر ما با شما نبودیم؟! می‌گویند: آری، ولی شما خود را به گمراهی افکندید و انتظار (نابودی حق را) کشیدید، و (در همه چیز) شك و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد.»

تفسیر و جمع بندی

آرزوهای دور و دراز!

«امانی» جمع «أمنيّه» به معنای حالتی است که در نفس انسان از تمنای چیزی حاصل می‌شود؛^۲ که ما در فارسی به آن آرزو می‌گوییم. منتها از آن‌جا که آرزو به صورت معقول نه تنها عیب نیست؛ بلکه عامل حرکت برای ساختن آینده است، آنچه عیب است آرزوهای دور و دراز و غیر منطقی است و لذا «أمنیه» و «امانی» را، در این‌گونه موارد، به آرزوهای دور و دراز که انسان را از همه چیز غافل می‌کند و پرده بر روی عقل و فکر آدمی می‌افکند تفسیر می‌کنند.

به هر حال هنگامی که مؤمنان در قیامت در پرتو ایمان به سرعت صحنه محشر را به سوی بهشت می‌پیمایند منافقان فریاد می‌زنند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم. به آن‌ها گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید

۱. حدید/۱۴.

۲. مفردات راغب، باید توجه داشت که «امانی» جمع «أمنیه» است و «مُنی» (بر وزن شما) جمع «مُنیه» (بر وزن کنیه) است.

و نوری به دست آورید. در این هنگام دیواری میان آن‌ها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و از طرف برونش عذاب»^۱.

این جا است که فریاد منافقان بلند می‌شود می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ مگر ما با شما در دنیا در یک جامعه زندگی نمی‌کردیم؟ در این جا نیز مقداری از راه را با شما بودیم؛ چه شد ناگهان از ما جدا شدید، شما به سوی رحمت الهی رفتید و ما را در چنگال عذاب رها ساختید؟!

این جا است که در پاسخ به آن‌ها می‌گویند: درست است همه با هم بودیم، ولی شما گرفتار پنج خطای بزرگ شدید: نخست این که با پیمودن طریق کفر و نفاق خود را به هلاکت افکندید و فتنه‌گری داشتید ﴿وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾.

دیگر این که پیوسته انتظار شکست مسلمانان و حتی مر پیامبر ﷺ را داشتید و در هر کار خیر تعلل می‌ورزیدید. ﴿وَتَرَبَّصْتُمْ﴾.

سوم این که شما در همه چیز تردید می‌کردید خصوصاً در امر معاد و حقانیت اسلام ﴿وَأَرْبَبْتُمْ﴾.

چهارم این که آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد و پرده بر عقل و فکرتان افکند تا زمان مرگتان فرا رسید. ﴿وَعَزَّتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ﴾.

پنجم علاوه بر همه این‌ها شیطان فریبکار نیز شما را در برابر خداوند فریب داد، به شما گفت: به عفو خدا دلگرم باشید هرگز مجازاتتان نخواهد کرد ﴿وَعَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرْوُ﴾.

آری این عوامل دست به دست هم داد، و صحنه‌ای را که هم اکنون مشاهده می‌کنید به وجود آورد و دیواری را که می‌بینید میان ما و شما ایجاد نمود!

شاهد سخن جمله چهارم است که می‌گوید آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد. آری گاه دامنه آرزو و اُمییه‌ها به قدری وسیع و گسترده می‌شود که تمام

فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد؛ او را از همه چیز غافل و بی‌خبر می‌سازد، و در عالمی از خیال و پندار فرو می‌برد، چشم و گوش را کور و کر می‌کند، و افراد دانا و هوشیار را از همه جا بی‌خبر می‌سازد.

توضیح

حجاب آرزوها در روایات اسلامی

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ، إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُتْسِي الْأَخْرَةَ؛ خطرناکترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و درازی آرزوها است، اما پیروی از هوی نفس مانع حق می‌شود و اما درازی آرزوها آخرت را به فراموشی می‌سپارد».^۱

در حدیث دیگری در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوی دراز چشم‌های بصیرت را کور می‌کند».^۲

* * *

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۷۵.

اعمالی که حجاب معرفت می شود

۱۰. حجاب گناهان

با هم به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّنَاتٍ يَوْمَ الدِّينِ * وَمَا يُكذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱
۲. ﴿أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:

محمد/۲۲-۲۳؛ روم/۱۰.

ترجمه

۱. «همان کسانی که روز جزا را انکار می کنند. - و تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است. - (همان کسانی که) وقتی آیات ما بر آن‌ها خوانده می شود می گویند: این افسانه‌های پیشینیان است. - چنین نیست (که آن‌ها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

۱. مطففین/۱۱-۱۴.

۲. اعراف/۱۰۰.

۲. «آیا کسانی که زمین را بعد از صاحبان (پیشین) آن به ارث می‌برند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم، آن‌ها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم، و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم تا (صدای حق را) نشنوند؟!».

تفسیر و جمع‌بندی

گناه انسان را کور و کر می‌کند

در نخستین آیه مورد بحث، قرآن واژه «رَیْن» را به کار برده، این واژه در یک مفهوم زنگارهایی است که بر اشیاء غلبه می‌کند؛ سپس به هرگونه غلبه شیئی بر شیء دیگر اطلاق شده است.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که گناه صفای قلب را می‌گیرد؛ به گونه‌ای که حقایق در این آینه الهی منعکس نمی‌شود، و گرنه آیات حق به خصوص در زمینه مبدا و معاد روشن و آشکار است.

لذا بعضی از مفسران گفته‌اند که از این آیه ظاهر می‌شود اولاً اعمال بد نقوش و صورت‌هایی در نفس ایجاد می‌کند، و ثانیاً این نقش‌ها و صورت‌ها مانع از ادراک حق می‌شود.^۱

بعضی دیگر از مفسران تحلیل دیگری دارند که خلاصه‌اش این است: هنگامی که انسان بارها مرتکب معاصی شود در قلبش ملکه گناه حاصل می‌گردد، و می‌دانیم حقیقت گناه چیزی جز این نیست که انسان را به غیر خدا مشغول می‌کند، و توجه به غیر خدا ظلمت است. هنگامی که این ظلمت‌ها یکی بعد از دیگری بر قلب چیره شد؛ صفای اولی را از آن می‌گیرد، و این ظلمت‌ها سلسله مراتب دارد: در مرحله اول «رَیْن» یا زنگار است و در مرحله دیگری «طَبَع» (مُهر نهادن) است و در مرحله بالاتر قفل‌ها!

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۴.

در دومین آیه به کسانی اشاره می‌کند که وارث پیشینیان و گذشتگان شده‌اند؛ بی‌آن‌که از سرنوشت آن‌ها درس عبرتی بگیرند. می‌فرماید: «آیا کسانی که زمین را بعد از صاحبان (پیشین) آن به ارث می‌برند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم، آن‌ها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم، و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم تا (صدای حق را) نشوند؟!».

ذکر مجازات بر گناهان همراه با مهر نهادن بر دل‌ها و گوش‌ها، اشاره به رابطه‌ای در میان این دو است.

بعضی گفته‌اند: این آیه اشاره به آن است که اگر بخواهیم آن‌ها را به یکی از دو عذاب مجازات می‌کنیم: یا به خاطر گناهانشان نابودشان می‌سازیم، یا آن‌ها را زنده نگه می‌داریم؛ اما حس تشخیص حق از باطل را از آن‌ها سلب می‌کنیم و این مجازاتی است دردناک‌تر از نابود شدن با عذاب‌های الهی!

ولی با توجه به این‌که ﴿أَصْبَنَاهُمْ﴾ به صورت فعل ماضی است و ﴿نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ﴾ به صورت فعل مضارع است معلوم می‌شود که جمله دوم جمله مستقلی است و عطف بر ما قبل نمی‌باشد؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: «ما به هر حال بر دل‌های این گروه مهر می‌نهم و حجابی بر آن می‌افکنیم».^۱

توضیح

حجاب بودن گناه در روایات اسلامی

این حقیقت به‌طور گسترده در روایات اسلامی مورد توجه قرار گرفته؛ و احادیث زیر نمونه‌هایی از آن است:

۱. این تفسیر به صورت یک احتمال در تفسیر فخررازی ذیل آیه مورد بحث (ج ۱۴، ص ۳۲۳) آمده است، ولی المیزان (ج ۸، ص ۲۰۳) این جمله را معطوف بر ﴿أَصْبَنَاهُمْ﴾ می‌داند که در معنای، مستقیل است، اما تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود:
 «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نُكِنَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِذَا هُوَ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَتَابَ صَقَلَ قَلْبُهُ فَإِنْ عَادَ زِيدَ فِيهَا حَتَّى تَعْلُوا عَلَى قَلْبِهِ، وَهُوَ الرَّانُ (الرَّيْنُ) الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾: «هنگامی که انسان گناهی می کند نقطه سیاهی در قلب او ظاهر می گردد، اگر از آن گناه خودداری کرده و استغفار و توبه کند قلبش صیقل داده می شود؛ اما اگر مجدداً ادامه داده، گناه را تکرار کند، آن نقطه سیاه زیادتر می شود، تا تمام قلبش را فرا گیرد، و این همان زنگاری است که خداوند در کتابش ذکر فرموده است: ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.^۱

۲. در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم که فرمود:
 «كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَعْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ؛ يَدْرَمُ فِي فَرْجِهِ بِدَرَمٍ مِنْ غَنَاءٍ، قَلْبٌ رَا فَا سَدَ نَمِي كُنْد؛ قَلْبٌ تَحْتِ تَأْتِيرُ غَنَاءٍ وَاقِعٌ مِي شُود وَ بَه تَدْرِيجُ گناه در آن اثر می گذارد تا بر آن غالب گردد، در این هنگام قلب وارونه می شود و بالای آن پایین قرار می گیرد!».^۲

بدیهی است منظور از وارونه شدن قلب دگرگون شدن حس تشخیص آدمی است، تا آن جا که بر اثر انس به گناه زشتی ها را زیبایی، و اعمال حسنه و زیبا را زشت می بیند، و این خطرناکترین مرحله است.

۱۱. حجاب کفر و اعراض

نخست به این آیات گوش جان فرا می دهیم:

۱. ﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا

۱. تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۵۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۷۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۸ «باب الذنوب»، ح ۱.

لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ^۱
 ۲. ﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا^۲﴾

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: کهف/۵۷؛
 فصلت/۴۴.

ترجمه

۱. «این‌ها، شهرها و آبادیهایی است که قسمتی از اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم؛ پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند؛ ولی آن‌ها (چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند. این‌گونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، توان تشخیص را از آن‌ها سلب می‌کند)».

۲. «(ولی) بخاطر پیمان شکنی آن‌ها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران به ناحق، و این که (از روی استهزا) می‌گفتند: دل‌های ما، در غلاف است (و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم. رانده درگاه خدا شدند). آری، خداوند به سبب کفرشان، بر دل‌های آن‌ها مهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می‌پویند) ایمان نمی‌آورند».

تفسیر و جمع‌بندی

چرا گناه، حجاب دیده جان است؟

در نخستین آیه مورد بحث، بعد از اشاره به سرگذشت پنج گروه از اقوام پیشین (قوم نوح، هود، صالح، لوط و شعیب عليه السلام) که بر اثر تکذیب آیات الهی، گرفتار عذاب‌های الهی شدند؛ می‌فرماید: این اقوامی که ما اخبارش را برای تو

۱. اعراف/۱.

۲. نساء/۱۵۵.

بازگو می‌کنیم، کسانی نبودند که اتمام حجت بر آنها نشده باشد؛ بلکه پیامبران با دلایل روشن به سراغ آنها آمدند، ولی آنها بر اثر لجاجت، بر کفر و تکذیب خود اصرار ورزیدند و همین اصرار بر کفر سبب شد که خداوند بر دل‌های آنها مهر نهاد، و حسّ تشخیص را از آنان بگیرد.

جمله: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾؛ «این‌گونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد». اشاره به هر کافری نیست؛ زیرا بسیاری از حق طلبان قبل از شنیدن دعوت انبیاء در صف کافران بودند و بعد به صف مؤمنان پیوستند؛ بلکه منظور کسانی است که در کفر خود اصرار و لجاجت دارند، و همین کفر مانع درک و دید آنها می‌شود. شاهد این سخن، جمله: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ﴾ می‌باشد، زیرا این جمله می‌گوید: «آنها (چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند ایمان نمی‌آوردند» یعنی چنان متعصب‌اند که هرگز حاضر به تغییر روش و بازگشت از باطل به سوی حق نیستند.

در دومین آیه پس از اشاره به خلاف‌کاری‌های جمعی از یهود و دشمنی‌های آنها نسبت به پیامبران خدا می‌فرماید: ما آنها را به خاطر پیمان شکنی و انکار آیات خدا و قتل پیامبران، لعن کردیم و از رحمت خود دور ساختیم، و همچنین به خاطر این‌که از روی استهزاء می‌گفتند: دل‌های ما در غلاف است و چیزی از سخنان تو، ای موسی نمی‌فهمیم.

قرآن می‌گوید: آنها چیزی درک نمی‌کنند؛ به خاطر آن‌که خداوند به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر نهاده!

بدیهی است منظور از کفر در این جا کفری است آمیخته با لجاجت، عناد و دشمنی نسبت به انبیاء، پیمان شکنی‌های پی‌درپی و استهزای آیات الهی. مسلماً چنین کفری حجاب است، حجابی سخت که اجازه درک حقایق را به انسان نمی‌دهد؛ و این چیزی است که آنها برای خود پسندیده‌اند، و جبری در کار نیست.

ظاهر این است که منظور آن‌ها از جمله «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»؛ «دل‌های ما در غلاف است» استهزاء و مسخره آیات الهی و شخص موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَام است؛ نه این‌که آن‌ها واقعاً بگویند ما چنین آفریده شده‌ایم که حقیقتی را درک نمی‌کنیم. (آن‌چنان‌که از بعضی تفسیرها استفاده می‌شود).^۱ ولی خداوند این سخن آن‌ها را جدی گرفته، و به آن‌ها می‌گوید: آری خداوند بر دل‌های شما به واسطه کفر ولجاجتان مهر نهاده و چیزی نمی‌فهمید!

در بعضی از تفاسیر در این جا روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که بسیار پر معنا است؛ فرمود: «الطَّابِعُ مُعَلَّقٌ بِقَائِمَةِ الْعَرْشِ فَإِذَا انْتَهَكَتِ الْحُرْمَةَ وَ عَمِلَ بِالْمَعَاصِي وَأَجْتَرِيَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الطَّابِعَ فَطَبِعَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَعْقِلُ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْئاً؛ مهر خداوند به ستون عرش آویخته است، هنگامی که هتک حرمت و عمل به معاصی و جرأت در برابر خداوند صورت گیرد خداوند مهر کننده را می‌فرستد که با آن مهر، قلب این شخص را مهر می‌زند و بعد از آن چیزی درک نخواهد کرد».^۲

قابل ذکر است که «طابِع» (بر وزن قابل) به معنای مهر زننده است و «طابِع» (بر وزن آتش) به معنای خودِ مهر است و به نظر می‌رسد که در حدیث فوق، اولی با فتح و دومی با کسر باء، می‌باشد.

۱۲. حجاب تجاوز و عدوان

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^۳

۱. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳. یونس/۷۴.

ترجمه

«سپس بعد از او (بعد از نوح) پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم؛ آنان دلایل روشن برایشان آوردند؛ اما آنها، (بر اثر لجاجت) به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند. این چنین بر دلهای تجاوز کاران مهر می نهیم (تا چیزی را درک نکنند)».

تفسیر و نتیجه

در سوره یونس قبل از این آیه سرگذشت نوح علیه السلام را بیان می کند که در میان قوم خود به امر هدایت و انذار برخاست، ولی آنها به تکذیب او پرداختند؛ اما خداوند آن قوم سرکش را با طوفان هلاک کرد، و مؤمنانی را که همراهش بودند به وسیله کشتی، نجات و وارثان روی زمین قرار داد.

سپس می افزاید: بعد از نوح علیه السلام رسولانی را به سوی اقوامشان فرستادیم. هر رسولی به سوی قوم خود آمد و دلایل روشن از معجزات و دلایل منطقی و آیینی که محتوایش بر حقانیتش شهادت می داد برای آنها آوردند، ولی آنها سر تسلیم فرود نیاوردند، و همچنان بر تکذیبی که از قبل داشتند پافشاری کردند.

در پایان آیه که شاهد سخن ما است؛ می فرماید: «این چنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهیم»؛ ﴿كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾ اشاره به این که تجاوزگری و اعتدای حجابی بر دل می افکند و مهری بر قلب می نهد که انسان هر قدر آیات الهی را هم ببیند حق را از باطل تشخیص نمی دهد.

جمله ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾؛ «آنها (بر اثر لجاجت) به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند» اشاره به این است که نخست بعضی از انبیاء به سراغ آنان آمدند آنها به تکذیب پرداختند، بار دیگر انبیای دیگری آمدند و دلایل روشنی برای آنها آوردند باز ایمان نیاوردند، و این به خاطر آن بود که عناد و لجاج پرده های ضخیمی بر عقلشان افکنده بود.

۱۳. حجاب سطحی نگری و ترک تدبّر

۱. ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۱

۲. ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

ترجمه

۱. «انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند آن‌گونه که نیکی‌ها را می‌طلبد».
۲. «آیا آن‌ها در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟!».

تفسیر و جمع‌بندی

قفل‌های سنگین بر دل‌ها!

در نخستین آیه به یکی از علل مهم بی‌ایمانی کافران که عدم مطالعه کافی در امور است، اشاره می‌کند؛ می‌فرماید: آن‌ها به خاطر دستپاچگی و عجله و عدم دقت و تدبّر در امور، گاه چنان به دنبال بدی‌ها می‌شتابند که گویی به دنبال خیرات و سعادت‌ها می‌روند، چنان به سوی پرتگاه پیش می‌روند که گویی بهترین محل امن و امان است، و چنان به سوی ننگ و عار می‌دوند که گویی مسیر افتخار است.

یعنی عجله و سطحی نگری و ترک تدبّر، حجاب بر درک و دید آن‌ها می‌افکند، تا آن‌جا که بدی را نیکی، و بدبختی را خوشبختی، و بیراهه را صراط مستقیم می‌پندارند.

۱. اسراء/۱۱.

۲. محمد/۲۴.

در تفسیر المیزان آمده است که منظور از عجول بودن انسان این است که هرگاه چیزی را می‌طلبد با خونسردی به سراغ آن نمی‌رود و پیرامون جهات صلاح و فساد آن اندیشه و تفکر نمی‌کند، تا جهات خیر آشکار گردد و آن را طلب کند؛ بلکه به محض این که چیزی توجه او را به خود جلب می‌کند بی‌مطالعه به دنبال آن می‌رود، و چه بسا شرّ است و زیان می‌بیند. انسان عجول نمی‌تواند فرقی میان خیر و شر بگذارد و چنان به باطل هجوم می‌برد که گویی به سوی حق می‌رود.^۱ در این که منظور از «يَدْعُ» (می‌خواند) در این جا چیست؟ بعضی از مفسران گفته‌اند: مراد هرگونه طلب کردن است، خواه به لفظ دعا باشد که از خدا بخواهد، یا عملاً به دنبال آن برود.^۲

ولی از بعضی تفاسیر استفاده می‌شود که منظور همان دعا کردن و تقاضا از خدا نمودن است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز هر دو تفسیر را ذکر کرده، و ظاهراً مفهوم آیه گسترده است و هر دو را شامل می‌شود.

در حدیثی آمده است که حضرت آدم عليه السلام به فرزندان خود چنین نصیحت کرد: «كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُونَ أَنْ تَعْمَلُوا فَفَعَلُوا لَهُ سَاعَةً فَإِنِّي لَوْ وَقَفْتُ سَاعَةً لَمْ يَكُنْ أَصَابَتِي مَا أَصَابَتِي!؛ هر کاری را که می‌خواهید انجام دهید ساعتی درنگ و اندیشه کنید، چرا که اگر من ساعتی تأمل و اندیشه کرده بودم آنچه بر سرم آمد، نمی‌آمد!».^۳

در دومین آیه مورد بحث سخن از گروهی از منافقان لجوج است، می‌فرماید: «آیا آن‌ها در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» نه یک قفل که قفل‌ها، و با وجود این قفل‌ها چگونه توانایی بر درک حقیقت دارند؟!».

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۴۹ (با تلخیص).

۲. همان، ص ۴۹؛ و از آن جا که باء در «بالشر و بالخیر» باء صله است؛ معنای جمله این می‌شود «یدع الشر کدعائه الخیر».

۳. تفسیر روح البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

در این‌که «آم» در این جا متصله است یا منقطعه؟ در میان مفسران گفت‌وگو است.^۱ اگر متصله باشد معنای آیه چنین می‌شود: آیا آن‌ها در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های آن‌ها قفل‌ها است، و اگر منقطعه باشد معنای آیه چنین می‌شود: آیا آن‌ها در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ نه، بلکه بر دل‌هایشان قفل‌ها است. در هر صورت دلیل بر این است که میان «تدبّر» و «حجاب بر دل‌ها» تضادی وجود دارد و آن را می‌توان اشاره‌ای به حجاب بودن ترک تدبّر دانست. در تفسیر «فی ظلال القرآن» آمده است: طبق این آیه تدبّر در قرآن حجاب‌ها را از بین می‌برد، روزنه‌های دل را باز می‌کند، نور معرفت بر قلب جاری می‌سازد، افکار را به حرکت در می‌آورد، عقل‌ها را به جوشش و می‌دارد، درون را خالص، و روح را زنده و روشن و نورانی می‌سازد.^۲

ذکر «اقفال» به صورت جمع اشاره به حجاب‌های گوناگونی است که بر دل‌هایشان افتاده؛ مانند: نفاق و عناد و لجاجت و خودخواهی و غرور. این نکته نیز قابل توجه است که ترک تدبّر و حجاب دل روی یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هریک نسبت به دیگری می‌تواند در یک مرحله علت و در مرحله دیگر معلول باشد، گاه ترک تدبّر سبب تاریکی قلب می‌شود، و گاه تاریکی قلب سبب ترک تدبّر بیشتر می‌گردد.

۱۴. حجاب ارتداد

نخست به آیه زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۳

۱. آلوسی در روح المعانی از سیبویه نقل می‌کند که ام متصله است، و از ابوحنیفان و گروهی دیگر نقل می‌کند که

منقطعه است. (ج ۱۳، ص ۲۲۹)

۲. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۲۹۷.

۳. منافقون، آیات ۲ و ۳.

ترجمه

«آن‌ها سوگندهایشان را پوششی قرار دادند تا (مردم را) از راه خدا باز دارند، و چه بد است آنچه انجام می‌دادند. - این بخاطر آن است که (نخست) ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده، و (حقیقت را) درک نمی‌کنند.»

تفسیر و توضیح:

این آیات ناظر به حال منافقان است؛ گرچه نفاق خود یکی از حجاب‌های معرفت است ولی قرآن در این جا تکیه بر مطلب دیگری می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها سوگندهایشان را پوششی قرار دادند تا (مردم را) از راه خدا باز دارند، و چه بد است آنچه انجام می‌دادند. - این بخاطر آن است که (نخست) ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده، و (حقیقت را) درک کنند.»

در این‌که آن‌ها چه اشخاصی بودند؟ گروهی از مفسران معتقدند آن‌ها گروهی بودند که ظاهراً ایمان آوردند ولی در باطن کفر می‌ورزیدند. در حالی که ظاهر آیه نشان می‌دهد که آن‌ها در آغاز حقیقتاً مؤمن شدند بعد راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری توأم با نفاق و پنهان کاری. زیرا تعبیر به «ثُمَّ» نشان می‌دهد که کفر آن‌ها بعد از ایمان صورت گرفته، نه همراه با ایمان که یکی ظاهری باشد و دیگر باطنی، و به این ترتیب آیه سخن از حجاب ارتداد به میان آورده است.

اگر کسی از اول حق را تشخیص نداده ممکن است عذری داشته باشد، اما هرگاه بعد از شناخت حق و ایمان آوردن به آن پشت پا زند غالباً دلیل بر عناد و لجاجت او است، و خداوند نعمت معرفت را از چنین انسانی می‌گیرد و حجابی بر قلبش فرو می‌افکند.

۱۵. حجاب دروغ و افتراء

نخست به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّ النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیه ۲۶ سوره احقاف به این مطلب پرداخته است.

ترجمه

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب آسمانی داشتند، و به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن‌ها داوری کند، ولی گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی گردان می‌شوند، در حالی که (از قبول حق) ابا دارند؟! - این، به خاطر آن است که می‌گفتند: «(به سبب امتیازی که به دیگران داریم) آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد». این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آن‌ها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

تفسیر و جمع‌بندی

فریبندگی دروغ

جمعی از مفسران در شأن نزول این آیه گفته‌اند:

مرد و زنی از یهود مرتکب زناي محصنه شده بودند، و با این‌که در تورات، دستور مجازات «رجم» درباره چنین اشخاصی داده شده بود؛ آن‌ها از اجرای این حد سرباز زدند؛ چرا که مرتکبان گناه از طبقه اشراف بودند. کسی پیشنهاد کرد که در این زمینه به پیامبر اسلام ﷺ مراجعه کنند، به این امید که مجازات خفیفی درباره آن‌ها، تعیین شود.

۱. آل عمران/۲۳ و ۲۴.

ولی پیامبر ﷺ نیز همان مجازات را دستور داد، و هنگامی که مورد اعتراض آنان واقع شد؛ فرمود: تورات فعلی شما را به داوری می‌طلبم. آن‌ها پذیرفتند و این صورتی که از دانشمندان آن‌ها بود، برای این کار به داوری طلبیده شد، اما او به هنگام قرائت تورات، این قسمت را نخواند، و عبدالله بن سلام مسلمانی که قبلاً بر آیین یهود بود، پرده از راز او برداشت!

قرآن می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب آسمانی داشتند، و به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن‌ها داوری کند، ولی گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی گردان می‌شوند، در حالی که (از قبول حق) ابا دارند».

بعد می‌فرماید: «این، به خاطر آن است که می‌گفتند: (به سبب امتیازی که به دیگران داریم) آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد این افترا (و دروغی) را که به خدا بسته بودند، آن‌ها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

در این‌که چگونه دروغ و افترا ممکن است انسان را فریب بدهد و از معرفت حقایق باز دارد؟ بعضی چنین گفته‌اند: انسان در اعمال و افعال خود براساس حالات و ملکات نفسانی و صورت‌های ذهنی که نفس او آن‌ها را زینت داده است، گام بر می‌دارد، نه براساس علم و درک خود. همان‌گونه که بسیاری از افراد معتاد به مواد مخدر با علم و آگاهی به ضرر این امور و این‌که استعمال چنین موادی شایسته انسان نیست، به سراغ آن می‌روند، چرا که حالت و ملکه نفسانی آن‌ها این امور را لذت‌بخش نشان داده، و جاذبه برای آن‌ها ایجاد کرده است، به گونه‌ای که مجالی برای تفکر و اجتناب باقی نمانده!

به تعبیر دیگر: این‌گونه افراد گاهی آن قدر دروغ را تکرار و به خود تلقین می‌نمایند که به تدریج باور می‌کنند و به آن مطمئن می‌شوند؛ همان‌گونه که روانشناسان گفته‌اند تلقین گاهی اثر علم و یقین دارد. لذا تلقین مکرر دروغ در

امور دین، آن‌ها را فریفته و از تسلیم در برابر خداوند و خضوع در مقابل حق باز می‌داشت.^۱

۱۶. حجاب ضخیم پندار

پیروی از گمان‌های بی‌اساس و پندارهای باطل و خیال‌بافی نیز به تدریج عقل آدمی را دگرگون می‌سازد؛ و او را از معارف ناب و خالص منحرف می‌کند و پرده بر چشم و گوش او می‌افکند.

اکنون با هم به آیه زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾^۲.

ترجمه

«آن‌ها گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود؛ از این رو (از دیدن حقایق) نابینا و (از شنیدن سخنان حق)، ناشنوا شدند؛ سپس (بیدار گشتند، و) خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت؛ دیگر بار (در خواب غفلت فرو رفتند، و) بسیاری از آن‌ها کور و کر شدند؛ و خداوند، به آنچه انجام می‌دهند، بیناست».

تفسیر و جمع‌بندی

این آیه ناظر به حال گروهی از یهود است که با خدا پیمان بسته بودند که در برابر دعوت انبیاء و فرمان‌های او سر تعظیم فرود آورند ولی آن‌ها هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف هوای نفسشان می‌آورد در برابر او قیام می‌کردند و حتی گروهی را می‌کشتند.

۱. المیزان، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲. مائده/۷۱.

آیه در ادامه این بحث می‌فرماید: آن‌ها گمان می‌کردند مجازاتی در کار نیست. این گمان باطل و خیال خام پرده بر چشم و گوش آن‌ها انداخت. نه سرنوشت دردناک اقوام دیگر را که آثاری از آن‌ها در جهان باقی مانده با چشم خود دیدند، و نه آنچه را در تاریخ آن‌ها نقل می‌شد، با گوش شنیدند، و به این ترتیب این دو ابزار مهم شناخت یعنی چشم و گوش را عملاً از دست دادند، و خود را از عذاب الهی در امان شمردند.

اما بعد از مدتی متوجه خطای خویش شده، راه توبه پیش گرفتند، و از آن‌جا که لطف خداوند بیکران است توبه آن‌ها را پذیرفت.

بار دیگر همان پندارهای خام و امتیازات بی‌دلیلی که برای خود بر سایر اقوام قایل بودند پرده بر روی چشم و گوش آن‌ها افکند و مجدداً بسیاری از آن‌ها کور و کر شدند و رانده درگاه خداوند.

این آیه به روشنی نشان می‌دهد که گمان‌های باطل به خصوص گمان ایمن بودن از عذاب الهی حجابی است بر چشم و گوش انسان.

بنابراین منظور از جمله «فَعَمُوا وَصَمُوا»؛ «پس آن‌ها نابینا و کر شدند» این است که چشمشان آیات الهی و آثار بازمانده از اقوام پیشین را ندید، و گوششان مواعظ را نمی‌پذیرفت.

بدیهی است تنها با یک یا چند مرتبه پیروی از خیال بی‌اساس و پندار باطل چنین حالتی پیدا نمی‌شود؛ بلکه تکرار و تداوم آن، این پیامدهای دردناک را به دنبال دارد.

این پندارهای باطل - همانند آنچه یهود از امتیازات دروغین برای خود قائل بودند - به تدریج روی عقل و شعور و درک و دید انسان اثر می‌گذارد و او را منحرف می‌سازد. در آغاز که ریشه‌دار نشده است ممکن است بیدار شود و باز گردد اما وقتی این خیالات خام در وجود انسان ریشه دواند بازگشت برای او ناممکن می‌شود.

حجاب‌های برونی

اشاره

حجاب‌های برونی، حجاب‌هایی هستند ماورای صفات و اعمال خود انسان که روی عقل و درک و حس تشخیص او اثر می‌گذارند و مانع معرفت و شناخت حقایق می‌شوند. آن‌ها نیز متعدّدند و طیف وسیع و گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند که قرآن در آیات مختلف به طرز بسیار جالبی به آن‌ها اشاره کرده است.

۱۷. حجاب رهبران فاسد و گمراه

نخست به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾^۱
۲. ﴿وَلَوْ نَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُّوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیه ۳۸ سوره اعراف نیز به این مطلب پرداخته است.

۱. احزاب/۶۷ و ۶۸.

۲. سبأ/۳۱ و ۳۲.

ترجمه

۱. «و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. - پروردگارا! آنان را از عذاب، دو چندان ده و آنها را به‌طور کامل از رحمت دور ساز!».

۲. «اگر ببینی هنگامی که این ستمکاران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و مجازات) نگه داشته شده‌اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد (از کار آنها تعجب می‌کنی)! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. - (امّا) مستکبران به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن‌که به سراغ شما آمد (و آن را بخوبی دریافتید)؟! بلکه شما خود مجرم بودید».

تفسیر و جمع‌بندی**مشاجرهٔ دوزخیان!**

آیه اول حال گروهی از کفار دوزخی را بیان می‌کند که وقتی نتیجه کار خود را می‌بینند به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند: این سرنوشت شوم را، ما بر اثر پیروی از رؤسا و بزرگترهای خود پیدا کردیم، آنها بر ما مسلط بودند و قیادت فکری ما را در اختیار داشتند، ما نیز بر آنها تکیه کردیم و گمراه شدیم. پروردگارا! عذابشان را دو چندان کن - عذابی بر کفرشان و عذابی بر گمراه کردن ما - و آنها را مورد لعن کبیر قرار ده.

آنها می‌خواهند به این صورت خود را تبرئه کنند؛ ولی درست است که رؤسای گمراه نقش مؤثری در انحراف آنها داشتند امّا این هرگز به معنای سلب مسئولیت از آنها نخواهد بود.

در آیه دوم نیز سخن از کفار ستمگری است که در قیامت در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند و هر کدام می‌خواهند گناه خویش را به گردن دیگری بیندازند،

در این حال، «مستضعفین» یعنی افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله‌رو دیگران بوده‌اند رو به «مستکبرین» یعنی سلطه جویان ظالم که با دادن خط فکری شیطانی، دیگران را گمراه کردند، نموده؛ می‌گویند: اگر وسوسه‌های فریبنده و شیطنت‌آمیز شما نبود ما در صف مؤمنان بودیم.

البته مستکبران نیز خاموش نمی‌مانند؛ در جواب می‌گویند: ما مسؤل گمراهی شما نیستیم، خود شما گناهکار بودید که با داشتن اراده و اختیار سخنان منطقی انبیاء را رها کرده و به دنبال گفتار بی‌اساس ما افتادید!

توضیحات

۱. «مستضعفان» و «مستکبران» در قرآن مجید

در آیات قرآن مجید بارها سخن از «مستکبران» و «مستضعفان» به میان آمده؛ و موضوعی مهم و قابل ملاحظه است. در این جا باید اشاره‌ای گذرا برای تبیین آیات فوق به این مسأله داشته باشیم.

راغب در مفردات می‌گوید: «کبر» و «تکبر» و «استکبار» معانی نزدیک به هم دارد. سپس می‌افزاید: «استکبار» دو معنا دارد: نخست این‌که انسان تلاش و کوشش کند که شرایط لازم را برای بزرگ شدن از هر نظر آماده کند. این استکباری است ممدوح، دیگر این‌که بزرگی را به خود ببندد بی‌آن‌که شایسته آن باشد، و این مذموم است و در قرآن مجید از آن مذمت شده؛ چنانکه درباره شیطان می‌خوانیم: ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ﴾؛ «او از سجده کردن بر آدم سر باز زد، و تکبر ورزید».^۲

نقطه مقابل «استکبار»، «استضعاف» است که به معنای طلب کردن ضعف و ناتوانی است. منتها چون این ماده غالباً در قرآن مجید به صورت فعل مجهول

۱. بقره/۳۴.

۲. مفردات راغب، ماده «کبر».

یا اسم مفعول به کار رفته به معنای ضعیفی است که از سوی مستکبران بر گروهی تحمیل می‌شود، و آن‌ها را به ناتوانی می‌کشانند.

این نکته نیز قابل توجه است که «مستضعف» در قرآن مجید به دو معنا به کار رفته است: نخست افراد مظلومی که به ناحق تحت ستم قرار گرفته‌اند و مورد الطاف الهی هستند، چنانکه درباره ستم‌دیدگان بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ «ما اراده کرده‌ایم تا بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».^۱

معنای دومی که غالباً در قرآن مجید در آن استعمال شده کسانی هستند که بر اثر جهل و نادانی و تقلید و تعصب به ناتوانی فکری کشیده شده‌اند، و چشم و گوش بسته دنبال سران ظالم و رهبران گمراه حرکت می‌کنند، و همین‌ها هستند که آیات فوق به مخاصمه و مجادله آن‌ها با مستکبران در روز قیامت اشاره می‌کند.

۲. نقش رهبران در روایات اسلامی

در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَسُّ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ؛ شباهت مردم به امیران و حکمفرمایانشان بیشتر است از شباهت به پدرانشان!».^۲ این شباهت ممکن است از این طریق باشد که گروهی چشم و گوش بسته به دنبال امر حرکت می‌کنند و دین و دل در گرو فرمان آن‌ها دارند تا آن‌جا که این ضرب‌المثل مشهور شده است: که «الناس علی دین ملوکهم؛ مردم بر دین پادشاهان و زمامدارانشان هستند».

۱. قصص/۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶، ح ۵۷.

آن‌ها در نظر گروهی از مردم قهرمان و الگو و اسوه‌اند، و حتی بعضی از کم‌خردان آن‌ها را برتر از آن می‌دانند که اعمالشان مورد نقد و بررسی قرار گیرد، و گاه زمامداران خود کامه با قرار دادن خویش در هاله‌ای از قداست این معنا را در مغز عوام بی‌خبر تقویت می‌کنند، و حجابی بر فکر و عقل آن‌ها می‌افکنند.

۱۸. حجاب دوستان گمراه!

قبلا به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ حَذُولًا﴾^۱

ترجمه

«و (همان) روزی که ستمکار دستان خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن‌که (یاد حق) به سراغ من آمده بود. و شیطان همیشه انسان را تنها و بی‌یاور می‌گذارد».

تفسیر و جمع‌بندی

این آیات یکی از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد. صحنه تأسف و تأثر شدید ظالمان از کارهای خود به اندازه‌ای که هر دو دست خویش را با دندان می‌گزند.

«يَعُضُّ» از مادهٔ «عَضَّ» (بر وزن حَظَّ) به معنای گاز گرفتن با دندان است و این تعبیر هم در عربی و هم در فارسی کنایه از شدت تأسّف و ناراحتی است. زیرا بسیار دیده شده افرادی که گرفتار حادثه سختی می‌شوند - حادثه‌ای که بر اثر ندانم‌کاری خودشان پیش آمده - یا انگشتشان را به دندان می‌گزند، و یا پشت دست‌ها را.

منتها اگر حادثه زیاد شدید نباشد ممکن است تنها سرانگشت را به دندان بگزند و یا پشت یکی از دست‌ها را، اما اگر بسیار شدید باشد گاه این دست و گاه آن دست را می‌گزند، و در آیهٔ مورد بحث «يَدَيَّهِ» (هر دو دست) آمده است که نشان می‌دهد حسرت و تأسّف روز قیامت فوق العاده شدید است.

آن‌ها در قیامت چنین می‌گویند: «و (همان) روزی که ستمکار دستان خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن‌که (یاد حق) به سراغ من آمده بود. و شیطان همیشه انسان را تنها و بی‌یاور می‌گذارد».

به این ترتیب عامل اصلی بدبختی خود را همان دوست اغواگر و گمراه‌کننده می‌شمرند.

در این‌که منظور از فلان کیست؟ در میان مفسران گفت‌وگو است:

بعضی احتمال داده‌اند منظور شیطان است.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور همان کسی است که در شأن نزول آیه آمده است (یعنی «عَقَبَهُ» که به خاطر دوستش اُبیّ دست از دامان پیامبر ﷺ برداشت و مرتد شد).^۱

۱. بعضی گفته‌اند: «اُبیّ» تنها کسی بود که پیامبر ﷺ در طول عمرش او را با دست خود به قتل رسانید. (تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۲۰۵).

ولی ظاهر این است که مفهوم آیه کلی است و همه دوستان اغواکننده و وسوسه گر را شامل می‌شود، و این شأن نزول هرگز آیه را تخصیص نمی‌زند، به خصوص این‌که «شیطان» معنای وسیعی دارد و همه شیاطین انس و جن را شامل می‌شود؛ به خصوص تکیه روی کلمه «فلان» آن هم به صورت نکره قرینه روشنی بر عمومیت مفهوم آیه است.^۱

توضیح

نقش دوستان در طرز تفکر ما

در روایات اسلامی تعبیرات زیادی در این باره دیده می‌شود که نشان می‌دهد چگونه دوستان منحرف و مشاوران گمراه می‌توانند فکر انسان را بدزدند و تشخیص او را دگرگون سازند، و در نتیجه راه وصول به حق را به روی او ببندند.

از جمله روایات زیر است:

۱. در فرمان تاریخی امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر درباره «مشاوران» تعبیراتی

بیان فرموده که شاهد مدّعی ما است:

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ هرگز بخیلی را در مشورت خود راه مده زیرا که تو را از احسان و نیکی باز می‌دارد و از فقر می‌ترساند، با افراد ترسو نیز مشورت مکن چراکه در کارهای مهم روحیه تو را تضعیف می‌کنند، حریصان را نیز به مشاورت مگیر که حرص توأم با ستمگری را در نظرت زینت می‌دهند».^۲

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۵۶۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که مشاوران منحرف چگونه می‌توانند در فکر انسان اثر بگذارند و حجاب معرفتش شوند.

۲. در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر دین دوست و همنشین او است».^۱

۱۹. حجاب تبلیغات و محیط

قبلاً به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ... فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ

خُوراً فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ»^۲

۲. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا

أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند اعراف/۱۱۶؛

آل عمران/۷۲؛ زخرف/۵۲-۵۴.

ترجمه

۱. «فرمود: ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آن‌ها را گمراه ساخت. - و برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت پدید آورد؛ و گفتند: این خدای شما، و خدای موسی است. و او (حقیقت را) فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)».

۲. «(قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن‌ها که خواهان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵ باب مجالسة اهل المعاصی، ح ۳.

۲. طه/۸۵ و ۸۸.

۳. قصص/۷۹.

زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!»

تفسیر و جمع بندی

تبلیغات مسموم

نخستین آیه اشاره به داستان سامری می کند. همان مرد جاه طلب و خودخواهی که از غیبت موسی علیه السلام که برای چهل روز به کوه طور (میعادگاه الهی) رفته بود استفاده کرد، و زر و زیور آلات بنی اسرائیل را جمع آوری نمود و از آن بتی ساخت به شکل گوساله! که گویا آن را به شکل مخصوصی در مسیر باد قرار می داد و صدایی شبیه صدای گوساله از آن بر می خاست.

او برای کار خود از فرصت خاصی استفاده کرد. هنگامی که ۳۵ روز از غیبت موسی علیه السلام گذشت، و آثار تبلیغات توحیدی مستمر موسی علیه السلام در دل آنان کم فروغ شد دست به کار گشت.

قرآینی که در آیات مربوط به این ماجرا در سوره طه و سوره های دیگر قرآن، و در تواریخ و تفاسیر آمده نشان می دهد که او از تبلیغات خاصی برای دزدیدن افکار مردم و شست و شوی مغزی آنان استفاده کرد، به گونه ای که حجابی بر عقل جمعیت افتاد و آن ها کم کم باور کردند این گوساله خدای موسی علیه السلام است؟!

جالب این که در آیه فوق می خوانیم که این سخن را تنها سامری نگفت؛ بلکه بنی اسرائیل نیز با او هم صدا شدند که این خدای بنی اسرائیل و موسی علیه السلام است. این تعبیر دلیل روشنی بر تأثیر تبلیغات سامری است. او از جهات زیر بهره گیری کرد:

۱. استفاده از غیبت موسی علیه السلام.

۲. تمدید مأموریت او به چهل شب.

۳. استفاده از زر و زیورآلاتی که برای توده عوام به خصوص بنی اسرائیل

ارزش زیادی داشت و چشم و دل آن ها را پر می کرد.

۴. بهره‌گیری از زمینه‌های مساعد انحرافی که وقتی بنی اسرائیل از دریای نیل نجات یافتند و از کنار قومی بت‌پرست عبور کردند از موسی عليه السلام تقاضای ساختن بت کردند. ﴿قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾؛ «(در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها معبودان (و خدایانی) دارند. گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».^۱

۵. موقعیت اجتماعی سامری در میان بنی اسرائیل و اعتماد آنان به او.

۶. علاقه افراد ضعیف‌الفکر به خدای محسوس، و عدم توجه آن‌ها به خدایی که از صفات جسمانی کاملاً دور است.

این جهات و جهات مختلف دیگر سبب شد که آن‌ها به کلی از خداوند واحد یکتا منحرف شوند و فریب تبلیغات مسموم سامری را بخورند و به بت‌پرستی روی آورند.

به هر حال این آیه دلیل روشنی بر حجاب تبلیغات فریبده است.

در دومین بخش از آیات فوق سخن از قارون، ثروتمند معروف بنی اسرائیل است که روزی به نمایش ثروت خویش در برابر بنی اسرائیل برخاست.

در تواریخ داستان‌ها یا افسانه‌های زیادی در این زمینه نقل شده. از جمله بعضی نوشته‌اند: قارون با یک گروه چهار هزار نفری از یاران و خدمتکاران خویش در میان بنی اسرائیل ظاهر شد، در حالی که هر کدام از آن‌ها بر اسب‌گران قیمتی با پوشش سرخ سوار بودند. کنیزان زیادی را نیز با خود آورد که بر استرهای سفید رنگ با زین طلایی سوار بودند و همه غرق انواع زینت آلات طلا و جواهرات.^۲

صحنه مزبور و تبلیغات هماهنگ با آن‌چنان بود که عقل‌گروه عظیمی از

۱. اعراف/۱۳۸.

۲. به تفسیر فخررازی (ج ۲۵، ص ۱۷) و قرطبی (ج ۱۴، ص ۳۱۷) ذیل آیات قصص مراجعه فرمایید.

بنی اسرائیل را دزدید، و پرده بر روح و فکر آنها افکند، آن چنان که او را ﴿ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (بهره‌مند بزرگ) و خوشبخت و سعادت‌مند پنداشتند، و آرزو کردند ای کاش جای او بودند.

تأثیر این‌گونه تبلیغات نه در آن زمان که در هر زمانی قابل انکار نیست، و بسیاری از جبّاران گذشته و امروز برای تخدیر افکار مردم، و تحمیق آنها، از این‌گونه نمایش‌ها و حرکت‌های تبلیغاتی بهره فراوان برده و می‌برند. تنها متفکران و اندیشمندان قوی هستند که می‌توانند این‌گونه حجاب‌ها را از مغز خود و دیگران کنار بزنند و چهره واقعی این‌گونه اشخاص را در پشت این صحنه‌ها ببینند.

توضیح

ابعاد گسترده تبلیغات در پرده پوشی بر حقایق

این مسأله در عصر و زمان ما واضح‌تر از آن است که نیاز به بحث و گفت‌وگو داشته باشد و در گذشته نیز چندان مخفی نبوده است.

جبّارانی که می‌خواستند خود و حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند به انواع وسایل تبلیغاتی برای شست‌وشوی مغزی مردم دست می‌زدند؛ از مکتب خانه‌های قدیم گرفته، تا محراب و منبر، و از داستان‌هایی که افسانه‌سرایان در قهوه‌خانه‌ها می‌گفتند گرفته تا کتاب‌های علمی!

در تاریخ گذشته شواهد و نمونه‌های زیادی وجود دارد که چگونه سردمداران سیاسی افکار ملت عظیمی را چنان شست‌وشو دادند که سالیان دراز در بدترین بیراهه‌ها سرگردان بودند، و گرفتار مصائب زیادی شدند.

در دنیای امروز قدرت تبلیغات به قدری زیاد است که در بعضی از کشورهای به اصطلاح پیشرفته، وسایل ارتباط جمعی، افراد با سواد و نسبتاً آگاه را برای انتخاب افرادی که مورد نظر گردانندگان آن وسایل است به پای صندوق‌های

رأی می‌برند، تا به افراد مورد نظرشان رأی دهند، و در حالی که گمان می‌کنند کاملاً آزادند مطلقاً اختیاری از خود ندارند.

این مسأله منحصر به امور سیاسی نیست؛ در امور اقتصادی نیز وسعت زیادی پیدا کرده، به گونه‌ای که ناگهان با یک موج تبلیغاتی جامعه‌ای را به سوی مصرف فرآورده‌ای می‌فرستند که گاه بیهوده و یا حتی زیانبار است، و از این راه، اقتصاد ناسالم را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند.

همچنین در مورد تحمیل مکتب‌های مختلف فکری با استفاده از امواج مرموز تبلیغات فرهنگی گاهی یک مکتب کاملاً بی‌پایه و بی‌اساس را در شکل یک مکتب منطقی و فلسفی و انسانی عرضه می‌کنند.

۲۰. حجاب و سوسه‌های شیاطین

نخست به آیات زیر گوش جان فرا دهیم:

۱. ﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۱

۲. ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ

عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نحل/۲۴؛

عنکبوت/۳۸؛ انعام/۱۱۲؛ محمد/۲۵.

۱. انعام/۴۳.

۲. زخرف/۳۶ و ۳۷.

۳. فاطر/۵.

ترجمه

۱. «چرا هنگامی که سختی (و عذاب) ما به آنان رسید، (تضرع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دل‌های آن‌ها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، آنچه را انجام می‌دادند، در نظرشان زینت داد».
۲. «و هر کس از یاد خداوند رحمان، روی گردان شود شیطانی را بر او مسلط می‌سازیم که همواره همنشین او خواهد بود. - و آن‌ها (شیاطین) این گروه را از راه (خدا) باز می‌دارند، در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان (حقیقی) آن‌ها هستند».
۳. «ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریید، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را نسبت به (کَرَم) خدا فریب دهد (و مغرور سازد!)».

شرح مفردات

شیطان اسم جنس است که شامل هر موجود متمرد و طغیانگر و خرابکار می‌شود؛ خواه از جن باشد یا از انسان‌ها و غیر آن‌ها.

در ریشه اصلی این واژه دو قول است:

نخست این‌که از ماده «شَطُونُ» (بر وزن ستون) به معنای بُعد و دوری است، و لذا به چاه عمیق که قعر آن از دسترس دور است، «شَطُون» (بر وزن زَبُون) گفته می‌شود.

دیگر این‌که از ماده «شَيْطُ» (بر وزن بَيْت) به معنای آتش گرفتن، و برافروخته شدن به خاطر خشم و غضب است، و از آن‌جا که شیطان از آتش آفریده شده و گرفتار خشمی آتشین در داستان سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام شد؛ این واژه بر ابلیس و موجودات دیگری همانند او اطلاق شده است.^۱

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم، مفردات راغب، لسان العرب، مجمع البحرین ماده «شیطان».

«غُرُور» (بر وزن شُرور) از مادّه «غُرور» (بر وزن شُعور) در اصل به معنای خدعه و نیرنگ و غفلت در حال بیداری آمده است؛ و شیطان را از این جهت «غُرور» گفته‌اند که افراد را با نیرنگ و فریب خود از راه بیرون می‌برد، و حق و باطل را در نظر آنان دگرگون می‌سازد.

تفسیر و جمع‌بندی

چگونه باطل را تزئین و انسان را چشم‌بندی می‌کنند؟

نخستین آیه مورد بحث سخن از گروهی از اقوام پیشین می‌گوید که پیامبرانی به سراغ آن‌ها آمدند ولی آن‌ها از تسلیم شدن در برابر حق، سرباز زدند، خداوند آن‌ها را برای بیداری و آگاهی با مشکلات و حوادث سخت، با فقر و بیماری و خشکسالی و قحطی و درد رنج‌هایی روبرو ساخت، اما آن‌ها به جای بیداری و توبه و بازگشت به راه حق، هم‌چنان به راه انحرافی خود ادامه دادند.

قرآن در این آیه می‌فرماید: چرا هنگامی که سختی (و عذاب) ما به آنان رسید، تضرع نکردند و تسلیم نشدند؟ بعد عامل آن را دو چیز می‌شمرد: نخست این که دل‌های آن‌ها تیره و سخت و انعطاف‌ناپذیر شده بود ﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾.

دیگر این که شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد، به گونه‌ای که کارهای خلاف را صواب، و زشتی‌ها را زیبا می‌پنداشتند، و این نفوذ شیطان از طریق استفاده از روح هواپرستی که حاکم بر آن‌ها بود، صورت گرفت ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

در دومین آیه، به صورت یک حکم کلی، سرنوشت کسی را که از یاد خدا، روی گردان می‌شود بازگو می‌کند؛ و می‌فرماید: «ما شیطان را بر او مسلط می‌سازیم که همواره همنشین او خواهد بود». و آن‌ها (شیاطین) این گروه را از راه (خدا) باز می‌دارند، در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان (حقیقی) آن‌ها هستند».

مفسران و ارباب لغت برای جمله «يَعُشُّ» دو معنا ذکر کرده‌اند: بعضی گفته‌اند از ماده «عَشَى» به معنای تاریکی خاصی است که در چشم پیدا می‌شود، و بر اثر آن، چشم بینایی خود را از دست می‌دهد یا شب کور می‌شود. بنابراین معنای آیه شریفه این است: کسی که آیات الهی را با چشم خود در جهان آفرینش نبیند، و از زبان پیامبران الهی نشنود، گرفتار دام شیطان و تسویلات او می‌گردد.

بعضی دیگر آن را از ماده «عَشُو» (بر وزن نَشُو) دانسته‌اند که وقتی با «عن» ذکر می‌شود، به معنای اعراض و روی گردانی است.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: کسانی که از یاد خدا روی‌گردان شوند؛ شیطانی را بر آن‌ها مسلط خواهیم ساخت.^۱

اما جمله «نَفَيْضٌ» از ماده «فَيْضٌ» (بر وزن فَيْضٌ) در اصل به معنای پوست تخم مرغ است؛ سپس به معنای مسلط ساختن آمده است. این تعبیر نشان می‌دهد که شیطان چنان بر این‌گونه افراد مسلط می‌شود که از هر سو آن‌ها را احاطه کرده و رابطه آنان را از جهان خارج به کلی قطع می‌کند، و این بدترین حجاب برای یک انسان در برابر معرفت است.

از آن بدتر آن‌که این تسلط و احاطه ادامه می‌یابد و عاقبت او به جایی می‌رسد که به گمراهی خود افتخار می‌کند و گمان دارد که در طریق هدایت است: «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ».

آخرین آیه مورد بحث با آهنگی رسا به همه مردم هشدار می‌دهد که وعده خداوند حق است؛ سپس دو عامل برای انحراف از حق و فریب خوردن و بازماندن از معرفت ذکر می‌کند. نخست دنیا است. می‌فرماید: «مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد» و دیگر شیطان است، می‌فرماید: «مبادا شیطان فریبکار شما را

۱. به لسان العرب، مفردات راغب، تفسیر قرطبی، تفسیر روح البیان و المیزان مراجعه شود.

نسبت به (کرم) خدا فریب دهد (و مغرور سازد!) «گاهی شما را به کرم او امیدوار سازد، و از خشم او بی خبر کند، و گاه آن چنان سرگرمتان سازد که اصلاً به خدا و فرمان او نیندیشید، یا دستوره‌های او را دگرگون در نظرتان جلوه دهد.

«غُرور» (بر وزن شرور) به هر چیز فریبنده، خواه مال و مقام و شهوات باشد یا انسان فریبکار و شیطان اطلاق می‌شود؛ ولی از آن‌جا که فرد واضح آن شیطان است غالباً به او تفسیر می‌شود.^۱

تعبیر به «لَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» به اعتقاد بسیاری از مفسران اشاره به مغرور ساختن انسان از سوی شیطان نسبت به عفو و کرم الهی است. آن چنان او را به عفو خداوند مغرور می‌سازد که آلوده هر گناهی می‌شود و عجب این‌که خیال می‌کند این دلیل کمال ایمان و معرفت او است که خدا را با این صفات شناخته! این نیز یکی از حجاب‌های معرفت است.

توضیحات

۱. شیطان کیست؟

شیطان چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم نام یک فرد نیست؛ بلکه ابلیس که سجده بر آدم عليه السلام نکرد یکی از شیاطین بود.

تمام سردمداران کفر و ظلم و شرک و فساد در ارض، و همه عمال دستگاه‌های اغواگر، جزء لشکریان شیطان‌اند.

از آیات قرآن بر می‌آید که شیطان لشکر مجهزی دارد؛ مرکب از لشکر سواره و پیاده؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ»؛ «و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آن‌ها (آدمیان) گسیل دار».^۲

۱. «غُرور» صیغهٔ مبالغه است.

۲. اسراء/۶۴.

«اجلب» از ماده «اجلاب» به معنای گسیل سریع، و یا به معنای فریاد زدن برای به حرکت درآوردن گروه و جمعیتی است.

در این که منظور از لشکر سواره و پیاده شیطان چیست؟ بسیاری از مفسران گفته‌اند: هرکس سواره یا پیاده در طریق معصیت خدا حرکت می‌کند و یا در این راه جنگ می‌کند از لشکر سواره و پیاده شیطان است.^۱

این احتمال نیز وجود دارد که لشکر سواره شیطان اشاره به شهوات و صفات مذمومی است که بر قلب و روح انسان مسلط و سوار می‌گردد، و لشکر پیاده او عواملی است که از بیرون برای انحراف انسان تلاش و کوشش می‌کنند.

۲. پاسخ به یک سؤال

که چگونه ممکن است خداوند ما را در مقابل چنین لشکر عظیم بی‌رحم و نیرومندی تنها بگذارد؟ و آیا این امر با حکمت و عدل او هماهنگ است؟ در قرآن مجید آمده، خداوند مؤمنان را با لشکریانی از فرشتگان مجهز می‌کند، و نیروهای غیبی و معنوی جهان را با آنها که در مسیر جهاد نفس و جهاد دشمن پیکار می‌کنند همراه می‌سازد: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»؛ «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! - ما (فرشتگان) یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هرچه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هرچه طلب کنید به شما داده می‌شود».^۲

۱. قرطبی (ج ۱۱، ص ۲۹۸) این تفسیر را از اکثر مفسرین نقل کرده است.

۲. فصلت/۳۰ و ۳۱.

۳. نکته مهم دیگر این که شیطان هرگز سر زده وارد خانه دل ما نمی‌شود و این خود ما هستیم که در را به روی او می‌گشاییم؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ «زیرا او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد. - سلطه او تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده اند، و کسانی که او را شریک (خدا در اطاعت و بندگی) قرار می‌دهند (و به فرمان شیطان گردن می‌نهند)».^۱

اصولاً اعمال انسان‌ها است که زمینه‌های نفوذ شیطان را فراهم می‌سازد. در این جا حجاب‌های بیست‌گانه معرفت، پایان می‌یابد و به سراغ زمینه‌های معرفت می‌رویم.

پنجم

اشاره

آگاهی بر صفات و روحیات و اعمالی که زمینه‌ساز معرفت است از مهم‌ترین مباحث مربوط به شناخت، محسوب می‌شود؛ و قرآن مجید در این زمینه تعبیرات بسیار پر معنا و اشارات بسیار لطیف و زیبایی دارد. گرچه زمینه سازه‌های معرفت بسیار است؛ اما اصول مهمی که در آیات مختلف قرآن مجید به آن اشاره شده عبارت از امور زیر است:

۱. تقوا.

۲. ایمان.

۳. خشیت و احساس مسئولیت.

۴. تزکیه نفس.

۵. هوشیاری.

۶. آگاهی.

هریک از این امور در فصل جداگانه‌ای بعد از ذکر آیاتش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. رابطه تقوا و معرفت

قبلاً به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱

۱. انفال/۲۹.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:
بقره/۱، ۲ و ۲۸۲.

ترجمه

۱. «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می دهد».
۲. «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره‌ای دو چندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است».

شرح مفردات

«تَقْوَى» در اصل از ماده «وَقَايَه» (بر وزن درایه) است؛ و چنانکه راغب در مفردات می گوید به معنای حفظ کردن چیزی در برابر آفات است.

سپس می افزاید: تقوا به معنای محفوظ داشتن روح و نفس است از آنچه بیم می رود به آن زیان رساند؛ سپس به خوف و ترس (و پرهیز) نیز تقوا گفته شده است، و در لسان شرع آن را به خویشتن داری در برابر گناه و محرمات اطلاق می کنند، و کمال آن به ترک بعضی از مباحات مشکوک است.^۲

جمعی از مفسران حدیثی از بعضی از صحابه نقل کرده اند که او در مقابل سؤال از حقیقت تقوا گفت: آیا هرگز از راه پرخاری گذشته اید؟ وقتی پاسخ مثبت

۱. حدید/۲۸.

۲. مفردات راغب ماده «وقی».

شنید گفت: در آن حال چه می‌کردید؟ آیا دامان خود را جمع نکرده و کوشش برای نجات از خارها نداشتید؟ این همان تقوا است.

بعضی گفته‌اند: حقیقت «تقوا» این است که انسان چیزی را در مقابل آفتی مانع قرار دهد، و همان‌گونه که انسان به وسیله سپر ضربات دشمن را از وجود خویش دفع می‌کند؛ افراد پرهیزکار نیز در زیر سپر اطاعت فرمان خدا، خویش را از عذاب الهی مصون می‌دارند.^۱

گاه «تقوا» را به سه مرحله تقسیم کرده‌اند: تقوا در برابر کفر، تقوا در برابر گناه، و تقوا در مقابل آنچه انسان را از یاد خدا غافل می‌کند.^۲

تفسیر و جمع‌بندی

اولین آیه مورد بحث رابطه تقوا و معرفت را با وضوح بیان می‌کند. روی سخن را به مؤمنان کرده؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد».

«فُرْقَانٌ» به گفته بعضی از ارباب لغت اسم مصدر است؛ و به گفته بعضی «مصدر» ولی به تصریح غالب مفسران در این‌گونه موارد معنای فاعلی دارد توأم با تأکید (شبيه مفهوم صیغه مبالغه) و به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا می‌سازد، و مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که شامل قرآن مجید، معجزات انبیاء، دلایل روشن عقلی، شرح صدر، توفیق و نورانیت باطنی و معنوی، و غیر آن می‌شود.^۳

۱. تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. همان.

۳. مراجعه شود به مفردات راغب، کتاب العین، لسان العرب، مجمع البحرین و المیزان و کشف (ذیل آیه مورد بحث).

به این ترتیب قرآن می‌فرماید: تقوا زمینه‌ساز معرفت است که در بعضی از مراحل کاملاً قابل استدلال است و در مراحل دیگری به امدادهای معنوی الهی باز می‌گردد.

قابل توجه این‌که «فرقانا» در آیه مورد بحث به صورت نکره و مطلق ذکر شده که هم دلالت بر عظمت این نور الهی دارد و هم گستردگی آن، و شامل مسائل اعتقادی و مسائل عملی و هرگونه اظهار نظر در امور مهمه زندگی می‌شود؛ و به این ترتیب میوه درخت تقوا، راه یافتن به شناخت هر خیر و برکت و دور ماندن از هرگونه شر و فساد است.

در دومین آیه بار دیگر رابطه تقوا و معرفت به وضوح نشان داده شده است؛ زیرا برای کسانی که تقوای الهی پیشه کنند و ایمان به رسول خدا بیاورند سه پاداش بیان فرمود:

نخست این‌که: خداوند دو سهم و نصیب از رحمتش را به چنین افرادی می‌بخشد: سهمی به خاطر ایمان، و سهمی به خاطر تقوا، و یا سهمی به خاطر ایمان به انبیاء پیشین، و سهمی به خاطر ایمان به پیغمبر اسلام ﷺ زیرا با این‌که مخاطب در آیه مؤمنان‌اند ولی به آن‌ها دستور می‌دهد به رسول خدا ﷺ ایمان بیاورند؛ و شأن نزول آیه نیز نشان می‌دهد که درباره گروهی از اهل کتاب و مسیحیان حبشه است که قرآن را شنیدند و به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آوردند.

دیگر این‌که خداوند به خاطر این ایمان و تقوا نوری برای آن‌ها قرار می‌دهد که راه خود را به وسیله آن باز کنند ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾.

گرچه بعضی خواسته‌اند مفهوم آیه را مقید کرده و اشاره به نوری بدانند که در صحنه قیامت در پیشاپیش مؤمنان و طرف راست آن‌ها حرکت می‌کند ولی هیچ‌گونه دلیلی بر این تقيید در آیه مورد بحث نیست؛ بلکه مفهوم آن همان‌گونه که در تفسیر المیزان نیز آمده است مفهوم گسترده‌ای است که دنیا و آخرت را شامل می‌شود، و به این ترتیب نشان می‌دهد که در میان تقوا و روشن بینی رابطه نیرومندی است.

دیگر این‌که: گناهان آن‌ها را در پرتو ایمان و تقوا می‌بخشد و مشمول رحمت خاصش می‌سازد: «وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

توضیحات

الف) رابطه علم و تقوا در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی نیز تأثیر تقوا بر مسأله علم به وضوح بیان شده است. این روایات به خوبی نشان می‌دهد که پاکی قلب و روح به وسیله تقوا زمینه ساز معارف الهیه است.

به عنوان نمونه به احادیث زیر توجه فرمایید:

یک. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ التَّقَى جَنَى ثَمَارَ الْهُدَى؛ آن کس که درخت‌های تقوا را بنشانند میوه‌های هدایت را خواهد چید!»^۱.

دو. در توصیه‌های خضر به موسی علیه السلام آمده است: «يَا مُوسَى وَطَّنْ نَفْسَكَ عَلَى الصَّبْرِ تَلَقَّ الْحِلْمَ وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ التَّقْوَى تَنَلِ الْعِلْمَ وَرَضَّ (رَوْضَ) نَفْسِكَ عَلَى الصَّبْرِ تَخْلُصَ مِنَ الْأَثْمِ؛ ای موسی جان خود را آماده صبر کن تا به حلم و بردباری رسی، و تقوا را در قلب خویش جای ده تا به علم و معرفت دست یابی، و نفس خویش را با صبر، ریاضت ده تا از گناه نجات یابی»^۲.

ب) چگونگی ارتباط چشمه‌های جوشان علم و تقوا

تقوا و اجتناب از گناهان و آلودگی‌ها چه تأثیری در مسأله آگاهی و معرفت دارد؟ و به تعبیر دیگر رابطه منطقی علم و اخلاق چیست؟ این دو در حقیقت رابطه نزدیکی دارند؛ و چه رابطه‌ای نزدیک‌تر از تأثیر

۱. اعلام‌الدین فی صفات المؤمنین، ص ۱۸۶.

۲. منیة المرید شهید ثانی، (طبق نقل بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۷).

متقابل این دو بر یکدیگر. تقوا سرچشمه علم است، و علم نیز سرچشمه تقوا. تأثیر تقوا را بر علم و معرفت از طرق زیر می توان مدلل ساخت:

یک. همیشه سنخیت و هماهنگی سبب جاذبه و ارتباط است.

دو. داس تقوا تمام خار و خس های مزاحم را از مزرعه روح آدمی می چیند، و دل را برای پرورش بذرهای علم و دانش، آماده می کند. تمام بذرهای علوم، از آغاز در این مزرعه به دست آفریدگار پاشیده شده. مسأله مهم از بین بردن مزاحمات و آبیاری صحیح است.

در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم که به یاران خود فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيُنزَلُ إِلَيْكُمْ وَلَا فِي تُحُومِ الْأَرْضِ فَيَصْعَدُ عَلَيْكُمْ، وَلَكِنَّ الْعِلْمَ مَجْبُودٌ فِي قُلُوبِكُمْ مَرْكُوزٌ فِي طَبَائِعِكُمْ، تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرَّوْحَانِيِّينَ يَظْهَرُ لَكُمْ؛ علم در آسمان نیست تا به سوی شما فرود آید و در اعماق زمین نیست که برای شما صعود کند، بلکه علم در اعماق دل های شما و در سرشت و طبیعتتان پنهان است؛ به اخلاق فرشتگان و پاکدلان، متخلق شوید تا علم بر شما ظاهر گردد».^۱

سه. می دانیم بخل و حسد در مبدأ عالم هستی نیست، و به مضمون «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ «و هیچ چیز نیست، مگر آن که خزاین آن نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معینی آن را نازل نمی کنیم».^۲

بنابراین محرومیت ها، بر اثر عدم لیاقت افراد است، تقوا انسان را لایق فیض الهی می کند و چه فیضی بالاتر از معارف الهیه و علوم روشنگر است.

اما تأثیر متقابل علم در تقوا: علم حقیقی ریشه های رذایل اخلاقی و سرچشمه های گناه را از بین می برد، و عواقب این امور را به انسان نشان می دهد. این آگاهی کمک مؤثری به پیدایش تقوا و پرهیز از گناه می نماید، این دو به صورت مداوم در یکدیگر اثر می گذارند و شاید آیه ۲۰۱ سوره اعراف اشاره

۱. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. حجر/۲۱.

لطیفی به همین تأثیر متقابل است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند؛ به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شود».

یعنی نخست تقوا است، و به دنبال آن تذکر و یادآوری، و سپس بصیرت، و نتیجه آن نجات از وسوسه‌های شیطان است.

ج) سوء استفاده از رابطه علم و تقوا

با این‌که رابطه تقوا و معرفت، همان‌گونه که بیان شد، رابطه‌ای است انکارناپذیر هم از نظر قرآن و اخبار، و هم از نظر دلیل و عقل؛ ولی با این حال نباید تصوّر کرد که مفهوم این سخن آن است که ما طریق تحصیل علم را طبق روال معمول رها سازیم، و بگوییم: تنها به اصلاح درون می‌پردازیم، تا همه علوم و دانش‌ها به سوی قلب ما سرازیر شود!

اسلام از یک سو، تحصیل علم را واجب می‌شمرد، تا آن حد که حضور در مجلس علم را حضور در باغی از باغ‌های بهشت می‌شمرد: «مَجْلِسُ الْعِلْمِ رَوْضَةٌ مِّنْ رِّيَاضِ الْجَنَّةِ»^۱.

از سوی دیگر دعوت به تقوا و تهذیب نفس می‌کند، تا روح و جان آماده پذیرش معارف الهی گردد.

به این ترتیب، هم کسانی که راه تحصیل علم را رها کرده و تنها به تصفیه باطن معتقدند که غالباً این تصفیه باطن نیز بر اثر ناآگاهی به راه‌های انحرافی کشیده می‌شود، در اشتباه‌اند، و هم کسانی که تنها به تحصیل علوم رسمی قناعت کرده و اهمیتی به تقوا و تهذیب نفس نمی‌دهند، گمراه می‌باشند. آری برای وصول به حق هر دو ضروری است.

۱. الدرّة الباهرة من الاصداف الطاهرة، النص، ص ۲۰.

۲. رابطه ایمان و معرفت

اشاره

روح ایمان همان تسلیم در برابر حق و خضوع در مقابل واقعیت است؛ و از آنجا که بزرگترین واقعیت در عالم هستی ذات پاک خدا است؛ روح ایمان بر محور توحید و خداشناسی دور می‌زند.

ایمان به انسان اجازه می‌دهد که واقعیت‌ها را آن‌گونه که هست بشناسد، خواه آن واقعیت تلخ باشد یا شیرین، باب طبع و مطابق میل باشد یا نباشد. کسانی که در برابر حق تسلیم نیستند معلوماتشان در واقع تجسّمی است از خواسته‌ها و هوسهایشان، نه واقعیت‌های موجود در جهان خارج. آن‌ها دنیا را با همان رنگ که می‌خواهند می‌بینند، نه با همان رنگ و کیفیتی که وجود دارد.

اکنون به سراغ قرآن می‌رویم و آیات زیر را با گوش جان می‌شنویم:

۱. ﴿أَوَمَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي

الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱

۲. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ

وَنُورُهُمْ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نور/۴۰؛

زمر/۲۲.

ترجمه

۱. «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، [کافر بود و ایمان آورد]

و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نمی‌شود؟!».

۱. انعام/۱۲۲.

۲. حدید/۱۹.

۲. «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آن‌ها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان».

تفسیر و جمع‌بندی

تأثیر ایمان در روشن بینی

نخستین آیه مورد بحث سخن از کسانی می‌گوید که مرده بودند و خدا آن‌ها را زنده کرد؛ و سپس نوری برای آن‌ها قرار داد که راه خود را با آنان ببینند. منظور از مرده بودن و زنده شدن همان ایمان بعد از کفر است چنانکه در آیه ۲۴ سوره انفال می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد» بنابراین حیات همان حیات ایمان حقیقی و راستین است، حیاتی است آمیخته با نور و روشنایی معرفت ساز.

نقطه مقابل این گروه کسانی هستند که در ظلمات کفر باقیمانده و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا».

بسیاری از مفسران گفته‌اند منظور از این نور، قرآن است، و بعضی آن را نور دین، و بعضی نور حکمت دانسته‌اند.^۱ بعضی نور اطاعت را نیز بر آن افزوده‌اند^۲ ولی بدون شک این نور مفهوم وسیعی دارد که هرگونه معرفت و شناختی را شامل می‌شود و مسلماً فهم قرآن یکی از مصادیق اتم آن است.

تعبیر به «يَمُشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ «با آن در میان مردم راه برود» بیشتر متناسب با زندگی اجتماعی دنیا است. این تعبیر نشان می‌دهد که ایمان زمینه‌های معرفت را در قلب آدمی فراهم می‌سازد و از اشتباهات در زندگی دنیا نیز باز می‌دارد.

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۵۶ (و تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۷۸).

۲. تفسیر ابوالفتح، ج ۸، ص ۲۵.

در دومین آیه بعد از آن که مؤمنان را به صدیق و شهید بودن توصیف می‌کند؛ می‌افزاید: «برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان»؛ ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾.

«صَدِيقٌ» صیغهٔ مبالغه است. بعضی گفته‌اند به معنای کسی است که هرگز دروغی از او سر نزده است. بعضی گفته‌اند که به معنای کسی است که آن‌چنان عادت به راستگویی کرده که دروغ گفتن برای او عادتاً ممکن نیست. بعضی گفته‌اند: به معنای کسی است که در عقیده و سخن راست می‌گوید و اعمالش، گفتار و اعتقادش را تصدیق می‌کند.^۱

می‌توان میان تمام این معانی جمع کرد. به این ترتیب مسلماً منظور از آیه همه مؤمنان نیست؛ بلکه مؤمنانی است که در حدّ بالایی از ایمان قرار دارند. اما منظور از «شهید» ممکن است این باشد که مؤمنان راستین ثواب شهیدان را دارند همان‌گونه که در حدیثی داریم کسی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد دعا بفرمایید که خداوند شهادت را روزی من کند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ؛ مؤمن شهید است» و سپس آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...﴾ (آیه مورد بحث) را تلاوت کرد.^۲

این احتمال نیز داده شده که منظور از «شهید»، گواه بر اعمال است؛ زیرا از آیات متعددی استفاده می‌شود که گروهی از مؤمنان (انبیاء و امامان) گواه بر اعمال امت‌ها هستند.

جمع میان این دو معنا نیز بعید نیست. جمع میان این دو معنا نیز بعید نیست. «اجر» در جملهٔ ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ به معنای پاداش اعمال آن‌ها است،

۱. مفردات راغب، مادهٔ «صدق»؛ مجمع البحرین، مادهٔ «صدق»؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۳؛ تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۱۷۴؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۸.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۹.

و «نور» را بعضی به معنای نور ایمان مؤمنان در قیامت می‌دانند که راه‌گشای راه بهشت است. ولی دلیلی بر این محدودیت نداریم؛ بلکه «نور» در این جا به صورت مطلق ذکر شده که هم نور معرفت و آگاهی را در دنیا شامل می‌شود و هم نوری که راه‌گشای راه بهشت است در صحنه آخرت.

توضیح

رابطه ایمان و علم در احادیث اسلامی

۱. در روایت دیگری که از موسی بن جعفر علیه السلام از پدران گرامی‌اش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مطلب با تعبیر دیگری نقل شده است که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَفِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى؛ بر حذر باشید از فراس‌ت مؤمن که با نور خدا نگاه می‌کند».^۱

۲. در بعضی از روایات مطلب از این فراتر رفته است. چنانکه در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ؛ از حدس و گمان افراد با ایمان بر حذر باشید چرا که خداوند حق را بر زبان آن‌ها قرار داده».^۲

۳. همچنین در نهج البلاغه از آن حضرت چنین آمده است: «وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَبِالْإِيمَانِ يَعْزَمُ الْعِلْمُ؛ به وسیله اعمال صالح می‌توان به وجود ایمان پی برد و به وسیله ایمان کاخ علم و معرفت آباد می‌گردد».^۳

همان‌گونه که در آغاز این بحث گفتیم ایمان راستین انسان را عاشق حق و حقیقت می‌کند، و روح تسلیم در برابر واقعیات را در آدمی می‌دمد؛ و به این ترتیب روح و جان از هرگونه قید و بندی آزاد و آماده پذیرش هرگونه معرفت می‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۵، ح ۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۰۹.

۳. همان، خطبه ۱۵۶.

۳. رابطه صبر و شکر و معرفت

قبلاً به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱
۲. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: سبأ/۱۹؛ شوری/۳۲ و ۳۳.

ترجمه

۱. «ما موسی را با آیات (و معجزات) خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم): قومت را از تاریکی ها به سوی نور خارج ساز؛ و ایام الله (روزهای خاص) الهی را به آنان یادآوری کن. در این، نشانه هایی است برای هر شکیبای شکرگزار».
۲. «آیا ندیدی کشتیها به برکت نعمت خدا در دریا حرکت می کنند تا بخشی از آیتش را به شما نشان دهد؟! در اینها نشانه هایی است برای هر شکیبای شکرگزار».

تفسیر و جمع بندی

سیر آفاق و انفس و همسفران صبور و شکیبا

نخستین آیه از بنی اسرائیل سخن می گوید، در آن زمان که پیامبرشان موسی علیه السلام مأمور هدایت آنها شد و با آیات الهی و معجزات آشکار به سراغ آنان آمد. او مأمور بود آنان را از ظلمت های شرک و کفر و فساد به نور توحید که منبع

۱. ابراهیم/۵.

۲. لقمان/۳۱.

همه برکات است، رهنمون گردد، و ایام الله را یادآوری کند. در پایان آیه می‌فرماید: «در این، نشانه‌هایی است برای هر شکیبای شکر گزار»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾.

در این‌که منظور از «ایام الله» چیست؟ در میان مفسران گفت‌وگو است. بعضی به معنای نعمت‌ها و بلاهای الهی گرفته‌اند؛^۱ و بعضی به معنای روزهای پیروزی پیامبران و امت‌های صالح، و بعضی اشاره به روزهای عذاب اقوام سرکش می‌دانند. ولی ظاهراً در میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد و همه این‌ها از ایام الله است.

اما چرا بهره‌گیری از این آیات الهی و درس‌های عبرت را مخصوص صابران و شاکران می‌کند - توجه داشته باشید «صبار» و «شکور» هر دو صیغهٔ مبالغه است. یکی فزونی صبر و استقامت را می‌رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت را - به خاطر آن است که بررسی دقیق این حوادث و ریشه‌های آن‌ها از یک‌سو، نتایج آن‌ها از سوی دیگر نیازمند به صبر و حوصله و شکیبایی است. به علاوه آن‌هایی می‌توانند بهره‌کافی از این حوادث بگیرند که قدر این نعمت‌ها را می‌دانند و در برابر آن سپاس‌گذارند.

به این ترتیب صبر و شکر دو زمینه مناسب برای معرفت و آگاهی بیشتر است. این احتمال نیز وجود دارد که ذکر «صبر» و «شکر» در این آیه در کنار یکدیگر به خاطر آن است که این افراد در برابر مصائب با سلاح صبر و شکیبایی مجهز می‌شوند، و در برابر نعمت‌ها با سلاح شکر، و به این ترتیب نه در برابر مصیبت زانو می‌زنند، و نه در مقابل نعمت مغرور می‌شوند، و در هر حال خویش را گم نمی‌کنند، به همین دلیل توانایی بر اندوختن معرفت و گرفتن درس عبرت از این حوادث بزر دارند.

۱. این تفسیر در چند روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸ و تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۶.

در آیه دوم این جمله را ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ بعد از مسأله حرکت کشتی‌ها بر صفحه اقیانوس‌ها می‌آورد که به فرمان خدا و با استفاده از وزش منظم بادها به سرعت مسافت‌های دور و دراز را طی کرده، و به سرمنزل مقصود می‌رسند.

مسئلاً این موضوع یکی از آیات تکوینی، و نشانه نظم آفرینش و قدرت خداوند عالم در پشت این صحنه است.

ولی آیا بهره‌گیری از این نشانه‌های الهی که در نظام عالم هستی حتی در وزش بادها منعکس است برای همه ممکن است؟ یا مخصوص کسانی است که با دقت و حوصله و صبر و شکیبایی تمام ریزه کاری‌های این نظام عجیب را تا آن‌جا که عقل و دانش بشر اجازه می‌دهد مورد بررسی قرار می‌دهند؟ از سوی دیگر انگیزه شکر منعم عامل حرکت و تلاش آن‌ها در طریق معرفت و شناخت او می‌گردد.

قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: «آیات» در این جا به معنای علامات است. و این علامات و نشانه‌ها در قلب همه آشکار نمی‌شود، بلکه مخصوص کسانی است که در برابر بلاها صابر و در مقابل نعمت‌ها شاکر باشد.^۱

در تفسیر روح‌البیان آمده است: «صبار» به معنای کسی است که در برابر مشقت‌های سخت مقاومت می‌کند، و خویشتن را برای تفکر در آیات انفسی و آفاقی به تعب می‌افکند.^۲

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفُ صَبْرٍ وَنِصْفُ شُكْرٍ؛ ایمان دو بخش است نیمی از آن صبر است و نیم دیگر شکر».^۳ این حدیث تأکیدی است بر مفهوم آیات فوق.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

۲. تفسیر روح‌البیان، ج ۷، ص ۹۸.

۳. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۳۷۱؛ تفسیر فخررازی، ج ۲۵، ص ۱۳۱؛ تفسیر مراغی، ج ۲۱، ص ۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۲ و تفاسیر دیگر.

نتیجه

از آیات فوق این حقیقت به وضوح روشن می‌شود که هرکس در مطالعه اسرار آفرینش و همچنین اسرار زندگی اجتماعی بشر دقیق‌تر و شکیباتر باشد و روح شکرگزاری، یعنی استفاده از وسایل معرفت بر وجود او حاکم گردد؛ سهم بیشتری از معرفت و شناخت نصیب او می‌شود و به همین دلیل صبر و شکر از جمله زمینه‌های مؤثر معرفت است.

۴. معرفت زمینه ساز معرفت است

اشاره

معروف است که ثروت، ثروت می‌آفریند. اشاره به این‌که مقداری از سرمایه، خود زمینه‌ای برای سود و سرمایه بیشتر می‌شود؛ و هر قدر حجم آن افزون گردد درآمد آن نیز فراوان‌تر می‌شود.

این معنا در معارف و علوم و دانش‌ها نیز حاکم است. افرادی که سرمایه علمی دارند زمینه مساعدی برای جذب سرمایه علمی بیشتری دارند، لذا می‌گوییم معرفت خود زمینه‌ساز معرفت است، یعنی علم و معرفت در یک مرحله، زمینه دست یافتن به مراحل بالاتر را فراهم می‌سازد.

اکنون با هم به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ^۱

۲. ﴿فَتِلْكَ تُبَيِّنُهُمْ حَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^۲

۱. روم/۲۲.

۲. نمل، آیه ۵۲.

ترجمه

۱. «و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین، و تفاوت زبانها و رنگهای شماست؛ در این نشانه هایی است برای اهل دانش».
۲. «این خانه های آنهاست درحالی که بخاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند».

تفسیر و جمع بندی

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي!

نخستین آیه مورد بحث در ضمن آیات متعددی از سوره روم است که اشاره به آیات آفاقی و انفسی می کند، و نشانه های خداوند را در عالم اکبر (مجموعه جهان هستی) و عالم اصغر (وجود انسان) بر می شمرد. در این آیه از یک سو به جهان بزرگ اشاره کرده؛ می فرماید: «و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین است»؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» سپس به بعضی از ریزه کاری های وجود انسان اشاره کرده؛ می افزاید: «و دیگر از نشانه های او تفاوت زبانها و رنگ های شما است»؛ «وَ اٰخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوَانِكُمْ».

نه تنها زبان و رنگ ظاهر، که زبان فکر و رنگ درون و ذوقها و سلیقهها، به قدری مختلف و متنوع است که ممکن نیست دو انسان را مانند هم پیدا کرد. حتی این تفاوت در میان دوقلوها نیز دیده می شود!

این تفاوت از یک سو سبب شناخت و تمایز انسانها می گردد. از سوی دیگر این تنوع و اختلاف سبب می شود که هر گروهی به سوی بخشی از نیازمندی های متنوع زندگی کشیده شوند، و تمام نیازمندی های اجتماعی به وسیله تنوع ذوقها و استعدادها تأمین گردد.

از این جا روشن می شود که اگر اختلاف رنگها و زبانها هم ردیف خلقت آسمانها و زمین قرار داده شده به خاطر این است که روشن سازد از بزرگترین

موجودات جهان هستی گرفته تا ساده‌ترین آن‌ها (به حسب ظاهر) همه و همه از نظامات حساب شده و دقیقی پیروی می‌کنند و از نشانه‌های علم و قدرت او هستند.

قابل توجه این‌که در پایان این آیه می‌فرماید: «در این نشانه‌هایی است برای اهل دانش»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾.

آری عالمان هستند که با دقت و موشکافی تمام این اسرار را یک به یک بررسی می‌کنند و آگاهی قبلی آن‌ها زمینه ساز آگاهی‌های بیشتر است.

دومین آیه از گروهک‌های مفسودی سخن می‌گوید که به گفته مفسران در سرزمین وادی القریٰ در میان قوم صالح زندگی داشتند، و تعداد آن‌ها نه گروهک کافر و منافق بود. آن‌ها پیوسته به خرابکاری مشغول بودند؛ چنانکه در آیات همین سوره نمل آمده است: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾.^۱ خداوند مهلت زیادی به آنان برای اصلاح خویشتن و توبه و بازگشت داد ولی جز بر غرورشان نیفزود، سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و صاعقه‌ای مرگبار همراه با زلزله‌ای شدید به زندگی ننگین آنان پایان داد.

آیه مورد بحث می‌فرماید: «این خانه‌های آن‌هاست در حالی که به خاطر ظلم و ستمهایشان فرو ریخته»؛ ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾.

سپس می‌افزاید: «و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

نتیجه

مسئلاً آیات الهی خواه آفاقی باشد یا انفسی، و خواه مربوط به درس‌های عبرتی باشد که در سرگذشت پیشینیان بوده، برای همه انسان‌ها است، ولی از

آنجا که همگی از آن بهره نمی‌گیرند قرآن می‌فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است برای افراد آگاه و عالم».

گاه می‌فرماید: «برای افراد باتقوا».

گاه می‌فرماید: «برای افراد کنجکاو و شککیا و شکرگزار».

اشاره به این که تنها این گروه‌ها به خاطر زمینه‌های مساعدی که دارند از این آیات منتفع می‌شوند.

آیات فراوان دیگری در قرآن مجید نیز وجود دارد که خالی از اشاره به این حقیقت نیست؛ که همواره آگاهی‌ها زمینه ساز آگاهی بیشتر، و معرفت، زمینه ساز معرفت فزون‌تر است، مانند:^۱

﴿يُقَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «او آیات (خود را) برای گروهی که آماده درک حقایق‌اند، شرح می‌دهد».^۲

﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، و قرآنی است فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند».^۳

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «و این‌ها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید».^۴

۵. رابطه خوف و معرفت

اشاره

انسان تا احساس مسئولیت نکند به منابع معرفت توجه نخواهد داشت،

۱. اعراف/۳۲.

۲. یونس/۵.

۳. فصلت/۳.

۴. بقره/۲۳۰.

و بی تفاوت از کنار همه آیات الهی و نشانه‌های او و اندرزها و موعظه‌ها می‌گذرد. این جا است که باید گفت یکی از زمینه‌های مهم معرفت احساس مسئولیت و خوف از خدا است که روح و جان را آماده برای پذیرش انواع علوم و معارف می‌کند.

با توجه به این اشاره با هم به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ﴾^۱
۲. ﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾^۲

ترجمه

۱. «و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که (مردم) شهرها و آبادیها را مجازات می‌کند، در حالی که آنها ستمکارند! به یقین مجازات او، دردناک و شدید است! - در این (سرگذشت پیشینیان)، نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد؛ همان روزی که مردم در آن جمع آوری می‌شوند، و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند.»
۲. «و در آن (شهرهای بلا دیده) نشانه‌ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند به جای گذاردیم.»

تفسیر و جمع‌بندی

شناخت و احساس مسئولیت

در نخستین آیه، بعد از اشاره به سرگذشت گروهی از اقوام پیشین که بر اثر طغیان و ظلم و فساد، گرفتار عذاب‌های گوناگون الهی شدند، می‌فرماید:

۱. هود/۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. ذاریات/۳۷.

«این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که (مردم) شهرها و آبادی‌های را مجازات می‌کند، یکی را با زلزله ویرانگر، دیگری را با صاعقه آسمانی، و دیگری را با امواج خروشان نیل».

در پایان می‌فرماید: «به یقین مجازات او دردناک و شدید است»؛ ﴿إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾.

بعد می‌فرماید: «در این (سرگذشت پیشینان)، نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ﴾.

تعبیر «آیه» به صورت نکره اشاره به عظمت و اهمیت این آیت الهی، و درس عبرت است، و تعبیر به ترس از عذاب آخرت اشاره به زمینه‌ای است که برای معرفت و آگاهی و بیداری در کسانی که از قیامت می‌ترسند فراهم می‌شود.

ولی آنان که از عذاب قیامت نمی‌ترسند، رابطه این گناهان بزرگ را، با مجازات‌های الهی، درک نمی‌کنند؛ و ای بسا آن‌ها را به سرنوشت‌های جبری و تغییرناپذیر، و یا گردش افلاک و ستارگان و اوهام و خرافات دیگری از این قبیل، مربوط دانند و از معرفت حقیقی بازمانند.^۱

به علاوه تا انسان، یقین به مجازات الهی در آخرت پیدا نکند، نمی‌تواند یقین به مجازات دنیا داشته باشد، زیرا هر دو مولود معرفت خدا و معرفت عدالت او است.

دومین آیه مورد بحث اشاره به سرنوشت وحشتناک قوم لوط می‌کند. همان جمعیت آلوده‌ای که رسوایی را به آخرین حد رساندند و تمام ارزش‌های ایمانی و انسانی را به باد مسخره گرفتند و در لجن‌زار فساد و فحشا و بی‌عفتی فرو رفتند.

۱. در تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۳۳۲؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۸، ص ۴۹۷؛ تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۱۸۵، اشاره کوتاهی به این مطلب آمده است.

می‌فرماید: «و در آن (شهرهای بلا دیده) نشانه‌ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند به جای گذاریم»؛ «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ».

آثار بازمانده از این قوم تبه‌کار خواه به صورت ویرانه‌هایی در خشکی، یا در زیر آب‌های گندیده باشد، درس عبرتی است؛ و از این درس عبرت تنها کسانی بهره می‌گیرند که خوف الهی دارند و احساس مسئولیت می‌کنند. (و زمینه‌های معرفت در وجودشان آماده است).

به تعبیر بعضی از مفسران این آیه عبرت، برای کسانی است که آمادگی برای ترس از عذاب الیم را دارند، چرا که فطرتشان سالم و قلب‌های آن‌ها نرم است، نه آن‌ها که سنگدل‌اند؛ چرا که آن‌ها اعتنایی به این آیات ندارند، و آن را آیتی نمی‌شمرند.^۱

نتیجه

«خوف»، خواه به معنای خوف از خدا باشد، یا ترس از عذاب او، و یا ترس از گناه و معصیت (چرا که همه به یک معنا باز می‌گردد) روح انسان را برای پذیرش حقایق و معارف، آماده می‌سازد، زیرا انسان تا احساس مسئولیت نکند به سراغ منابع معرفت نمی‌رود، و در آیات آفاقی و انفسی و تکوینی و تشریحی، کنجکاوی و جست‌وجو نمی‌کند.

کوتاه سخن این که حرکت به سوی علم و معرفت نیاز به انگیزه و محرک دارد. این انگیزه می‌تواند یکی از امور زیر باشد:

۱. جاذبه علم و دانش و عشق به معارف.
۲. آگاهی از نتایج پر بار، و آثار گران‌بهای معرفت و وصول انسان به مراحل عالی تکامل در سایه آن.

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۶.

۳. احساس مسئولیت و ترس از عواقب دردناک فقدان معرفت و مجازات و کیفرهای آن.

هریک از این امور می‌تواند زمینه لازم را برای پیمودن این راه پرفراز و نشیب فراهم سازد؛ و اگر همه این امور دست به دست هم دهند مسلماً این حرکت سریع‌تر و عمیق‌تر و پربارتر خواهد بود.




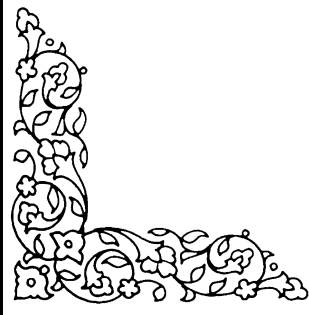
انگیزه‌های خداجویی



۱. انگیزهٔ عقلی

۲. انگیزهٔ عاطفی

۳. انگیزهٔ فطری



اشاره

همه می خواهند پاسخ این سؤالات معروف را بدانند:
از کجا آمده ایم؟ در کجا هستیم؟ و به کجا می رویم؟ چرا آمده ایم؟ آیا آمدن ما هدفی داشته است؟ و اگر هدفی داشته این هدف چیست؟ و برای رسیدن به این هدف چه اسبابی در اختیار ماست؟ مبدأ اصلی این عالم کیست و جهان آفرینش از کجا سرچشمه گرفته است؟ و سرانجام آیا راهی برای شناخت آن مبدأ بزرگ وجود دارد؟

این ها مهم ترین سؤالات انسان هاست.

از آن جا که همیشه «سؤال» انگیزه «حرکت» است، حرکتی به سوی پاسخ ها، و هر قدر این سؤالات متنوع تر و عمیق تر باشد این حرکت گسترده تر و ریشه دارتر خواهد بود، لذا باید با روی گشاده از سؤالات بزرگ استقبال کرد، نه تنها از کثرت و اهمّیت سؤال ها نهراسیم بلکه با آغوش باز به استقبال آن ها برویم.

بلکه می توان گفت حاصل عمر انسان در حقیقت چیزی جز یافتن پاسخ سؤالات نیست، و حاصل کار تمام دانشمندان جهان و فلاسفه و علمای علوم طبیعی همه بدون استثنا یافتن پاسخ بعضی از این سؤالات مهم است.
از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که اگر بحث درباره «آفریدگار عالم هستی» و مبدأ این جهان بزرگی که در آن زندگی می کنیم از قدیمترین مباحث و از ریشه دارترین سؤالات انسانی است جای تعجب نمی باشد.

و به همین دلیل ما خود را ملزم می‌دانیم تا آن‌جا که در توان داریم برای یافتن پاسخ این سؤال تلاش کنیم که:

مبدأ عالم هستی کیست؟ و چگونه می‌توان او را شناخت؟!!

اشاره

گفتیم هیچ حرکتی بدون انگیزه نیست، طبعاً حرکت در مسیر شناخت مبدأ جهان هستی نیز نمی‌تواند بدون انگیزه باشد به همین دلیل فلاسفه و دانشمندان برای خداجویی سه انگیزه اساسی ذکر کرده‌اند که قرآن مجید به همه آنها اشاره‌های روشنی دارد:

۱. انگیزه عقلی

۲. انگیزه فطری

۳. انگیزه عاطفی

۱. انگیزه عقلی

نخست به سراغ «انگیزه عقلی» می‌رویم و با هم به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ﴾^۱

۲. ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * ... فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

۳. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^۲
 علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: انفال/۲۴؛ آل عمران/۱۶۴؛ اعراف/۱۵۷؛ فصلت/۱۳.

ترجمه

۱. ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.
۲. (ابراهیم) گفت: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! - یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟ - ... همه آنها دشمن من هستند (و من دشمن آنها) مگر پروردگار عالمیان!
۳. بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس ببینید این دوست و همشین شما [= محمد] هیچ‌گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است!

تفسیر و جمع‌بندی

نخستین وظیفه هر انسان تحقیق است

انسان عاشق کمال است، و این یک عشق جاودانی در همه انسان‌ها محسوب می‌شود منتها هرکس کمال خود را در چیزی می‌بیند، و به دنبال آن می‌رود

۱. شعرا/ ۷۲ و ۷۷.

۲. سبأ/ ۴۶.

و گروهی نیز بجای آب به دنبال سراب و ارزش‌های موهوم و کمالات پنداری می‌روند و آن را واقعیت خیال می‌کنند.

گاهی از این اصل به عنوان «غریزه جلب منفعت و دفع ضرر» یاد می‌شود. ولی نام «غریزه» بر این عشق گذاشتن بسیار مشکل است چرا که غریزه معمولاً به اموری گفته می‌شود که بدون دخالت اندیشه در افعال انسان‌ها یا جانداران دیگر مؤثر است. بنابراین بهتر است که از عنوان «تمایلات عالی» استفاده کنیم.

به هر حال این عشق به کمال و تمایل به منافع معنوی و مادی و دفع هرگونه ضرر و زیان انسان را وادار می‌کند که در موارد احتمال نیز به تحقیق پردازد، هر قدر این احتمال قوی‌تر، و آن سود و زیان عظیم‌تر باشد این تحقیق و جست‌وجو را لازم‌تر می‌شمرد.

مسئله ایمان به خدا و جست‌وجوی از مذهب مسلماً در زمره این مسائل است، چرا که در محتوای مذهب سخن از مسائل سرنوشت به میان می‌آید، سخن از مسائلی که خیر و شر انسان با آن رابطه تنگاتنگ دارد.

فرض کنید کسی را بر سر یک دو راهی بینیم که می‌گوید ماندن در این جا قطعاً خطرناک است و انتخاب یک راه نیز مسلماً خطرناک و راه دیگر راه نجات است، و سپس شواهدی برای هر یک مطرح می‌کند، بدون شک هر راه‌گذری خود را موظف به تحقیق می‌بیند و بی‌اعتنایی به آن را مخالف حکم عقل.

با توجه به این مقدمه به سراغ تفسیر آیات می‌رویم.

نخستین آیه به یکی از اهداف مهم بعثت انبیا یعنی مسئله «عدالت اجتماعی» اشاره کرده، می‌فرماید: ما پیامبران را با سه چیز مجهز نموده‌ایم: نخست دلایل روشن که شامل «معجزات» و «دلایل عقلی» هر دو می‌گردد ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾.

و دیگر کتاب آسمانی که بیانگر معارف و وظایف همه انسان‌ها است و نیز

میزانی که بتوان حق و باطل را با آن سنجید (قوانین الهی و بیان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها که معیار سنجش نیکی‌ها از بدی‌ها است) ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾.

«میزان» در اصل به معنای «ترازو» یعنی وسیله‌ای است که با آن اشیا را وزن می‌کنند، و غالب مفسران گفته‌اند مراد از میزان وسیله‌ای است که انسان با آن عدالت، فزونی و کاستی و حق و باطل را تشخیص می‌دهد، و چنانکه گفتیم می‌توان آن را به «قوانین الهی» و «ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها» تفسیر کرد.

آیا ممکن است انسان بشنود شخصی مدعی دعوت به سوی چنین واقعیت‌های سرنوشت‌سازی است و خود را موظف به تحقیق پیرامون آن نداند؟ فخر رازی می‌گوید: مردم سه گروهند: گروهی در مقام «نفس مطمئنه» و مقربینند و جز به کتاب الله عمل نمی‌کنند، و هدفی جز «خدا» ندارند در جمله ﴿أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾ هدف این گروهند، «گروه دوم» در مقام «نفس لؤامه» واصحاب الیمین می‌باشند و احتیاج به معیار سنجشی برای معرفت و اخلاق دارند تا از افراط و تفریط در امان باشند، تعبیر به ﴿الْمِيزَانُ﴾ ناظر به آن‌هاست. «گروه سوم» صاحبان «نفس اماره» اند که ﴿أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ﴾؛ «آهن را نازل کردیم» ناظر به آن‌هاست که نیاز به مجازات دارند.^۱

دومین آیه سخنی است از زبان ابراهیم علیه السلام پیامبر بت شکن هنگامی که بت پرستان را مخاطب قرار داد و آن‌ها را بر این عمل زشتشان سرزنش کرد و برای بیدار ساختن عقل‌های خفته آنان فرمود:

«آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! یا سود و زیبایی به شما می‌رسانند؟».

مسئلاً آن‌ها جواب مثبتی برای این سؤالات نداشتند، جز این‌که دست به

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۹، ص ۴۷۰.

دامن تقلید نیاکان زنند و بگویند: ﴿بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «ما پدران خود را یافتیم که چنین می‌کنند!» این تعبیرات به خوبی می‌رساند که انگیزه نفع و ضرر (نه تنها نفع و ضرر مادی که نفع و ضرر معنوی از آن برتر و بالاتر است) می‌تواند انگیزه حرکت به سوی معرفه الله گردد.

در سومین آیه مورد بحث، پیامبر ﷺ مأمور می‌شود که همه مخالفان خود را مخاطب ساخته و به یک مسأله اندرز دهد و آن این‌که: «دو نفر دو نفر یا بتنهائی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما [= محمد] هیچ‌گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است!»؛ ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَيْ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾.

تمام تعبیرهای این آیه، حساب شده است.

تعبیر به «اِثْمًا» که برای حصر است (فقط یک چیز)

تعبیر به «مَوْعِظَةً» که معمولاً در مواردی به کار می‌رود که عقل به چیزی حکم می‌کند، ولی چون انسان از آن غفلت دارد، شخص دلسوزی او را اندرز می‌دهد و بیدار می‌کند.

تعبیر به «قیام» که نشانه آمادگی کامل برای انجام هدف‌های جدی است.

تعبیر به «مِثْلَيْ» و «فُرَادَىٰ» که اشاره به فعالیت جمعی و فردی و تلاش‌های همه جانبه در این راه است (مسئلاً انسان در تنهایی عمیق‌تر فکر می‌کند ولی در جمع، کاملتر می‌اندیشد، چرا که افکار به یکدیگر ضمیمه می‌شوند، و جمع میان این دو بهترین راه است).

و سپس تعبیر به «تَفَكَّرُوا» که از درون می‌جوشد و انسان را، به دلایل روشن عقلی رهنمون می‌گردد.

تعبیر به «لَكُمْ» (برای شما) آن هم آمیخته با مسأله انذار و توجه به عذاب شدید، اشاره به این است که در این جا تنها سود و زیان خود شما مطرح است

و پیامبر ﷺ هم، هدفی غیر از این ندارد. آیا با این حال نباید دعوتش را جدی بگیرند، و روی آن بیندیشند و حق را بیابند و از آن پیروی کنند؟

نتیجه

آیات فوق و آیات مشابه دیگر، به خوبی از انگیزه عقلانی جست‌وجوگری در طریق «معرفة الله» پرده برمی‌دارد، و نشان می‌دهد که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند در برابر فریادهای عظیمی که از سوی فرستادگان الهی در زمینه دعوت به سوی خدا که با سرنوشت همگان پیوند نزدیک دارد، خاموش بماند و ساکت بنشیند. و این نخستین انگیزه تحقیقات مذهبی است.

توضیحات

الف) انگیزه عقلی مذهب در روایات اسلامی

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که یکی از یارانش از آن حضرت درباره «ضعفاء» (مستضعفین) سؤال کرد، امام علیه السلام در پاسخ چنین نوشت: «الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ، وَلَمْ يَعْرِفِ الْأَخْتِلَافَ، فَإِذَا عَرَفَ الْأَخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ؛ مستضعف کسی است که دلیلی برای او اقامه نشده و از اختلاف (درباره دین و مذهب) آگاهی نیافته، هنگامی که از وجود اختلاف با خبر شد دیگر مستضعف نیست!»^۱

اشاره به این‌که هنگامی که انسان از وجود اختلاف با خبر شد عقل او را وادار به تحقیق و مطالعه می‌کند، و در این هنگام مستضعف محسوب نمی‌شود.

البته منظور از «مستضعف در این جا همان «مستضعف فکری» است که گاه ما او را «جاهل قاصر» می‌نامیم.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۱۱ (باب المستضعف).

ب) معاندان لجوج

همیشه در برابر افراد آزاده‌ای که تحقیق از حق را وظیفه عقلانی خود می‌دانند گروهی بوده‌اند که همچون خفاشان از دیدن چهره حق وحشت داشته‌اند حتی اگر صدای منادیان الهی در کنار گوش آن‌ها بلند می‌شد گوش‌های خود را می‌بستند تا صدای حق را نشنوند!

قرآن درباره گروهی از قوم نوح علیهم‌السلام از زبان آن پیامبر بزرگوار به هنگام شکایت از آن‌ها به درگاه پروردگار چنین نقل می‌کند: ﴿وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعَسَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾؛ «و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آن‌ها را پیامبری، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرارداده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و بشدت استکبار کردند».^۱

۲. انگیزه عاطفی**اشاره**

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «الْإِنْسَانُ عَبْدٌ لِالْإِحْسَانِ؛ انسان بنده احسان است».^۲

و در حدیث دیگری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا، وَ بُغْضٍ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا؛ خداوند دل‌ها را در تسخیر محبت کسی قرار داده که به او نیکی کند، و بر بغض کسی قرار داده است که به او بدی کند».^۳

این یک واقعیت است که هرکس به دیگری خدمتی کند یا نعمتی بخشد عواطف او را متوجه خود می‌سازد، و به صاحب خدمت و نعمت علاقه‌مند

۱. نوح/۷.

۲. غررالحکم، ص ۲۹.

۳. تحف العقول، ص ۵۳ (بخش کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

می‌شود، میل دارد او را کاملاً بشناسد و از او تشکر کند، و هر قدر این نعمت مهم‌تر و فراگیرتر باشد تحریک عواطف به سوی «منعم» و «شناخت او» بیشتر است.

و لذا علمای علم کلام (عقاید) از قدیمترین ایام مسأله «شکر منعم» را یکی از انگیزه‌های تحقیق پیرامون مذهب، و معرفه الله شمرده‌اند. ولی باید توجه داشت «شکر منعم» قبل از آن‌که یک حکم عقلی باشد یک فرمان عاطفی است.

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

۲. ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نحل/۱۴.

ترجمه

۱. و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ نمی‌دانستید، و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر بجا آورید.
۲. پس، از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است بخورید؛ و شکر نعمت خدا را به جا آورید اگر او را می‌پرستید.

تفسیر و جمع‌بندی

شکر منعم نردبان معرفه الله

نخستین آیه سخن از مهم‌ترین نعمت‌های الهی می‌گوید تا حس شکرگزاری انسان‌ها را برانگیزد، و از این طریق آن‌ها را به شناخت «منعم» دعوت کند. سخن

۱. نحل/۷۸.

۲. نحل/۱۱۴.

از نعمت ابزار شناخت است، از «چشم» و «گوش» و «عقل» می‌فرماید: هنگامی که از شکم مادران خارج شدید هیچ نمی‌دانستید «و خداوند و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد»؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾.^۱ از طریق گوش به علوم نقلی و دانش‌های دیگران آشنا می‌شوید. و از طریق چشم و مشاهده اسرار طبیعت و عجائب آفرینش به علوم تجربی و از طریق عقل به علوم عقلی و تحلیل‌های منطقی.

ضمناً آیه فوق می‌تواند اشاره‌ای به این حقیقت باشد که رسیدن به «کلیات عقلیه» بعد از علم به «جزئیات» از طریق حس است.

دومین آیه خطاب به مشرکان مکه، یا مؤمنان، و یا به احتمال قوی به همه آنهاست، دستور می‌دهد «پس، از نعمت‌های حلال و پاکیزه ای که خدا به شما روزی داده است بخورید؛ و شکر نعمت خدا را به جا آورید»؛ ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ﴾ و قابل توجه این‌که در آخر آیه می‌افزاید: «اگر او را پرستش می‌کنید»؛ ﴿إِنْ كُنْتُمْ إِتَاءَهُ تَعْبُدُونَ﴾.

رابطه میان «نعمت» و «شکر» و «عبادت» و سپس «معرفت معبود» از این آیه به خوبی روشن می‌شود. و به این ترتیب به دومین انگیزه معرفت‌اللّه پی می‌بریم که مسأله شکر منعم است.

شکر منعم در روایات اسلامی

۱. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلِيَّ مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ؛ حتی اگر خداوند تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود واجب بود به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نکنند».^۱ تعبیر به «واجب» در این حدیث در حقیقت همان وظیفه‌ای است که از عواطف انسان مایه می‌گیرد.

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۲۹۰، ص ۵۲۷.

۲. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود او سؤال کرد چرا خود را (برای عبادت) این همه به زحمت می‌افکنی؟ در حالی که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است».^۱
فرمود: «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟؛ آیا من نباید بنده شکرگزار از او باشم؟»^۲

۳. انگیزه فطری

اشاره

هنگامی که سخن از فطرت می‌گوییم منظور همان احساسات درونی و درکی است که هیچ‌گونه نیازی به استدلال عقلی ندارد.
کشش به سوی مذهب به خصوص شناخت خدا یکی از این احساسات ذاتی و درونی است، بلکه از نیرومندترین انگیزه‌ها در اعماق سرشت و جان همه انسان‌هاست.

به همین دلیل هیچ قومی و ملتی را نه در امروز و نه در گذشته تاریخ مشاهده نمی‌کنیم که نوعی از عقائد مذهبی بر فکر و روح آن‌ها حکمفرما نباشد، و این نشانه اصالت این احساس عمیق است.

قرآن به هنگام ذکر داستان قیام انبیای بزرگ در موارد زیادی روی این نکته تکیه کرده که رسالت اصلی انبیاء زودن آثار شرک و بت پرستی بوده (نه اثبات وجود خدا، چرا که این موضوع در اعماق سرشت هرکس نهفته شده است).
به تعبیر دیگر: آن‌ها به دنبال این نبودند که «نهال خداپرستی» را در دل‌های مردم غرس کنند، بلکه به دنبال این بودند که نهاد موجود را آبیاری کرده، و خارها و علف هرزه‌های مزاحم را که گاهی این نهال را به کلی پژمرده و خشک می‌کند از ریشه برکنند!

۱. اشاره به آیه اول سوره فتح است که تفسیر آن مشروحاً در، ج ۲۲، ص ۱۸، تفسیر نمونه آمده است.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، باب الشکر، ح ۶.

جمله «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» یا «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (جز خدا را نپرستید) که به صورت نفی بت‌ها، و نه اثبات وجود خدا، مطرح شده، در گفتار بسیاری از انبیا در قرآن مجید آمده، از جمله: در دعوت پیغمبر اسلام ﷺ^۱، در دعوت نوح ﷺ^۲، در دعوت یوسف ﷺ^۳ و در دعوت هود ﷺ^۴ مطرح شده است.

از این گذشته، ما در درون جان خود احساسات اصیل فطری دیگری نیز داریم، از جمله جذب‌ه فوق‌العاده‌ای است که نسبت به علم و دانش و آگاهی هرچه بیشتر در خود می‌بینیم.

آیا ممکن است ما این نظام عجیب را در این جهان پهناور مشاهده کنیم و علاقه نداشته باشیم سرچشمه این نظام را بشناسیم؟ آری این‌ها انگیزه‌هایی است که ما را به سوی «معرفة الله» دعوت می‌کند، عقل ما را به این راه می‌خواند، ما را به این سو جذب می‌کند، و فطرت ما را به این سمت می‌راند.

توضیحات

۱. توجیهات انحرافی

جمعی از جامعه شناسان و روانکاوان مادی غرب و شرق اصرار عجیبی دارند که سرچشمه پیدایش مذهب و عقیده خداشناسی را معلول جهل یا ترس یا عوامل دیگری از این قبیل بشمرند. گرچه بحث از تمام این نظرات به‌طور مشروح نیاز به گفت‌وگوهای طولانی دارد ولی اشاره فهرست‌گونه به اهم آن‌ها در این جا ضروری به نظر می‌رسد.

۱. هود/۲.

۲. هود/۲۶.

۳. یوسف/۴۰.

۴. احقاف/۲۱.

این فرضیه‌ها را می‌توان عمدتاً در پنج فرضیه خلاصه کرد.

۱. فرضیه جهل: یکی از جامعه‌شناسان معروف می‌گوید: «اگرچه علم و هنر بسیاری از عوامل اسرارآمیز را روشن ساخته با این همه بسیاری از این عوامل همچنان از حیطه علم گریخته، و در لفافه اسرار باقیمانده است، لزوم پی بردن به این عوامل موجب پیدایش مذهب گردیده است»^۱

فلاسفه مادی می‌خواهند چنین ادعا کنند که ناآگاهی انسان از علل طبیعی سبب شده است که تصور کند نیرویی مافوق طبیعی وجود دارد که این عالم را ایجاد کرده و اداره می‌کند، و لذا هر قدر عوامل و علل طبیعی روشنتر گردد اعتقاد به خداپرستی و مذهب سست‌تر می‌شود!

اشتباه عمده طرفداران «فرضیه جهل» از این جا ناشی می‌شود که:

اولاً: آن‌ها تصور کرده‌اند که ایمان به وجود خدا مفهومی انکار قانون علیت است، و ما بر سر دو راهی قرار داریم: یا باید علل طبیعی را بپذیریم، یا وجود خدا را! در حالی که از نظر فلاسفه الهی ایمان به قانون علیت و کشف علل طبیعی یکی از بهترین طرق شناخت خداست.

ثانیاً: آن‌ها از این نکته غفلت می‌کنند که انسان از قدیمترین ایام تا به امروز همواره نظم خاصی را بر جهان حکمفرما می‌دیده، نظمی که توجیه آن با علل فاقد شعور امکان‌پذیر نیست، و پیوسته همین را نشانه وجود خدا می‌شمرده، منتها در گذشته این نظام کمتر شناخته شده بود، و هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت کرد دقائق و ظرائف تازه‌ای از آن کشف شد، و علم و قدرت مبدأ عالم هستی آشکارتر و روشن‌تر گشت.

به همین دلیل ما معتقدیم «ایمان به وجود خدا» و «مذهب» همدوش با پیشرفت‌های «علوم» جلو می‌رود، و هر کشف تازه‌ای از اسرار و نظامات این جهان گام تازه‌ای است برای بهتر شناختن خداوند.

۱. جامعه‌شناسی ساموئیل کُنیک، ص ۲۰۷.

۲. فرضیهٔ ترس

«ویل دورانت» مورخ معروف غربی از «لوکرتیوس» حکیم رومی چنین نقل می‌کند که «ترس نخستین مادر خدایان است! و از میان اقسام ترس خوف از مر ، مقام مهم‌تری دارد... به همین جهت انسان ابتدایی نمی‌توانسته باور کند که مر یک نمود طبیعی است، لذا همیشه برای آن علت فوق طبیعی تصور می‌کرد».^۱

بطلان این فرضیه نیز از این جا روشن می‌شود که طرفداران آن با یکدیگر توافق کرده‌اند که برای مذهب و عقیده خداپرستی ریشهٔ فوق طبیعی وجود ندارد، و حتماً باید عاملی برای آن در طبیعت جست‌وجو کرد عاملی که بازگشت به نوعی گمان و تخیل داشته باشد، لذا در این رابطه همیشه مسائل فرعی را دیده، و مسأله اصلی را فراموش کرده‌اند.

درست است که ایمان به خدا به انسان قدرت روحی و آرامش می‌دهد، و او را در برابر مر و حوادث سخت شجاع می‌کند، تا آن جا که گاهی آمادهٔ هرگونه ایثار و جانبازی می‌شود، ولی چرا ما مطلبی را که دائماً در مقابل چشم بشر وجود داشته یعنی این نظامی که بر زمین و آسمان و گیاهان و جانداران و وجود خود انسان حاکم است فراموش کنیم.

به تعبیر دیگر انسان هر قدر از علم تشریح و فیزیولوژی و مانند آن بی‌اطلاع باشد وقتی به ساختمان چشم و گوش و قلب و دست و پای خود نگاه می‌کند آن را ساختمان عجیب و دقیقی می‌بیند که از طریق اتفاقات و عوامل بی‌شعور هرگز قابل تفسیر نیست.

این مطلبی است که همیشه در برابر چشم انسان وجود داشته و دارد و عامل اصلی پیدایش ایمان به وجود خداست.

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، ص ۸۹.

۳. فرضیه عوامل اقتصادی

طرفداران این فرضیه برای پیوند دادن میان پیدایش مذهب و مسائل اقتصادی توجیحات عجیبی دارند، از جمله می‌گویند: طبقه استعمارگر در جوامع انسانی برای از میان بردن مقاومت توده‌های استعمار شده، و تخدیر آنها، مذهب را به وجود آورده است، و جمله معروف «لنین» را که در کتاب «سوسیالیسم و مذهب» آورده است خاطر نشان می‌کند آن‌جا که می‌گوید: «مذهب در جامعه به منزله تریاک و افیون است»!

خوشبختانه طرفداران این فرضیه (سوسیالیست‌ها) خودشان با کلمات ضد و نقیضی که دارند پاسخ خود را داده‌اند، آن‌ها وقتی به اسلام برخورد می‌کنند که چگونه عامل حرکت و جنبش در یک ملت عقب افتاده شد، و استعمار گرانی همچون سلاطین ساسانی و پادشاهان روم و فراعنه مصر و «تابعه» یمن را از تخت قدرت به زیر آورد مجبور می‌شوند اسلام را حداقل در این بخش از تاریخ استثنا کنند.

و از آن بالاتر هنگامی که امروز حرکت‌های عمیق و جنبش‌های اسلامی را بر ضد استعمارگران - به خصوص در عصر حاضر - در برابر سلطه شرق و غرب و قیام مردم فلسطین را در برابر سلطه صهیونیسم مشاهده می‌کنند راهی ندارند جز این‌که در تحلیل‌های خود شک کنند.

به هر حال با توجه به تاریخ امروز و گذشته به خصوص در مورد اسلام به خوبی روشن می‌شود که مذهب برخلاف زعم آن‌ها نه تنها ماده مخدر و افیون نیست بلکه سبب پیدایش نیرومندترین و پرجاذبه‌ترین حرکت‌های اجتماعی است.

۴. فرضیه جنسی

و اما بیایید و بشنوید از آقای «فروید» که می‌خواهد پلی میان «پیدایش مذهب» و «غریزه جنسی» بزند و این را مولود آن بداند!

او سعی دارد این موضوع را در فرضیه خود دربارهٔ قبیله موهوم پیوند دهد (در این قبیلهٔ خیالی پدر، زنان بسیاری داشت، و فرزندان جوان در محرومیت به سر می‌بردند، سرانجام قیام کردند پدر را کشتند و گوشت او را خوردند، و بعد پشیمان شدند، و با صرف‌نظر کردن از زنان قبیله عمل خود را انکار و تقبیح نمودند) و از این‌جا یک ممنوعیت (و به گفتهٔ او «تابو») در میان آن‌ها پیدا شد (ممنوعیت ازدواج با محارم).

او می‌افزاید: در میان قبائل وحشی امروز چیزی بنام «توتم» وجود دارد که مانند پدر یا سلف اعضای قبیله، و محافظ و ولی نعمت آن‌هاست. آن‌ها به «توتم» احترام می‌گذارند و تصور می‌کنند که باید خود را شبیه او کنند (این اعتقاد به توتم نیز از همان اعتقاد به قبیله موهوم سرچشمه می‌گیرد). فروید معتقد است که اعتقاد به «تابو» و «توتم» سرچشمه‌ای برای پیدایش عقائد مذهبی است که طبق آنچه در بالا گفته شد ارتباطی با مسألهٔ جنسی دارد! ولی گذشته از این‌که فرضیه جنسی فروید بر پایه یک افسانه (قبیله موهوم) بنا شده تحلیل‌های خود او نیز شباهت زیادی به افسانه‌ها و اسطوره‌ها دارد، و از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که او روح و جسم انسان را که دارای ابعاد مختلف و تمایلات گوناگون است تنها از یک زاویه، و به صورت یک بعدی دیده است. درست است که انسان دارای غریزه جنسی است، ولی مسلماً تمام وجود انسان در غریزهٔ جنسی خلاصه نمی‌شود، جسم او تحت تأثیر غرائز مختلفی است، و روح او تمایلات عالی گوناگونی دارد.

۵. فرضیهٔ نیازهای اخلاقی

«انیشترین» در بحثی تحت عنوان مذهب و علوم می‌گوید: ویژگی اجتماعی بودن بشر یکی از عوامل پیدایش مذهب است یک فرد می‌بیند پدر و مادر، کسان

۱. اقتباس از فروید و فرویدیسلم.

و خویشان و رهبران و بزرگان می‌میرند، و یک یک اطراف او را خالی می‌کنند، پس آرزوی هدایت شدن، دوست داشتن، محبوب بودن و اتکا و امید داشتن به کسی زمینه قبول عقیده به خدا را در او ایجاد می‌کند.^۱

و به این ترتیب او می‌خواهد یک انگیزه اخلاقی و اجتماعی برای پیدایش مذهب فرض کند.

باز در این جا می‌بینیم پیشنهاد کنندگان این فرضیه «اثر» را با «انگیزه» اشتباه کرده‌اند. درست است که مذهب می‌تواند دردها و آلام روحی انسان را تسکین دهد، ایمان به خدا او را از احساس تنهایی به هنگام از دست رفتن عزیزان و دوستان و بزرگان رهایی بخشد، و خلأ ناشی از فقدان آن‌ها را پر کند، ولی این یک اثر است نه یک انگیزه.

انگیزه اصلی مذهب که بسیار منطقی به نظر می‌رسد در درجه اول همان است که قبلاً به آن اشاره شد، انسان خود را با نظامی در جهان هستی روبرو می‌بیند که هر قدر بیشتر درباره آن می‌اندیشد به عمق و پیچیدگی و عظمت آن آشناتر می‌شود، و این جاست که به سراغ مبدأ این نظام می‌رود.

و عجب این‌که «انیشتین» در جای دیگری سخن خود را عوض کرده و اعتقاد خود را به پدید آورنده جهان هستی و ایمان راسخ خود را به آن مبدأ بزرگ به نحو دیگری ابراز داشته که بسیار جالب است، و نشان می‌دهد او منکر اعتقادی است که با خرافات آمیخته باشد نه منکر یک توحید خالص.

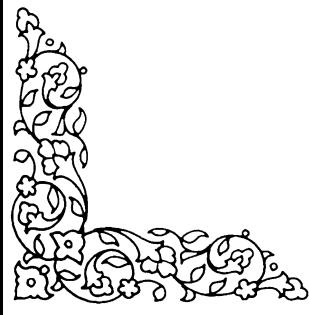

لذا بار دیگر خاطر نشان می‌کنیم که انگیزه پیدایش مذاهب را باید نخست در مطالعه جهان آفرینش (انگیزه عقلی و منطقی) و سپس جاذبه نیرومند درون ذاتی (انگیزه فطری) و بعد توجهی که به آن مبدأ بزرگ به خاطر برخورداری از نعمت‌های بی‌پایان او ناشی می‌گردد (انگیزه عاطفی) جست‌وجو کرد.^۲

۱. دنیایی که من می‌بینم، ص ۵۳.

۲. برای اطلاعات بیشتر و گسترده‌تر در این زمینه به کتاب ما «انگیزه پیدایش مذاهب» مراجعه کنید.



براهین خداشناسی

۱. برهان نظم
 ۲. برهان تغییر و حرکت
 ۳. برهان وجوب و امکان
 ۴. برهان علت و معلول
 ۵. برهان صدیقین
 ۶. راهی به سوی او از درون
- 
- 

اوّل

اشاره

گسترده‌ترین برهانی که قرآن مجید در آیات فراوان و سوره‌های بسیار در مسأله خداشناسی روی آن تکیه کرده است. «برهان نظم» است، به طوری که سایر براهین عملاً در قرآن تحت الشعاع این برهان قرار گرفته است. این نشان می‌دهد که از دیدگاه این کتاب بزرگ آسمانی بهترین و روشنترین راه برای شناخت خدا و نفی هرگونه شرک مطالعه نظام آفرینش و اسرار هستی و آیات «آفاقی» و «انفسی» است.

امتیازات برهان نظم

این برهان ویژگی‌هایی دارد که به خاطر آنها تا این حد در قرآن مجید بر آن تأکید و تکیه شده است.

۱. برهان نظم هم دانشمندان را قانع می‌کند و هم توده مردم را.
۲. برهان نظم خشکی استدلالات فلسفی را ندارد یا به تعبیر دیگر هم عقل انسان را سیراب می‌کند، و هم عواطف و اخلاق او را.
۳. برهان نظم یک برهان در حال رشد است، و یا به تعبیر دیگر پایان نیافتنی است، زیرا هریک از اکتشافات علمی درباره اسرار آفرینش مصداق و صغری

تازه‌ای برای آن درست می‌کند و به این ترتیب همیشه تازه است و هر روز شکل جدیدی به خود می‌گیرد.

۴. برهان نظم انسان را به سیر انفسی و آفاقی دعوت می‌کند، و این سیر پر برکت هر روز سطح معرفت انسان را بالا می‌برد و به اندیشه او شکوفایی می‌بخشد.
۵. برهان نظم تنها برهانی است که فلاسفه تجربی را که منکر استدلالات خالص عقلی هستند می‌تواند به خضوع وادارد.

پایه‌های برهان نظم

این برهان بر دو پایه اصلی قرار گرفته که به اصطلاح صغرا و کبرایی به صورت شکل اول تشکیل می‌دهد.

۱. نظام دقیق و حساب‌شده‌ای بر عالم هستی حاکم است.
 ۲. هر جا نظام دقیق و حساب‌شده‌ای است ممکن نیست زائیده رویدادهای تصادفی باشد، بلکه باید لزوماً از علم و قدرت عظیمی سرچشمه گیرد.
- نتیجه این که یک مبدأ علم و قدرت عظیم در ماورای نظام جهان خلقت بوده و هست (خواه او را خدا و الله بنامیم یا نام دیگری بر او بگذاریم) چرا که اسم‌گذاری تأثیری در این بحث‌ها ندارد.

برای پی بردن به این رابطه (رابطه نظم و علم) از چند دلیل می‌توان کمک گرفت:

۱. نخست وجدان است: هنگامی که با کتاب‌ها، صنایع، تابلوهای نفیس، ساختمان‌های بدیع مواجه می‌شویم، بدون احتیاج به هرگونه دلیل، به عقل و ذوق و علم و مهارت صنعتی و هنری آن‌ها اعتراف می‌کنیم.

۲. برای اثبات این رابطه دلیل یا منطقی نیز می‌توان کمک گرفت، مثلاً اگر یک عمارت باشکوه و زیبا و محکم را در نظر بگیریم، «نخست» از نظر جنس مصالح، و «بعد» از نظر مقدار و کمیت آن، و «سوم» از نظر کیفیت این مصالح، و «چهارم» از نظر اشکال و اندازه‌های مختلف، و «پنجم» از نظر ایجاد هماهنگی در میان اجزا

و «ششم» از نظر تناسب در میان آن‌ها، و «هفتم» از نظر قرار گرفتن هریک از اجزا در جای مناسب خود باید انتخابی حساب شده داشته باشیم.

هرگاه با یک چنین عمارتی روبرو می‌شویم یقین پیدا می‌کنیم که سازنده آن بی‌شک علم و دانش و آگاهی فراوانی داشته.

۳. این رابطه را از طریق دیگری (از طریق برهان ریاضی) نیز می‌توان اثبات کرد. «حساب احتمالات» که امروز به صورت یک رشته مستقل علمی در دانشگاه‌ها درآمده، در بحث رابطه نظم و علم بسیار کارگشاست.

ما هرگز باور نمی‌کنیم یک انسان بی‌سواد بتواند با استفاده کردن از تصادف‌ها کتابی پر محتوا مثلاً در زمینه «فلسفه» یا «ادبیات و شعر» یا «طب» به وجود آورد، به این معنی که یک ماشین تایپ در اختیار او بگذاریم و او بی‌آن‌که حروف را بشناسد پشت سر هم انگشت‌های خود را روی دکمه‌های ماشین فشار دهد. نه تنها یک کتاب علمی که حتی یک نامه کوچک هم نمی‌شود با استفاده از این تصادف‌ها نوشت.

زیرا اگر حروف یک ماشین تحریر را فقط سی رقم فرض کنیم در این جا حساب احتمالات می‌گوید پیدایش تصادفی کلمه دو حرفی «من» یک احتمال از نهصد احتمال است ($\frac{1}{900} = \frac{1}{30} \times \frac{1}{30}$) و احتمال پیدایش یک کلمه سه حرفی یک احتمال از ۲۷ هزار احتمال است، و هنگامی که به کلمه پنج حرفی برسیم از مرز ۲۱ میلیون نیز خواهیم گذشت!

اکنون که رابطه نظم و علم کاملاً روشن شد، و به اصطلاح کبرای برهان نظم به ثبوت رسید، به سراغ مصداق‌های آن در جهان هستی که قرآن مجید روی آن‌ها تکیه کرده می‌رویم.

جالب این‌که در آیات قرآن مطلقاً سخنی درباره کبرای برهان نظم یعنی «رابطه نظم و علم» دیده نمی‌شود، زیرا به قدری واضح و وجدانی بوده که نیازی به بیان نداشته است.

نشانه‌های او در آفرینش انسان

نخست با هم به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾^۱
۲. ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۲
۳. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾^۳
۴. ﴿ذَلِكَ غَالِمْ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۴
۵. ﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^{۵، ۶}

ترجمه

۱. از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسانی‌هایی

۱. روم/ ۲۰.

۲. انسان/ ۲.

۳. مؤمنون/ ۱۲ و ۱۳.

۴. الم سجده/ ۶-۹.

۵. جاثیه/ ۴.

۶ در این زمینه آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که به خاطر هماهنگی مضمون آن‌ها، از ذکر همه صرف‌نظر شد، از جمله آیات نجم/ ۴۵ و ۴۶؛ غافر/ ۶۷؛ فاطر/ ۱۱؛ کهف/ ۳۷ و ۳۸؛ نحل/ ۴؛ انعام/ ۲ و صفات.

- شدید و (در روی زمین) منتشر می‌شوید!
۲. ما انسان را از نطفه به هم آمیخته‌ای آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.
۳. ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم - سپس او را نطفه‌ای در قرار مطمئن (رحم) قرار دادیم.
۴. او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خیر است، و توانا و مهربان است - همان کسی که هرچه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد - سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید - سپس (اندام) او را نظام بخشید و از روح خویش [= روحی شریف و برجسته] در وی دمید؛ و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها [= عقلها] قرار داد؛ اما کمتر شکر (نعمتهای او را) به جا می‌آورید.
۵. و نیز در آفرینش شما و جنبندگانی که (در سراسر زمین) پراکنده ساخته، نشانه‌هایی است برای گروهی که اهل یقینند.

شرح مفردات

«بَشْرٌ» در اصل از «بَشْرَةٌ» به معنای ظاهر پوست انسان است، ولی از «مقائیس اللُّغهِ» استفاده می‌شود که ریشه آن ظاهر شدن چیزی با حسن و جمال است، لذا حالت «بُشْرٌ» (بر وزن یُسْر) به معنای فرح و انبساط است، و از آن جا که این حالت مخصوص انسان است، واژه «بشر» اسم برای نوع انسان شده است.^۱

«سُلَالَةٌ» (بر وزن عَصَارَه) به معنای چیزی است که از دیگران گرفته شده باشد، و عصاره آن محسوب می‌شود،^۲ و این که در آیات فوق می‌خوانیم خداوند انسان را از سلاله‌ای از گل آفرید، یعنی از عصاره تصفیه شده آن.

۱. مقائیس اللغه، لسان العرب و التحقيق فی کلمات القرآن الحکیم.

۲. مفردات راغب، مجمع البحرین، و لسان العرب.

«نُطْفَه» در اصل به معنای «آب صاف» است، و بعضی از اهل لغت آن را به معنای «آب کم» گرفته‌اند، و از آن‌جا که آبی که مبدأ پیدایش انسان است هم قلیل است و هم تصفیه شده و عصاره تمام بدن، این واژه بر آن اطلاق شده است. «أَمْشَاجٌ» جمع «مَشِج» (بر وزن نسج) به معنای شیء مخلوط است و از آن‌جا که به هنگام انعقاد نطفه انسان آب مرد و زن با یکدیگر ترکیب می‌شود این واژه بر آن اطلاق شده است.

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات انفسی

قرآن مجید درباره آغاز پیدایش انسان تعبیرات گوناگونی دارد، در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: «از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید»؛

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾.

و در چهارمین آیه می‌فرماید: «آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»؛ ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾.

در سومین آیه می‌گوید: «ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم»؛ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾.

در سوره صافات آیه ۱۱ می‌فرماید: «ما آنان را از گل چسبنده‌ای آفریدیم»؛ ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾.

و در سوره «حجر» آیه ۲۶ می‌گوید: «ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم»؛ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾.

از مجموعه آیات فوق چنین استفاده می‌شود که انسان در آغاز خاک بود، و این خاک با آب آمیخته و تبدیل به گل شد، و این گل بعد از گذشتن مدتی شکل لجن به خود گرفت، و بعد از عصاره آن ماده اصلی آدم برگزیده شده، و با گذشتن مراحل مهم آدم تکوین یافت.

ولی در آیات دیگری از قرآن مانند آیه دوم مورد بحث خلقت انسان را از نطفه مختلط می‌شمرد «مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ».

و در آیه سوم نخست از «عصاره گل» و سپس از «نطفه‌ای در قرارگاه رحم»؛ «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ».

روشن است که منظور از این آیات آفرینش انسان در مراحل و نسل‌های بعد است، به این ترتیب که جد نخستین ما از خاک آفریده شد، و فرزندان و اعقاب او از نطفه امشاج.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق وجود دارد که چون مواد تشکیل دهنده نطفه همه از خاک گرفته می‌شود، (زیرا تغذیه ما یا از مواد حیوانی است و یا گیاهی و می‌دانیم که همه این‌ها از خاک به دست می‌آید) لذا نه تنها انسان نخستین از خاک بوده، بلکه همه انسان‌ها در مراحل بعد نیز از خاک نشأت گرفته‌اند.^۱

انسان علاوه بر ماده خاکی دارای روح الهی است، ولی بدون شک، روح با هماهنگی جسم، مظهر اعمال و افعال مختلفی می‌شود، بنابراین این ماده خاکی با هماهنگی روح می‌تواند، انواع استعدادها، ذوق‌ها، ابتکارها، و اعمالی که عقل در آن حیران می‌ماند، از خود نشان دهد.

با این‌که انسان موضوع علوم مختلفی قرار گرفته، و دربارهٔ هریک از جنبه‌های مختلف وی، علم ویژه‌ای مشغول بررسی و کنجکاوی است، باز هنوز به صورت یک موجود ناشناخته باقی مانده است، و سالیان دراز وقت لازم دارد که دانشمندان جهان، با تلاش شبانه‌روزی خود، این معمای بزرگ عالم هستی را بگشایند و زوایای آن را روشن سازند، و شاید هیچ‌گاه نیز نتوانند این کار را انجام دهند!».

هریک از اعضای پیکر انسان به تنهایی می‌تواند موضوعی برای همان حساب احتمالات باشد: چشم، گوش، قلب، ریه‌ها، دستگاه تنفس، کلیه‌ها، معده، کبد،

۱. در المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۳ اشاره‌ای کوتاه به این معنا شده است.

و بالاخره سیستم بسیار پیچیده مغز و اعصاب و با یک حساب ریاضی ساده، روشن می‌شود که هیچ عقلی نمی‌تواند پیدایش تصادفی آن‌ها را بپذیرد. راستی برای پی بردن به ساختمان و چگونگی فعالیت و فیزیولوژی هریک از این اعضا هزاران دانشمند و مغز متفکر مطالعه کرده و صدها یا هزاران کتاب درباره آن نوشته‌اند.

آیا هیچ کس باور می‌کند که برای شناخت هریک از این اعضا این همه علم و عقل و هوش و درایت لازم است، اما برای ساختن آن‌ها مطلقاً علم و عقلی لازم نبوده است؟! چگونه ممکن است پی بردن به طرز کار یک کارخانه و طرز استفاده از آن، سال‌ها مطالعه لازم داشته باشد، اما ساختن آن کارخانه به دست عوامل بی‌شعور صورت گیرد؟ کدام عقل باور می‌کند؟!

این جا است که نه تنها پیدایش انسان، از آن ماده ساده تراب (خاک) و ﴿سَلَالَةٌ مِنْ طِينٍ﴾؛ «عصاره گل» و ﴿حَمَآءٌ مَسْنُونٍ﴾؛ «لجن بدبو» از شاهکارهای عظیم آفرینش و از آیات بزرگ وجود خدا محسوب می‌شود، بلکه هریک از سلول‌های تن می‌تواند آئینه تمام نمای او باشد.

پیچیدگی و ظرافت نظام آفرینش

در جهان آفرینش علاوه بر مسأله ظرافت، نظام‌های فوق‌العاده پیچیده‌ای وجود دارد، که انسان را مبهوت می‌کند، به عنوان نمونه: یک انسان به طور متوسط از «ده میلیون میلیارد» واحد زنده کوچک که «سلول» نامیده می‌شود، تشکیل شده است.

دانشمندان در مورد سلول به اسراری دست یافتند که گوشه‌ای از گواهی آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

۱. یک سلول کوچک ذره‌بینی را می‌توان به شهری تشبیه کرد که هزاران تأسیسات دارد با لابراتوارها و کارخانه‌ها برای تبدیل مواد غذایی به مواد مورد نیاز بدن که عظیم‌ترین و مدرن‌ترین پدیده‌های صنعتی بشر قابل مقایسه با آن نیست.

۲. این شهر کوچک و پرغوغا از سه بخش تشکیل شده:
 الف) پوسته سلول که حکم حصار شهر را دارد.
 ب) قسمت وسطی سلول (سفیده یا سیتوپلاسم).
 ج) هسته یا مرکز فرماندهی.
 حصاری که بر گرد سلول ساخته شده است چنان لطیف و ظریف است که اگر ۵۰۰ هزار از این دیوارها را کنار هم بگذاریم به زحمت به ضخامت یک بر کاغذ معمولی می‌رسد!
۳. در داخل این شهر (سلول) کانال‌های زیادی است که از دیواره‌ها شروع شده و تا اطراف «هسته» یعنی دژ فرماندهی سلول پیش می‌رود، و مواد غذایی را گرفته و تبدیل به پروتئین می‌کند.
۴. هسته اصلی به تنهایی همانند یک آسمان خراش چندین هزار طبقه‌ای است که آسمان خراش‌های معروف نیویورک در برابر آن خانه محقری است. هسته اصلی سلول که مقر فرماندهی است خود تشکیلات مفصلی دارد: غشاء هسته، شیره داخلی، و رشته‌های باریک اطراف آن که هر کدام عهده‌دار وظیفه خاصی است.
۵. عجیب این که در هسته سلول واحدهای بسیار کوچک و ظریفی به نام «ژن» وجود دارد که طبق بررسی دانشمندان تعداد آن‌ها به حدود ۲۵ هزار می‌رسد! «ژن‌ها» نه تنها همه کاره سلول‌ها هستند، بلکه تمام فعالیت‌های بدن را قبضه کرده‌اند، که از مهم‌ترین آن‌ها مسأله کنترل امور وراثتی و انتقال صفات و خصائص به سلول‌های آینده است.
 و از آن جا که کار عمده ژن بر عهده اسید مخصوص هسته است می‌توان آن را مغز الکترونیک یا کامپیوتر ژن نامید.^۱
 آری در آفرینش انسان هزاران هزار آیت و نشانه اوست «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».

۱. از کتاب‌های فیزیولوژی حیوانی، فیزیولوژی وراثت، و سفر به اعماق وجود انسان.

نشانه‌های او در تطورات جنین

اشاره

سالیان دراز دگرگونی‌های جنین در شکم مادر از نظر دانشمندان پنهان بود، تا این‌که سر پنجه علم پرده از روی این جهان اسرارآمیز برداشت، و نشان داد که یک نطفه هنگامی که در قرارگاه رحم واقع می‌شود و سیر تکاملی خود را شروع می‌کند، چه مراحل مختلف و گوناگونی را طی می‌نماید تا به صورت یک انسان کامل درآید، و عجیب این‌که قرآن مجید در آیات مختلف، در آن عصر و زمان که خبری از این اکتشافات نبود روی مسأله تطورات جنین بارها تکیه کرده، گاه برای اثبات توحید و گاه برای اثبات معاد.

با این اشاره اکنون با هم به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^{۲۱}

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: قیامت/۳۷-۳۹؛ یس/۷۷؛ کهف/۳۷؛ غافر/۶۷.

۱. مؤمنون/۱۲-۱۴.

۲. در این زمینه آیات دیگری نیز در قرآن است که به خاطر شباهت آن‌ها به شماره آن‌ها در این جا اشاره می‌شود: فاطر/۱۱؛ حج/۵.

ترجمه

و ما انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم؛ - سپس او را نطفه ای در قرارگاهِ مطمئن (رَحِم) قرار دادیم؛ - سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته] و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم؛ پس بزر و پربرکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

شرح مفردات

«عَلَقَةٌ» از مادَّة «عَلَقٌ» (بر وزن شفق) در اصل به معنای علاقه و ارتباط به چیزی است، و لذا «عَلَقٌ» به معنای «خون بسته» و «زالو» نیز آمده است، و «علقه» که یکی از مراحل تکون جنین در رحم مادر است از این رو علقه نامیده شده که شبیه قطعه خون منعقد شده است.^۱

«مُضْغَةٌ» از مادَّة «مَضَعٌ» به معنای جویدن غذاست، و به معنای قطعه‌ای از گوشت است به اندازه‌ای که انسان یکبار می‌جود، به شرط این‌که هنوز پخته نشده باشد، اطلاق این واژه بر یکی از مراحل جنین که بعد از حالت «علقه» است به خاطر شباهتی است که با چنین گوشتی دارد، در این هنگام جنین به صورت قطعه گوشت سرخ رنگی درمی‌آید که در آن ر های فراوان سبز رنگی است.^۲

تفسیر و جمع‌بندی**عالم اسرار آمیز جنین**

همان‌گونه که اشاره شد قرآن مجید بارها روی مسأله مراحل تکامل جنین در رحم

۱. مفردات راغب.

۲. مقائیس اللغه؛ مفردات راغب؛ مجمع البحرین؛ لسان العرب؛ صحاح اللغه.

مادر تکیه کرده و همه انسان‌ها را به مطالعه دقیق آن دعوت می‌کند، و آن را یکی از طرق وصول به معرفه الله، و همچنین یکی از طرق اثبات امکان معاد می‌شمرد. نخستین آیات مورد بحث به قرینه آخرین جمله آن: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ «پس بزر و پربرکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است!» ناظر به مسأله خدانشناسی است، هرچند آیات بعد در همین سوره مؤمنون نشان می‌دهد که توجهی به مسأله معاد نیز دارد، و به این ترتیب مبدأ و معاد هر دو در آن نهفته است.

نخست به آفرینش انسان از «عصاره گل»، و سپس از «نطفه‌ای که در قرارگاه مطمئن رحم» جای می‌گیرد اشاره می‌کند، و بعد از ذکر این دو مرحله، به ذکر پنج مرحله دیگر که در مجموع هفت مرحله را تشکیل می‌دهد می‌پردازد.

۱. مرحله «علقه» که نطفه تبدیل به خون بسته‌ای می‌شود که عروق فراوان در آن وجود دارد.

۲. مرحله «مضعه» که این خون لخته شده به شکل قطعه گوشتی در می‌آید.

۳. مرحله «عظام» که سلول‌های گوشتی همگی تبدیل به سلول‌های استخوانی می‌شود.

۴. مرحله پوشش استخوان‌ها با گوشت فرا می‌رسد که عضلات سرتاسر استخوان‌ها را فرا می‌گیرد ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾.

۵. در این جا لحن قرآن عوض می‌شود و خبر از تحول و آفرینش مهم و جدیدی درباره جنین می‌دهد، و به صورت یک تعبیر سر بسته و اسرارآمیز می‌گوید: «سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم»؛ ﴿أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾.

و هنگامی که این مراحل هفتگانه پایان می‌یابد با جمله ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ زیباترین توصیف را درباره این خلقت عجیب می‌کند جمله‌ای که در هیچ آیه دیگر قرآن و درباره آفرینش هیچ موجودی به کار نرفته است: «آفرین بر این خلقت، و آفرین بر این قدرت نمایی و آفرین بر آن خالق بزر!»

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر جمله «**ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**» فرمود: «**هُوَ نَفْخُ الرُّوحِ فِيهِ؛** منظور دمیدن روح در اوست».^۱

تعبیر به «احسن الخالقین» (بهترین خالق‌ها) با این‌که خالق غیر از خدا وجود ندارد از این نظر است که واژه «خلق» تنها به معنای ایجاد بعد از عدم نیست، بلکه در معانی دیگری مانند: «اندازه‌گیری» و «صنعت» و «دادن اشکال جدید به اشیای موجود جهان» نیز اطلاق می‌شود.

توضیحات

۱. نقش بر آب

ضرب‌المثل معروفی است که وقتی می‌خواهند ناپداری چیزی را بیان کنند، می‌گویند: «همچون نقش بر آب است» چرا که با اندک حرکت و نسیمی به هم می‌خورد، ولی عجب این‌که: خداوند بزرگ تمام نقش‌های مختلف انسانی و بسیاری از جانداران دیگر را نقش بر آب می‌کند، و این همه صورت‌ها را بر قطره آب نطفه می‌زند، چه کسی در آب، صورت‌گری کرده است جز خداوند بزرگ؟

۲. در ظلمات ثلاث

قرآن در آیه ۶ سوره زمر می‌گوید: «**يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لِإِلَهِ الْآلَاءِ هُوَ فَآئِنِ تُنصِرُونَ**»؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه گانه (پوسته شکم، رحم و کیسه جنین) آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد. این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه (از راه حق) منحرف می‌شوید؟!».

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۴۱، ح ۵۶ و ۵۷.

ظلمت‌های سه گانه، چنانکه بسیاری از مفسران گفته‌اند و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده ظلمت شکم مادر، سپس ظلمت رحم، و بعد از آن ظلمت «مَشیمه» (کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار دارد) می‌باشد که به صورت سه پرده ضخیم بر روی جنین کشیده شده.^۱

۳. جایگاه امن و امان

قرآن با صراحت (در آیه ۱۳ سوره مؤمنون) می‌گوید: «سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رَحِم) قرار دادیم»؛ ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾. در حقیقت محفوظ‌ترین نقطه بدن همان جایی است که نطفه و جنین در آن قرار می‌گیرد که از هر طرف تحت حفاظت است، از یکسو ستون فقرات و دنده‌ها، و از سوی دیگر استخوان پر قدرت لگن خاصره، و از سوی سوم پوشش‌ها و عضلات متعددی که روی شکم را فرا گرفته، بعلاوه به هنگام بروز بعضی از حوادث خطرناک دست‌های مادر نیز به صورت ناخودآگاه سپری می‌شوند در مقابل آن!

از همه این‌ها شگفت‌انگیزتر این‌که جنین در کیسه‌ای است مملو از یک آب لزج به طوری که در میان آن کیسه به صورت معلق و در حالت کاملاً بی وزنی قرار دارد، یعنی هیچ فشاری از هیچ سو بر آن وارد نمی‌شود.

۴. تغذیه جنین

از عجائب دیگر، مسأله تغذیه جنین است، چرا که برای پرورش و نمو سریع جنین، مواد غذایی به طور کامل و از هر نظر پاک و تصفیه شده از یک سو، و اکسیژن از سوی دیگر، و آب به حد کافی لازم است که به طور مداوم به جنین

۱. تفسیر مجمع‌البیان، المیزان، فخر رازی و تفاسیر دیگر (مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان نیز این معنا را در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است).

برسد، خداوند این وظیفه را بر عهده دستگاهی بنام «جفت» گذارده است که از همان لحظه نخستین آن را در کنار جنین قرار داده، از یک طرف به وسیله دو شریان و یک ورید به قلب مادر مربوط است و از طرف دیگر از طریق بندناف با جنین ارتباط دارد.

تمام مواد غذایی و آب و اکسیژن لازم را از طریق سیستم جریان خون مادر جذب کرده، و بعد از تصفیه مجدد به جنین منتقل می‌کند، و زوائد و فضولات و کربن و مانند آن را جمع‌آوری کرده به خون مادر باز می‌گرداند. بنابراین جفت هم نقش دستگاه گیرنده و دهنده دارد و هم به منزله یک فیلتر است که به تنهایی انسان از مطالعه ساختمان شگفت‌انگیز همین جفت می‌تواند پی به عظمت خالق برد.

۵. سرنوشت جنسیت جنین

در این که چگونه و تحت چه عواملی جنین مذکر یا مؤنث می‌شود؟ هیچ‌کس پاسخی در برابر این سؤال ندارد.

ولی با این حال عجیب این است که همیشه یک تعادل نسبی در میان این دو جنس (مرد و زن) در همه جوامع دیده می‌شود.

فکر کنید اگر روزی این تعادل بهم بخورد، و مثلاً نسبت مردان با زنان ده در برابر یک باشد، یا به عکس تعداد زنان ده برابر مردان گردد، چه مفساد عظیمی به وجود می‌آید؟

ولی آن‌کس که انسان را برای زندگی سالم آفریده است این تعادل عجیب و مرموز را در آن حاکم کرده است، آری خداوند طبق مشیت و حکمتش به هرکس بخواهد فرزند پسر می‌دهد و به هرکس بخواهد فرزند دختر می‌دهد ﴿يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ (شوری/ ۴۹) ولی این مشیت و اراده حساب شده است.

۶. تحولات سریع و مرموز

از شگفتی‌های دیگر جنین این‌که نطفه اصلی انسان در آغاز یک موجود تک سلولی بیش نیست که از طریق تقسیم به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد، این افزایش و تحولات بسیار سریع است و همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «هر زمان آفرینش تازه‌ای بعد از آفرینش دیگری به او می‌بخشد»؛ ﴿خَلَقْنَا مِنْ بَعْدِ خَلْقِهِ﴾ رشد و نموی که اگر بعد از تولد به همان سرعت ادامه یابد در مدت کوتاهی انسان قامتی به اندازه یک کوه بلند پیدا می‌کند! و صفحه زمین برای او تنگ می‌شود، ولی همان‌کس که به جنین سرعت سیر تکاملی می‌دهد به مرحله معینی که رسید آهنگ این سرعت را کند کرده، و به تدریج متوقف می‌سازد!

۷. آینده‌نگری رحم!

دانشمند معروف «الکسیس کارل» در کتاب «انسان موجود ناشناخته» می‌گوید: «گویی هر جزیی از بدن نیازمندی‌های حال و آینده مجموعه بدن را می‌شناسد و خود را بر حسب آن تغییر می‌دهد، مثلاً در پایان دوره آبستنی بافت‌های نرم اعضای جنسی خارج زن نرمتر و قابل اتساع می‌شود، و این تغییر وضع در روزهای بعد هنگام زایمان، عبور جنین را آسان می‌کند، و در عین حال سلول‌های پستان را فراوان‌تر، و برای تغذیه کودک آماده می‌گردد... در تمام مدت رشد جنین در رحم مادر، وضع و رفتار عضلات چنان است که گویی آینده را از پیش می‌دانند، و همبستگی اعضا در دو لحظه متفاوت زمانی یا دو نقطه مختلف مکانی، به خوبی رعایت می‌شود»!^۱

نام این موضوع را هر چه بگذاریم تفاوتی نمی‌کند، ولی به هر حال از وجود مبدأ بزرگ علم و قدرتی که در ماورای آن است به وضوح خبر می‌دهد.

۱. انسان موجود ناشناخته، ص ۱۹۰.

۸. پوششی بر استخوان‌ها

در تفسیر آیه ۱۴ سوره مؤمنون خواندیم که قرآن در مورد پیدایش عضلات تعبیر خاصی دارد می‌گوید: «ما سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم» انتخاب کلمه «کَسَوْنَا» یکی از معجزات علمی قرآن است، زیرا امروز ثابت شده که استخوان‌ها قبل از نسوج گوشتی پدیدار می‌شوند.^۱

۹. دگرگونی‌های شگفت‌انگیز در لحظه تولد

در لحظه تولد، دگرگونی‌های عجیبی در سیستم زندگانی نوزاد، ظاهر می‌شود که برای تطبیق دادن او با محیط جدید، کاملاً ضروری است، و از میان آن‌ها تنها به دو موضوع اشاره می‌کنیم:

الف) دگرگون شدن سیستم گردش خون است، به این صورت که مسأله گردش خون در جنین یک گردش ساده است، زیرا حرکت خون‌های آلوده به سوی ریه‌ها برای تصفیه انجام نمی‌گردد، چون در آن‌جا تنفسی وجود ندارد، لذا دو قسمت قلب او (بطن راست و چپ) که یکی عهده‌دار رساندن خون به اعضا، و دیگری عهده‌دار رساندن خون به ریه برای تصفیه است به یکدیگر راه دارد، اما به محض این‌که جنین متولد شد، این دریچه بسته می‌شود، و خون دو قسمت می‌گردد بخشی به سوی تمام سلول‌های بدن برای تغذیه فرستاده می‌شود و بخش دیگری به سوی ریه‌ها برای تنفس!

ب) بسته شدن بند ناف و خشکیدن و افتادن آن. یعنی به هنگام تولد همان‌طور که راه دریافت اکسیژن عوض می‌شود راه تغذیه نیز ناگهان عوض می‌شود، و دهان و معده و روده‌ها که در دوران جنینی کاملاً ساخته و آماده شده اما به کار نیفتاده‌اند ناگهان به کار می‌افتند، و این یکی دیگر از شگفتی‌های مهم آفرینش انسان است.

۱. اعجاز قرآن از نظر علوم امروز، ص ۲۹.

۱۰. گریه کودکان

معمولاً نوزادان بسیار گریه می‌کنند، این گریه ممکن است دلیل بر ناراحتی آن‌ها باشد، یا به خاطر گرسنگی و تشنگی، و یا به خاطر آزرده‌گی؛ ولی کودکان بدون این هم ممکن است گریه کنند، و این گریه رمز حیات و بقای آن‌هاست. زیرا در آن موقع آن‌ها نیاز بسیار شدیدی به ورزش و حرکت دارند در حالی که قادر به ورزش نیستند، تنها ورزشی که می‌تواند تمام وجود آن‌ها را اعم از دست و پا و قفسه سینه و شکم را به حرکت درآورد و خون را به سرعت در تمام عروق به جریان وادارد و تمام سلول‌ها را مرتباً تغذیه کند همان «ورزش گریه» است که برای نوزاد یک ورزش کامل محسوب می‌شود، و به همین دلیل اگر نوزاد گریه نکند ممکن است آسیب فراوان ببیند و یا حیات او به کلی به خطر بیفتد.

از این گذشته در مغز اطفال رطوبت فراوانی وجود دارد که اگر در آن جا بماند ممکن است سبب بیماری‌ها و دردهای سختی گردد، و یا کوری به دنبال داشته باشد، گریه سبب می‌شود که رطوبت‌های اضافی به صورت قطره‌های اشک از چشمان آن‌ها بیرون ریزد و سلامتی آن‌ها تضمین شود!

۱۱. بیدار شدن تدریجی عقل و حواس در کودکان

اگر کودک از آغاز عقل می‌داشت مسلماً بسیار رنج می‌برد، زیرا احساس ناتوانی و مذلت می‌کرد، چرا که نمی‌تواند راه برود، غذا بخورد و کمترین حرکتی داشته باشد باید او را در پارچه‌ای ببیچند و در گهوار بخوابانند و جامه‌ای بر او بیفکنند و تر و خشک کنند.

امام صادق علیه السلام ضمن اشاره به این مطلب در حدیث معروف «توحید مفضل» می‌افزاید: «بعلاوه اگر عاقل متولد می‌شد و زندگی مستقل داشت شیرینی حرکات کودکانه و حلاوت تربیت اولاد و رابطه‌ای که از این طریق میان فرزندان

و پدر و مادر در تمام عمر برقرار می‌شود از میان می‌رفت».^۱
 همچنین اگر حواس او کامل بود، یک مرتبه چشم باز می‌کرد صحنه‌های تازه را مشاهده می‌نمود و گوش او صداها و آهنگ‌های جدید را می‌شنید ای بسا قدرت تحمل آن‌ها را نداشت، این امور یکی پس از دیگری صورت می‌گیرد.

۱۲. غذای طفل قبل از تولد آماده است

نوزاد انسان و بسیاری از حیوانات در آغاز تولد، قدرت استفاده از غذاهای سخت و سنگین را ندارند به همین دلیل، دست قدرتمند آفرینش، غذای مخصوصی به نام «شیر» برای آن‌ها در پستان مادر، فراهم ساخته است، در حقیقت همان خون‌های بدن مادر، که در دوران جنینی مورد استفاده او بود، به شکل شیر در می‌آید، و تا مدت لازم او را تغذیه می‌کند.

شیر یک غذای کامل است، به خصوص شیر مادر برای نوزادش غذای کاملی محسوب می‌شود، و هیچ چیز در دنیا جانشین آن نمی‌گردد. شیر دارای انواع ویتامین‌ها است، به اضافه انواع «آنزیم‌ها» بسیاری از داروهای لازم نیز از طریق شیر مادر به نوزاد او منتقل می‌شود.

به نظر می‌رسد که شیر مادر تنها جسم کودک را تغذیه نمی‌کند بلکه عواطف و روح او را نیز سیراب می‌کند، به همین دلیل کسانی که از شیر مادر محروم می‌شوند دارای اشکالات و کمبودهای عاطفی نیز احیاناً خواهند بود.
 عجایب و شگفتی‌های شیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۴.

۲. برای توضیح بیشتر به دائرة المعارف قرن بیستم ماده «لبن» و «اولین دانشگاه» ج ۶، و «اعجاز قرآن از نظر علوم امروز»، مراجعه کنید، در حدیث توحید مفضل نیز اشارات جالبی به این معنی آمده است (بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۲).

نشانه‌های او در عالم حیات

اشاره

پدیدهٔ حیات تا آن‌جا که می‌دانیم پیچیده‌ترین پدیده‌های این جهان است، پدیده‌ای که عقل‌های همه دانشمندان در آن حیران مانده، و هزاران سال است که متفکران روی آن اندیشه می‌کنند ولی هنوز این معما گشوده نشده است. چه عاملی سبب شده که موجودات بیجان با یک جهش عجیب، در مرحله حیات و زندگی گام بگذارند، تغذیه داشته باشند، نمو کنند تولید مثل نمایند؟! ممکن است انسان یک ابزار بسیار پیچیده (مانند مغزهای الکترونیکی فوق‌العاده پیشرفته) بعد از قرن‌ها تجربه بسازد که آن نیز به نوبه خود دلیل بر وسعت علم و دانش پدید آورندگان آن است، ولی این دستگاه بسیار ظریف و پیچیده هرگز نمو نمی‌کند، شکستگی‌ها و عیوب خود را ترمیم و درمان نمی‌نماید، و به طریق اولی هرگز تولید مثل ندارد.

ولی موجودات زنده، علاوه بر ساختمان فوق‌العاده ظریف و پیچیده و حیرت‌انگیز، تمام این کارها و کارهای فراوان دیگری را انجام می‌دهند که مختصر مطالعه در وضع آن‌ها نشانه روشن و دلیل آشکار علم و قدرت بی‌انتهای آفریننده آن‌هاست.

قرآن در مسأله اثبات وجود خداوند، و نفی هرگونه شریک و هم‌تا، روی موضوع حیات و مرگ تکیه فراوان در آیات مختلف کرده است، و از آن با اهمیّت زیاد یاد نموده، و به‌راستی چنین است.

اکنون با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تَوَفَّكُونَ﴾^۱
۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۲
۳. ﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَىٰ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: بقره/۲۸؛ یونس/۵۶؛ مؤمنون/۸۰؛ دخان/۸؛ بقره/۲۵۸؛ ق/۴۳؛ روم/۴۰.

ترجمه

۱. خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌سازد، و بیرون آورنده مرده از زنده است؛ این است خدای شما! پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!
۲. حکومت و مالکیت آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و جز خدا، سرپرست و یآوری ندارید.
۳. خداوند از آسمان، آبی فرو فرستاد؛ و زمین را، پس از آن‌که مرده بود، با آن حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای گروهی که گوش شنوا دارند.

شرح مفردات

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «حیات» در معانی مختلفی به کار می‌رود:

۱. انعام/۹۵.

۲. توبه/۱۱۶.

۳. نحل/۶۵.

حیات نباتی (زندگی گیاهان) حیات حسّی (زندگی حیوانات) حیات عقلانی (زندگی انسان‌ها) حیات به معنای برطرف شدن غم و اندوه، حیات اخروی و جاودانی، و حیاتی که به عنوان یکی از اوصاف الهی ذکر می‌شود، و برای هر یک از آن‌ها شاهی از آیات قرآن می‌آورد.

ولی در «مقائیس اللغه» برای این واژه دو معنای اصلی ذکر می‌کند یکی حیات در مقابل مر و دیگری «حیا» نقطه مقابل وقاحت و بی‌شرمی. اما بعضی معتقدند هر دو معنا به یک ریشه باز می‌گردد، چرا که شخصی که حیا دارد خود را از ضعف و ناتوانی نگاه می‌دارد و به سوی خیر و پاکی حرکت می‌کند.

البته این واژه معانی کنایی زیادی نیز دارد که از آن جمله «ایمان» در مقابل کفر، و «طراوت» در مقابل پژمردگی و «حرکت» در مقابل سکون را می‌توان نام برد. «موت» درست نقطه مقابل حیات است، لذا آن هم انواع مختلفی دارد که هر کدام نقطه مقابل نوعی حیات است، از جمله «موت نباتی» و «موت حیوانی» و «موت عقلانی» یعنی جهل، و «موت» به معنای غم و اندوه و «موت» به معنای خواب.

تفسیر و جمع بندی

آفرینش حیات شاهکار آفرینش

در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن روی مسأله حیات و مر به عنوان یکی از آیات بزر الهی و نشانه‌های ذات پاک پروردگار تکیه شده است، در بیشتر آن‌ها سخن از حیات و مر انسان، و در بعضی حیات و مر به طور عام، یعنی در همه جانداران، و در بعضی حیات و مر گیاهان نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از شکافتن دانه‌ها و هسته‌ها به وسیله قدرت خداوند است، و بیرون آوردن موجود زنده از موجود مرده و به عکس

موجود مرده از زنده است، که حیات و مر را به معنای وسیع کلمه در گیاهان و حیوانات و انسان‌ها شامل می‌شود.

جالب این‌که: دانه گیاهان موجوداتی محکم‌اند، و هسته‌ها از آن‌ها محکم‌تر که شکافتن آن‌ها به آسانی ممکن نیست، با این حال جوانه‌ای که از درون دانه و هسته سر بر می‌آورد به قدری ظریف و لطیف است که حسابی برای آن نیست، اما چگونه می‌شود که این جوانه لطیف، آن قلعه و دژ بسیار محکم را می‌شکافد، و از دیوار آن سر بیرون می‌آورد، و به راه خود همچنان ادامه می‌دهد؟ این چیزی جز قدرت بی‌نظیر خداوند نیست، و جمله **﴿إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾**؛ «خداوند شکافنده دانه و هسته است» گویا اشاره لطیفی به همین معنی است.

منظور از خارج شدن موجود زنده از مرده یکی از دو معنی است.

نخست این‌که گرچه در شرایط فعلی، موجودات زنده همواره از بذرها و دانه‌ها و نطفه‌های زنده بیرون می‌آیند ولی مسلماً در آغاز چنین نبوده است، زیرا هنگامی که کره زمین از آفتاب جدا شد یکپارچه آتش بود، و هیچ موجود زنده‌ای قطعاً در آن وجود نداشت، سپس بر اثر شرایطی که امروز برای ما ناشناخته است به فرمان خدا نخستین موجودات زنده از موجودات بیجان طی یک سلسله قوانین بسیار پیچیده بیرون آمدند.

دیگر این‌که بذر و دانه یا نطفه نخستین، یک موجود بسیار کوچک بیش نیست، ولی از طریق تغذیه از همین مواد غذایی بیجان رشد و نمو می‌کند و در حقیقت موجودات بیجان را جذب کرده و جاندار می‌کند، به این ترتیب هزاران هزار و میلیون‌ها میلیون سلول زنده از موجودات مرده خارج می‌شود، و این جا است که می‌گوییم خداوند مرده را از زنده و زنده را از مرده خارج می‌سازد.

پیچیدگی مسأله حیات و زندگی به قدری است که دانشمندان هنوز از فهم اسرار آن عاجزند، اگر فهم اسرار پدیده‌ای این همه عقل و هوش لازم داشته باشد آیا ایجاد آن پدیده می‌تواند بدون نیاز به هیچ عقل و هوشی حاصل گردد؟

و لذا قرآن در پایان همین آیه با صراحت می‌گوید: ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تُؤْفَكُونَ﴾؛ «این است خدای شما! پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!». در دومین آیه مسألهٔ حیات و مرگ را در ردیف مالکیت و حکومت بر آسمان‌ها و زمین قرار می‌دهد، و به‌راستی مسألهٔ حیات به‌قدری مهم است که می‌تواند هم‌ردیف پیدایش آسمان‌ها و زمین باشد.

و در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ یعنی وقتی تمام قدرت‌ها و حاکمیت به دست خداست، ولی و سرپرست و یاورى جز او وجود ندارد چرا به غیر او پناه می‌برید؟! و سرانجام در آخرین آیه مسألهٔ حیات گیاهان را که چهرهٔ زیبا و پراسراری از حیات است، مطرح می‌کند، و صحنهٔ زمین‌های مرده را به انسان‌ها نشان می‌دهد که چگونه بیابان خشک و فاقد حیات را با یک یا چند باران که از آسمان نازل می‌شود، لباس حیات در تن می‌پوشد، از هر گوشه‌ای از آن نغمهٔ حیات بر می‌خیزد و صحنهٔ رستاخیز ظاهر می‌شود.

و در پایان آیه می‌افزاید: «در این، نشانهٔ روشنی است برای گروهی که گوش شنوا دارند». نغمهٔ حمد و تسبیح گیاهان را می‌شنوند و زمزمهٔ توحید هر گیاهی که از زمین می‌روید و ذکر و حده لا شریک له گوید، با گوش جان استماع می‌کنند، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾.

توضیحات:

۱. معمّای بزرگ حیات

پیشرفت علم و دانش بشر، پرده از روی بسیاری از حقایق برداشته با این همه، هنوز معماهای زیادی در مقابل انسان قرار دارد، که یکی از مهم‌ترین آن‌ها معمّای حیات است، مسأله‌ای که علی‌رغم تلاش‌ها و کوشش‌های هزاران هزار دانشمند و مغز متفکر در طول تاریخ بشر هنوز چهرهٔ خود را نشان نداده است، و در پرده‌ای از ابهام همچنان باقی مانده است.

جالب این که قرآن مجید، در چهارده قرن قبل مشرکان را مخاطب ساخته، می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾؛ «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آن‌ها برآید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم طلب‌کننده ناتوان است، و هم طلب‌شونده (هم عابدان، و هم معبودان)».^۱

ممکن است گفته شود انسان وسایل مهمی ساخته است که از آفرینش یک مگس مهم‌تر است مانند سفینه‌های فضاپیما و مغزهای الکترونیکی پیچیده و امثال آن.

ولی این اشتباه بزرگی است که این دو را با هم مقایسه کنیم، یک سفینه فضاپیما یا مغز الکترونیکی هرگز نمو و رشد ندارد، محال است مثل خودش را تولید کند، آسیب‌های وارده بر آن از داخل خودش قابل جبران نیست قطعات فرسوده خود را هرگز ترمیم نمی‌کند، احتیاج به هدایت و رهبری از بیرون دارد، در حالی که مگس در این جهات بر آن سفینه فضایی و دستگاه کامپیوتر برتری واضح دارد، منتها وفور مگس‌ها سبب شده که در نظر ما موجودی کم‌اهمیت جلوه کند.

از این گذشته ما اصلاً نیاز به این مقایسه نداریم، هدف این است که روشن شود ساختمان یک موجود زنده حتی یک سلول که در بحث‌های گذشته اشارات روشنی به آن داشتیم، به قدری اسرارآمیز و پیچیده است که نشان می‌دهد سازنده آن، علم و قدرت نامحدودی داشته، و از قوانین پیچیده حیات به خوبی آگاه بوده و به تعبیر صحیح‌تر این قوانین را خود او بنیاد نهاده است.

۲. آیا انسان می‌تواند موجود زنده‌ای بسازد؟

بدون شک موجودات زنده در آغاز از موجودات بیجان به وجود آمده‌اند، خواه این امر در کره زمین صورت گرفته باشد یا در کرات آسمانی دیگر، اما تحت چه شرایط؟ و مطابق کدام فرمول این جهش عظیم انجام شده؟ هنوز برای کسی روشن نیست.

البته جمعی از دانشمندان اظهار امیدواری می‌کنند که ما به تدریج این فرمول و آن شرایط را کشف می‌کنیم، و شاید سرانجام بتوانیم سلول‌های زنده‌ای را از ترکیب مواد بیجان بسازیم.

هیچ‌کس نمی‌داند این امیدواری تا چه حد بجاست، و آیا سرانجام چنین کاری عملی خواهد شد یا نه؟ به فرض که انسان قادر شود شرایط آغاز حیات و فرمول آن را کشف کند و در محیط آزمایشگاه سلول‌های زنده‌ای بسازد ولی نباید فراموش کرد که:

«اولاً» این کار جز از طریق تقلید از جهان آفرینش و ترکیب مواد مختلف آن با هم، شبیه صنایع مونتاژ سازی چیزی نخواهد بود.

«ثانیاً» به فرض ساختن یک سلول زنده حل شود، مسأله موجودات پیچیده پر سلولی مطرح است، مانند ساختمان یک مگس، یک ملخ، یک پرنده یک ماهی عظیم، و بالاخره یک انسان.

یکی از دانشمندان (پروفسور هانز) می‌گوید: تا هزار سال دیگر انسان به راز حیات پی خواهد برد ولی این امر دلیل بر این نیست که خواهد توانست مگس یا حشره دیگر و یا حتی سلول زنده‌ای بسازد.^۱

«ثالثاً» فرض کنیم با استمداد از عقل خداداد و پیشرفت علم و تقلید از قوانین طبیعت چنین اهدافی تأمین شود، ولی این مطلب کوچک‌ترین تأثیری در آنچه ما

۱. راز آفرینش، ص ۱۳۹.

به دنبال آن هستیم ندارد، زیرا اگر ایجاد یک سلول زنده، آن هم با استفاده کردن از این همه الگوهای موجود، و مواد طبیعی آماده، تا این حد علم و دانش لازم داشته باشد، برای خلقت انواع بشمار موجودات زنده، بدون هیچ الگو و مواد قبلی، چقدر علم و دانش لازم است؟ آیا می توان طبیعت کور و کر و فاقد شعور را عامل پیدایش آن شمرد؟

این سخن را با کلامی پر ارزش از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا... وَأَجْنَاسِهَا وَتَبَلَّدَةِ أُمَّمِهَا، وَأَكْيَاسِهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعْضَةِ مَا قَدَرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا، وَكَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ؛ اگر همه موجودات زنده جهان، اعم از پرندگان و چهار پایان... و تمامی انواع گوناگون جانداران، اعم از آن ها که کم هوشند و آن ها که زیرک و باهوشند، همگی گرد هم آیند هرگز قدرت بر ایجاد پشه ای را ندارند، هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت، و عقول آن ها در راه یافتن به اسرار آفرینش این موجود حیران می ماند»^۱.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

نشانه‌های او در آفرینش روح

اشاره

روح نیز از عجیب‌ترین و اسرارآمیزترین پدیده‌های عالم هستی است، و با این‌که از همه چیز به ما نزدیکتر است ما از معرفت و شناسایی آن بسیار دوریم. تلاش‌های دانشمندان و فلاسفه برای شناخت روح هیچ زمانی متوقف نشده است، و در پرتو آن از رازهایی پرده برداشته‌اند، ولی هنوز چهره اسرارآمیز روح دگرگون نگردیده و سؤالات بدون جواب در این زمینه بسیار است.

به همین دلیل یکی از نشانه‌های مهم علم و حکمت و تدبیر پروردگار همین آفرینش روح انسان است. آیات قرآن نیز روی این پدیده بزرگ جهان هستی تکیه کرده، و با اهمیّت فراوان از آن یاد نموده است.

در این راستا به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱
 ۲. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمْضِ الْتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: شمس/۷ و ۸؛

حجر/۲۸ و ۲۹؛ مؤمنون/۱۴.

۱. اسراء/۸۵.

۲. زمر/۴۲.

ترجمه

۱. واز تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و از علم و دانش، جز اندکی به شما داده نشده است».
۲. خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمدی معین؛ در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند.

شرح مفردات

«رُوح» - این واژه در اصل به معنای نفس کشیدن و دمیدن است، و بعضی از ارباب لغت معتقدند که «روح» در اصل از «ریح» مشتق شده که به معنای باد و نسیم هواسست، و از آن جا که روح انسان یعنی همان گوهر مستقل و مجردی که سرچشمه حیات و تفکر و اندیشه است جوهر لطیفی است که از نظر تحرک و حیات بخش بودن همچون نفس و نسیم است، این واژه در آن به کار رفته است، به علاوه پیوند روح با بدن رابطه نزدیکی با نفس کشیدن دارد، لذا این کلمه در مورد روح انسان استعمال شده است.

موارد استعمال این واژه در قرآن مجید بسیار متنوع است، گاه به معنای فرشته وحی، و گاه به معنای فرشته بزرگی که از فرشتگان خاص خدا است (یا مخلوقی برتر از فرشتگان) آمده، و گاهی به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را با آن تقویت می‌کند آمده است. و زمانی نیز به معنای روح انسانی آمده که در آیات فوق به آن اشاره شده است.^۱

«نَفْس» - راغب در مفردات می‌گوید: نفس به معنای روح است، و گاه به معنای

۱. مفردات «راغب»، لسان العرب، مجمع البحرین، و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

ذات شیء می آید، و «نَفْس» (بر وزن قفس) به معنای هوایی است که از طریق دهان در بدن انسان داخل یا خارج می شود.
این واژه (نَفْس) بر خون نیز اطلاق شده، چرا که اگر خون از بدن انسان به مقداری زیاد بیرون رود روح از او جدا می شود، و گاه این واژه به تمام وجود انسان نیز اطلاق می گردد.

تفسیر و جمع بندی

روح اعجوبه عالم خلقت

نخستین آیه اشاره به سؤالی می کند که از سوی جمعی از مشرکان یا اهل کتاب مطرح شده بود، آن ها خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدند و سؤالاتی از جمله درباره روح کردند همان گونه که قرآن می فرماید: «از تو درباره روح سؤال می کنند»؛
﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾.

سپس قرآن به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می دهد. «به آن ها بگو روح از فرمان پروردگار من است»؛ ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾.

این پاسخ سر بسته، اشاره ای پر معنی به اسرار آمیز بودن این پدیده بزر عالم هستی است، و برای این که کسی نگوید چرا تمام اسرار روح بازگو نشده است؟ در پایان آیه می افزاید: «و از علم و دانش، جز اندکی به شما داده نشده است!»؛
﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. و با این «علم قلیل» و «دانش اندک» جای تعجب نیست که از اسرار روح آگاه نشوید (به خصوص در آن زمان و در آن محیط).

در بعضی از روایات از ابن عباس نقل شده است که قریش بعضی از سران خود را به سراغ دانشمندان یهود در مدینه فرستادند، و گفتند: از آن ها درباره محمد سؤال کنید، چرا که آن ها اهل کتابند و اطلاعاتی دارند که نزد ما نیست، آن ها به مدینه آمدند و از دانشمندان یهود سؤال کردند یهود در پاسخ گفتند سه مطلب را از او سؤال کنید: داستان اصحاب کهف، ذی القرنین، و مسأله روح اگر

پاسخ همه آنها را داد، و یا از پاسخ همه ساکت شد، پیامبر نیست، ولی اگر بعضی را پاسخ گفت و در برابر بعضی سکوت کرد او پیامبر است.

سران قریش به مکه برگشتند و سؤالات را مطرح کردند (پیامبر ﷺ شرح مبسوطی درباره ذی‌القرنین و اصحاب کهف بیان فرمود ولی درباره سؤال از روح تنها به همین پاسخ سر بسته، به فرمان خدا، قناعت کرد)^۱ گرچه درباره معنی روح در آیه فوق، هم در روایات معصومین علیهم‌السلام و هم کلمات مفسران، تفسیرهای مختلفی وارد شده، ولی غالب این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و قابل جمع است، و روح انسانی از جمله مفاهیمی است که در مدلول آیه فوق داخل است.^۲ در دومین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مسأله بقای روح می‌کند، با این تعبیر که می‌گوید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند»؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾.

با توجه به این که «توفی» به معنای قبض کردن و دریافت کامل است و «انفس» به معنای ارواح می‌باشد، روشن می‌شود که در حال مرگ روح به طور کامل به فرمان خدا از بدن جدا می‌شود، ولی به هنگام خواب این جدایی به طور ناقص صورت می‌گیرد ﴿وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾.

سپس به عدم بازگشت بعضی از ارواح در حال خواب و بازگشت بعضی دیگر تا سرآمد و اجل معینی، اشاره کرده و می‌افزاید: «در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.^۳

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. در میزان اقوال متعددی در این زمینه نقل شده، از جمله این که منظور از روح همان روحی است که در آیه شریفه «یوم یقوم الروح و الملائکة صفا» آمده، دیگر این که منظور جبرئیل است و بعضی گفته‌اند منظور قرآن است، و آخرین تفسیر این است که منظور روح انسانی است سپس می‌افزاید متبادر از اطلاق روح، همین است.

۳. فخر رازی در تفسیرش در ذیل این آیه می‌گوید: خداوند حکیم پیوند روح آدمی را با جسم او به سه گونه

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که انسان ترکیبی از روح و جسم است، و روح گوهر غیر مادی است، و خواب مرحله ضعیفی از مر و ضعیف شدن رابطه روح و جسم است. و نیز استفاده می‌شود که مر به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه نوعی بقا و ادامه حیات است.

نتیجه این‌که روح انسانی با تمام قوا و نیروهایش که از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین پدیده‌های جهان هستی است از نشانه‌های بزر خداست، چگونه ممکن است خالق این همه علم و قدرت و فکر و اندیشه و ذوق و ابتکار و اراده و تصمیم، طبیعت بی شعوری باشد که فاقد هرگونه علم و فکر و اندیشه و ابتکار است.

توضیحات

۱. قوای ظاهر و باطن روح

قدما برای روح آدمی پنج قوه ظاهر، و پنج قوه باطن شمرده‌اند، قوای ظاهر: حس بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، و لامسه است که دریچه‌های روح انسان به عالم محسوسات، و رابطه میان آن گوهر مجرد و جهان ماده است.

قوای باطن را فلاسفه پیشین نیز پنج قوه شمرده‌اند:

۱. حس مشترک.

۲. خیال که حافظه حس مشترک محسوب می‌شود.

۳. قوه واهمه که مفاهیمی همچون دوستی و دشمنی را ادراک می‌کند.

۴. قوه حافظه که ادراکات واهمه را در خود حفظ می‌کند.

→ تنظیم کرده است: گاهی پرتو روح به جمیع اجزای ظاهر و باطن بدن می‌افتد و این حالت بیداری است، و گاه از ظاهر گرفته می‌شود و در باطن باقی است و این حالت خواب است، و گاه پرتوش از ظاهر و باطن برچیده می‌شود و این حالت مرگ است.

۵. قوه مخیله که مفاهیم و صورت‌های جزئی‌ه خزانه خیال و حافظه را مورد تصرف قرار می‌دهد و صورت‌های دلخواه را که در خارج وجود ندارد ترسیم می‌کند.

ولی دانشمندان و فلاسفه امروز نه قوای ظاهر را به پنج قوه معروف محدود می‌کنند و نه قوای باطن را به پنج قوه‌ای که ذکر شد، آن‌ها برای نفس انسان قوای فراوانی قائلند و روح آدمی را خزانه عجیبی می‌دانند که نیروهای بسیار متنوع و ذوق‌ها و استعدادها و ادراکات بی‌شماری دارد که افراد انسان در آن متفاوتند.

۲. روح پدیده اسرارآمیز جهان هستی

با این‌که قرآن مجید به هنگام ذکر آیات الهی، اعم از آفاقی و انفسی، بسیاری از جزئیات آن‌ها را شرح می‌دهد، ولی هنگامی که به مسأله روح می‌رسد تنها می‌گوید: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾؛ «بگو روح از فرمان پروردگار من است» و «از علم و دانش، جز اندکی به شما داده نشده است»؛ ﴿مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

یا می‌گوید: «و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته»؛ ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ یا تعبیر به انشای خلق دیگر کرده می‌گوید: «بعد از تکامل نطفه ما آفرینش جدیدی به انسان دادیم»؛ ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾.

و یا این‌که روح را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾.

همه این تعبیرات حاکی از آن است که آفرینش روح با آفرینش سایر موجودات متفاوت است و این نیست مگر به خاطر پیچیدگی مسأله روح و اسرار فوق‌العاده آن.

۳. فعالیت‌های مختلف روح

ما فعالیت‌های روحی و فکری فراوانی داریم، چه در بخش خود آگاه و چه در

بخش ناخودآگاه، که هر کدام می‌تواند موضوع بحث جداگانه در کتاب‌های فراوانی واقع شود.

قسمتی از این فعالیت‌ها به شرح زیر است:

الف) «اندیشیدن» برای راهیابی به مجهولات.

ب) «ابتکار» برای حل مشکلات پیش‌بینی نشده زندگی، و مقابله با حوادث گوناگون، و رفع نیازمندی‌های مختلف، و ابداعات و اکتشافات و اختراعات.

ج) «حافظه» برای نگهداری انواع معلومات.

د) «تجزیه و تحلیل مسائل»، برای پیدا کردن علل و ریشه‌های حوادث از طریق جدا کردن مفاهیم ذهنی از یکدیگر، و سپس ترکیب آن‌ها با هم و سپس رسیدن به علل و نتایج حوادث.

ه) «تخیل» یعنی ایجاد صورت‌های ذهنی که احیاناً در خارج وجود ندارد به عنوان مقدمه‌ای برای فهم مسائل جدید.

و) «اراده و تصمیم».

ز) «ادراکات فطری و عقلانی» که پایه‌ای برای استدلال‌ات نظری و غیربدیهی است.

ح) «عشق ورزیدن، دوست داشتن، دشمنی».

البته این‌ها مسائلی جدا از یکدیگر نیستند، بلکه همه آن‌ها در درون روح انسان متمرکزند. و این‌هاست که نشان می‌دهد روح آدمی برترین آیت خدا و مهم‌ترین نشانه‌های اوست.

همین حافظه انسان که بایگانی معلومات مختلف اوست به قدری عجیب و شگفت‌انگیز است که اگر ما بخواهیم صدها نفر را مأمور برای نگهداری و بایگانی معلومات خود کنیم محال است بتوانند کار حافظه را با این سرعت و ظرافت انجام دهند.

این سخن را با کلامی از امام صادق علیه السلام که در توحید مفضل آمده است پایان

می‌دهیم، فرمود:

«ای مفضل! در این قوا و نیروهایی که در نفس و روح آدمی است، بیندیش، در تفکر و وهم و عقل و حافظه غیر این‌ها، اگر از میان همه این‌ها حافظه به تنهایی از دست رود حال انسان چگونه خواهد بود؟ و چه اختلالاتی در امر معاش و تجارت رخ می‌دهد، اگر نتواند آنچه را که به نفع او یا به زیان اوست حفظ کند، و همچنین اگر آنچه را گرفته، و آنچه را داده، آنچه را دیده، و آنچه را شنیده، آنچه را گفته و آنچه درباره‌ او گفته‌اند، همه این‌ها را فراموش کند، چه خواهد شد؟»

در صورت فراموشکاری اگر هزاران بار از جاده‌ای برود باز هم آن را پیدا نمی‌کند، و اگر در تمام عمر درسی بخواند چیزی فرا نمی‌گیرد، و به هیچ دین و مذهبی نمی‌تواند عقیده پیدا کند، و از هیچ تجربه‌ای نمی‌توان بهره‌گیری، و نه از هیچ حادثه عبرت بیندوزد، بلکه سزاوار است که نام انسانیت به کلی از او برداشته شود!». ^۱

۴. مقایسه مغز انسان با مغزهای الکترونیکی

فعالیت مغزهای الکترونیکی تنها در محدوده حافظه آن‌هاست، و حافظه آن‌ها همان چیزی است که انسان به آن‌ها تغذیه می‌کند، و لذا در ماورای این حافظه محدود، مطلقاً فعالیتی ندارند، در حالی که دامنه‌ فعالیت مغز و فکر انسان نامحدود است.

بعلاوه مغزهای الکترونیکی فاقد هرگونه ابتکار و اندیشه در برابر یک حادثه جدید است، هر قدر حادثه ساده باشد، مانند عکس‌العمل نشان دادن در مقابل وزش یک باد شدید، تا چه رسد به ابتکار و خلاقیت و ابداع در مسائل مهم و پیچیده.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۰ و ۸۱ (با کمی تلخیص).

وانگهی فرض کنیم این دو، قابل مقایسه باشند، کدام عقل باور می‌کند که ساختن یک مغز الکترونیکی پیشرفته که اعجوبه صنایع بشری محسوب می‌شود به وسیلهٔ یک انسان بی سواد و یا حتی کور و کر و دیوانه انجام گرفته باشد. آیا طبیعت بی روح، و فاقد عقل و تفکر و ابتکار، می‌تواند پدید آورنده روح و عقل و ابتکار باشد؟ و این جاست که می‌گوییم در درون روح انسان هزاران آیه از آیات پروردگار و نشانه از نشانه‌های اوست.

۵. اصالت و استقلال روح

مادی‌ها اصرار دارند که روح و فکر را از خواص «فیزیکو شیمیایی» سلول‌های مغزی بدانند که با نابود شدن جسم به کلی از میان می‌رود، در حالی که روح و فکر آدمی پدیده‌هایی دارد که با تفسیرهای مادی هرگز قابل توجیه نیست.

مثلاً هرکس در خود واقعیتی بنام «من» می‌یابد که از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست، «من» از کودکی تا کنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصم، و تا آخر عمر نیز همان شخص باقی خواهم بود.

در حالی که اگر اجزای مادی بدن را در نظر بگیریم، می‌بینیم که تمام این ذرات در حال دگرگونی و تعویض‌اند، و تقریباً در هر هفت سال یکبار تمام سلول‌های بدن عوض می‌شوند، با این‌که «من» (شخصیت انسانی او) همچنان ثابت است، و این نشان می‌دهد که واقعیت «من» حقیقتی است ماورای ماده که با دگرگونی‌های ماده عوض نمی‌شود.

بعلاوه ما در ذهن خود حقایقی را تصور می‌کنیم که هزاران هزار مرتبه از مغز و سلول‌های مغزی ما بزرگترند، تصور آسمان‌ها کهکشان‌ها، خورشید و ماه، این تصویرهای بزرگ محال است در بخش مادی وجود ما باشد، و راهی جز آن ندارد که در بخش غیر مادی یعنی روح منعکس گردد.

این دلایل و دلایل روشن دیگر به خوبی نشان می‌دهد که روح ما گوهری مستقل و مجرد از ماده است.^۱

۶. ویژگی‌های روح در قرآن مجید

از آیات قرآن مجید مشخصات و ویژگی‌های زیر برای روح آدمی استفاده می‌شود. الف) روح آدمی دارای استقلال است و بعد از جدا شدن از بدن باقی می‌ماند، آیه ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...﴾ (زمر/۴۲) گواه بر این حقیقت است.

ب) روح آدمی بعد از جدا شدن از بدن ممکن است در عالم برزخ از انواع نعمت‌های الهی متنعم، و یا معذب به عذاب‌های دردناک باشد، آیه «حیات شهیدان» (آل عمران/۱۶۹) و آیه «عذاب آل فرعون» (غافر/۴۶) گواه بر این معنا است.

ج) ساختمان روح با جسم تفاوت بسیار دارد، خداوند روح را از عالم «أمر» و آفرینش آن را «ایجاد خلقی آخر» معرفی می‌کند (اسراء/۸۵، مؤمنون/۱۴).

د) آگاهی انسان از چگونگی روح و اسرار آن بسیار ناچیز است، آیه ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۸۵) شاهد این مدعا است.

ه) رابطه «روح» با «جسم» در حال خواب ضعیف می‌شود و در حال مرگ به کلی قطع می‌گردد (زمر/۴۲).

و) در مجموع، روح و پدیده‌های روحی آیات مهمی از عظمت خدا و وسیله مهم معرفت الله است، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر/۴۲).

۷. آخرین سخن درباره روح

بحث روح از آن گسترده‌تر و دامنه‌دارتر است که بتوان تمام ابعاد آن را در این

۱. برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه ج ۱۲ ص ۲۶۱ تا ۲۶۹ ذیل آیه ۸۵ اسراء مراجعه فرمایید.

گفتار فشرده بیان کرد، و اگر هم بخواهیم عنان قلم را رها کنیم از بحث تفسیری خارج خواهیم شد، لذا برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتب فلسفی و کلامی و روایی مراجعه کنید، در تفسیر نمونه نیز بحث‌های فراوانی در این زمینه آمده، در تفسیر المیزان، جلد ۱، ذیل آیه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ» (بقره ۱۵۴) نیز بحث‌های مشروح و مبسوطی دیده می‌شود.

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله هفده دلیل عقلی و نقلی برای اثبات این مطلب که حقیقت انسان فقط این جسم نیست اقامه کرده است.^۱

و در همان کتاب از قول محقق کاشانی رحمته الله چهارده قول درباره حقیقت روح ذکر می‌کند.^۲

این بحث را با حدیث جالبی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم. در روایتی از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «الرُّوحُ فِي الْجَسَدِ كَالْمَعْنَى فِي اللَّفْظِ؛ روح در بدن آدمی همچون معنی در لفظ است».^۳ یکی از دانشمندان بنام «صفدی» می‌گوید: «من مثالی درباره روح از این مثال زیباتر و گویاتر ندیدم» آری روح همچون معناست و جسم همچون لفظ است!

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۰ تا ۱۰۶.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۶، ماده «روح».

نشانه‌های او در هدایت فطری و غریزی انسان و حیوان

اشاره

نه فقط انسان‌ها که بسیاری از جانداران دیگر با یک سلسله علوم و دانش‌های فطری و غریزی از مادر متولد می‌شوند، دانش‌هایی که برای فراگرفتن آن مسلماً معلمی وجود نداشته، و محصول و نتیجه تجربه و آزمایش نیست، بلکه معلم نخستین، آن‌ها را از همان آغاز به طرز اسرارآمیز و اعجاب‌آوری در عمق وجود انسان و سایر حیوانات جای داده است.

مطالعه این دانش‌ها و آگاهی‌ها و هدایت‌های فطری و غریزی آیات عظیمی از عظمت خداوند، و نشانه‌های روشنی بر علم و قدرت اوست. با این اشاره کوتاه با هم به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

۲. ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲

۳. ﴿فَدَكَّرْنَا أَنْتَ مُدَكَّرٌ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: بلد/۸-۱۰؛ روم/۳۰؛ علق/۴ و ۵؛ الرحمن/۱-۴.

۱. طه/۵۰.

۲. شمس/۸.

۳. غاشیه/۲۱.

ترجمه

۱. موسی گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.
۲. سپس فجور و تقوایش [شر و خیرش] را به او الهام کرده است.
۳. پس تذکر ده، تو فقط «تذکر» دهنده‌ای.

تفسیر و جمع‌بندی

استاد ازل!

در نخستین آیه مورد بحث گفت‌وگوی موسی بن عمران علیه السلام در برابر فرعون مطرح است که وقتی از او و برادرش هارون سؤال می‌کند: این پروردگار شما که به سوی او دعوت می‌کنید کیست؟ او بلافاصله در جواب می‌گوید: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است»؛ ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.

روشن است هر موجودی برای هدفی ساخته شده، و هر کدام از گیاهان و حیوانات، اعم از پرندگان و حشرات و حیوانات صحرا و دریا، هر کدام برای محیط ویژه‌ای آفریده شده‌اند، و به خوبی می‌بینیم که هماهنگی کامل با محیط خود دارند، و آنچه مورد نیاز آنهاست در اختیارشان قرار داده شده است، این در مرحله آغاز خلقت.

و اما در مرحله هدایت تکوینی به وضوح می‌بینیم که هیچ موجودی بعد از آفرینش به حال خود رها نشده، بلکه با هدایت مرموزی به سوی اهداف خود رهبری می‌شود، بسیاری از آنها علوم و دانش‌هایی دارند که مسلماً نه از طریق تجربه شخصی و نه از طریق تعلیم معلمی، به آنها نرسیده، این هدایت تکوینی و علوم و دانش‌ها از نشانه‌های ذات مقدسی است که این جهان بزر را آفریده و تربیت و رهبری می‌کند.

کودکی که از مادر متولد می‌شود، بدون هیچ مقدمه پستان مادر را به دهان می‌گیرد و شیرۀ جان او را می‌مکد، و گاه با دست‌های کوچکش پستان را فشار می‌دهد، و منابع شیر را در پستان تحریک می‌کند، از کجا این درس را آموخته که برای ادامه حیات باید این راه را بییماید؟

او از کجا می‌داند که برای رفع نیازهایش که توانایی بر انجام آن ندارد بهترین راه «گریه» است؟ گریه‌ای که مادر را در خواب و بیداری تکان می‌دهد و به یاری او وامی‌دارد و همچنین علوم و دانش‌های دیگری که انسان در مقاطع مختلف بدون نیاز به معلمی از آن بهره می‌گیرد.

شبیبه همین معنا در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود: در آیه ۳ سوره اعلی می‌خوانیم: ﴿وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي﴾؛ «و همان کس که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود».

در دومین آیه پس از سوگند به جان آدمی و آفریننده جان و روح، به مسأله «الهام فجور و تقوا» اشاره می‌کند، و می‌فرماید: «سپس خداوند فجور و تقوایش [شر و خیرش] را به او الهام کرده است»؛ ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾.

«الهام» از ماده «لَهَم» (بر وزن فهم) به معنای «بلعیدن» یا «نوشیدن چیزی» است.^۱ سپس به معنای القای مطلب به قلب انسان از سوی پروردگار آمده است، گویی قلب، آن مطلب را با تمام وجود خود می‌نوشد و می‌بلعد، البته الهام معنای دیگری نیز دارد و آن «وحی» است که گاه در این معنا نیز به کار رفته است.

«فجور» به معنای دریدن پرده تقوا، و ارتکاب گناهان است (از ماده «فجر» که به معنای شکافتن وسیع یا شکافتن تاریکی شب به وسیله سپیده صبح است).

«تقوی» نیز از ماده «وقایه» به معنای نگهداری است، و در این جا منظور اموری است که آدمی را از آلودگی به گناه و زشتی باز می‌دارد.

۱. لسان العرب ماده «لهم»؛ بنابراین وقتی این ماده به باب افعال می‌رود معنای بلعیدن و نوشانیدن دارد. بعضی گفته‌اند الهام فقط در امر خیر به کار می‌رود و الهام فجور در آیه نیز به منظور پرهیز از آن است.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که خداوند مسأله درک حسن و قبح عقلی و فهم نیک و بد را به صورت فطری در درون جان انسان قرار داده، تا او را در مسیر سعادت و تکامل از این طریق هدایت کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرمود: «بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ؛ منظور این است که خداوند برای انسان تبیین کرد چه چیزهایی را باید انجام دهد، و چه چیزها را باید ترک گوید».^۱

در سومین و آخرین آیه مورد بحث، پیامبر را مخاطب ساخته و به او دستور می‌دهد: «پس تذکر ده، تو فقط «تذکر» دهنده‌ای!»؛ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ». تعبیر به «تذکر» (یادآوری) ممکن است اشاره به این معنی باشد که حقائق این علوم و دانش‌ها و عصاره این تعلیمات در درون روح و جان انسان طبق هدایت الهی وجود دارد، سپس در سایه تعلیمات انبیا و پیامبران شکوفا می‌گردد.

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: اگر کسی بگوید این تعبیر دلیل بر آن است که چیزی قبلاً در خاطر انسان‌ها بوده سپس فراموش شده است، در پاسخ می‌گوییم: آری چنین است تسلیم در مقابل حق در فطرت هر انسانی وجود دارد، و گاه به فراموشی سپرده می‌شود، این جاست که یادآوری می‌شود تا به فطرت خود باز گردد.^۲

به هر حال این آیات در مجموع دلیل زنده‌ای بر هدایت‌های فطری الهی نسبت به نوع انسانی است.

توضیح

هدایت «فطری» و «غریزی» در علم روز

با پیشرفت علم روانشناسی و روانکاوی و مطالعات دانشمندان درباره

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۸۶، ح ۷.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۲۹، ص ۴۲.

حواس اسرارآمیز حیوانات و جانوران، اسرار بسیار شگفت‌انگیزی از هدایت فطری و غریزی در جهان موجودات زنده کشف شده است، و با پدیده‌هایی برخورد می‌کنیم که علوم از تفسیر آن عاجزند، و هرگز نمی‌توانند نشان دهند که این هدایت‌ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ جز این‌که بپذیریم مبدأ بزرگ عالم هستی که وظیفه هدایت همه موجودات را بر عهده گرفته این علوم را از طریق یک الهام مرموز درونی به انسان یا حیوانات دیگر بخشیده است.

در این زمینه آن قدر شاهد و نمونه داریم که اگر جمع‌آوری شود یک کتاب بزرگ تشکیل می‌دهد از آن جمله موارد جالب زیر است:

۱. انسان به هنگام تولد از مادر بدون آن‌که نیاز به معلم داشته باشد مکیدن پستان و شیر خوردن و کمک گرفتن از دست و پنجه برای این کار و منتقل ساختن نیازهای خود به مادر از طریق گریه را به خوبی می‌داند.

وضع لغات، و ابداع کلمات، و سخن گفتن، و مسائل دیگری را از این قبیل به صورت یک استعداد مرموز همراه خود از مادر به دنیا می‌آورد، و همچنین درک حسن و قبح، زشتی‌ها و زیبایی‌ها، و قسمت زیادی از «بایدها» و «نبایدها» و آشنایی به مبدأ جهان آفرینش و معرفه الله را نیز در درون جان خود دارد.

۲. مسأله هدایت فطری و غریزی در جهان حیوانات بسیار گسترده‌تر از انسان است، در کتاب دریا دیار عجایب نوشته «فرد دنیاندلین» چنین آمده است:

رفتار بعضی از ماهی‌ها از اسرار طبیعت است که هیچ‌کس قادر به بیان علت آن نیست، ماهی «قرل‌آلا» دریا را ترک می‌کند و به آب شیرین نهرهایی که زندگی را در آن آغاز کرده باز می‌گردد، در جهت مخالف جریان آب با کوشش تمام شنا می‌کند، و از روی صخره‌ها می‌جهد، و حتی از آبشارها بالا می‌پرد! تعداد آن‌ها گاهی آن قدر زیاد است که نهر را پر می‌کند، این ماهی‌ها وقتی به محلی که در جست‌وجویش بودند رسیدند تخم‌گذاری می‌کنند و می‌میرند!

این‌که چگونه این ماهی‌ها نهرها یا رودخانه‌های مناسب را می‌یابند از کار

اختراع رادیو و تلویزیون هم عجیب‌تر است، زیرا آن‌ها نقشه ندارند، و دید آن‌ها زیر آب زیاد نیست، کسی هم راه را به آن‌ها نشان نمی‌دهد.^۱

۳. نویسنده کتاب «حواس اسرارآمیز حیوانات» «ویتوس در وشر» می‌گوید: دانشمندان دربارهٔ خفاش‌ها موضوعات شگفت‌انگیزتری کشف کرده‌اند، از جمله این که در جهان چهار نوع خفاش وجود دارد که ماهی‌ها را شکار می‌کنند، آن‌ها در شب تاریک در سطح آب پرواز می‌کنند و ناگهان پاهای خود را در آب فرو می‌برند و یک ماهی را از آن‌جا بیرون می‌کشند آن‌ها از کجا اطلاع دارند که در آن نقطه بخصوص یک ماهی زیر آب شنا می‌کند؟.

سپس می‌افزاید: «اگر یکی از پستانداران بالدار (خفاش) را داخل جعبه سربسته و تاریکی بگذاریم و سیصد کیلومتر از لانه‌اش دور کنیم، و بعد رهایش سازیم، با این که تقریباً روز کور است و با آن محل آشنا نیست در کمترین مدت مستقیماً به لانه خود باز می‌گردد!»^۲

۴. یکی از دانشمندان فرانسه بنام «وارد» دربارهٔ پرنده‌ای بنام «اکسیکلوپ» چنین می‌گوید:

من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده‌ام، از خصایص او این است که وقتی تخم‌گذاری او تمام شد می‌میرد، یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی‌بیند، همچنین نوزادان هیچ‌گاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید.

هنگام بیرون آمدن از تخم به صورت کرم‌هایی هستند بی بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگی را نداشته، و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آن‌ها می‌جنگد ندارند. لذا باید تا یکسال به همین حالت در مکان محفوظی بمانند و غذای آن‌ها مرتب در کنار آن‌ها باشد، به همین جهت وقتی مادر احساس می‌کند که موقع تخم‌گذاری او فرا رسیده است قطعه

۱. دریا دیار عجایب، ص ۱۱۶.

۲. حواس اسرارآمیز حیوانات، ص ۱۷.

چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می‌کند، سپس مشغول جمع‌آوری آذوقه می‌شود و از بر ها و شکوفه‌هایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او می‌باشد به اندازه آذوقه یکسال به جهت یکی از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می‌ریزد، سپس یک تخم روی آن می‌گذارد، و سقف محکمی از خمیره‌های چوب بر بالای آن بنا می‌کند، باز مشغول جمع‌آوری آذوقه می‌شود، و پس از تأمین احتیاجات یکسال برای نوزاد دیگر تخم دیگری در بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می‌سازد، به همین ترتیب چندین طبقه را ساخته و بعد از اتمام عمل می‌میرد!

۵. درباره «کبوتران نامه بر» و مسأله بازگشت اسرارآمیز آن‌ها به سوی لانه «دروشر» در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«اگر آن‌ها را در جعبه‌های سربسته و تاریک صدها کیلومتر از لانه‌هایشان دور کنیم، و هنگام طی این مسافت راه‌های پر پیچ و خمی را طی نماییم به محض این‌که آن‌ها را از جعبه بیرون آوریم، مدت ده تا بیست ثانیه خورشید را نگاه کرده، بعد مستقیماً به سوی لانه خود پرواز می‌کنند، این موضوع به وسیله آزمایش‌های متعدد توسط دانشمند معروفی بنام دکتر «کرامر» ثابت شده است... می‌توان روش کار او را بدین طریق تشریح نمود که مثلاً یک کبوتر شهر هامبور می‌داند که خورشید در فلان ساعت روز در کدام محل قرار دارد؟ مثلاً اگر او را به «رم» ببرند حیوان می‌فهمد خورشید در آن جا نیم درجه شمالی‌تر ۱/۲۵ درجه شرقی‌تر قرار دارد، پس برای این‌که به لانه خود در هامبور برگردد باید با در نظر گرفتن خورشید در شهر هامبور در آن واحد به سوی شمال و شرق پرواز کند.^۱

۶. این سخن را با گفتاری از امام صادق علیه السلام طبق آنچه در حدیث توحید مفضل آمده است پایان می‌دهیم فرمود:

۱. حواس اسرارآمیز حیوانات، ص ۱۸۳.

«ای مفضل! در خلقت عجیبی که در چهار پایان قرار داده شده بیندیش، آن‌ها مرده‌های خود را همچون انسان‌ها پنهان می‌کنند، و الا جیفه‌های این همه حیوانات وحشی بیابان و درندگان و غیر آن‌ها کجاست که دیده نمی‌شود؟ مقدار کمی نیست که از نظر پنهان بماند، و اگر کسی بگوید تعداد آن‌ها از انسان‌ها بیشتر است راست گفته... این به خاطر آن است که هنگامی که احساس فرار سیدن مر خود می‌کنند در مناطقی پنهان می‌شوند، و در آن‌جا می‌میرند! و اگر جز این بود صحراها از مرده‌های آن‌ها پر می‌شد، و هوا را فاسد می‌کرد، و موجب انواع بیماری‌ها و وبا می‌شد، درست نگاه کن، ببین چیزی که انسان‌ها با فکر و اندیشه انجام می‌دهند حیوانات به صورت یک غریزه انجام می‌دهند تا انسان‌ها از آثار سوء آن در امان بمانند»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹۹ (با کمی تلخیص).

نشانه‌های او در مسأله خواب و بیداری

اشاره

قرآن مجید نه تنها روی موضوعات بسیار مهمی همچون آفرینش آسمان‌ها و زمین و خورشید و ماه و روح انسان، به عنوان آیات و نشانه‌هایی از خداوند، انگشت نهاده، بلکه گاه روی مسائلی که در نظر ما ساده است نیز تکیه می‌کند، تا روشن سازد که در این جهان چیزی ساده نیست، و بزرگ و کوچک همه آیات حقدند، و نشانه‌های علم و قدرت خداوند بزرگند.

و از جمله این مسائل ظاهراً ساده، مسأله خواب و بیداری است که قرآن به خصوص روی آن تکیه کرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^۱

۲. ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لَيْلًا لِّبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نبأ/۹ و ۱۰؛

انفال/۱۱.

۱. روم/۲۳.

۲. فرقان/۴۷.

ترجمه

۱. و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و (تلاش و کوششتان برای) بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش)؛ در این امور نشانه‌هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند.
۲. او کسی است که شب را برای شما پوشش قرار داد، و خواب را مایه استراحت، و روز را وسیله حیات (و حرکت).

شرح مفردات

بعضی از ارباب لغت هنگامی که به واژه «نوم» (خواب) رسیده‌اند گفته‌اند مفهوم معروفی دارد.^۱ ولی «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «برای نوم تفسیرهای مختلفی شده که تمام آن‌ها صحیح است منتهی از نظرهای متفاوت، بعضی گفته‌اند: «نوم» همان سست شدن اعصاب مغزی بر اثر رطوبات و بخاراتی است که به آن می‌رسد، و بعضی گفته‌اند: نوم آن است که خداوند روح انسان را قبض می‌کند بی‌آن‌که بمیرد. و بعضی گفته‌اند: نوم مر خفیف است، و موت نوم ثقیل (خواب سنگین) است.^۲

«سُبَات» از ماده «سَبَت» (بر وزن ثَبَت) به معنای «قطع و بریدن» گرفته شده و روز شنبه را از این جهت در لغت عربی «يَوْمُ السَّبْتِ» می‌نامند که روز تعطیل کار به منظور استراحت بوده است.

واژه «سبت» به همین مناسبت به معنای استراحت و راحت نیز آمده است.^۳

۱. لسان العرب مادة «نوم».

۲. مفردات مادة «نوم».

۳. مفردات راغب، مجمع البحرین، لسان العرب.

تفسیر و جمع‌بندی

خواب شما از آیات الهی است

در نخستین آیه مورد بحث قرآن مجید خواب انسان‌ها را در شب و روز یکی از نشانه‌های علم و قدرت خدا شمرده است ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾. و حتی در پایان آیه باز تأکید می‌کند «در این امور نشانه‌هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾.

شک نیست که تمام موجودات زنده برای تجدید قوا و به دست آوردن نیروی لازم برای ادامه فعالیت‌های زندگی نیاز به استراحت دارند.

برای تأمین این هدف چه عاملی بهتر از خواب تصور می‌شود که الزاماً به سراغ انسان می‌آید و او را مجبور می‌کند که تمام فعالیت‌های جسمی، و حتی قسمت عمده فعالیت‌های فکری خود را تعطیل کند، و در نتیجه در استراحتی عمیق فرو رود، و در این مدت دستگاه‌های بدن بازسازی و آماده تلاش و حرکت جدید شوند.

تعبیر (ابْتِغَاءَ فَضْلِ اللَّهِ)؛ «طلب کردن فضل الهی» اشاره به نکته لطیفی است که هم تلاش انسان را در زندگی مورد توجه قرار می‌دهد، و هم فضل الهی را، یعنی از آمیختن این دو به یکدیگر انسان از مواهب جهان بهره‌مند می‌گردد.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه فوق علاوه بر خواب شب خواب روز را نیز ذکر می‌کند ﴿مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ در حالی که مسلم است که خواب اصولاً مربوط به شب می‌باشد و آیات قرآن نیز گواه این معنی است، ولی گاهی شرایطی در زندگی انسان پیش می‌آید که مجبور می‌شود شب بیدار بماند و روز بخوابد، در سفرهای شبانه، و در مناطق گرم و سوزان که فعالیت‌های روز به خاطر گرمای هوا متوقف می‌شود این معنی کاملاً مشهود است.

در دومین آیه بعد از آن که تصریح می‌کند: «او کسی است که شب را برای شما پوشش قرار داد»؛ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَتَسَاءَلُوا رُؤْيَا﴾ روی مسأله خواب تکیه کرده، می‌فرماید: «و خواب را مایه استراحت»؛ ﴿وَ النَّوْمَ سُبَاتًا﴾.

تعبیر به «هُوَ الَّذِي»؛ «او کسی است که...» می تواند اشاره به جنبه توحیدی این امور باشد که هر کدام نشانه‌ای از ذات پاک اوست، و یا جنبه بخشندگی نعمت که انسان ولی نعمت خود را بشناسد، و مسلماً شناخت ولی نعمت نیز مقدمه‌ای برای معرفت او خواهد بود.

و جالب این‌که به دنبال آن می فرماید: «و روز را وسیله حیات (و حرکت) قرار داد»؛ «وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا»^۱.

آری در روشنایی روز روح گسترش پیدا می کند و انسان کاملاً بیدار می شود که بی شباهت به نشور روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ نیست. این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به گسترش انسان‌ها در صحنه زندگی و حرکت آن‌ها به سوی مقاصد مختلف حیات باشد، و به این ترتیب با ورود تاریکی شب شیپور خواب و استراحت نواخته می شود، و با طلوع آفتاب شیپور بیداری.

توضیح

پدیده مرموز خواب

با این‌که «خواب» و «خواب دیدن» هر دو برای ما امر عادی است، ولی هنوز دانشمندان به عمق این دو پدیده مهم روحی نرسیده‌اند.

چه فعل و انفعالاتی در بدن انسان رخ می دهد که ناگهان بخش عمده فعالیت‌های روحی و جسمی او تعطیل می گردد؟!، و تحولی در سرتاسر روح و جسمش ظاهر می شود.

و از آن عجیب‌تر مسأله «رؤیا» یعنی خواب دیدن است که آن هم مانند خود روح انسان از معماهای بزرگ محسوب می شود.

۱. توجه داشته باشید که «نُشُور» معنای مصدر و «سُبَات» نیز معنای مصدری یا اسم مصدری دارد و اطلاق آن‌ها بر لیل و نهار به عنوان مبالغه و تأکید است.

البته بحث مشروح پیرامون حقیقت و اسرار این دو پدیده از موضوع بحث ما خارج است، زیرا بحث آیات فوق ناظر به منافع فراوان و فوائد بی شمار خواب و جنبه نعمت بودن آن است.

همیشه خواب معتدل دلیلی بر سلامت روح و اعصاب انسان است، و به همین دلیل یکی از مهم ترین سؤالات اطبا از بیماران روانی سؤال از چگونگی خواب آنهاست.

در موقع خواب دستگاه‌های اصلی بدن مانند قلب و ریه تعطیل نمی‌شوند ولی بسیار آرام‌تر کار می‌کنند و گردش خون در اعضا ملایم‌تر می‌شود، و فعالیت مغز تقریباً تعطیل می‌گردد، عضلات نیز همه آرام می‌شوند، و مجموع این امور سبب می‌شود که آنها فرصت برای نوسازی و بازسازی خویش پیدا کنند. در پرتو خواب سموم بدن دفع می‌شود، و بسیاری از بیماری‌ها درمان می‌یابد. آری آن کس که انسان را برای تلاش و فعالیت سالم آفرید تمام وسایل آن را در اختیار او قرارداد که یکی از آنها نظام خواب و بیداری است، نظامی که نشانه حکمت و تدبیر حق در آن کاملاً نمایان است.

نشانه‌های او در پهنه آسمان‌ها و زمین

اشاره

بعد از ذکر آیات انفسی به سراغ آیات آفاقی می‌رویم:
هر قدر علم و دانش انسان پیشرفت نموده عظمت جهان اسرارآمیز بالا در نظر او بیشتر شده است، به طوری که اگر عظمت آسمان‌ها را در نظر دانشمندان امروز با گذشته مقایسه کنیم به‌راستی حکم «دریا» و «قطره» را دارد، و معلوم نیست «فردا» در مقایسه با «امروز» نیز چنین نباشد.
ما در برابر چنین جهان اسرارآمیزی قرار گرفته‌ایم، عظمت آن‌ها از یک سو، و نظم و حساب حاکم بر آن از سوی دیگر، پرده از روی قدرت و علم بی‌انتهایی بر می‌دارد که در آفرینش آن، دست داشته است.

با اشاره بالا اکنون به اتفاق یکدیگر به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

الْأَبْصَارِ﴾^۱

۲. ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۲

۱. آل عمران/۱۹۰.

۲. یونس/۳.

۳. ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾^۱

۴. ﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: بقره/۱۶۴؛ روم/۲۲؛ جاثیه/۳؛ عنکبوت/۴۴ و ۶۱؛ غافر/۵۷؛ ابراهیم/۱۰؛ رعد/۲.

ترجمه

۱. به یقین در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.
۲. پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار (جهان) پرداخت؛ هیچ شفاعت کننده ای، بی اذن او نیست؛ این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید. آیا متذکر نمی شوید؟!*
۳. و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.*
و زمین را گسترده‌تر کردیم، و چه خوب گستراننده‌ای هستیم!
۴. و آسمان را سقف (محکم و) محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از نشانه‌های آن (بر عظمت خدا) روی گردانند.

شرح مفردات

«خَلَقَ» به گفته «مقایس اللغه» در اصل دو معنا دارد: یکی اندازه‌گیری اشیاء، و دیگری صاف و مسطح بودن است.
«راغب» نیز در «مفردات» می‌گوید: اصل این کلمه، به معنای اندازه‌گیری منظم

۱. ذاریات/۴۷ و ۴۸.

۲. انبیاء/۳۲.

و صحیح است، سپس می‌افزاید: به معنای ایجاد اشیاء بدون هیچ اصل و مادّه قبلی نیز استعمال می‌شود (چرا که ایجاد کردن، با اندازه‌گیری و تنظیم همراه است). بعد می‌گوید: خلقت به معنای «ابداع و ایجاد بعد از عدم» مخصوص خدا است، اما به معنای «تغییر صورت اشیاء و تبدیل چیزی به چیز دیگر» در مورد انسان‌ها نیز تصور می‌شود.

به این ترتیب، خلق گرچه در اصل به معنای تقدیر و اندازه‌گیری، یا تنظیم و صاف کردن اشیاء بوده، ولی بعداً به همین مناسبت در معنای ابداع و ایجاد، و تغییر صورت اشیاء به کار رفته است، به طوری که الآن این معنا از آن متبادر می‌شود.

«سَمَاء» به گفته ارباب لغت به معنای چیزی است که در بالا قرار گرفته، و لذا بعضی معتقدند جنبه نسبی دارد ممکن است یک شیء نسبت به شیء دیگر آسمان، و نسبت به شیء ثالث زمین باشد، و «اسم» نیز از همین ماده مشتق شده چرا که اسم‌گذاری سبب بلندی و اهمّیت مسمی می‌شود.

«ابن منظور» در «لسان العرب» می‌گوید «سُمُو» به معنای بلندی است.^۱ بنابراین سماء تنها به معنای آسمان نیست، بلکه به معنای هرگونه بلندی و علو است ولی در آیات انتخاب شده عموماً به معنای آسمان آمده است. «أَرْض» در اصل به قسمت پایین هر چیزی گفته می‌شود در مقابل «سما» که قسمت بالای هر چیز است، این سخن را «مقایس اللّغه» گفته، و راغب در تعبیر مشابهی می‌گوید: ارض جرمی است که در مقابل آسمان قرار دارد، و پایین هر چیزی را «ارض» تعبیر می‌کنند.

تفسیر و جمع‌بندی

بلند آسمان، آیت حق بود!

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف

۱. در کتاب العین خلیل بن احمد نیز سما به معنای ارتفاع ذکر شده است.

شب و روز است که آن هم زائیده حرکت زمین به دور خود در مقابل خورشید می‌باشد، می‌فرماید: «به یقین در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است»؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾.

«الْبَاب» جمع «لَبٌّ» به معنای عقل خالص و عمیق است، آری کسانی که دارای چنین عقل و اندیشه‌ای هستند می‌توانند، نه یک آیه و نشانه، بلکه «آیات» زیادی از خداوند در آفرینش آسمان و زمین و اختلاف شب و روز ببینند.

جالب این‌که در حدیث معروفی که در بسیاری از تفاسیر در ذیل آیه آمده است، می‌خوانیم: شبی از شب‌ها پیامبر ﷺ در منزل عایشه به استراحت پرداخت، هنوز بدنش آرام نگرفته بود، از جا برخاست لباس پوشید و وضو گرفت و مشغول نماز شد، و آن قدر در نماز در آن حال جذبۀ معنوی اشک ریخت که قسمت جلوی لباسش تر شد، بعد سر به سجده نهاد، و چندان گریست که زمین از اشک چشمش مرطوب گشت، و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود، هنگامی که بلال مؤذن مخصوص پیامبر ﷺ او را به نماز صبح خواند حضرت را گریان دید، عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی در حالی که مشمول لطف و عفو خدا هستی؟

فرمود: آیا من بنده شاکر خدا نباشم؟ چرا نگریم؟ در حالی که در این شب آیات تکانه‌دهنده‌ای بر من نازل شد، سپس آیه فوق از سوره آل عمران و چهار آیه پشت سر آن را تلاوت فرمود، و در پایان افزود: «وَيْلٌ لِّمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا؛ وای به حال آن کس که آن‌ها را بخواند و در آن‌ها اندیشه نکند».^۱

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن «أُولُوا الْأَلْبَابِ» را که با مشاهده آفرینش

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۲۰۶؛ تفسیر فخر رازی، ج ۹، ص ۴۵۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۳۱۰ و تفاسیر دیگر.

آسمان و زمین، درهای معرفت و شناسایی خداوند به روی آن‌ها گشوده می‌شود، چنین معرفی می‌کند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»؛ «(همان) کسانی که خدا را ایستاده و نشسته، و در حالی که بر پهلو خوابیده اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای» (آل عمران/۱۹۱).

یعنی از یکسو ذکر خدا، و از سوی دیگر اندیشه، و از سوی سوم توجه به هدف آفرینش، آن‌ها را به عظمت پروردگار رهنمون می‌گردد، بنابراین دانشمندان بزرگ علوم طبیعی که تمام این ریزه کاری‌ها را می‌بینند و به خدا راه نمی‌یابند، به خاطر آن است که تنها در مطالعه معلول و مخلوق متوقف می‌شوند و ذکر و فکری درباره علت العلی و خالق و هدف آفرینش ندارند.

در آیه دوم مطلب تازه‌ای مطرح شده، و آن آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز است، می‌فرماید: «پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید»؛ «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ».

آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز، در هفت آیه از قرآن مجید مطرح شده است.^۱

گرچه بعضی از ماتریالیست‌های ناآگاه بر اثر عدم توجه به معنای «یوم» (روز) این‌گونه آیات را به باد انتقاد یا سخریه گرفته‌اند^۲ و گمان کرده‌اند «یوم» در این جا به معنای سفیدی روز یا بیست و چهار ساعت است، در حالی که همه می‌دانند که روز به این معنا مولود گردش زمین و تابش آفتاب است، و در آن هنگام که زمین و آسمانی وجود نداشت شب و روز به این صورت مفهومی نداشت.

۱. فرقان/۵۹؛ سجده/۴؛ ق/۳۸؛ حدید/۴؛ اعراف/۵۴؛ هود/۷.

۲. ماتریالیسم تاریخی، ص ۸۷.

آن‌ها از این نکته غافلند که «یَوْم» و معادل آن «روز» در فارسی یا در لغات دیگر از نظر مفهوم و استعمالات روز مره معانی مختلفی دارد، از جمله به معنای «دوران» است، خواه این دوران کوتاه باشد یا فوق‌العاده طولانی.

در استعمالات روزانه نیز می‌گوییم یکروز مردم برای مسافرت سوار بر حیوانات می‌شوند، و امروز بر وسایل نقلیه سریع‌السیر، در حالی که هرکدام از این دو تعبیر «یکروز و امروز» اشاره به یک دوران طولانی است، و در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «وَأَعْلَمُ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ؛ بدان تمام عمر دنیا دو روز است یک روز به نفع تو است و روز دیگر به زیان تو».^۱

و حتی در بعضی از تعبیرات تمام دنیا به عنوان یک روز و تمام آخرت به عنوان یک روز شمرده شده: امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «وَأَنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ بِالْحَسَنِ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ؛ امروز روز عمل است نه حساب، و فردا روز حساب است و نه عمل».^۲

به این ترتیب، منظور از آفرینش آسمان و زمین، در شش روز، شش دوران است، که هر یک ممکن است میلیون‌ها یا میلیاردها سال طول کشیده باشد، و واضح است که از نظر علمی دلیلی برخلاف این عدد در دست نداریم.^۳ در سومین آیه، به یکی دیگر از ویژگی‌های آسمان و زمین اشاره کرده، می‌فرماید: «ما آسمان را با قدرت بنا کردیم»؛ «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ».

آفرینش چنین عواملی بزرگ مسلماً قدرتی درخور آن لازم دارد، که تنها قدرت خداوندی است. و بعد می‌افزاید: «و همواره آن را وسعت می‌بخشیم»؛ «وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ».

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۲.

۲. همان، خطبه ۴۲.

۳. برای توضیح بیشتر در این زمینه به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید (ج ۶، ص ۲۰۰ و ج ۲۰، ص ۲۲۲ ذیل آیه ۵۴، اعراف و ۱۰ فصلت).

گرچه جمعی از مفسران، آن را به معنای توسعهٔ ارزاق از طریق نزول باران‌ها و مانند آن دانسته‌اند ولی به نظر می‌رسد آیه معنای بسیار مهم‌تر و دقیق‌تری دارد که امروز برای دانشمندان ثابت شده، و پرده از یکی دیگر از معجزات علمی قرآن برداشته است، و آن این‌که جهان پیوسته در حال گسترش است، و ستارگان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها به سرعت از هم فاصله می‌گیرند.

و عجب این‌که: این گسترش به قدری سریع انجام می‌گیرد که به گفتهٔ «فرد هویل» در کتاب مرزهای نجوم: «تندترین سرعت عقب‌نشینی کرات که تاکنون اندازه‌گیری شده نزدیک به ۶۶ هزار کیلومتر در ثانیه است...»!^۱

سپس خداوند به زمین، اشاره کرده می‌گوید: «و زمین را گسترديم، و چه خوب گستراننده‌ای هستیم»؛ «وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ».

این‌ها همه نشانه‌هایی از آن علم و قدرت لایزال خداوند است.

در چهارمین آیه تعبیر تازه‌ای دربارهٔ آفرینش آسمان می‌خوانیم می‌فرماید: «و آسمان را سقف (محکم و) محفوظی قرار دادیم»؛ «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا».

آیا آسمانی به شکل سقف در جهان وجود دارد که محفوظ از نفوذ موجودات خارجی است؟ آری آسمان در این جا می‌تواند اشاره به کره هوا باشد که گرداگرد زمین را فرا گرفته، و ضخامت آن صدها کیلومتر است، این قشر نه تنها مانع نفوذ اشعه‌های مرگبار کیهانی می‌شود، بلکه جلوی سنگ‌های آسمانی را که پیوسته به سوی کرهٔ زمین جذب می‌شود می‌گیرد، زیرا آن‌ها با سرعتی که دارند با این قشر هوا برخورد می‌کنند، هم ترمز نیرومندی روی حرکت آن‌ها می‌شود و هم این برخورد باعث آتش گرفتن و سوختن آن‌ها می‌گردد.

بد نیست این سخن را از زبان یک دانشمند معروف به نام «فرانک آلن»

۱. «مرزهای نجوم»، ص ۳۳۸.

بشنوید او در کتاب خود «نجوم برای همه» می‌گوید: «جوّی که از گازهای نگاهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده، آن اندازه ضخامت و غلظت دارد (در حدود هشتصد کیلومتر!) که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگ‌های آسمانی در روز که با سرعتی حدود ۵۰ کیلومتر در ثانیه! به آن برخورد می‌کنند در امان نگاهدارد».^۱

نتیجه

گرچه آیات مربوط به آفرینش آسمان‌ها و زمین در قرآن مجید منحصر به آنچه در بالا آوردیم نیست ولی همین چهار آیه را که از میان آن‌ها به عنوان عصاره برگزیده و در بالا آوردیم، می‌تواند در این بحث، یعنی بحث خداشناسی و نشانه‌های وجود او در این عالم بزرگ، راهگشای ما باشد، و نشان دهد در این آفرینش عظیم به‌راستی نشانه‌های فراوانی برای رهروان راه حق است که با مطالعه این کتاب بزرگ پر از اسرار می‌توانند هر روز به او نزدیک و نزدیکتر شوند، و پیمانان قلب و روح خود را از عشق او لبریز و لبریزتر کنند، و پیوسته این جمله قرآنی را تکرار نمایند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾؛ «پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای!».

توضیحات

۱. عظمت و وسعت آسمان‌ها

آخرین اطلاعات دانشمندان و علمای فلکی در این قسمت به ما می‌گوید: منظومه شمسی ما متعلق به همین کهکشان راه شیری است و این کهکشان که در واقع یکی از شهرهای ستارگان است، تا آن‌جا که دانشمندان تحقیق کرده‌اند،

۱. نجوم برای همه، ص ۷۴.

یکصد میلیارد! ستاره در آن است که خورشید ما یکی از ستارگان متوسط آن محسوب می‌شود (فراموش نکنید که خورشید بیش از یک میلیون مرتبه از کره زمین بزرگتر است).

و اگر به این حساب، حساب دیگری را افزون کنیم که طبق آخرین تحقیقات دانشمندان حداقل یک میلیارد کهکشان! در این عالم کشف شده در این جا عقل و دانش بشری با تحیر وصف‌ناپذیر اعتراف می‌کند که عظمت و بزرگی از آن خداوندی است که این عالم بی‌نهایت بزرگ را آفریده است. تازه این اعداد و ارقام، مربوط به میزان علم و آگاهی بشر در حال حاضر است و معلوم نیست در آینده چه عوالم جدیدی کشف شود.

۲. دقت عجیب قوانین حاکم بر آسمان و زمین

معمولاً هر اندازه موجودات بزرگتر باشند قوانین حاکم بر آنها باید از ظرافت کمتری برخوردار باشد در حالی که این معنی در این عالم عظیم و پهناور، هرگز صدق نمی‌کند، یعنی آنها در عین عظمت و وسعت عجیب و سرسام آور، دارای قوانین بسیار دقیق و ظریفی است، برای پی بردن به این حقیقت کافی است به امور زیر توجه کنید:

الف) می‌دانیم که سرانجام انسان موفق شد سفینه فضایی خود را با دو سرنشین در نقطه معینی که دانشمندان در نظر داشتند در کره ماه پیاده کند، و بعد به همان ترتیب باز گرداند، درست بیندیشید در این مدت سه روزی که این سفینه، فاصله میان کره زمین و ماه را می‌پیمود زمین به دور خود حرکت می‌کرد، و جای خود را در آسمان، در اطراف خورشید تغییر می‌داد، کره ماه نیز حرکتی به دور خود، و حرکتی به دور کره زمین داشت، چقدر این حرکت‌ها باید منظم، دقیق و حساب شده باشد که دانشمندان بتوانند به وسیله مغزهای الکترونیکی تمام این دگرگونی‌ها را در وضع کره زمین و ماه محاسبه و اندازه‌گیری کرده تا

سفینه فضایی خود را دقیقاً از همانجا از کره ماه که می‌خواهند پیاده کنند، و بعداً نیز به همانجا از کره زمین که می‌خواهند بازگردانند.

ب) دانشمندان فلکی می‌توانند از ده‌ها سال پیش، حوادث آینده مربوط به «خسوف» و «کسوف» در کره زمین و مقدار ساعات شب و روز و طلوع و غروب ماه و خورشید را محاسبه و اندازه‌گیری کنند، و این نیست مگر به خاطر نظم دقیق حرکات آن‌ها.

ج) نیروی جاذبه، کرات آسمانی را به‌سوی یکدیگر جذب می‌کند، ولی نیروی دافعه که از حرکت دورانی حاصل می‌شود، و نیروی گریز از مرکز نام دارد، آن‌ها را از هم دور می‌سازد. حال اگر بنا باشد کره‌ای در مدار خودش میلیون‌ها سال در مدار معینی دقیقاً حرکت کند باید این دو نیرو کاملاً متعادل گردند.

۳. آسمان‌های هفتگانه

جالب این‌که در هفت آیه از قرآن مجید سخن از سَمَاوَاتِ سَبْعٍ (آسمان‌های هفتگانه) به میان آمده است.^۱

از میان تمام تفسیرهای گوناگون که برای آسمان‌های هفتگانه ذکر شده است، این تفسیر صحیح‌تر به نظر می‌رسد که منظور از «سماوات سبع»، همان معنای واقعی آسمان‌های هفتگانه است، یعنی آسمان به‌معنای کرات نیست، بلکه به‌معنای مجموعه‌ای از ستارگان و کواکب عالم بالا است، و منظور از عدد هفت همان شماره تعدادی معروف است، نه تکثیری.

منتها از آیات دیگر قرآن بر می‌آید که تمام آنچه را از ستارگان ثوابت و سیارات، و کهکشان‌ها و سحابی‌ها می‌بینیم همه مربوط به «مجموعه آسمان

۱. بقره/۲۹؛ اسراء/۴۴؛ مؤمنون/۸۶؛ فصلت/۱۲؛ طلاق/۱۲؛ ملک/۳؛ نوح/۱۵ (در دو آیه نیز اشاره به «سبع طرائق؛ هفت راه» و «سبعاً شداداً؛ هفت موجود محکم» تعبیر شده است که آن‌ها نیز ممکن است اشاره به آسمان‌های هفتگانه باشد؛ مؤمنون/۱۷ و نبأ/۱۲).

اول» است، بنابراین در ماورای این مجموعه عظیم، شش مجموعه عظیم دیگر (شش آسمان) وجود دارد که بعضی برتر از بعض دیگر است. و آن‌ها از دسترس علم انسان (لا اقل تاکنون) بیرون است. درست است که ابزارهای علمی ما امروز هنوز پرده از عوالم ششگانه دیگر برداشته، ولی هیچ دلیلی بر نفی آن از نظر علوم نیز وجود ندارد، و چه بسا در آینده راز این معما نیز گشوده شود.

۴. چرا به آسمان نگاه نمی‌کنید؟!

کثرت و وفور آیات خداوند، در پهنه آسمان‌ها، و زیبایی‌های بی‌نظیر آسمان شب، سبب شده است که قرآن مجید و روایات اسلامی همه انسان‌ها به خصوص مؤمنان را برای کسب ایمان بیشتر، همیشه به مطالعه آسمان‌ها دعوت کنند، قرآن مجید، در آیه ۶ سوره ق می‌گوید: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾؛ «آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم، و چگونه آن را (بوسیله ستارگان) زینت بخشیده ایم و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست؟!».

به خصوص در روایات دستور داده شده است که وقتی «سحرخیزان» برای «نماز شب» بپا می‌خیزند، نخست نگاهی به آسمان بیفکنند، و آیات آخر سوره آل عمران ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ را که تمام این حقایق به شکل عارفانه‌ای در آن منعکس است بخوانند، و بعد به عبادت و نیایش پردازند.^۱ در روایتی نیز نقل شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگاه برای نماز شب بر می‌خواست، نخست مسواک می‌کرد و سپس نظری به آسمان می‌افکند، و این آیات را زمزمه می‌نمود.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۰۸ ذیل آیات آخر آل عمران.

۲. همان.

این روایات نشان می‌دهد که اولیاء اللّٰه، هیچ‌گاه از این مطالعه اندیشه برانگیز و ایمان آفرین غافل نمی‌شدند، و از آفرینش آسمان‌ها و نظام حاکم بر آن همیشه الهام می‌گرفتند.

* * *

نشانه‌های او در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان

اشاره

گرچه خورشید و ماه از کواکب و کرات آسمانی محسوب می‌شوند، و جداگانه درباره عظمت آسمان‌ها سخن گفته شد ولی از آن‌جا که این دو به خاطر نزدیکی زیاد به کره خاکی ما، تأثیرات بسیار زیادی بر زندگی ما دارند، قرآن مجید به خصوص روی آن‌ها انگشت گذاشته، و هریک را به عنوان آیتی از آیات بزر خدا معرفی می‌کند، و نیز به فوائد خاص ستارگان اشاره کرده آن را از آیات خدا می‌شمرد، و به‌راستی مطالعه هریک از آن‌ها به خصوص در پرتو اکتشافات امروز می‌تواند عظمت و قدرت خدا را از یک سو، و عظمت تعلیمات قرآن را از سوی دیگر به ما نشان دهد.

با این اشاره کوتاه به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ غَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۲

۱. یونس/۵.

۲. یس/۳۸-۴۰.

۳. ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نوح/۱۵ و ۱۶؛
ابراهیم/۳۳؛ فاطر/۱۳؛ فصلت/۳۷؛ انبیاء/۳۳؛ معارج/۴۰؛ مدثر/۳۲-۳۵.

ترجمه

۱. او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد؛
و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (زمان) را بدانید؛
خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که آماده درک
حقایقند، شرح می دهد.

۲. و خورشید (نیز برای آن‌ها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در
حرکت است؛ این تقدیر خداوند توانا و داناست. - و برای ماه منزلگاههایی قرار
دادیم، (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام بصورت شاخه کهنه (قوسی
شکل و زرد رنگ) خرما درمی آید. - نه خورشید راسزاست که به ماه رسد، و نه
شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر یک در مسیر خود شناورند.

۳. او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکیهای صحرا
و دریا، بوسیله آن‌ها راه یابید. ما نشانه‌ها (ی خود) را برای گروهی که آگاهند،
(واهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم.

تفسیر و جمع بندی

سوگند به خورشید و ماه و ستارگان

با این‌که در زمان نزول این آیات، معلومات انسان درباره خورشید و ماه

و ستارگان بسیار محدود، و آمیخته با خرافات فراوانی بود (به خصوص در عهد نزول این آیات) با این حال قرآن، از آفتاب و ماه و ستارگان با عظمت عجیبی یاد می‌کند و بسیاری از ویژگی‌های آن‌ها را گوشزد کرده، و در مجموع همه آن‌ها را آیات حق و نشانه‌های ذات پاک او می‌شمرد.

در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: «او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد»؛ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾. بعضی از ارباب لغت (مانند طریحی در مجمع البحرین) و جمعی از مفسران گفته‌اند: فرق میان «ضیاء» و «نور» این است که «ضیاء» به نوری گفته می‌شود که از ذات چیزی بر می‌خیزد و نور به آن روشنایی گفته می‌شود که از دیگری کسب شده است. بنابراین آیه فوق اشاره لطیفی به این نکته است که نور خورشید از ذات اوست، در حالی که نور ماه از طریق تابش خورشید بر صفحه آن ظاهر می‌شود. قرآن این سخن را زمانی می‌گوید که مردم جهان از آن آگاهی نداشتند. البته نمی‌توان انکار کرد که هر یک از این دو واژه، ممکن است در معنای اعم از نور «ذاتی» و «اکتسابی» به کار رود، و ملاحظه موارد استعمال این دو واژه در قرآن مجید و کلمات عرب، شاهد این مدعاست، ولی هنگامی که این دو در کنار هم قرار می‌گیرند، می‌توانند دو معنای متفاوت داشته باشند، آن‌چنان‌که در آیه فوق آمده است.

دومین آیه مورد بحث به وضوح سخن از حرکت خورشید و ماه و قرارگاه‌های خورشید و منزلگاه‌های ماه می‌گوید و در پایان این آیات تصریح شده است که این اجرام آسمانی هرکدام در فلک و مدار و مسیر خود شناورند ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ این تعبیرات نیز از شگفتی‌های قرآن مجید از یکسو و از عجایب عالم آفرینش و علم و قدرت خداوند از سوی دیگر است.

۱. «یسبحون» از ماده «سباح» به معنای حرکت سریع در آب یا هواست (مفردات راغب).

در این که منظور از جمله «وَالشَّمْسُ تَجْرِي»؛ «خورشید جریان دارد» و واژه «لمستقرلها»؛ «به سوی قرارگاهش» چیست در این جا تفسیرهای متعددی وجود دارد.

نخست این که: منظور همان حرکت ظاهری خورشید است که از هنگام طلوع شروع می شود و قرارگاهش، غروب است که از نظرها پنهان می گردد. دوم این که: منظور حرکات محوری خورشید است که از آغاز فصل بهار رو به سمت شمال کره زمین مایل می شود، و این حرکت تا آغاز فصل تابستان ادامه دارد، سپس، حرکت خود را رو به سوی جنوب آغاز می کند و در اول فصل پاییز محاذی خط استوا می رسد، و از آن پس به سوی جنوب کره زمین مایل می شود، و این حرکت تا آغاز فصل زمستان ادامه دارد، و باز حرکت آن به سوی شمال آغاز می گردد، و فصل بهار محاذی خط استواست.

سوم، منظور حرکت وضعی خورشید به دور خود است؛ زیرا امروز ثابت شده که خورشید نیز برگرد محور خود می چرخد در این صورت لام در «لمستقرلها» به معنای «فی» خواهد بود یعنی خورشید در قرارگاهش حرکت دارد.

چهارم، منظور حرکت خورشید در برج های آسمانی است که در دوازده ماه سال، هر زمان در مقابل یکی از این برج های دوازده گانه قرار دارد و محاذی یکی از این صورت های فلکی ستارگان است و از همین جاست که برج های دوازده گانه سال پدید می آید^۱ بنابراین منظور از مستقر و قرارگاه انتهای این دوره است.

۱. منظور از «برج» در این جا مجموعه ای از ستارگان است که روی هم رفته صورت خاصی را تشکیل می دهند و برج های دوازده گانه به ترتیب زیر است حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت.

البته تفسیرهایی که ذکر شد با هم منافاتی ندارد و می‌تواند تمام این تفاسیر در مفهوم آیه جمع باشد چرا که نه زمین یکنوع حرکت دارد و نه خورشید. تعبیر به «يَسْبَحُونَ»؛ «شنا می‌کنند» تعبیر لطیفی است که از حرکت سریع و در عین حال نرم و موزون و معتدل خورشید و ماه حکایت می‌کند. در مورد ماه نیز قرآن در آیات فوق منزلگاه‌های معینی برای آن ذکر کرده و می‌گوید ماورای ماه منزلگاه‌هایی مقدر ساختیم «وَالْقَمَرَ قَدْرًا مَنَازِلَ»^۱. و منظور همان منزل‌های بیست و هشت‌گانه‌ای است که ماه از آغاز هلال تا موقع محاق (تاریکی مطلق) طی می‌کند و در شب بیست و هشتم باز به صورت هلال بسیار باریکی درمی‌آید که زرد و کم فروغ و کم نور است و در دو شب باقیمانده که آن را محاق می‌گویند قابل رؤیت نیست. قرآن هلال باریک آخر ماه را تشبیه به «عُرْجُونَ قَدِيمٌ» (شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما) کرده است^۱ و این تعبیری است بسیار لطیف و جالب از جهات مختلف.

سومین آیه مورد بحث سخن از نعمت وجود ستارگان و نظم دقیقی که بر آن‌ها حاکم است به میان آورده، می‌گوید: «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکیهای صحرا و دریا، بوسیله آن‌ها راه یابید»؛ «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ».

سپس می‌افزاید: «ما نشانه‌ها (ی خود) را برای گروهی که آگاهند، (و اهل فکر و اندیشه‌اند) بیان داشتیم»؛ «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

همیشه و در تمام طول تاریخ یکی از مهم‌ترین وسایل راهیابی انسان در شب‌های تاریک ستارگان آسمان بوده‌اند که با کمک آن‌ها در سفرهای دریا و بیابان از گمراهی نجات یافته، حتی جمعی از دانشمندان معتقدند که پرندگان

۱. «عرجون» از ماده «انعراج» به معنای اعوجاج و کجی است و بعضی آن را به معنای آن قسمت از شاخه قوسی شکل می‌دانند که بر درخت خرما بعد از چیدن میوه باقی می‌ماند و «قدیم» به معنای کهنه است.

مهاجر، همان پرندگانی که گاه در طول سال هزاران کیلومتر راه را طی می‌کنند، و جمعی از آن‌ها شب و روز بدون وقفه به پرواز خود ادامه می‌دهند مسیر دقیق خود را روزها از آفتاب، و شب‌ها از ستارگان آسمان پیدا می‌کنند، به همین دلیل اگر هوا کاملاً ابری باشد. موقتاً توقف می‌کنند تا آسمان باز و ستارگان پیدا شوند! و عجب این‌که فصول سال را نیز می‌توان از روی ستارگان تشخیص داد. به هر حال این آیه همه انسان‌های اندیشمند را متوجه این نکته می‌کند که حرکت ستارگان در آسمان و قرارگاه آن‌ها در این صحنه عظیم از نظم و حساب مخصوصی برخوردار است، وگرنه هیچ کس به وسیله آن‌ها نمی‌توانست راه خود را در ظلمت شب پیدا کند.

این نظام نشان می‌دهد که خالق مدبر آگاهی برای آن برنامه ریزی کرده، و به این ترتیب نظام حاکم بر ستارگان آسمان ما را از ظلمت شرک و کفر نیز رهایی می‌بخشند! در بعضی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر شده که می‌تواند جزء بطون و معانی ثانویه آیه محسوب شود و آن این‌که منظور از «نجوم» همان «رهبران الهی» و پیشوایان معصومند که مردم به وسیله آن‌ها در بیابان‌های تاریک حیات از گمراهی نجات می‌یابند، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح معنای آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» آمده است که فرمود: «النُّجُومُ، آلُ مُحَمَّدٍ؛ ستارگان آل محمد هستند».^۱ البته جمع میان این دو معنی، ستارگان مادی و معنوی و نجات ظاهر و باطنی امکان‌پذیر است.

توضیحات

۱. شناسنامه خورشید!

کره خورشید امروز برای ما تقریباً یک کره شناخته شده است، می‌دانیم یک

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۵۰، ح ۲۰۳.

میلیون و سیصد هزار مرتبه از زمین بزر تر است، یعنی اگر کره خورشید میان تهی بود ممکن بود، یک میلیون و سیصد هزار کره زمین در آن، جای می‌گرفت! این عظمت خیره‌کننده با توجه به قطر متوسط خورشید که قریب «یک میلیون و چهارصد هزار کیلومتر» است روشنتر می‌شود.

فاصله آن با ما تقریباً ۱۵۰ میلیون کیلومتر است، و نور آن که با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه راه طی می‌کند در حدود «هشت دقیقه» به ما می‌رسد.

جرم عظیم خورشید، سبب می‌شود که وزن مخصوص اشیاء در آن، بسیار سنگین باشد، مثلاً انسانی که در کره زمین، شصت کیلوگرم وزن دارد، اگر در سطح خورشید باشد بیش از ۱۵۰۰ کیلوگرم وزن خواهد داشت!

وزن خورشید را دانشمندان، معادل دو میلیارد میلیارد تن (یعنی عدد ۲ که در کنار آن ۲۷ صفر باشد) برآورد کرده‌اند، و بالاخره سنّ خورشید را از آن زمان که به شکل کنونی در آمده است، حدود پنج میلیارد سال تخمین می‌زنند.

و اما حرارت سطح و مرکز خورشید بسیار عجیب است، محاسبات دانشمندان نشان می‌دهد که حرارت سطح خورشید حداقل معادل ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد است و از آن عجیب‌تر حرارت عمق آن است که بالغ بر ۲ میلیون درجه سانتیگراد می‌شود!

از سطح خورشید شعله‌هایی زبانه می‌کشد که ارتفاع آن‌ها گاهی بالغ بر ۱۶۰ هزار کیلومتر است، و کره زمین به آسانی می‌تواند در وسط آن گم شود (زیرا قطر کره زمین بیش از ۱۲ هزار کیلومتر نیست).

۲. برکات عظیم خورشید

ما هر قدر درباره فواید وجود این کره آسمانی و تأثیر عمیق آن در زندگی انسان و سایر موجودات زمینی بحث کنیم کم گفته‌ایم، و در حقیقت یک کتاب بزر در این زمینه می‌توان نگاشت که فهرست قسمتی از آن چنین است:

الف) جاذبه خورشید سبب می‌شود کره زمین در مدار ثابت خود به گردش ادامه دهد وگرنه به صورت کره‌ای سرگردان در این فضای بی‌کران به گوشه‌ای پرتاب می‌شد. ب) حرارت ناشی از خورشید که روزها مستقیماً می‌تابد و شب‌ها به صورت ذخیره در اجسام روی زمین به‌سوی ما باز می‌گردد، موجب رشد و نمو گیاهان و ادامه حرکت و حیات حیوانات است.

خورشید نوری بسیار سالم و رایگان و به‌طور دائم نه چندان گرم و سوزان و نه سرد و بی‌روح در اختیار انسان‌ها می‌گذارد.

ج) اشعه ماورای بنفش که یکی از پرتوهای خورشید است برای از بین بردن ۹۰ درصد از میکروب‌ها مفید است، و عمل ضد عفونی را به نحو کامل انجام می‌دهد، و اگر نبود کره زمین تبدیل به بیمارستان بزرگی می‌شد و شاید به همین دلیل یکی از مطهرات در اسلام تابش مستقیم نور آفتاب ذکر شده.

د) دانشمندان با متمرکز ساختن نور و حرارت خورشید به وسیله ذره‌بین‌های محدب بسیار بزرگ توانسته‌اند حرارت زیادی تولید کنند که کارخانه‌های مهمی را می‌تواند بگرداند، و شاید در آینده نه چندان دور بسیاری از تأسیسات مهم صنعتی با استفاده از نور آفتاب گردش کند، و در خانه‌ها جانشین برق گردد.

ه) مسأله پیدایش ابرها، بر اثر تابش آفتاب بر سطح اقیانوس‌ها و سپس پیدایش بادهای بر اثر تفاوت درجه حرارت مناطق روی زمین، آن هم به خاطر تابش آفتاب، سپس حرکت ابرها به‌سوی زمین‌های تشنه و نزول باران حیاتبخش یکی دیگر از فوائد بسیار مهم نور و حرارت آفتاب است.

و) حرکت منظم خورشید در برج‌های آسمانی و طلوع و غروب حساب‌شده آن‌که با نظم و تفاوت دقیق و حساب شده‌ای در ایام سال، صورت می‌گیرد، علاوه بر تشکیل فصول مختلف، به پیدایش تقویم و حساب منظم زمان که برای زندگی اجتماعی بشر فوق‌العاده اهمیّت دارد، کمک می‌کند.^۱

۱. چنانکه گفتیم عامل پیدایش این امور در واقع، حرکت انتقالی زمین به دور خورشید است، ولی چون در

۳. ماه و برکات آن

ماه کره نسبتاً کوچکی است که طبق محاسبات دانشمندان ۴۹ مرتبه از کره زمین کوچک‌تر است، و به همین دلیل نیروی جاذبه آن یک ششم نیروی جاذبه زمین می‌باشد، و فاصله متوسط آن از کره زمین بیش از ۳۸۴ هزار کیلومتر می‌باشد، و به همین دلیل نور ماه کمی بیش از یک ثانیه، به ما می‌رسد.

سرعت سیر آن به دور کره زمین تقریباً در هر ثانیه، یک کیلومتر است، و در یک ماه قمری (کمی بیش از ۲۹ روز) یک بار به دور کره زمین، گردش می‌کند، و در همین مدت نیز یکبار به دور خود می‌گردد.

در آیات زیادی از قرآن مجید، به ماه و برکات و فوائد آن اشاره شده، که به قسمتی از آن فهرست وار در این جا اشاره می‌شود:

(الف) گردش منظم ماه به دور کره زمین، تقویم طبیعی جالبی را به وجود می‌آورد که شرح آن در بحث‌های گذشته تفسیری بیان شد.

(ب) روشنایی ملایمی که ماه ایجاد می‌کند هرچند تاریکی شب را به کلی از میان نمی‌برد (و نباید از بین ببرد چون این تاریکی خود فلسفه مهمی دارد) ولی تا حد قابل توجهی می‌تواند به انسان در بسیاری از شب‌ها کمک کند تا راه خود را در شهرها و بیابان‌ها و دریاها پیدا کند.

(ج) مسأله جزر و مد دریاها یکی از آثار مهم وجود ماه است. این جزر و مد فوائد بسیار مهمی در زندگی بشر دارد از جمله استفاده‌های جزر و مد در کارخانه‌ها برای حرکت توربین‌هاست و فعالیت در مخازن الکتریسته و نیز استفاده و نیز استفاده برای کشتیرانی به طوری که کشتی‌های بزرگ به هنگام مد می‌توانند در بسیاری از ساحل‌ها پهلو بگیرند و بارگیری یا تخلیه بار کنند،

→ ظاهر، معلول حرکت خورشید، دیده می‌شود، قرآن مجید، خورشید و ماه را هر دو «حسبان» (وسیله‌ای برای نظم و حساب) می‌شمرد. (انعام/۹۶).

و همچنین برای شست و شوی بندرها، ماهی‌گیری، به هم زدن آب دریا و تعدیل حرارت و مواد ترکیبی آن، و امور دیگر.^۱

(د) ماه و خورشید در کلمات پیشوایان بزرگ اسلام.

امام صادق علیه السلام در روایت مفضل می‌فرماید:

«ای مفضل! در طلوع و غروب خورشید اندیشه کن که خداوند حاکمیت روز و شب را با آن برپا می‌دارد، اگر طلوع خورشید نبود کار جهان به کلی به هم می‌خورد، و مردم توانایی بر امر معاش و تدبیر کارهایشان را نداشتند، دنیا برای آن‌ها تاریک، و زندگی با نبودن نور خورشید و آثار آن ناگوار می‌شد، و فوائد طلوع آفتاب آشکار است و بی‌نیاز از شرح، در منافع غروب آن بیندیش اگر غروب آفتاب نبود مردم آرامش و قرار نداشتند، با این‌که احتیاج زیادی برای اسایش جسم و آرامش روح به آن دارند...

سپس در ارتفاع و انخفاض خورشید که سبب پیدایش فصول چهارگانه و منافع و آثار آن است، بیندیش... و همچنین در انتقال خورشید در برج‌های دوازده‌گانه برای تکمیل دوره سالانه... این تغییر موضع آفتاب سبب رسیدن غلات و میوه‌ها و آغاز نشو و نمای گیاهان است....

به وسیله ماه خدا را بشناس که مردم با نظام مخصوصش ماه‌ها را می‌شناسند و حساب سال را نگه می‌دارند... بین چگونه شب‌های تاریک را روشن می‌سازد؟ و چه فایده‌ای در آن نهفته است؟ زیرا با تمام نیازی که مردم برای آرامش و خنک شدن هوا به ظلمت شب دارند صلاح این نیست که شب‌ها یک پارچه تاریک باشد که هیچ کاری نتوان انجام داد، بلکه گاه مردم به خاطر تنگی وقت یا گرمای هوا در اعمال روزانه، نیاز به ادامه کار در شب دارند، در این حال می‌توانند قسمتی از کارهای لازم را در نور ماه انجام دهند.^۲

۱. اعجاز قرآن از نظر علوم امروز و دائرة المعارف مصاحب و کتب دیگر.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۱۷۵، ح ۳۵ (با تلخیص).

نشانه‌های او در آفرینش شب و روز

اشاره

گرچه روز و شب از پدیده‌هایی است که به وسیله نور آفتاب و حرکت زمین پیدا می‌شود، و جزء برکات آن‌ها محسوب می‌گردد ولی از آن‌جا که قرآن در آیات توحیدیش توجه خاصی به این دو کرده، و در آیات فراوانی روی این دو مسأله تکیه نموده است، لازم است جداگانه مورد توجه قرار گیرد، تا نشانه‌های آن ذات بی‌نشان را در آن ببینیم و به آفریننده و پروردگار جهان هستی آشناتر شویم و به او عشق ورزیم و سر بر آستانش نهیم.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾^۱

۲. ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَسْمَعُونَ﴾^۲

۳. ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا

فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ﴾^۳

۱. انبیا/۳۳.

۲. یونس/۶۷.

۳. اسراء/۱۲.

۴. ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نور/۴۴؛ فصلت/۳۷؛ نبا/۱۰ و ۱۱؛ فرقان/۶۲؛ یونس/۶؛ فصلت/۷۱-۷۳؛ لیل/۱ و ۲؛ حج/۶۱.

ترجمه

۱. او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید.
۲. او کسی است که شب را برای شما آفرید، تا در آن آرامش بیابید؛ و روز را روشنی‌بخش (تا به تلاش برای زندگی پردازید). در این (نظام نور و ظلمت) نشانه‌هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند!
۳. ما شب و روز را دو نشانه (عظمت و رحمت خود) قرار دادیم؛ سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی‌بخش ساختیم تا (در پرتو آن)، فضل پروردگارتان را بطلبید (و به تلاش برای زندگی برخیزید)، و عدد سالها و حساب را بدانید.
۴. او شب و روز را مسخر شما ساخت.

تفسیر و جمع‌بندی

نظام عجیب شب و روز

در قرآن مجید بیش از هفتاد بار واژه «لیل» (شب) و بیش از پنجاه بار واژه «نهار» (روز) تکرار شده است که آیات بالا نمونه‌های مختلفی از این آیات است که در آنها به خصوص روی جنبه توحیدی آفرینش لیل و نهار تکیه شده است.

۱. نحل/۱۲.

در نخستین آیه، اصل آفرینش شب و روز، و خورشید و ماه که رابطه نزدیکی با آن دارد، به عنوان دلیلی برای رهروان راه خداشناسی ذکر شده، می‌فرماید: «او کسی است که شب و روز را آفرید»؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾.
در حالی که در دومین آیه روی یک از فوائد مهم «شب» و «روز» تکیه کرده، می‌فرماید «خدا کسی است که شب را برای آرامش شما قرار داد، و روز را روشنی بخش».

معلوم است آرامش در تاریکی شب یکی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است، همان‌گونه که روشنایی روز برای انواع فعالیت‌ها نعمت مهم دیگری است.
جالب این‌که در این آیه روز «مبصر» شمرده شده، و مبصر در اصل به معنای بیناست، و می‌دانیم روز خودش بینا نیست بلکه از آن‌جا که سبب بینایی دیگران می‌شود این تعبیر شاد به عنوان تأکید و مبالغه بر آن اطلاق شده است.

و به راستی اگر تابش نور نباشد هزار چشم بینا بی‌فایده است و لذا در پایان آیه می‌افزاید: «در این (نظام نور و ظلمت) نشانه‌هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند!» آن‌ها که این آیات قرآنی را می‌شنوند، و روی آن می‌اندیشند؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾.

در سومین آیه هرکدام از شب و روز را یک آیه از آیات پروردگار می‌شمرد، و می‌گوید: ما آیت شب را محو کردیم و آیت روز را روشنی بخش قرار دادیم، سپس به دو فایده مهم آن اشاره کرده می‌فرماید: «تا (در پرتو آن)، فضل پروردگارتان را بطلیبید (و به تلاش برای زندگی برخیزید)، و عدد سالها و حساب را بدانید»؛ ﴿لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾.

در چهارمین آیه سخن از تسخیر شب و روز، و بودن آن دو در خدمت انسان‌هاست می‌فرماید: «خداوند شب و روز را مسخر شما ساخت»؛ ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾.

توضیحات

۱. اهمیت نور و ظلمت و فواید شب و روز

خداوند انسان‌ها را به مطالعه این دو پدیده به ظاهر ساده دعوت می‌کند، و آن‌ها را از آیات خودش می‌شمرد، و به‌راستی هرچه در این زمینه بیشتر بیندیشیم به نکات تازه‌ای می‌رسیم:

یک. می‌دانیم شب و روز در مناطق جهان کاملاً متفاوت است در خط استوا در تمام دوران سال شب ۱۲ ساعت و روز هم ۱۲ ساعت است، ولی در منطقه قطبی در مدار ۹۰ درجه، تمام سال یک شب و روز بیش نیست که هرکدام تقریباً شش ماه است! و در بقیه مناطق جهان مراحلی میان این دو را تشکیل می‌دهد. اما عجب این‌که با این همه تفاوت، تمام نقاط روی زمین در عرض سال به یک اندازه از نور آفتاب بهره می‌برند و این نظامی است بسیار عادلانه!

دو. همیشه در تابستان‌ها طول روزها زیادتر، و در زمستان‌ها طول شب‌ها بیشتر است یعنی دو مطلب هم زمان دست به دست هم می‌دهند: افزایش طول روزها، و تابش عمودی (یا متمایل به عمودی) آفتاب، و این دو اثر یکدیگر را تکمیل می‌کنند، و سبب رسیدن میوه‌ها و دانه‌های نباتی و گرمی هوا می‌شوند، و در زمستان نیز سبب سردی بیشتر و به خواب رفتن درختان و دانه‌ها می‌شود و جالب این‌که در منطقه استوایی که نور آفتاب کاملاً عمودی می‌تابد روزها طولانی نمی‌شود، و گرنه خطر گرم‌زدگی و سوختن گیاهان وجود داشت.

سه. همیشه نور آفتاب سبب بیداری و هوشیاری و جنب و جوش و حرکت است، و به عکس تاریکی، سبب سکون و آرامش و خواب است، به خصوص در جهان حیوانات این مطلب به خوبی دیده می‌شود که پرندگان با طلوع صبح بیدار شده و به صحرا می‌روند، و با غروب آفتاب به لانه می‌آیند و استراحت می‌کنند در روستاها که غالب مردم زندگی سالم طبیعی دارند نیز برنامه همین است، در حالی که با پیشرفت تمدن ماشینی و ایجاد نورهای مصنوعی، بسیاری از افراد

قسمت زیادی از شب را بیدار می‌مانند و قسمت زیادی از روز را می‌خوابند که این خود یکی از عوامل انواع بیماری‌ها است.

قرآن با جمله ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا﴾؛ «او کسی است که شب را برای شما آفرید، تا در آن آرامش بیابید؛ و روز را روشنی بخش (تا به تلاش برای زندگی بپردازید)». (یونس/۶۷) در حقیقت به این‌گونه افراد هشدار داده است که ترک خواب شبانه سبب از دست دادن آرامش روحی است.

۲. پدیده شب و روز در قرآن مجید

در قرآن بیش از سی بار پدیده شب و روز به عنوان نشانه‌ای از وجود خدا و دلیلی بر علم و قدرت او شمرده شده، ولی گاه می‌گوید: این عبرتی است برای «اندیشمندان». (نور/۴۴)

و گاه می‌گوید: آیاتی است برای «قوم پرهیزکار». (یونس/۶)

و گاه می‌گوید: آیاتی است برای آن‌ها که «اهل ایمانند». (نمل/۸۶)

و در واقع رابطه این سه امر از این جا روشن می‌شود که تفکر و اندیشه آن هم اندیشه‌ای پخته و عمیق (آن‌چنان‌که در مفهوم «اولوالالباب» افتاده است) سبب ظهور ایمان و تقویت آن می‌شود، و ایمان نیز به نوبه خود سبب ظهور تقوا در درون قلب و جان می‌گردد.

به این ترتیب دقت در آیات عظمت و علم و قدرت خدا در پهنه جهان هستی هم عقیده را تقویت می‌کند و هم انسان را از نظر عمل، تربیت می‌نماید.

نشانه‌های او در آفرینش کوه‌ها

اشاره

هرکس به‌طور اجمال می‌داند که آبادی‌ها و بسیاری شهرهای مهم در دامنه کوه‌های بزرگ یا در لابه‌لای آن‌هاست و نهرهای عظیم که مایه آبادی شهرهاست از کوه‌های بزرگ سرچشمه می‌گیرد. کوه‌ها نقش بسیار در زندگی انسان‌ها بلکه تمام موجودات زنده روی زمین دارند، و فوائد آن‌ها بسیار متنوع است. و به همین دلیل قرآن مجید در آیات فراوانی روی مسأله آفرینش کوه‌ها به‌عنوان یکی از آیات توحید و نشانه‌های علم و قدرت پروردگار تکیه کرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾^۱
۲. ﴿وَجَعَلْ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرْ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ﴾^۲
۳. ﴿أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرَهُمْ لَاعْلَمُونَ﴾^۳

۱. نبأ/۶ و ۷.

۲. فصلت/۱۰.

۳. نمل/۶۱.

۴. ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند:
غاشیه/۱۷-۱۹؛ رعد/۳؛ نحل/۱۵؛ انبیاء/۳۱؛ مرسلات/۲۷؛ فاطر/۲۷.

ترجمه

۱. آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! - و کوهها را میخهایی (برای زمین)؟!؟
۲. او برفراز زمین کوههای استواری قرار داد و برکاتی در آن نهاد و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز [چهار دوران] بود درست به اندازه نیاز تقاضاکنندگان.
۳. آیا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوههای ثابت و استوار ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا آب شور و شیرین با هم مخلوط نشود؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! (چنین نیست)، بلکه بیشتر آنان نمی دانند (و جاهلند).
۴. و (نیز) خداوند از آنچه آفریده است سایه هایی برای شما قرار داده؛ و از کوهها پناهگاههایی.

شرح مفردات

«جَبَل» (بر وزن عسل) به معنای کوه است. هرچند بعضی از ارباب لغت در تفسیر آن گفته‌اند نقطه مقابل زمین‌های مسطح است، و بعضی آن را به قسمت‌های مرتفع از زمین که بلند و طولانی باشد تفسیر کرده‌اند، و ظاهراً همه این تعبیرات اشاره به یک معناست.

۱. نحل/۸۱.

«رواسی» جمع «راسیه» به معنای کوه‌های سخت و پابرجاست، و در اصل از «رسو» (بر وزن رَسْم و غُلُو) به معنای ثابت و پا برجا بودن گرفتن شده است. این واژه گاه به معنای برقرار ساختن صلح در میان جمعیت نیز به کار می‌رود چرا که صلح مایه ثبات یک کشور است.

تفسیر و جمع‌بندی

برکات و اسرار عجیب کوه‌ها

در اولین بخش از آیات به عنوان بیان نعمت‌های الهی می‌فرماید: «آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! - و کوهها را میخ‌هایی (برای زمین)؟!»، ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾.

«أَوْتَادًا» جمع «وَتَد» (بر وزن حسد) به میخ‌های بزرگ و محکم گفته می‌شود، و بعضی آن را به میخ‌هایی که در زمین فرو می‌کنند و طناب خیمه را به آن می‌بندند تفسیر کرده‌اند.^۱

در این‌که چگونه کوه‌ها به منزله میخ‌های زمین است؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد: نخست این‌که امروز ثابت شده کوه‌ها ریشه‌های عظیمی در اعماق زمین دارند این ریشه‌ها بهم پیوسته و چون زرهی پوسته زمین را در بر گرفته و آن را در برابر فشارهای ناشی از حرارت درونی حفظ می‌کند، و اگر آن‌ها نبودند سطح زمین آرام و قرار نداشت.

از سوی دیگر کوه‌ها به صورت دیوارهای بلندی مناطق مختلف زمین را در مقابل تندبادها و طوفان‌ها حفظ می‌کند، به طوری که اگر صفحه روی زمین همه‌جا به شکل بیابان بود زندگی انسان به خاطر این طوفان‌های کوبنده بر سطح آن غیر ممکن بود.

۱. تفسیر مراغی، ج ۳۰، ص ۴.

و از همه این‌ها گذشته چون کوه‌ها مرکز مهمی برای ذخیره آب‌هاست به منزله میخ‌های محکمی برای نظم زندگی بشر محسوب می‌شود.

در تفسیر المیزان آمده است که ممکن است تعبیر «اوتاد» (میخ‌ها) به خاطر این باشد که غالب کوه‌های زمین نتیجه آتشفشان‌هاست که مواد مذاب درونی زمین بیرون ریخته و بردهانه آتشفشان به صورت میخی بر زمین باقی مانده و آتشفشان را به کنترل خود درآورده است.^۱

در دومین آیه، بعد از بیان قرارداد کوه‌ها در زمین، سخن از برکات زمین و غذاهای آن به میان آمده می‌فرماید: «او بر فراز زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن نهاد و مواد غذایی آن را مقدر فرمود»؛ «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا».

زیرا بدون شک هم خود کوه‌ها و هم آب‌هایی که از دامنه آن‌ها سرازیر می‌شود نقش بسیار مؤثری در تولید مواد غذایی دارند.

و جالب این‌که در پایان این آیه می‌گوید: «سَوَاءٌ لِلشَّائِلِينَ» و شاید اشاره به این معنی باشد که این مواد غذایی درست مساوی نیاز نیازمندان و تقاضا کنندگان است، و تعبیر به «سائلین» ممکن است اشاره به همه انسان‌ها و حیوانات و گیاهان باشد (و اگر به صورت جمع مذکر عاقل ذکر شده به اصطلاح از باب تغلیب است) آری همگی به زبان حال تقاضای «اقوات» دارند.

«اقوات» جمع «قوت» به معنای ماده غذایی است، بعضی از مفسران آن را فقط به «باران» تفسیر کرده‌اند، و بعضی به مواد غذایی نهفته در دل خاک، ولی ظاهر این است که اشاره به تمام مواد غذایی است که از زمین بیرون می‌آید یا در آن پرورش پیدا می‌کند، و تعبیر به «قَدَّرَ» (از ماده تقدیر) شاید اشاره به این باشد که قبل از آفرینش انسان و سایر موجودات زنده، تمام نیازمندی‌های آن‌ها اندازه‌گیری و پیش‌بینی شده است!

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

در سومین آیه به چهار نعمت مهم الهی اشاره می‌کند: زمین مستقر و آرام، به‌گونه‌ای که انسان و موجودات زنده دیگر به راحتی بتوانند بر آن زندگی کنند، و ایجاد نهرها در لابه‌لای قطعات زمین، و آفرینش کوه‌های محکم و پابرجا، و ایجاد مانع میان دو دریا (از آب شیرین و شور) تا با یکدیگر مخلوط نشوند. این چهار نعمت به طرز جالبی با یکدیگر ارتباط دارند کوه‌ها مایه آرامش زمین، و سرچشمه پیدایش نهرهاست، و این نهرها هنگامی که به دریاها آب شور می‌ریزند با یک حجاب نامریبی مدت‌ها جدا می‌مانند و مخلوط نمی‌شوند، و این حجاب چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب «شور» و «شیرین» نیست، و به تعبیر دیگر تفاوت وزن مخصوص آن‌ها سبب می‌شود که آب‌های شیرین نهرها تا مدت زیادی در آب شور حل نشوند، و این فایده بسیار مهمی برای کشت و زرع مناطق ساحلی دارد، زیرا به کمک جزر و مد این آب‌های شیرین به عقب رانده می‌شوند و زمین‌های زیادی را زیر کشت فرو می‌برند، باغ‌های سرسبز و مزارع آباد به وجود می‌آورند.

بی‌جهت نیست که در پایان این آیه می‌فرماید: «(با این حال) آیا معبودی با خداست؟!»، ﴿أَلِلَّهُ مَعَ اللَّهِ﴾، «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند (و جاهلند)»؛ ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

آری آن‌ها از اسرار این همه نعمت‌ها و برکات بی‌خبرند، نعمت‌هایی که در هر گوشه و کنار جهان وجود دارد، و هر یک نشانه‌ای است برای آن ذات بی‌نشان، اما این بیخبران از آن محجوبند.

در چهارمین آیه بعد از ذکر آفرینش «سایه‌ها» که انسان‌ها را در مقابل گرمای سخت و سوزان آفتاب حفظ می‌کند، به پناهگاه‌هایی اشاره می‌فرماید که در کوه‌ها وجود دارد، می‌فرماید: «و از کوه‌ها برای شما پناهگاه‌هایی قرارداد»؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا﴾.

«اکنان» جمع «کن» (بر وزن جن) به گفته مجمع‌البیان به معنای محلی است که انسان را در خود می‌پوشاند، ولی بعضی آن را به معنای هر نوع پوشش ذکر

کرده‌اند حتی پیراهن را برای انسان «کِنَّ» می‌دانند، و منظور از «اکنان جبال» همان غارها و شکاف‌هایی است که انسان می‌تواند از آن‌ها به عنوان پناهگاه برای خود استفاده کند. ممکن است اهمیّت پناهگاه‌های کوهستانی و غارها برای ساکنان آسوده خاطر شهرها هرگز روشن نباشد، ولی برای مسافران بی‌دفاع، و بیابانگردها و شبان‌ها و تمام کسانی که در آفتاب داغ تابستان یا سرمای سخت زمستان و باد و باران گرفتار می‌شوند اهمیّت حیاتی دارد، بسیار می‌شود که آن‌ها را از مر حتمی نجات می‌دهد، به خصوص این‌که این‌گونه پناهگاه‌ها در زمستان‌ها غالباً گرم و در تابستان‌ها سرد است.

از این گذشته در دوران‌های پیش و حتی امروز گروهی از انسان‌ها خانه‌هایی در دل کوه‌ها می‌تراشند، خانه‌هایی بسیار محکم و امن در برابر حوادث مختلف طبیعی، چنانکه در قرآن مجید دربارهٔ «اصحاب الحجر» (قوم ثمود) آمده است ﴿وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ﴾؛ «در دل کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند که در آن در امنیت بودند».^۱ و این یکی دیگر از منافع کوه‌هاست.

در یک جمع‌بندی از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که آفرینش کوه‌ها با فوائد بسیار مهم و حیاتی و سرنوشت‌ساز آن‌ها، از نشانه‌های مهم علم و قدرت پروردگار و دلایل حکمت و رحمت او نسبت به انسان‌هاست، و به خوبی نشان می‌دهد که آفرینش این جهان، و جزء جزء موجوداتش، تا چه اندازه پر معنا و پر محتواست که هر قدر در آن‌ها مطالعه شود اسرار تازه‌ای کشف و به دنبال آن عشق و علاقه جدیدی نسبت به آفریدگار آن‌ها برای انسان پیدا می‌شود.

توضیحات

۱. نقش کوه‌ها و اعجاز علمی قرآن

الف) شاید تا یک قرن پیش نظریه دانشمندان بر سطحی بودن کوه‌ها قرار

داشت و تصور عمومی این بود که تمام کوه‌ها قطعات عظیمی از سنگ است که روی زمین قرار گرفته است، ولی با گذشت زمان دانشمندان به این حقیقت پی بردند که قسمت عمده هر کوه در زیر زمین قرار گرفته!
و از این جا به این نکته اعجاز‌آمیز قرآنی پی می‌بریم که کوه‌ها را «اوتاد» و میخ‌های زمین نامیده، چرا که می‌دانیم همیشه قسمت عمده میخ را در دیوار یا اشیای دیگر فرو می‌برند!

ب) کوه‌ها نه تنها در آرامش زمین که در آرامش هوای اطراف زمین نیز فوق‌العاده مؤثرند. هرکسی می‌داند که در یک کویر پهناور زندگی غیر ممکن است، چرا که هوا در آن جا غالباً طوفانی و پر گرد و غبار است، و نه تنها آرامش در آن جا نیست که نفس کشیدن هم مشکل و ناراحت کننده است.
ج) از این گذشته کوه‌ها تأثیر فراوانی در نزول برف و باران دارند، زیرا بر سر راه ابرها و رطوبت‌های برخاسته از دریا قد علم کرده، و آن‌ها را متوقف و وادار به باریدن می‌کنند.

د) کوه‌ها منبع مهمی برای انواع معادن است و سرمایه‌های عظیمی را در دل خود نهفته دارند و همیشه انسان‌ها برای به دست آوردن این سرمایه‌ها به کاوش کوه‌ها پرداخته‌اند.

این منافع بزرگ به اضافه فوائد بسیار مهم دیگری که در تفسیر آیات بالا ذکر کردیم ما را به نقش مهم کوه‌ها از یک سو، و عظمت آیات قرآن در این زمینه از سوی دیگر آشنا می‌سازد.

۲. سخنی از امام صادق علیه السلام درباره کوه‌ها

در حدیث توحید مفضل چنین آمده است:

ای مفضل! به این کوه‌های متراکم از سنگ و خاک نظر کن، که بیخبران آن‌ها را اموری اضافی و بی‌فایده می‌پندارند در حالی که منافع فراوانی در آن‌هاست از جمله این‌که:

برف‌ها بر آن می‌بارد و در قله‌های آن برای نیازمندان ذخیره می‌شود، و به تدریج ذوب می‌گردد و چشمه‌ها پر آب از آن جاری می‌شود، و از به هم پیوستن آن‌ها به یکدیگر نهرهای عظیم تشکیل می‌گردد، انواع گیاهان و مواد دارویی که در صحراها نمی‌روید بر کوه‌ها می‌روید.

در کوه‌ها غارها و پناهگاه‌هایی برای حیوانات وحشی وجود دارد. و نیز در کوه‌ها می‌توان دژها و قلعه‌های محکم برای مقابله با دشمنان ساخت. بعلاوه از کوه‌ها سنگ‌هایی تراشیده می‌شود که برای ساختمان‌ها و سنگ آسیاب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

و نیز در کوه‌ها معادن انواع فلزات گران‌بها قرار دارد. و در آن‌ها فوائد فراوان دیگری است که هیچ‌کس آن را نمی‌داند جز خداوندی که آن‌ها را در علم خود مقدر فرموده است.^۱

۳. یک حدیث اعجاز‌آمیز دربارهٔ پیدایش کوه‌ها

در حدیثی آمده کسی از امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال کرد «مِمَّا خُلِقَتِ الْجِبَالُ؟» کوه‌ها از چه آفریده شده است؟! در پاسخ فرمود: «مِنَ الْأَمْوَاجِ!»؛ از امواج آفریده شده‌اند.^۲ این حدیث با نظریه معروف امروز دانشمندان که معتقدند بسیاری از کوه‌ها بر اثر چین‌خوردگی قشر زمین به خاطر انجماد تدریجی آن (همانند چین خوردگی‌هایی که در پوست سیب به هنگام خشک شدن ظاهر می‌شود) به وجود می‌آید، کاملاً تطبیق می‌کند، چرا که این چین خوردگی‌ها درست شبیه امواجی است که بر سطح آب پیدا می‌شود تعبیر به «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ»؛ «خداوند کوه‌های محکم و ثابتی در زمین ایجاد کرد» (نحل ۱۵) نیز می‌تواند اشاره به آفرینش کوه‌ها بعد از آفرینش زمین بوده باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۱۵.

نشانه‌های او در پیدایش ابر و باد و باران

اشاره

نقش ابرها، و باد و باران، در زندگی انسان‌ها و تمامی موجودات زنده به قدری آشکار است که نیازی به شرح ندارد، درست است که تقریباً سه چهارم روی زمین را آب فرا گرفته، ولی اولاً این آب‌های شور نه برای زراعت قابل استفاده است، و نه نوشیدن انسان‌ها و حیوانات، و ثانیاً به فرض که تمام دریاها آب شیرین بود با چه وسیله ممکن بود آن‌ها را به سرزمین‌های مرتفع و زمین‌هایی که گاهی چند هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارند منتقل نمود؟!

این جاست که قدرت‌نمایی بزرگ مبدأ آفرینش را به وضوح می‌بینیم، این مأموریت مهم را بر عهده تابش آفتاب نهاده که بر سطح اقیانوس‌ها بتابد و آب دریا را تبخیر و تصفیه کند، و به صورت قطعات ابر در آورد، سپس به کمک بادهای روانه به سوی سرزمین‌های خشک کند، و به صورت دانه‌های ظریف و کوچک باران به آرامی بر آن‌ها فرو فرستد، و روح حیات و زندگی را در سراسر کره زمین بدمد، و همه جا را آباد و خرم و سرسبز کند، آن هم با نظام بسیار دقیق و حسابشده و توأم با ظرافت فراوان.

اکنون با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنفِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا

- فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ^۱
۲. ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَمْ آتَيْنَاهُمْ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ الْمُنزَلِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ^۲
۳. ﴿وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ^۳
۴. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ^۴
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: روم/۴۶؛ اعراف/۵۷؛ فاطر/۹؛ بقره/۱۶۴؛ نمل/۶۳؛ زمر/۲۱؛ نبا/۱۴-۱۶؛ فرقان/۴۸.

ترجمه

۱. خداوند همان کسی است که بادهای را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آن‌ها را در آسمان آن‌گونه که بخواهد می‌گستراند و متراکم می‌سازد؛ در این هنگام دانه‌های باران را می‌بینی که از لابه لای آن خارج می‌شود؛ هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگان که بخواهد برساند، ناگهان خوشحال می‌شوند.
۲. آیا به آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟! - آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا

۱. روم/۴۸.

۲. واقعه/۶۸-۷۰.

۳. حجر/۲۲.

۴. الم سجده/۲۷.

۵. در قرآن مجید آیات فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که آنچه در بالا آمده است برگزیده حساب شده‌ای از این آیات است که می‌تواند ابعاد این سه مسأله مهم را در قرآن مجید مشخص کند، آیات دیگر آیات زیر است: انعام/۹۹؛ ابراهیم/۳۲؛ نحل/۶۵؛ طه/۵۳؛ حج/۶۳؛ نمل/۶۰؛ عنکبوت/۶۳؛ لقمان/۱۰ و ۱۱؛ فاطر/۲۷؛ فصلت/۳۹؛ رعد/۱۷؛ اعراف/۵۷؛ حجر/۲۲؛ نمل/۶۳.

ما نازل می‌کنیم؟! - اگر می‌خواستیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دادیم؛ پس چرا شکر نمی‌کنید؟!

۳. ما بادهای را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم؛ و از آسمان آبی نازل کردیم، و شما را با آن سیراب ساختیم؛ در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید.

۴. آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک و بی‌گیاه می‌رانیم و بوسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهار پایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان؛ آیا نمی‌بینند؟!

شرح مفردات

«ریاح» - این واژه ده بار در قرآن مجید تکرار شده که نه مرتبه آن اشاره به بادهایی است که ابرها را به حرکت در می‌آورد و آماده نزول باران می‌کند.

«ریاح» جمع «ریح» است که به معنای هوای متحرک می‌باشد، و اصل آن «روح» است، و غالباً آن را مؤنث لفظی می‌دانند و جالب این‌که در آیات مربوط به حرکت ابرها و نزول باران در قرآن مجید همواره به صورت جمع به کار رفته است، بعضی دلایل را این می‌دانند که بادهای اگر به صورت دستجمعی حرکت کنند ابرها را در آسمان می‌گسترانند و باران خیز و پر برکتند، ولی هنگامی که به صورت یک واحد حرکت کند ممکن است عقیم و بی‌فایده، یا حتی زیانبار باشد، و لذا دعا نیز آمده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِيحًا وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحًا!» خداوند آن را بادهایی قرار ده نه یک باد!.^۱

«سحاب» از ماده «سحب» (بر وزن محو) در اصل به معنای کشیدن است و از آنجا که ابرها به وسیله بادهای کشیده می‌شوند، و یا ابرها آب‌ها را به هر سو می‌کشند نام «سحاب» بر آنها گذارده شده است.

۱. مجمع البحرین ماده «ریح».

«مُزْن» بر وزن (حُزْن) به معنای «ابرهای روشن» است، و بعضی آن را به معنای «ابرهای باران‌زا» تفسیر کرده‌اند.^۱ و به همین جهت هنگامی که هلال از لابلای ابرها نمایان می‌شود «ابنُ مُزْنَة؛ فرزند ابر!» به آن گفته می‌شود، و «مازن» تعبیری است که در مورد مورچه‌های سفید به کار می‌رود.

«بُشْر» (بر وزن عُشْر) به گفته مصباح اللغه از «بَشْر» (بر وزن سَفَر) به معنای شادی و فرح گرفته شده است. و این که قرآن بادها را «بُشْر» و گاه «مُبَشِّرَاتٍ» نامیده به خاطر آن است که غالباً بشارتگر نزول باران حیات بخشد.

تفسیر و جمع‌بندی

پدیده اسرارآمیز باد و باران

در نخستین آیه مورد بحث به عنوان معرفی ذات پاک خداوند به مسأله وزش بادها و حرکت ابرها به وسیله آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند»؛ «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيْرُ سَحَابًا».

سپس به گسترده ابرها بر صفحه آسمان، و متراکم ساختن آن‌ها روی یکدیگر، و سرانجام به خروج دانه‌های حیاتبخش باران از لابلای آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «فَيَنْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ».

«كِسْف» در این جا به معنای قطعات متراکم ابر است که آماده نزول باران می‌شود. «وَدْق» (بر وزن خَلَق) به ذرات کوچک و غبار مانند آب گفته می‌شود، و بعضی آن را به معنای دانه‌های باران تفسیر کرده‌اند.

و در پایان آیه به خوشحالی بندگان خدا بر اثر نزول باران اشاره می‌کند: «فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ».

۱. مفردات راغب و لسان العرب مادة «مزن».

به این ترتیب باده‌ها نه فقط ابرها را حرکت می‌دهند بلکه آن‌ها را در آسمان می‌گسترانند و سپس متراکم می‌سازند و همان‌ها هستند که مأموریت خنک کردن محیط اطراف ابرها و آماده نمودن آن را برای باران زایی بر عهده دارند.

باده‌ها مانند چوپان‌های پر تجربه‌ای هست که گله‌های گوسفندان را به موقع از گرداگرد بیابان جمع‌آوری کرده، و در مسیر معین حرکت می‌دهند، و بعد آن‌ها را برای دوشیدن شیر آماده می‌کنند!

نزول باران نه تنها از این جهت که مایهٔ عمران و آبادی است سبب بشارت انسان‌ها می‌شود، بلکه از آن‌جا که هوا را تصفیه و تلطیف می‌کند خود نشاط‌انگیز است.

جالب این‌که در ادامهٔ این آیه در همان سوره روم می‌فرماید: ﴿فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند؟!». ^۱

برای درک مفهوم این آیه کافی است عکس‌هایی را که از بعضی از بیابان‌ها و مزارع قسمت‌هایی از سرزمین آفریقا گرفته‌اند که بر اثر خشکسالی‌های متوالی آثار مر بر آن‌ها نشسته و فرشته حیات از آن رخت بر بسته است بنگریم. و عجب این‌که همین امواج لطیف باد که دانه‌های باران به راحتی آن را سوراخ می‌کند هنگامی که مأموریت پیدا کنند درختان عظیم را از ریشه می‌کنند، و ساختمان‌ها را روی هم می‌خوابانند و انسان را با خود به آسمان می‌برند و به نقاط دیگر پرتاب می‌کنند!

دومین آیه روی مسألهٔ آب آشامیدنی انسان تکیه کرده و نکته تازه‌ای را یادآور می‌شود می‌گوید: «آیا به آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل می‌کنید یا ما نازل می‌کنیم؟» و بعد می‌افزاید «اگر می‌خواستیم، این آب گوارا را تلخ و شور

قرار می‌دادیم؛ پس چرا شکر نمی‌کنید؟!»، ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ﴾.
 اگر آب دریا به هنگام تبخیر دانه‌های کوچک املاح محلول در آن را با خود به
 آسمان می‌برد، و آب‌های شور و تلخ از ابرها نازل می‌شد سراسر کره زمین تبدیل
 به شورزار می‌گشت، نه گیاهی می‌روئید و نه درختی، و اگر انسان از تشنگی
 می‌مرد نمی‌توانست جرعه‌ای از آن بنوشد.

آیا در تمام عمر کسی می‌تواند شکر همین یک نعمت را بجا آورد؟!
 «مُزْنٌ» چنانکه قبلاً هم گفتیم به معنای ابرهای باران‌زا است و «اجاج» به معنای
 آبی است که به شدت تلخ یا شور باشد.

در سومین آیه با تعبیر جدیدی از مسأله بادها و نزول باران سخن می‌گویند،
 می‌فرماید: «ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم»؛ ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ
 لَوَافِحَ﴾.

آیا منظور تلقیح گیاهان به وسیله بادها و افشاندن گردهای گیاهان نر، بر
 گیاهان ماده، و بارور نمودن میوه‌ها و دانه‌هاست که به وسیله بادها انجام
 می‌گیرد؟ و یا بارور ساختن قطعات ابر و به هم پیوستن آنهاست.
 از آن‌جا که در ادامه آیه می‌فرماید ﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَا كَثُوبَهُ﴾؛ «و از
 آسمان آبی نازل کردیم، و شما را با آن سیراب ساختیم» معنای دوم مناسب‌تر به
 نظر می‌رسد هرچند استفاده هر دو معنی با هم نیز امکان دارد.

به هر حال تعبیر فوق تعبیر بسیار جالبی است که قطعات ابر را به مادران
 و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادها و پادرمیانی آنها آمیزش می‌کنند، و باردار
 شده، سپس وضع حمل می‌کند، و نوزاد خود یعنی دانه‌های باران را بر زمین
 می‌نهد!

و در پایان آیه اشاره سربسته‌ای به مخازن آب‌های زیر زمینی که ذخائر الهی
 برای انسان‌هاست کرده، می‌فرماید: «در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری
 آن را نداشتید»؛ ﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾.

این ما هستیم که به قشرهای زمین دستور داده‌ایم آب باران را بعد از نزولش تصفیه کرده، در خود ذخیره و نگاهداری نمایند، گاهی چاه‌ها و قنات‌های امروز شما از ذخائر آبی است که هزاران سال قبل در اعماق زمین برای شما ذخیره شده، بی‌آن‌که آلوده و خراب شود.

گاه نیز آن‌ها را از طریق منجمد ساختن در قلّه کوه‌ها به صورت برف و یخ ذخیره می‌کنیم تا به تدریج آب شوند، و سرزمین‌های زراعتی شما را آبیاری کنند، و چه بسا آبی که امروز از قلّه فلان کوه سرازیر می‌شود ذخیره هزاران سال قبل است!

در آخرین آیه مورد بحث باز به نکته تازه‌ای برخورد می‌کنیم که خداوند، آب‌ها را به سرزمین‌های «جرز» یعنی خشک و بی‌آب و علف می‌راند می‌فرماید: «آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک و بی‌گیاه می‌رانیم؟!»، ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾.

«و بوسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهار پایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان»، ﴿فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ﴾ خودشان از دانه‌های غذایی می‌خورند، و چهار پایانشان از گاه و بر و ریشه‌ها.

از کلمات ارباب لغت استفاده می‌شود که «جُرُز» (بر وزن شتر) در اصل از ماده «جَرَز» (بر وزن مَرَض) گرفته شده و به معنای «انقطاع» است (انقطاع آب، گیاه، خرمی و طراوت) و لذا «ناقه جُرُوز» به شتری می‌گویند که همه چیز را می‌خورد و منقطع می‌کند، و «رجل جروز» به کسی می‌گویند که تمام آنچه را که در سفره است می‌خورد!^۱

و در پایان آیه برای دعوت و مطالعه دقیق این نعمت‌های بزرگ الهی و نشانه‌های توحید می‌فرماید: «آیا نمی‌بینند»، ﴿أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و مصباح اللغه.

در این که چرا در آیه فوق «انعام» (چهار پایان) بر انسان مقدم شده است، بعضی از مفسران گفته‌اند به خاطر آن است که گیاه به مجرد این که از زمین می‌روید قابل استفاده برای چهارپایان است، بعلاوه چهارپایان فقط از گیاهان تغذیه می‌کنند در حالی که انسان غذاهای دیگری نیز دارد.^۱

نتیجه

از مجموع آیات فوق با توجه به نکات دقیق و ظریفی که در آنها منعکس است به خوبی استفاده می‌شود که نظام بسیار دقیق و حساب شده‌ای بر مسأله وجود بادها و ابرها و باران حاکم است که هرچه انسان در آن بیشتر می‌اندیشد به دقت و ظرافت و منافع و برکاتی که در آنها به کار رفته است آشنا تر می‌شود. و در مجموع در هر گوشه‌ای از آن می‌نگریم آثار خدا و حکمت بالغه او را می‌یابیم و بر هر قسمت نظری می‌افکنیم سیمای او را می‌بینیم.

توضیحات

۱. پیدایش و فایده بادها

سرچشمه پیدایش باد همان اختلاف درجه حرارت میان دو منطقه مختلف زمین است، این معنی را به آسانی می‌توانیم در فصل زمستان که هوای اطاق ما گرم و هوای بیرون سرد است آزمایش کنیم، وقتی کمی در را باز بگذاریم با گذاردن دو شمع روشن در طرف بالا و پایین در، این معنی به خوبی روشن می‌شود که هوای سرد به علت سنگینی از پایین داخل و هوای گرم به سبب سبکی از بالا خارج می‌شود، و شعله شمع را همراه خود می‌کشد. این را نیز می‌دانیم که کره زمین دارای سه منطقه است منطقه بسیار سرد

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۵۱.

(نواحی قطبی) و بسیار گرم (نواحی استوایی) و معتدل (نواحی میان این دو منطقه) این اختلاف درجه حرارت در روی کره زمین تولید جریان‌های دائمی هوا از سویی به سویی دیگر می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها به نام بادهای «آلیزه» (بادهایی که از قطب به سوی منطقه استوا می‌وزد، و چون سرد است طبعاً در مجاورت کره زمین حرکت می‌کند) و بادهای «کنتر آلیزه» (بادهایی که از منطقه استوایی به سوی قطب می‌وزد و چون گرم است در طبقات بالای جو حرکت می‌کند).^۱

علاوه بر همه این‌ها کروی بودن زمین سبب می‌شود که بعضی از مناطق درست مقابل آفتاب باشند (موقع ظهر) و در مناطق دیگری آفتاب به طور مایل می‌تابد (هنگام طلوع و غروب) این اختلاف درجه حرارت نیز یکی از عوامل پیدایش بادهای در مناطق مختلف است (همچنین عوامل پیچیده دیگر).

این عوامل دست به دست هم می‌دهند و بادهای را در سرتاسر کره زمین به حرکت در می‌آورند و منافع فراوان زیر را که در آیات بالا به آن اشاره شده همراه می‌آورند.

الف) بادهای به خاطر وزش بر سطح اقیانوس‌ها در تولید ابرها سهم مهمی دارند.

ب) بادهای ابرها را با خود به مناطق خشک و بی‌آب می‌برند، و اگر آن‌ها نبودند بخش عمده کره زمین از بی‌آبی می‌سوخت.

ج) بادهای هوا را تصفیه و تلطیف می‌کنند، و اکسیژن لازم را از مناطق دور به ارمغان می‌آورند.

د) بادهای عفونت‌ها را با خود می‌برند و از این راه کمک به پاک‌سازی هوا می‌کنند.

ه) بادهای از فشار حرارت خورشید روی برگها و گیاهان می‌کاهند، و جلوی

۱. اعجاز قرآن از نظر علوم امروز، ص ۶۵.

آفتاب سوختگی را می‌گیرند، و روی هم رفته وسیله مؤثری برای تعدیل هوا در مناطق روی زمینند.

(و) و سرانجام بادهای گیاهان را تلقیح و بارور می‌سازند و گرده‌های نر را بر قسمت‌های ماده می‌پاشند، و اگر یک سال اعتصاب کنند میوه کمی عائد ما می‌شود! این قسمتی از برکات جریان هوا، و وزش بادهاست که علم بشر تاکنون به آن پی برده است و مسلماً برکات آن‌ها منحصر به آنچه گفته شد نیست، و باید در انتظار بود که علم و دانش پرده از روی اسرار تازه‌ای بردارد، ولی هر یک از امور بالا به تنهایی کافی است که علم و قدرت پروردگار را به ما نشان دهد.

۲. اسرار پیدایش ابرها و ریزش باران

ناگفته پیداست که ابرها همان ذرات بخار آبند، دقت درباره پیدایش ابر و باران اسرار جالبی از این دو پدیده عجیب خلقت را برای ما آشکار می‌سازد از جمله:

الف) غالب مایعات تا به درجه غلیان و جوشش نرسند بخار نمی‌شوند، ولی آب یکی از مایعات استثنایی است که در هر درجه‌ای از حرارت تبخیر می‌شود، و اگر این خاصیت در آب نبود ذره‌ای از آب دریاها تبخیر نمی‌شد و ابری به وجود نمی‌آمد، و بارانی نمی‌بارید و تمام خشکی‌ها از بی‌آبی می‌سوخت!

ب) این نیز حائز اهمیت است که به هنگام تبخیر فقط آب خالص بخار می‌شود، و املاح و ذرات دیگری که در آن است بجا می‌ماند، یعنی یک تصفیه طبیعی دائمی حاصل می‌شود تا سالمترین آب در اختیار بشر قرار گیرد.

ج) اگر طبقات بالای جو سردتر از طبقات پایین نبود ابرها سرگردان در فضا هرگز نمی‌باریدند، ولی این تفاوت درجه سبب ریزش باران‌ها می‌شود.

د) باران علاوه بر تأمین آب لازم برای پرورش، گیاهان، سطح زمین را می‌شوید و آلودگی‌ها را با خود به سوی دریاها می‌برد.

ها) باران، هوا را نیز می‌شوید، و گرد و غبار و ذرات معلق در هوا را در خود حل کرده به زمین می‌آورد.

و) امروز سدهای عظیمی ساخته شده که قسمت مهمی از برق دنیا را تأمین می‌کند، و کارخانه‌های عظیم را به حرکت در می‌آورد، اگر درست بیندیشیم این هم از برکات ریزش باران بر کوهسارهاست.

ز) قسمتی از تراوشات ابرها به صورت برف بر زمین می‌نشیند که بیش از همه در قله‌های کوه‌ها به عنوان منابع عظیم آب ذخیره می‌شود، و در مناطق دیگر نیز به ذخائر آب‌های زیر زمینی کمک می‌کند، چرا که به تدریج ذوب می‌شود و در زمین فرو می‌رود، ولی اگر بجای باران همیشه برف می‌بارید بسیاری از فوائد گفته شده در بالا وجود نداشت.

در مجموع این دو پدیده که ما آن‌ها را بر اثر انس زیاد اموری عادی و ساده و پیش پا افتاده فکر می‌کنیم، بسیار شگفت‌انگیز و اسرارآمیزند، و به خوبی می‌توان آیات عظیم توحید را در لابه‌لای اسرار آن‌ها مطالعه کرد، و از این نشانه‌های بزرگ به عظمت آن ذات بی‌نشان پی برد.

۳. باد و باران در احادیث اسلامی

در حدیث معروف توحید مفضل از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم که فرمود: «ای مفضل! من تو را از فایده وزش باد آگاه می‌کنم، آیا نمی‌بینی وقتی هوا راکد می‌شود چگونه غم و اندوه سراسر وجود انسان را می‌گیرد؟ نفس‌ها در سینه حبس می‌شود، افراد سالم بیمار، و بیماران به زحمت می‌افتند، میوه‌ها خراب، و سبزی‌ها متعفن می‌گردد، سبب بیماری و با و آفت در غلات می‌شود، و این نشان می‌دهد که وزش باد از تدبیر خداوند حکیم، برای اصلاح حال خلق است.

درست دقت کن چگونه باران بر زمین فرو می‌ریزد، خداوند آن را از بالا فرو

می فرستد، تا زمین‌های سخت و سفت نرم شود و سیراب گردد، و اگر از یکسو می‌آمد بر مواضع بلند مسلط نمی‌شد، و زراعت کم می‌گشت، بعلاوه ریزش باران هزینه زیاد آبیاری را از دوش بسیاری از مردم بر می‌دارد، و نزاع‌ها و کشمکش‌های ناشی از تقسیم آب و اجحاف زورمندان بر ضعف‌ها را از بین می‌برد.

خداوند آن را به صورت قطرات ریز فرو می‌فرستد، تا آهسته در زمین فرو رود، و آن را سیراب کند، و اگر آن را به صورت جریان سریع نازل می‌کرد در زمین فرو نمی‌رفت، بلکه زراعت‌ها را در هم می‌کوبید.

بعلاوه نزول باران هوا را مرطوب، پوست بدن را نرم، آلودگی هوا را برطرف، بیماری و بای ناشی از آن را نابود، و درختان و زراعت‌ها را شست‌وشو داده و از بیماری مصون می‌دارد»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۱۹ به بعد.

نشانه‌های او در پیدایش رعد و برق

اشاره

کمت‌ر کسی است که قبل از مطالعه درباره‌ اسرار رعد و برق اهمیّت چندان‌ی برای این دو پدیده آسمانی قائل باشد، و معمولاً همه به سادگی از کنار آن می‌گذرند، ولی حقیقت این است که این دو پدیده با نظم خاصی صورت می‌گیرد و آثار و برکات قابل ملاحظه‌ای برای انسان‌ها دارد که شرح آن در تفسیر آیات زیر خواهد آمد.

با این اشاره به چند آیه قرآن در این زمینه گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیه دیگری در این مورد آمده است مانند: رعد/۱۲.

ترجمه

۱. و از نشانه‌های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می‌دهد که

۱. روم/۲۴.

۲. رعد/۱۳.

مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.

۲. و رعد، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ و (همچنین) فرشتگان از خوف او! و (اوست که) صاعقه‌ها را می‌فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد.

شرح مفردات

«برق» به گفتهٔ راغب در مفردات در اصل به معنای نوری است که از ابرها بر می‌خیزد، سپس دربارهٔ هر شیء درخشنده‌ای به کار رفته، مثلاً «سَيْفٌ بَارِقٌ» به شمشیر براق و درخشنده گفته می‌شود.

«رعد» - «راغب» می‌گوید: «رعد» صدای ابرهاست، و به‌طور کنایه در مورد ویران شدن و سقوط شیء سنگینی توأم با صدا نیز به کار می‌رود.

«صواعق» جمع «صاعقه»، در اصل به معنای صدای شدید و مهیبی است که از جوّ بر می‌خیزد و توأم با جرقهٔ عظیم آتشین است.

بعضی از اهل لغت گفته‌اند که موارد استعمال صاعقه سه گونه است: «مر» و «عذاب» و «آتش».^۱ ولی ظاهر این است که همه از لوازم آن معنای اصلی است.

تفسیر و جمع‌بندی

اسرار آفرینش رعد و برق

نخستین آیهٔ مورد بحث با صراحت، برق آسمان را یکی از آیات خدا می‌شمرد «و از نشانه‌های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می‌دهد که مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)»؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا».

۱. مفردات راغب و لسان العرب و التحقيق فی کلمات القرآن الکریم.

ترسی که ناشی از صدای مهیب همراه آن، و احتمال توأم شدن با صاعقه‌های مرگبار است، و امید و طمع به خاطر احتمال نزول باران، چرا که در بسیاری از موارد رگبارهای پربرکتی بعد از رعد و برق ایجاد می‌شود.

و شاید به همین دلیل در ادامه آیه می‌افزاید: «و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند»؛ «وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا».

زمین خشک و سوزانی که بوی مر از آن به مشام می‌رسید بعد از چند باران و رگبار حیاتبخش چنان زنده می‌شود و گل‌ها و گیاهان در آن می‌خندند که گویی هرگز آن زمین سابق نیست.

و لذا در پایان آیه باز به عنوان تأکید می‌افزاید: «در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

آن‌ها می‌فهمند که این پدیده‌ها ساده نیست که به صورت تصادف و اتفاق رخ داده باشد، در آن می‌اندیشند و به اسرارش آشنا می‌شوند.

در دومین آیه مورد بحث به پدیده «رعد» اشاره شده، می‌فرماید: «و رعد، تسبیح و حمد او می‌گوید»؛ «وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ».

این تعبیر نشان می‌دهد که این پدیده آسمانی مسأله ساده‌ای نیست، بلکه بازگوکننده علم و قدرت خداست، چرا که «تسبیح» به معنای منزه شمردن از هر عیب و نقص، و «حمد» به معنای ستایش او در برابر کمالات است، و به این ترتیب غرّش رعد از اوصاف جمال و جلال خدا سخن می‌گوید!

این سخن ممکن است به زبان حال باشد، همان‌گونه که یک اختراع مهم از علم و آگاهی مخترع، و یک تابلوی بسیار زیبا از ذوق سرشار نقاش، و یک قطعه شعر دل‌انگیز از ذوق ادبی گوینده، سخن می‌گوید، و او را مدح و ستایش می‌کند، و یا زبان قال باشد، آنچنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند که تمام ذرات این جهان هرکدام برای خود سهمی از عقل و شعور دارند، و تسبیح و حمد آن‌ها از روی عقل و شعور و درک است.

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «رعد» و «برق» هر کدام از پدیده‌های قابل توجه جهان هستی است که باید جداً روی آن مطالعه کرد، و به اسرار آن پی برد، و از آن به عظمت خالق آن‌ها آشنا شد.

توضیحات

۱. پیدایش رعد و برق از نظر علم روز

دانشمندان امروز معتقدند که جرقه زدن آسمان از این جا به وجود می‌آید که دو قطعه ابر با بارهای الکتریکی مختلف: یکی مثبت و دیگری منفی، به هم نزدیک می‌شوند، و درست مانند نزدیک شدن سر دو سیم برق جرقه می‌زنند. و از آن جا که قطعه‌های ابر، بار الکتریکی عظیمی دارند جرقه آن هم عظیم است و می‌دانیم هر جرقه‌ای صدایی دارد، و طبعاً هر قدر جرقه بزرگتر باشد صدای آن هم عظیم‌تر است، به همین دلیل صدای مهیب این جرقه آسمانی گاهی به قدری شدید است که تمام ساختمان‌ها را می‌لرزاند و همانند بمب‌های عظیم صدا می‌کند. ولی برق‌ها همیشه در میان دو قطعه ابر ظاهر نمی‌شوند که از دسترس انسان‌ها دور و بی‌خطر باشند، بلکه گاهی ابرهایی که دارای الکتریسته مثبت هستند به زمین نزدیک می‌شوند، و چون زمین دارای الکتریسته منفی است جرقه میان «زمین» و «ابر» ایجاد می‌شود این جرقه عظیم که صاعقه نام دارد بسیار خطرناک است، هم لرزه شدیدی در آن منطقه ایجاد می‌کند، و هم حرارت فوق‌العاده زائد که به هر چیز اصابت کند آن را خاکستر می‌کند.^۱ با توضیح بالا خطرات برق و عامل خوف که در آیات بالا به آن اشاره شده به خوبی روشن می‌شود.

۱. گرچه مدت صاعقه یک دهم ثانیه و گاه یکصدم است، ولی چون حرارت تولید شده به ۱۵۰۰۰ درجه سانتیگراد می‌رسد می‌تواند خطرات فوق‌العاده عظیمی ایجاد کند (حرارت سطح خورشید فقط هشت هزار درجه است) (اعجاز قرآن، ص ۷۸).

۲. فوائد و برکات رعد و برق

رعد و برق علی رغم خطراتی که در بالا به آن اشاره شد فوائد زیادی نیز دارد که در این جا به چند قسمت از آن اشاره می شود:

الف) آبیاری - برق‌ها معمولاً حرارت فوق‌العاده، زیادی گاه در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم می شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه‌های درشت باران فرو می ریزند، و از این رو در واقع یکی از برکات برق آبیاری است.

ب) سمپاشی - هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه (H_2O_2) ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش از بین بردن میکروب‌هاست، و به همین جهت در مصارف طبی برای شست و شوی زخم‌ها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمین‌ها می بارد، تخم آفات و بیماری‌های گیاهی را از میان می برد، و سمپاشی خوبی از آن‌ها می کند، و به همین جهت گفته‌اند: هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است!

ج) تغذیه و کودرسانی - قطرات باران بر اثر برق و حرارت شدید آن و ترکیب مخصوص، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمین‌ها و ترکیب با آن‌ها یک نوع کود مؤثر گیاهی می سازد، و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند مقدار کودی که در طی یک سال از مجموع برق‌های آسمان در کره زمین به وجود می آید به ده‌ها میلیون تن می رسد و این رقم فوق‌العاده بالایی است.

این‌ها همه برکات برق است، ولی از سوی دیگر آتش سوزی‌هایی که از

یکنوع آن یعنی صاعقه‌ها به وجود می‌آید گاهی ممکن است انسان یا انسان‌ها یا زراعت‌ها و درختانی را بسوزانند. هرچند این امر کم و نادر و غالباً قابل اجتناب است، ولی می‌تواند عامل خوف و ترس شود و به این ترتیب آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم مایه امید می‌تواند اشاره به مجموع این امور باشد.

نشانه‌های او در آفرینش دریاها و کشتی‌ها

اشاره

می‌دانیم حدود سه چهارم روی زمین را آب فرا گرفته، و اقیانوس‌ها و دریاها همگی به یکدیگر ارتباط دارند، و نیز می‌دانیم که انسان از دریاها برای حمل و نقل از قدیم الایام تاکنون بزرگترین استفاده را کرده است. بعلاوه قسمت مهمی از مواد غذایی از دریا به دست می‌آید، و مواد مختلفی که در صنایع به کار می‌رود نیز قسمت قابل توجهی از آن از دریاهاست.

و از همه گذشته، نقش دریاها در ایجاد ابرها و آبیاری تمام خشکی‌ها بر کسی پوشیده نیست، همان‌گونه که حیوانات دریا و تنوع و شگفتی‌های آن تقریباً بر همه معلوم است.

روی این جهات است که قرآن مجید دریاها و کشتی‌ها را از آیات حق شمرده، و انسان‌ها را به مطالعه اسرار آن دعوت نموده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كُلُّوَا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسَخَّرِ جُؤَا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ

۱. نحل/۱۴.

تَاكُلُوْنَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوْنَ حَلِيَّةً تَلْبَسُوْنَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيْهِ مَوَاحِرَ لِيَتَّبَعُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ^۱

۳. ﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّه كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: جاثیه/۱۲؛ شوری/۳۲ و ۳۳؛ لقمان/۳۱؛ بقره/۱۶۴.

ترجمه

۱. او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید (همچون مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر او را به جای آورید.

۲. (این) دو دریا یکسان نیستند: این گوارا و شیرین است و نوشیدنش خوشگوار، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر؛ ولی از هر یک (از آن دو) گوشتی تازه می‌خورید و وسایل زینتی استخراج کرده می‌پوشید؛ و کشتیها را در آن می‌بینی که آنها را می‌شکافند (و به سوی مقصد پیش می‌روند) تا از فضل خداوند بهره‌گیرید، و شاید شکر (نعمتهای او را) به جا آورید.

۳. پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد، تا از فضل و موهبت او بهره‌مند شوید؛ به یقین او نسبت به شما مهربان است.

شرح مفردات

«بَحْر» به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، «بحر» در اصل به هر مکان وسیعی

۱. فاطر/۱۲.

۲. اسراء/۶۶.

که آب فراوان در آن جمع باشد گفته می‌شود، و سپس به صورت کنایه به هر شیء وسیعی بحر (دریا) می‌گویند، و «متبحر» یا «مستبحر» به کسی می‌گویند که علم وسیعی داشته باشد، و اطباء به تغییر ناگهانی که در بیماری‌های شدید پیدا می‌شود «بحران» اطلاق می‌کنند (سپس واژه بحران به حوادث حاد دیگر نیز اطلاق شده است) بعضی شور بودن را نیز در مفهوم «بحر» داخل دانسته‌اند در حالی که اطلاق بحر به دریاهاى آب شیرین نیز می‌شود.^۱

«فُلک» (بر وزن قفل) به معنای کشتی است، و مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است و واژه «فَلک» (بر وزن فِدک) به معنای مسیر و مدار ستارگان از همین ریشه گرفته شده است.

«مَواخر» جمع «ماخره» به معنای کشتی از ماده «مَخر» (بر وزن فَخر) و به پیشروی آب در زمین و شکافتن آن است، و همچنین به شکافتن آب از چپ و راست به وسیله سینه کشتی گفته می‌شود، این واژه در مورد صدای وزش بادهای نیز به کار می‌رود و ظاهراً از لوازم معنی اول است.^۲

تفسیر و جمع‌بندی

شگفتی‌های دریاها!

نخستین آیه به عنوان معرفی ذات مقدس خداوند می‌گوید: «او کسی است که دریاها را مسخر (شما) ساخت»؛ «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ».

این تعبیر نشان می‌دهد که دریا با تمام وجودش در خدمت انسان است، و به‌راستی چنین است، نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شد، و در گذشته و امروز دریا منبع مهمی برای انواع نیازمندی‌های بشر و ادامه حیات او بوده است.

۱. صحاح اللغة، مقایس، مفردات راغب مجمع البحرين و لسان العرب.

۲. مفردات راغب، مصباح المنیر، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، و لسان العرب.

در ادامه این آیه روی سه موضوع تکیه شده:

نخست این که: انسان می تواند گوشت تازه از دریا به دست آورد ﴿لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾.

گوشت فراوانی که هرگز زحمت پرورش آن را نکشیده، و در بسیاری از نقاط روی زمین به صورت کاملاً تازه در اختیار انسان ها قرار می گیرد. تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت علاوه بر اشاره به لطافت فوق العاده گوشت ماهی ها این نکته را یادآور می شود که در آن عصر و زمان که به خاطر مشکلات برای به دست آوردن گوشت تازه، از گوشت های کهنه استفاده می کردند این نعمت اهمیّت خاصی داشت، و در عصر و زمان ما نیز که به جهات دیگری گوشت های کهنه و یخ زده فراوان است نیز اهمیّت این تعبیر برجا است. دومین منفعت دریا را استخراج وسایل زینتی و جواهرات مخصوص ذکر می کند ﴿وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾.

گویی می فرماید: از ضروری ترین مواد غذایی تا نیازهای غیر ضروری و تزینی از دریا استخراج می شود، و همه در اختیار شماست. و در مورد سومین منفعت دریاها پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته می فرماید: «وکشتیها را در آن می بینی که آبها را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند)»؛ ﴿وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيْهِ﴾.

خدا این نعمت ها را به شما داده است «تا شما (به تجارت بپردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر او را به جای آورید»؛ ﴿وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

برای این که کشتی ها بتوانند از اقیانوس ها و دریاها به عنوان مهم ترین راه حمل و نقل مال التجاره ها و مسافرت انسان ها استفاده کنند باید اموری دست به دست هم دهند:

کیفیت و قوانینی بر مواد سنگین و سبک حاکم باشد که آن را روی آب

نگهدارد، لغزندگی آب، و بادهای منظمی که بر صفحه اقیانوس‌ها می‌وزد، و عمق کافی دریاها دست به دست هم دهد تا کشتی‌های غول پیکر بتوانند بر صفحه اقیانوس‌ها حرکت کنند.

این مسأله به اضافه مسأله استخراج انواع مواد غذایی و غیر غذایی و زیتنی دلیل روشنی است بر علم و قدرت خالق جهان که این همه نعمت را به رایگان در اختیار انسان‌ها قرار داده است.

در دومین آیه همان نعمت‌های سه گانه‌ای را که در آیه قبل به آن اشاره شده بود (گوشت تازه و سایل زیتنی حرکت کشتی‌ها بر صفحه دریاها) نیز تکرار شده و روی آن‌ها تکیه نموده است، با این تفاوت که در آغاز آیه به دریاهای آب شیرین و آب شور اشاره می‌کند و می‌گوید: «(این) دو دریا یکسان نیستند: این گوارا و شیرین است و نوشیدنش خوشگوار، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر»؛ «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ».

گرچه اکثر دریاهای روی زمین دریاهای آب شورند ولی دریا و دریاچه‌های آب شیرین نیز کم نیستند که نمونه‌های متعددی از آن در ایالات متحده دیده می‌شود، و مورد استفاده فراوان است، بعلاوه نهرهای عظیمی که به دریای شور می‌ریزند و در آن پیشروی کرده، آب‌های شور را عقب می‌زنند و تا مدت زیادی با آن مخلوط نمی‌شوند عملاً دریای آب شیرینی، تولید می‌کنند که در موقع جزر و مد سواحل زیادی را آبیاری کرده، و باغات و مزارع عظیمی را پرورش می‌دهند.

فخر رازی در تفسیر خود این دو دریای آب شور و شیرین را اشاره و تمثیلی برای مؤمنان و کافران می‌شمارد، ولی دقت در لحن آیات نشان می‌دهد که ناظر بر این معنا نیست، بلکه هدف بیان آیات و نشانه‌های الهی در پهنه آفرینش است. در سومین آیه تکیه بر ربوبیت خداوند می‌کند، و می‌گوید: شما به سراغ بت‌ها نروید بت‌ها پروردگار شما نیستند «پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا

برای شما به حرکت در می‌آورد؛ ﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ﴾. در این جا به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم «یُزْجِي» از ماده «ازجاء» به طوری که در «مصباح اللغه» آمده است به معنای «راندن چیزی با ملایمت و نرمش» است، و از «مقائیس اللغه» استفاده می‌شود که به معنای «راندن مداوم و مستمر» می‌باشد، و این دو نکته در حرکت کشتی‌ها بر صفحه اقیانوس‌ها قابل توجه است، به خصوص در کشتی‌های بادبانی، معمولاً بادها با ملایمت و به طور مداوم کشتی‌ها را به نرمی و به طور مستمر به حرکت در می‌آورند.

اگر بادها دارای نوسان شدید بودند و یا استمرار نداشتند دائماً کشتی را با تکان‌های شدید و لرزه‌ها مواجه می‌ساختند، و گاه نیز در وسط دریا متوقف و سرگردان می‌کردند، این تعبیر قرآنی اسرار تازه‌ای از این آیت الهی را نشان می‌دهد.

و به این ترتیب از مجموع آیات فوق فوائد مختلفی برای آفرینش دریاها استفاده می‌شود که هر کدام آیتی از آیات اوست، به خصوص حرکت کشتی‌ها با آن نظام حساب شده بر صفحه اقیانوس‌ها.

توضیحات

۱. دریا کانون انواع نعمت‌ها

دریا تاریخچه بسیار کهن و اسرارآمیز دارد، ولی از آن مهم‌تر برکات و منافی است که امروز از دریاها برای انسان حاصل می‌شود که ما می‌توانیم فهرست‌وار در این جا به قسمتی از آن اشاره کنیم.

الف) دریا در کشتیرانی و حمل نقل انسان‌ها و مال التجاره‌ها اهمیت حیاتی دارد مهم‌ترین وسیله انسان‌ها برای حمل و نقل همین دریاها هستند، کافی است به این حقیقت توجه کنیم که امروز کشتی‌های غول پیکر نفتی ساخته‌اند که قادر است پانصد هزار تن نفت را در خود جای دهد و به هر نقطه‌ای برسد.

ب) مواد غذایی - در هر سال بیست و شش میلیون تن ماهی از دریاها صید می‌شود، و نه تنها انسان که بسیاری از پرندگان نیز خوراک خود را از دریاها می‌گیرند، و این خود صرفه‌جویی در مصرف مواد غذایی خشکی‌هاست.

ج) مواد گیاهی و دارویی - از هر هکتار از دریا پانصد تن علف سبز بدست می‌آید، در صورتی که بهترین مزارع ما بیش از چهار تن حاصل نمی‌دهد! از علف‌های دریایی مواد مختلفی همچون الکل‌های جامد و سلولز و نشاسته و مواد ژلاتینی به دست می‌آورند که در صنعت شیمیایی و تهیه غذا (و بعضی از داروها) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

د) مواد معدنی و نفت - دریاها سرشار از معادن است، از جمله فلزاتی را که از آب دریا می‌توان گرفت «منیزیم» «پتاسیم» و «برم» و غیر این‌هاست. نفت که از گران‌بهارترین فرآورده‌هاست از هدیه‌های دریا به شمار می‌آید، و همچنین مهم‌ترین منبع استخراج نمک دریاست.

ه) بهترین تولیدکننده انرژی - انسان از قدیم به این نکته توجه پیدا کرده است که با مهار کردن آب‌هایی که از مد دریاها روی هم مترکم می‌شوند می‌تواند در موقع جزر تولید انرژی کند، و از آن برای گردش آسیاب‌ها و غیر آن استفاده کرد. (و) زیورآلات مختلف - مانند مروارید و مرجان.

ز) تعدیل هوا به وسیله جریان‌های دریایی - نه تنها بادهایی که از دریاها به خشکی‌ها می‌وزد در مرطوب ساختن و معتدل نمودن هوای آن‌ها مؤثر است بلکه اگر تعجب نکنید در دل اقیانوس‌های جهان رودهای عظیمی در حرکت است که از مناطق گرم به نقاط سرد و بالعکس حرکت می‌کند، و در مجموع تأثیر فوق‌العاده‌ای در تعدیل هوای کره زمین دارد.

ح) استفاده طبی از آب دریا - آب دریا برای بدن و اعصاب انسان آثار مفیدی دارد، و امروزه در غالب نقاط دنیا استفاده از آب دریا برای درمان بعضی از بیماری‌های جلدی و عصبی کاملاً رایج است.

۲. دریا دیار عجایب!

یکی از دانشمندان می‌نویسد: عجیب‌ترین نواحی دریا نه نزدیک سطح آب است، و نه روی کف اقیانوس بلکه در محلی میان این دو قرار گرفته، نه آسمانی در بالا دارد و نه زمینی در زیر، بلکه همه جا آب است، موجوداتی که در آن‌جا زندگی می‌کنند خانه ندارند، از این‌رو دائماً در حرکتند، ماهی‌هایی در آن‌جاست که شما را به حیرت می‌اندازد، دندان‌های بعضی آن‌قدر دراز است که هیچ‌وقت نمی‌توانند دهان خود را ببندند! یکنوع ماهی آن‌قدر شکم خود را کش می‌دهد که می‌تواند یک ماهی را که سه برابر اوست ببلعد! به این نام‌های عجیب و غریب داده‌اند از قبیل «بلعنده سیاه» «افعی دریایی» و «اژدها ماهی»!

۳. دریا در کلمات معصومین

این‌جاست که باید با یک دنیا خضوع و اخلاص به این جمله معروف دعای جوشن مترنم شویم و بگوییم: «یا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ؛ ای کسی که شگفتی‌های قدرت در دریاهاست»^۱.

در حدیث معروف توحید مفضل امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ سِعَةَ حِكْمَةِ الْخَالِقِ وَ قَصْرَ عِلْمِ الْمَخْلُوقِينَ فَانْظُرْ إِلَى مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ ضُرُوبِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْمَاءِ، وَ الْأَصْدَافِ وَ الْأَصْنَافِ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ لَا تَعْرِفُ مَنَافِعَهَا إِلَّا الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ يُدْرِكُهُ النَّاسُ بِأَسْنَابٍ تَخْذُلُ؛ اگر می‌خواهی وسعت حکمت آفریدگار و کوتاهی علم مخلوقات را بدانی نظر به آنچه در اقیانوس‌ها از انواع ماهیان و جنبنندگان آب و صدف‌هاست بیفکن، انواعی که شماره ندارد، و منافع آن به تدریج برای بشر بر اثر حوادثی که (در زندگی او) پیش می‌آید روشن می‌گردد»^۲.

۱. دعای جوشن کبیر، بند ۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۰۹.

نشانه‌های او در آفرینش سایه‌ها

اشاره

آیا سایه هم چیزی است که بتوان از آن به آفریدگار جهان پی برد؟ آری در آیات قرآن به هنگام توصیف نعمتهای پروردگار و معرفی ذات پاک او روی همین مسأله به ظاهر ساده نیز انگشت گذارده شده، شاید به این دلیل که می‌خواهد این حقیقت را روشن سازد که در این جهان سراسر شگفتی‌ها و رازها بر هر چه بنگری آثار عظمت او در آن است، و دلایل حکمت و قدرتش در پیشانی تمامی موجودات کوچک و بزرگ ثبت است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «الَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»^۱
۲. «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ»^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نحل/۸۱؛

رعد/۱۵.

۱. فرقان/۴۵ و ۴۶.

۲. نحل/۴۸.

ترجمه

۱. آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت؟! و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد؛ سپس خورشید را دلیلی بر آن قرار دادیم. - سپس آن را آهسته جمع می کنیم (و نظام حیات بخش سایه و آفتاب را حاکم می سازیم).
۲. آیا آن ها مخلوقات خدا را ندیدند که سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند، در حالی که با خضوع برای خدا سجده می کنند؟!

شرح مفردات

«ظِلَالٌ» جمع «ظِلٌّ» به معنای سایه است، ولی دانشمند و مفسر معروف «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: هر جا که نور آفتاب بر آن نتابیده سایه محسوب می شود خواه قبلاً به آن تابیده باشد یا نه ولی «فیء» (بر وزن شیء) تنها به جایی گفته می شود که قبلاً آفتاب تابیده و بعد سایه بر آن افتاده است. واژه «ظل» به عنوان کنایه در مورد عزت و قدرت و رفاه و آسایش نیز اطلاق می شود زیرا این امور معمولاً در سایه حاصل می شود.^۱

تفسیر و جمع بندی

آیا سایه هم نعمت بزرگی است؟

در نخستین آیه پیغمبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته می گوید: «آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت؟!»، ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾. «و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد»، ﴿وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾. و در پایان این آیه می افزاید: «سپس خورشید را دلیلی بر آن قرار دادیم»، ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾.

۱. لسان العرب، مفردات راغب.

و در آیه بعد می‌افزاید: «سپس آن را آهسته جمع می‌کنیم (و نظام حیات بخش سایه و آفتاب را حاکم می‌سازیم)»؛ ﴿ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾. در این‌که منظور از این سایه چیست، بعضی گفته‌اند: منظور سایه شب است که به‌طور متناوب بر تمام سطح زمین گسترده و جمع می‌شود. و بعضی آن را اشاره به سایه کشیده و گسترده‌ای می‌دانند که بین الطلوعین (میان طلوع صبح و طلوع آفتاب) صفحه زمین را می‌پوشاند. بعضی نیز آن را به معنای سایه‌هایی می‌دانند که در اثنای روز به خاطر برخورد نور آفتاب به کوه‌ها و درختان و اجسام دیگر به وجود می‌آید و به تدریج جابه‌جا می‌شود.

و از آن‌جا که میان این تفسیرهای سه‌گانه تضادی نیست، و تعبیر آیه نیز مطلق و جامع است ممکن است اشاره به همه این‌ها باشد که هر کدام نعمتی است پر ارزش. تصریح به «نظام تدریجی سایه» در آیه فوق شاید اشاره به این واقعیت است که اگر سایه‌ها دفعتاً پیدا یا محو می‌شدند زیان‌های فراوانی داشتند. «سایه» با تمام برکات و لطفش اگر ثابت و جاودانی شود آن هم زیانبار است، چرا که انسان را از نعمت نور محروم می‌کند، لذا در آیه فوق می‌فرماید: «اگر خدا می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد». (ولی به لطف و کرمش این کار را نکرد تا بندگان از نعمت نور و سایه هر دو بهره گیرند).

دومین آیه در شکل آیات توحیدی، مشرکان را مورد ملامت و سرزنش قرار داده می‌گوید: «آیا آن‌ها مخلوقات خدا را ندیدند که سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند، در حالی که با خضوع برای خدا سجده می‌کنند؟!»؛ ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾.^۱

۱. «يَتَفَتَّوْنَ» از ماده «فییء» به معنای بازگشت و رجوع است، و بعضی آن را منحصرأ به معنای سایه‌های

سجده سایه‌ها جزیی از سجده عمومی تمام موجودات آسمان و زمین است، و لذا در ادامه همین آیه، اشاره به این سجده عمومی کرده، می‌فرماید: «و تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، برای خدا سجده می‌کنند»؛

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ﴾.

این آیه نیز اشاره لطیفی به اهمیّت سایه‌ها و آثار آن دارد که می‌تواند به عنوان یک منبع الهام بخش توحید مورد توجه قرار گیرد.

توضیح

اگر سایه‌ای وجود نداشت...

وجود سایه‌ها در زندگی انسان‌ها نقش بسیار مؤثر و حیاتی دارد زیرا:

۱. برای تعدیل نور و حرارت آفتاب وجود سایه‌ها ضرورت دارد.
۲. مسافران و بیابانگردان به کمک سایبان‌ها و خیمه‌ها و وسایل نقلیه سقف دار می‌توانند خود را در برابر خطرات تابش ممتد آفتاب به خوبی حفظ کنند.
۳. اگر نور از چهار طرف به موجودی چنان بتابد که هیچ‌گونه سایه و نیم سایه‌ای نداشته باشد، آن جسم که در تمام جهات غرق نور یکنواخت است قابل مشاهده نیست! پس همان‌گونه که در ظلمت مطلق انسان نمی‌تواند اشیا را ببیند در نور مطلق نیز قادر به مشاهده اشیا نیست.

→ موجودات به هنگام عصر که آفتاب بر می‌گردد می‌دانند، و اطلاق این واژه بر قسمتی از غنائم جنگی یا به خاطر رجوع آن به مسلمین، و با زوال و فنای نهایی آن‌ها همچون سایه‌هاست و «داخر» به معنای متواضع می‌باشد.

نشانه‌های او در عالم گیاهان و میوه‌ها

اشاره

قرآن مجید در آیات توحیدی خود بارها روی مسأله آفرینش گیاهان، ویژگی‌های مختلف آن‌ها تکیه کرده است، و انسان را به مطالعه اسرار این موجودات بدیع جهان آفرینش دعوت نموده، موجوداتی که تنها یک بر آن می‌تواند دفتری از معرفت کردگار را ارائه دهد.

با این اشاره با هم به آیات زیر و نکات جالب آن‌ها گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

۲. ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مَّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ

صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ﴾^۲

۳. ﴿وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ وَجَعَلْنَا

لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾^۳

۱. شعراء/ ۷ و ۸.

۲. رعد/ ۴.

۳. حجر/ ۱۹ و ۲۰.

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى... ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تُؤْفَكُونَ﴾^{۲۱}

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: نمل/۶۰؛ لقمان/۱۰ و ۱۱؛ یس/۳۳-۳۶؛ انعام/۹۹؛ نحل/۱۰ و ۱۱؛ انعام/۱۴۱.

ترجمه

۱. آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چه قدر از انواع گیاهان پرارزش در آن رویانندیم؟! - در این، نشانه روشنی است (بر وجود خدا)؛ ولی بیشترشان هرگز مؤمن نبوده‌اند.

۲. و در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغهایی از انگور و زراعت و نخله‌ها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجب آن‌که) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال، بعضی از آن‌ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.

۳. و زمین را گسترده‌ایم؛ و در آن کوه‌های استواری قرار دادیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویانندیم؛ - و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آن‌ها روزی دهید.

۴. خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛... این است خدای شما! پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!

شرح مفردات

«زَرْعٍ» به طوری که از کتب مختلف لغت استفاده می‌شود در اصل به معنای

۱. انعام/۹۵.

۲. آیات فراوان دیگری در قرآن مجید نیز به این معنی اشاره می‌کند، مانند آیات: نبأ/۱۵؛ طه/۵۳؛ عبس/۲۷؛ ق/۷؛ بقره/۲۶۱؛ بقره/۲۲؛ ابراهیم/۳۲؛ انعام/۱۴۱؛ اعراف/۵۷؛ نحل/۶۷.

پاشیدن بذر و دانه در زمین است، و از آن جا که روئیدن گیاه و برداشتن محصول به دنبال افشاندن بذر خواهد بود، به هریک از این امور نیز «زرع» اطلاق می شود. واژه «زرع» غالباً بر گندم و جو اطلاق می شود، ولی مفهوم آن در اصل گسترده تر است، و این دو و غیر آن را شامل می گردد.^۱

تفسیر و جمع بندی

برگ درختان سبز...!

در نخستین آیه اشاره به مشرکان یا منکران خداوند کرده، می گوید: «آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چه قدر از انواع گیاهان پرارزش در آن رویانندیم؟!»، ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾.

و سپس با صراحت می گوید: «در این، نشانه روشنی است (بر وجود خدا)؛ ولی بیشترشان هرگز مؤمن نبوده اند»، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. آری اگر آن ها در این همه گیاهان رنگارنگ، گل ها، میوه ها، اشجار و درختان، سبزه ها و سنبل ها، و انواع زراعت ها، دقت کنند نشانه های او را به روشنی در این ها می بینند.

در این که منظور از «زوج» در این جا چیست؟ بسیاری از مفسران آن را به معنای نوع و صنف تفسیر کرده اند، و اشاره به تنوع فوق العاده گیاهان و نباتات می دانند که به راستی تعداد آن بی شمار و افزون از حد و حساب است، و هر کدام آیتی از آیات حق محسوب می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند که اشاره به مسأله «زوجیت» (نر و ماده) در عالم گیاهان می باشد، و از آن جا که در میان این دو معنی تضادی نیست می تواند اشاره به هر دو باشد.

۱. مفردات راغب، لسان العرب، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، و صحاح اللغه.

در دومین آیه مورد بحث نخست به قطعات مختلف زمین که دارای استعدادهای متفاوت برای پرورش انواع درختان و گیاهان و غیر آن می‌باشند اشاره کرده، می‌فرماید: «و در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد»؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾.

با این‌که این قطعات به یکدیگر چسبیده‌اند، بعضی شیرین و قابل هرگونه زراعت، و بعضی شوره‌زار که مطلقاً سنبلی از آن بر نخیزد.

بعد از ذکر این مقدمه به انواع درختان و زراعت‌ها اشاره کرده، می‌افزاید: «و در روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه‌گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه»؛ ﴿وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ﴾.

«أَعْنَابٍ» جمع عنب به معنای انگور و «نخيل» جمع «نخل» و «نخيله» به معنای درخت خرماست، و ذکر این دو به صیغه جمع احتمالاً اشاره به انواع مختلف انگور و خرماست، چرا که این میوه‌ها صدها یا هزاران نوع مختلف دارند.

تعبیر به «صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ» با توجه به این‌که «صِنَوَانٌ» جمع «صنو» به معنای شاخه‌ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می‌آید ممکن است اشاره به قابلیت یک درخت برای پرورش دادن میوه‌های مختلف از طریق پیوندهای گوناگون باشد.

سپس تصریح می‌کند که «(و عجب آن‌که) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند!»؛ ﴿يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾.

«و با این حال، بعضی از آن‌ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم»؛ ﴿وَنُقْضَلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ﴾.

«در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

راستی شگفت‌آور است آب یکی، و خاک هم یکی، اما تفاوت میان میوه‌ها آن‌قدر زیاد است که یکی کاملاً شیرین و دیگری کاملاً ترش.

این چه دستگاه عجیبی است که در شاخه‌های درختان و ریشه‌های آن‌ها نهفته است که قدرت دارد انواع مواد شیمیایی را با خواص کاملاً مختلف بسازد آن هم با استفاده از یکنوع مصالح (یکنوع آب و خاک).

اگر هیچ دلیلی بر علم و حکمت خالق جهان جز همین مسأله در دست نبود برای شناخت این مبدأ بزرگ مسلماً کافی بود.

سومین آیه به نکته دیگری از شگفتی‌های جهان گیاهان و اشجار اشاره می‌کند، و بعد از ذکر مسأله گسترش زمین و پیدایش کوه‌ها می‌فرماید: «و از هر گیاه موزون، در آن رویانندیم»؛ ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾.

«موزون» گرچه از ماده «وزن» است، ولی در این جا اشاره به نظم دقیق و حساب معین و اندازه‌گیری‌های متناسب و هماهنگ است که بر تمام ذرات گیاهان حاکم است.

و در تعقیب آن به فراهم شدن انواع وسایل معاش و زندگی انسان‌ها و حیواناتی که در اختیار انسان هستند و آن‌ها که نیستند و روزی خود را جداگانه از این سفره گسترده پروردگار می‌گیرند، اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾.

«معايش» جمع «معیشه» معنای بسیار گسترده‌ای دارد، و هر چیزی را که وسیله زندگی انسان‌هاست شامل می‌شود، و جمله ﴿وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ اشاره به حیوانات و موجودات زنده‌ای است که انسان هرگز قادر به تغذیه آن‌ها نمی‌باشد، و خداوند براساس نظم خاصی که بر جهان حاکم فرموده، غذای مناسب هر یک از آن‌ها را در اختیارشان گذارده است، و اگر چشم را باز کنیم و دقیقاً در طرز تغذیه انواع حیوانات از عالم گیاهان و نباتات بیندیشیم یک دنیا دلایل معرفه‌الله در آن می‌یابیم.

در چهارمین آیه مورد بحث باز به ویژگی دیگر از جهان نباتات اشاره شده، و آن مسأله شکافته شدن دانه‌ها و هسته‌های گیاهان در زیر زمین است. در این آیه خداوند متعال چنین معرفی شده است: «خداوند، شکافنده دانه و هسته است»؛ «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى».

و در پایان آیه می‌فرماید: «این است خدای شما! پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!»؛ «ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ الْإِنبُسِ فَالِقُ الْغُرَابِ».

«فالق» از ماده «فلق» (بر وزن خلق) به گفته‌ی راغب در مفردات به معنای شکافتن چیزی و جدا ساختن قسمتی از قسمت دیگر است^۱ «حَبِّ» به معنای دانه‌های خوراکی و غذایی یا هرگونه دانه گیاهی است و «نوی» به معنای هسته است و اگر بعضی آن را منحصرأً به معنای هسته خرما تفسیر کرده‌اند به خاطر کثرت وجود آن در آن محیط بوده است.

به هر حال یکی از مهم‌ترین و جالبترین مراحل زندگی گیاهان همان مرحله شکافته شدن دانه و هسته است، و در حقیقت این حالت شبیه حالت تولد فرزند از مادر است.

قوانین دقیق و حساب‌شده‌ای که در این مرحله از زندگی گیاهی حاکم است به راستی حیرت‌انگیز است و دلیل زنده‌ای بر علم و قدرت پروردگار محسوب می‌شود.

از مجموع آنچه در این آیات قرآنی پیرامون خلقت گیاهان و ویژگی‌های مختلف آن‌ها آمده از روئیدن گیاهان گرفته، تا تنوع فوق‌العاده آن‌ها و مسأله لقاح و زوجیت، و انواع مواد غذایی برای انسان و حیوانات، تا چگونگی نمو طلع خرما، و دانه‌های برهم سوار شده گندم و جو، و روئیدن میوه‌ها و زراعت‌های

۱. این واژه گاهی به معنای «خلقت» نیز به کار می‌رود، گویی پرده ظلمانی عدم شکافته می‌شود و نور وجود از آن آشکار می‌گردد تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۲۱۴ سپیدی صبح را نیز به همین مناسبت «فلق» (بر وزن شفق) می‌نامند.

کاملاً متفاوت از یک آب و خاک، و حاکمیت قوانین موزون بر همه آنها در تمام مراحل، و شکافتن دانه‌ها و هسته‌ها همگی نشانه‌های آن ذات بی‌نشانند، و دلیل زنده‌ای بر توحید ربوبیت و نفی هرگونه شرک.

توضیحات

۱. ساختمان حیرت‌انگیز گیاهان

از ریشه گیاهان شروع می‌کنیم ریشه‌ای که در عین لطافت و نرمی نیروی شگرفی دارد، از لابلای سنگ‌ها و زمین‌های سخت می‌گذرد، و گاه به زیر قطعه سنگ‌های چندین تنی خزیده و آنها را از جا بلند می‌کند!

کار ریشه جذب مواد غذایی و رطوبت از هر گوشه و کنار است.

ساختمان برها از آن‌ها هم عجیب‌تر است، در واقع هر بر برای خود شهری است و این رشته‌ها لوله‌کشی منظم آن شهر را از شاه‌لوله‌های بزرگ گرفته، تا کوچک‌ترین انشعابات، نشان می‌دهد.

پوشش نازک روی بر مانند پوست تن انسان است که سوراخ‌های بسیار ریزی دارد و هر سوراخ سلول نگهبانی دارد که باز و بسته شدن آن را تنظیم می‌کند! بر از این سوراخ‌ها تنفس می‌کند.

ساختمان گل‌ها و سپس میوه‌ها از آن‌ها هم عجیب‌تر است، وجود قسمت‌های نر و ماده، و چگونگی ترکیب گرده‌های بسیار ظریف نر با قسمت‌های ماده، و سپس تشکیل تخمک در رحم گیاه بعد از این ازدواج بی‌سر و صدا، و چگونگی پرورش آن هر یک دنیای عجیبی است که روح و عقل انسان را همراه خود می‌برد، و در اقیانوسی از شگفتی‌ها غرق می‌کند.

«چرا دلت» دانشمند گیاه‌شناس می‌گوید: «خدایی وجود دارد که از خلال قوانین ثابت و مرموزی که جهان گیاه را اداره می‌کند ظاهر می‌شود» ظهور تجلی وی از این راه‌هاست:

۱. نظم و ترتیب، ۲. پیچیدگی، ۳. زیبایی، ۴. توارث، سپس می‌افزاید: «به عقیده من این همه مظاهر، دلیل وجود آفریدگاری است که حکمت بالغه و قدرت نامتناهی دارد».^۱

۲. فوائد و برکات گیاهان

فوائد گیاهان بسیار زیاد و فراوان است که فهرست وار می‌توان به دوازده فایده زیر اشاره کرد.

الف) بهترین ماده غذایی - مناسب‌ترین غذاهای ما انسان‌ها از گیاهان و حبوبات و میوه‌ها تهیه می‌شود.

ب) تهویه - می‌دانیم انسان و بسیاری از موجودات زنده به‌طور دائم از اکسیژن هوا استفاده کرده و آن را می‌سوزانند و اگر منبع جبران کننده‌ای وجود نداشت در مدتی نه چندان زیاد تمام اکسیژن‌های جو زمین مصرف می‌شد، و این دسته از موجودات زنده بر اثر خفگی هلاک می‌شدند، ولی خداوند حکیم جبران این ضایعه را بر عهده گیاهان گذارده، آن‌ها تنفسی برعکس تنفس انسان دارند، گازهای کربن را گرفته و تجزیه کرده و اکسیژن آن را پس می‌دهند.

ج) لباس و پوشاک - منبع فناناپذیر پوشاک آدمی در درجه اول گیاهانند.

د) خانه و اثاث خانه - اگر به اطراف خودمان در خانه نگاه کنیم بسیاری از درب‌ها و پنجره‌ها و وسایل دیگر را از فرآورده‌های اشجار و درختان می‌بینیم، یکی از وسایل مهم زندگی امروز لاستیک است، می‌دانیم ماده اصلی آن را از شیر درخت «کائوچو» می‌گیرند.

ه) داروهای گیاهی - در گذشته غالب داروها از گیاهان گرفته می‌شد امروز نیز قسمت مهمی از آن‌ها از گیاهان است .

۱. جهان گل‌ها (اقتباس و تلخیص).

ز) مهار کردن شن‌های روان - یکی از خطرات مهمی که شهرها را به خصوص در نزدیکی کویرها و بیابان‌های شنزار تهدید می‌کند شن‌های روان است که گاهی تمام یک آبادی را در خود دفن می‌کند، بهترین راه برای تثبیت این شن‌ها استفاده از گیاهان مختلف است که مانع از حرکت و پیشروی آن‌ها می‌گردد.

ح) تهیه کاغذ - می‌دانیم اختراع کاغذ سهم بسیار مهمی در پیشرفت تمدن و علم و دانش بشر داشته است، منبع اصلی این وسیله مهم گیاهانند.

ط) تعدیل گرما و سرما - گیاهان به خاطر رطوبت ملایم و معتدلی که در فضا پخش می‌کنند هم شدت سرما را می‌شکنند، و هم فشار گرما را.

ی) وسایل نقلیه؛

ک) زیبایی و طراوت؛

ل) انواع مهم انرژی؛

م) انواع عطرها و مواد شیمیایی؛

بزر است خداوندی که این همه آثار و فوائد و برکات در این موجود آفریده و آن را آیتی بزر از آیات علم و قدرت خویش قرار داده است.

۳. شگفتی‌های جهان گیاهان

اگر از تمام آنچه در مورد گیاهان به طور عموم گفته شد بگذریم، در جهان گیاهان عجایب بسیاری دیده می‌شود که بعضی از بس عادی گشته، به فراموشی سپرده شده است.

گیاهان گوشتخوار از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های عالم گیاهان است: پرفسور «لئون برتن» مدیر «موزه ملی تاریخ طبیعی فرانسه» تحقیقاتی درباره این گیاهان عجیب کرده، می‌گوید: «تاکنون دانشمندان چهارصد نوع گیاه گوشتخوار دیده‌اند که تنها ده نوع آن در کشور فرانسه وجود دارد».

از عجیب‌ترین و جالب‌ترین بخش‌های وجود گیاهان ساختمان میوه‌هاست.

یک پرتقال را باز کنید، گویی هر قاچ از آن از صدها شیشه کوچک ظریف که لبریز از عصاره لذتبخش و معطری است تشکیل شده، شیشه‌هایی که بدون هیچ‌گونه فاصله کنار هم قرار گرفته‌اند. اما این شیشه‌ها هرگز نمی‌شکنند؛ و کاملاً قابل حمل و نقل است و جالب این‌که با محتوایش قابل خوردن می‌باشد!

۴. اسرار خلقت گیاهان در توحید مفضل

در حدیث توحید مفضل از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم که فرمود:
ای مفضل! بیندیش چگونه گاهی از یک دانه صد دانه یا کمتر و بیشتر به وجود می‌آید، در حالی که ممکن بود از یک دانه تنها یک دانه بروید، این نیست مگر برای این‌که انسان‌ها در وسعت باشند و بتوانند غذای خود را تا سال آینده تأمین کنند.

درست بیندیش این دانه‌های غذایی مانند عدس و ماش و باقلا چگونه در پوسته‌ها و کیسه‌های مخصوصی از آفات محافظت می‌شود؟
درست در آفرینش درختان و نباتات بیندیش، این‌ها نیازمند به غذا هستند در حالی که قادر بر حرکت نیستند، لذا ریشه‌های آن‌ها در اعماق زمین فرو رفته تا مواد غذایی را به تمام گیاه برسانند.
ای مفضل! درست در آفرینش بر ها بیندیش رشته‌های ظریف و نازکی شبیه رها در تمام آن می‌بینی، بعضی ضخیم و طولانی‌تر و بعضی فوق‌العاده ظریفند.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۲۹ به بعد (با تلخیص).

نشانه‌های او در آفرینش ارزاق عمومی

اشاره

هر موجود زنده‌ای برای ادامه حیات خود نیازهایی دارد، نظام رزق و روزی در عالم آفرینش، و چگونگی تهیه آن‌ها، و سپس طرز قرار گرفتن در اختیار هر موجود زنده، و همچنین طرز استفاده از آن‌ها نظام بسیار ظریف و دقیق، و گاه اسرارآمیز است که فصلی از نشانه‌های مهم توحید و علم و قدرت خداوند در آن نهفته است، لذا قرآن بارها در آیات مختلف روی آن تکیه کرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ﴾^۱

۲. ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي

كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲

۳. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَ عِنَبًا وَقَضْبًا * وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا * وَ حُدائقَ غُلْبًا * وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِإِنْعَامِكُمْ﴾^۳

۱. فاطر/۳.

۲. هود/۶.

۳. عبس/۲۴-۲۲.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: روم/۳۷ و ۴۰؛ نحل/۶۴؛ ملک/۲۱؛ ذاریات/۵۸؛ سبأ/۲۴؛ ق/۹-۱۱.

ترجمه

۱. ای مردم! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه (به سوی باطل) منحرف می شوید؟
۲. هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالشان را می داند؛ همه این‌ها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است.
۳. انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد! - ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم، - سپس زمین را از هم شکافتیم، - و در آن دانه‌های فراوانی رویاندیم، - و انگور و سبزی بسیار، - و زیتون و نخل فراوان، - و باغ‌های پردرخت، - و میوه و چراگاه - تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد.

شرح مفردات

«رِزْق» به گفتهٔ راغب در کتاب «مفردات» به معنای بخشش و عطای مستمر است، خواه دنیوی باشد یا اخروی، به سهم و نصیب نیز رزق گفته می شود، و همچنین به مواد غذایی که به جوف انسان می رسد.

۴. آیات فراوان دیگری نیز در این زمینه وارد شده که شباهت با آیات فوق دارد از جمله: یونس/۳۱؛ بقره/۱۷۲؛ روم/۲۸؛ شوری/۱۹؛ رعد/۲۶؛ شوری/۲ و ۱۲ و ۲۷؛ بقره/۲۲؛ ابراهیم/۳۲؛ نحل/۷۳؛ عنکبوت/۱۷ و غافر/۱۳.

«ابن منظور» در «لسان العرب» نیز می‌گوید: «رزق» بر دو نوع است: رزق جسمانی، مانند انواع غذاها، و رزق روحانی برای دل و جان، مانند انواع معارف و علوم.

ولی غالباً در مورد رزق‌های مادی به کار رفته، هرچند استعمال آن در رزق‌های معنوی نیز کم نیست، و از آن‌جا که بخشنده انواع نعمت‌های مادی و معنوی خداست واژه «رِزَاق» از صفات خاصه اوست.^۱

«طَعَامٌ» معنای مصدری و اسم مصدری هر دو دارد، یعنی هم به «غذا خوردن» گفته می‌شود و هم به خود «غذا»، و گاه این واژه بر خصوص گندم اطلاق شده است.

در «لسان العرب» تصریح شده که طعام اسم جامعی است برای تمام خوردنی‌ها، ولی هم او و هم راغب در مفردات تصریح کرده‌اند که این واژه گاهی در نوشیدنی‌ها نیز به کار می‌رود، مانند «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ عُرِفَ بِبَيْدِهِ»؛ «آن‌ها که از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آن‌ها که بیشتر از یک پیمانۀ با دست خود، از آن نخورند، از من هستند».^۲

تفسیر و جمع‌بندی

بر این خوان نعمت چه دشمن چه دوست؟

بارها گفته‌ایم مشرکان عرب هرگز بت‌ها را خالق خود نمی‌دانستند، ولی معتقد بودند که بت‌ها در تدبیر این جهان و حل مشکلات انسان‌ها و فراهم کردن مواهب برای آن‌ها دخالت دارند، از این جهت که شفیعان درگاه خدا هستند، و یا از این جهت که تدبیر این جهان در این قمست‌ها به آن‌ها واگذار شده! به همین

۱. لسان العرب، مفردات، مجمع البحرین، و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۲. بقره/ ۲۴۹.

دلیل در آیات فوق برای نفی این عقیده خرافی با تعبیرات مختلف روی این مسأله تأکید شده است که خالق و رازق یکی است، و انواع روزی‌ها از ناحیه او است.

بدیهی است اگر انسانی را بر سر سفره‌ای دعوت کنند که غذاهای رنگارنگی در آن باشد قبل از هر چیز وظیفه خود می‌داند از صاحب آن نعمت‌ها تشکر کند، و به همین جهت به سراغ صاحب آن سفره می‌رود تا او را بشناسد، آیا سفره‌ای گسترده‌تر از سفره آفرینش وجود دارد؟

بنابراین یکی از انگیزه‌های مهم «معرفة الله» همچنین یکی از طرق شناخت او همین روزی‌هاست.

لذا در نخستین آیه مورد بحث همه انسان‌ها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای مردم! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید»؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾. «آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟»؛ ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾.

از آسمان نور حیاتبخش آفتاب عالمتاب، و قطرات زنده کننده باران، و امواج روح پرور نسیم را برای شما می‌فرستد، و از زمین انواع گیاهان و میوه‌ها و مواد غذایی را می‌رویاند، و انواع معادن و ذخائر زیرزمینی را.

با این حال باید بدانید «هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه (به سوی باطل) منحرف می‌شوید؟»؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ﴾.

در دومین آیه روی نکته دیگری تکیه شده و آن شمول رزق خداوند، نسبت به تمام جنبنندگان است، همان کاری که بدون احاطه علمی کامل، نسبت به همه موجودات جهان امکان‌پذیر نیست، میزبان باید تعداد مهمانان خود را قبلاً بداند،

۱. «تؤفکون» از ماده «افک» (بر وزن سفت) به معنای دگرگون ساختن چیزی از حالت اصلی است، و به همین جهت به دروغ و تهمت و انحراف از حق به سوی باطل «افک» گفته می‌شود، و همچنین به بادهای مخالف که از مسیر منظم انحراف یافته «مؤفکه» اطلاق می‌شود (مفردات راغب).

و همچنین مقدار نیاز و نوع سلیقه آنها را، تا بتواند با غذای مناسب از آنها پذیرایی کند، و لذا در این آیه می‌فرماید: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست»؛ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که او روزی همهٔ بندگان را تعهد کرده است، تا از یکسو جلوی حرص و آزمندی گروهی، و اضطراب و نگرانی مستمر گروه دیگری را بگیرد و از سوی دیگر نشان دهد که اگر کمبودی در ارزاق مشاهده می‌شود، جنبهٔ مصنوعی دارد. و حتماً بر اثر ظلم و ستم گروهی از افراد و غصب حقوق، و احتکار و ایجاد کمبودهای کاذب و یا در نهایت به خاطر عدم تلاش برای بهره‌گیری از این سفرهٔ گستردهٔ الهی است.

و از آن‌جا که رساندن روزی به آنها بدون علم کامل، نسبت به جایگاه، و خصوصیات آنها ممکن نیست در ادامهٔ آیه می‌فرماید: «او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالشان را می‌داند»؛ ﴿وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا﴾.

و «همه این‌ها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است»؛ ﴿كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. «دَابَّة» از مادهٔ «دیب»، به معنای راه رفتن آهسته است، این واژه (دابه) بر جنبندگان و حیوانات و حشرات، اطلاق می‌شود، هرچند در بعضی از تعبیرات در خصوص اسب به کار رفته، ولی مسلم است که در این‌جا معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام جنبندگان را شامل می‌شود.^۱

جمعی از مفسران، ذیل این آیه، حدیثی نقل کرده‌اند که موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که وحی بر او نازل شد (و او در شب تاریکی در بیابان و وادی طور همراه همسر و فرزندش بود) و مأموریت پیدا کرد که به سراغ فرعون برود فکرش متوجه همسر و فرزندش بود که وضع آنها چه خواهد شد؟ خداوند به او دستور داد که عصایش را بر صخره‌ای بکوبد، صخره از هم شکافت، در درون آن صخره

۱. تاء در «دَابَّة» دلیل بر تأنیث نیست، بلکه تمام حیوانات اعم از مؤنث و مذکر را شامل می‌شود، و یا به تعبیر دیگر، تأنیث آن لفظی است نه حقیقی، مفردات راغب و تفسیر فخر رازی، ج ۱۷، ص ۳۱۸.

دیگری بود و باز عصایش را بر آن زد آن هم شکافته شد، و صخره سومی درون آن بود، باز عصا را بر صخره سوم فرو کوفت کرمک کوچکی به اندازه مورچه ریزی در آن نمایان گشت، و در دهانش چیزی شبیه غذا بود، در این هنگام خداوند حجاب را از گوش موسی برداشت شنید کرمک چنین می گوید: «سُبْحَانَ مَنْ يَرَانِي، وَ يَسْمَعُ كَلَامِي، وَ يَعْرِفُ مَكَانِي وَ يَذْكُرُنِي وَ لَا يُنْسَانِي؛ پاک و بی عیب است خدایی که مرا می بیند، و سخن مرا می شنود، و مکان مرا می داند، و مرا به یاد دارد و فراموشم نمی کند».^۱

در سومین و آخرین آیات مورد بحث روی انواع مختلفی از غذاها که خداوند در اختیار انسان و چهار پایان قرار داده تکیه شده، و انسان را به مطالعه در آنها دعوت می کند، تا ضمن برانگیختن حس شکرگزاری، او را برای شناختن منعم و معرفه الله آماده سازد.

می فرماید: «انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد!»؛ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ».

ببیند چگونه عوامل مختلف از آفتاب بر زمین و هوا و باران دست به دست هم می دهند تا این همه نعمت را در اختیار او بگذارند. باید بنگرد و ببیند چگونه «ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم، سپس زمین را از هم شکافتیم، و در آن دانه های فراوانی رویاندیم»؛ «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْتَبْنَا فِيهَا حَبًّا».

«و انگور و سبزی بسیار»؛ «وَ عِنَبًا وَقَضْبًا»^۲.

«و زیتون و نخل فراوان، و باغ های پر درخت، و میوه و چراگاه»؛ «وَ زَيْتُونًا

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۷، ص ۳۱۸ و روح البیان، ج ۴، ص ۹۷ و روح المعانی ج ۶، ص ۲۰۴.

۲. «قضب» بر وزن «جذب» به معنای بریدن و چیدن است، و مفسران آن را به معنای سبزی هایی که در چند نوبت چیده می شود تفسیر کرده اند.

وَنَحْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبَاً^۱.

گرچه «فاکبه» به معنای «میوه» تمام انواع میوه‌ها را شامل می‌شود، و «حدائق» به معنای «باغ‌ها» همه باغ‌ها را در بر می‌گیرد، ولی تکیه روی «انگور» و «زیتون» و «خرما» به خاطر خواص بسیار مهم این سه میوه است که امروز در عمل غذاشناسی در هر سه مورد کاملاً به ثبوت رسیده است.

آخرین سخن درباره این آیه شریفه، آن‌که جمله «فَلْيَنْظُرِ» (باید بنگرد) ممکن است هم نگاه برای پی بردن به اسرار مبدأ و معاد را شامل شود و هم نگاه برای انتخاب نوع طیب و پاک، از خبیث و ناپاک و نوع مشروع از نامشروع و مفید از زیانبار.

از مجموع آنچه در شرح این آیات گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که انواع روزی‌های خداداد، آیات و آثار عظمت او هستند، چگونگی پیدایش آن‌ها، نظم شگرفی که در ساختمان‌شان به کار رفته، ویژگی‌های حاکم بر هر یک، مواد حیاتی موجود در هر کدام، و همچنین چگونگی رساندن این ارزاق به نیازمندان و تطبیق دادن بر نیاز آنان، هر کدام آیتی و نشانه‌ای از حکمت و عظمت ذات پاک اوست.

توضیحات

۱. از شگفتی‌های جهان ارزاق

راستی اگر در نظام عجیبی که در مسأله ارتزاق موجودات مختلف از منابع طبیعی وجود دارد، بیندیشیم نکات جالب و شگفت‌انگیزی از قدرت پروردگار بر ما روشن می‌شود.

۱. «حدائق» جمع «حدیقه» به معنای باغ‌هایی است که اطراف آن را با کشیدن دیوار محصور کرده‌اند و «غلب» جمع «غلب» از ماده «غلبه» به معنای تنومند و گردن کلفت است و «أب» به معنای گیاهان خودرو و چراگاه‌های طبیعی، یا میوه‌هایی است که قابل خشک کردن و نگهداری کردن است.

نخستین مطلبی که به نظر می‌رسد این است که چرا مواد غذایی روی زمین با آن‌که محدود است و انسان‌ها و حیوانات، طی هزاران هزار سال از آن‌ها استفاده کرده‌اند، کم نمی‌شود؟!

وقتی درست دقت می‌کنیم می‌بینیم مواد غذایی این جهان، شکل خاصی دارد که اگر تا میلیون‌ها میلیون سال از آن بهره‌گیری شود، سرسوزنی از آن کم نمی‌گردد، و این به خاطر «گردش دورانی» آن است، مثلاً آب‌ها از دریا بخار می‌شود و به صورت ابر و باران در می‌آید، قسمتی از آب باران باز به دریا می‌ریزد، و قسمت دیگری جزء بدن انسان و حیوانات و گیاهان شده و تبخیر می‌گردد، و در فضا پخش می‌شود، و مرتباً این گردش دورانی ادامه دارد.

چگونگی تهیه روزی برای حیوانات مختلف نیز عجیب است، بعضی گیاهان مواد غذایی و رطوبت را از زمین می‌گیرند، بعضی از آب (گیاهان شناور) بعضی از هوا، و بعضی از طریق وابستگی به گیاهان دیگر (مانند بعضی از پیچک‌ها). گاهی مرغان هوا را نصیب ماهی دریا می‌کند، و گاه ماهیان دریا نصیب مرغان هوا، گاه گیاهان را غذای حیوانات قرار می‌دهد، و گاه حیوانات را غذای گیاهان گوشتخوار! گاهی از باقیمانده و تفاله مزاحم غذای یک موجود، غذای لذیذی برای موجود دیگری می‌سازد (به عنوان مثال بعضی از نهنگ‌های دریایی که بعد از تغذیه از ماهیان مختلف دریا، بقایای آن در لابلائی دندان‌شان باقی می‌ماند به ساحل می‌آیند و دهان خود را که همچون غاری است باز می‌گذارند، دسته‌ای از پرندگان ساحلی وارد دهان آن‌ها می‌شوند و بقایای گوشت‌ها را از لابلائی دندان‌هایشان که غذای لذیذی برای آن‌ها محسوب می‌شود بیرون می‌کشند و می‌خورند.^۱

۱. فخر رازی در تفسیر خود، ضمن اشاره کوتاهی به این موضوع، می‌افزاید که روی سر این پرنده چیزی شبیه

کوتاه سخن این‌که: هر قدر در این مسأله، باریکتر شویم، نکته‌های تازه‌ای در زمینه علم و حکمت آفریدگار، و تدبیری که در زمینه آرزاق به کار رفته است عائدمان می‌شود به گونه‌ای که احتمال هرگونه تصادف را از میان بر می‌دارد.

در حدیث معروف مفضل، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ای مفضل! درست بیندیش در کارهایی که در انسان قرار داده شده، از قبیل غذا خوردن و خوابیدن و آمیزش جنسی و تدبیری که در آنهاست، خداوند برای هر یک از آنها در طبیعت آدمی، محرک و انگیزه‌ای قرار داده، تا به سوی آن حرکت کند، گرسنگی انسان را به سوی غذایی می‌فرستد که حیات بدن و قوامش در آن است، و خستگی، خواب را می‌طلبد که راحت بدن و تجدید قوا در آن است، و شهوت جنسی او را به آمیزش جنسی دعوت می‌کند که بقای نوع آدمی در آن است.^۱

۲. آیا روزی مقسوم است؟

در بعضی از آیات فوق این نکته آمده است که رزق هر جنبنده‌ای بر خدا است، و خدا آن را تکفل فرموده است «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...» (هود ۶) و در بعضی دیگر آمده است که وسعت و تنگی روزی به خواست خداست (روم ۳۷ و آیات دیگر).

در روایات اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا وَ قَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَ السَّعَةِ؛ خداوند آرزاق را مقدر ساخته و زیاد و کم نموده و برحسب تنگی و وسعت معیشت آن را تقسیم کرده است».^۲

→ به «خار» است، که اگر احیاناً تمساح تصمیم بر بلعیدن آن پرنده بگیرد آن خار او را آزار می‌دهد! (تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۱۱).

۱. بحار الانوار توحید مفضل، ج ۳، ص ۷۸ و ۷۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر چنین باشد تلاش و کوشش برای تحصیل معاش چه مفهومی خواهد داشت؟

ولی با توجه به سایر آیات و روایات پاسخ این سؤال روشن می‌گردد که منظور از تضمین رزق از سوی خداوند و تکفل و تعهد و تقسیم آن، فراهم آوردن زمینه‌هاست، که هرگاه دست به دست هم دهند انسان سهم خود را از روزی دریافت می‌کند.

این درست به آن می‌ماند که حقوق کارکنان یک دستگاه از ناحیه رئیس آن دستگاه تعیین می‌شود ولی هرگز حقوق را در خانه آن‌ها نمی‌آورند بلکه آن‌ها باید کار کنند، سپس شخصاً بروند و لیست حقوق را پر کنند و حق خود را دریافت دارند.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که خداوند برای این‌که مردم، در «عالم اسباب» گم نشوند و روزی را نتیجه منحصر به فرد تلاش و کوشش‌های خود ندانند گاه به اشخاصی روزی می‌رساند که تلاش چندانی نکرده‌اند و گاه روزی را از کسانی می‌گیرد که پرتلاشند تا روشن سازد در پشت این دستگاه، قدرت دیگری حاکم است و شاید به خاطر همین امر در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: فَرِزْقٌ تَطْلُبُونَهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكُمْ فَاطْلُبُوا أَرْزَاقَكُمْ مِنْ حَلَالٍ، فَإِنَّكُمْ إِنْ طَلَبْتُمُوهَا مِنْ وَجْهٍهَا أَكَلْتُمُوهَا حَلَالاً وَإِنْ طَلَبْتُمُوهَا مِنْ غَيْرِ وَجْهٍهَا أَكَلْتُمُوهَا حَرَامًا؛ بدانید رزق دو گونه است: رزقی که شما به دنبال آن می‌روید و رزقی که به دنبال شما می‌آید، بنابراین رزق را از طریق حلال طلب کنید که اگر از طریق صحیح آن بطلبید آن را به صورت حلال می‌خورید، و اگر از غیر طریق صحیح بطلبید همان را به صورت حرام می‌خورید!»^۱

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۷، باب ۱۲، باب استحباب الاجمال فی طلب الرزق، ح ۸.

آگاهی بر این دو گونگی رزق سبب می‌شود که افراد حریص از حرص باز ایستند، و مؤمنان خود را آلوده کارهای حرام برای طلب روزی بیشتر نکنند، و محرومان نیز به یأس و نومیدی کشیده نشوند.

۳. اگر روزی همه تضمین شده پس چرا گروهی گرسنه‌اند؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکات توجه کرد:

اولاً: تأمین و تضمین روزی به این معنی نیست که آن را برای انسان عاقل با شعور فراهم ساخته، به در خانه‌اش بفرستند، یا لقمه کنند و در دهانش بگذارند، بلکه زمینه‌ها فراهم شده است، و تلاش و کوشش انسان شرط تحقق و به فعلیت رسیدن آن زمینه‌هاست.

ثانیاً: اگر انسان‌هایی در گذشته و حال غصب حقوق دیگران کنند و روزی‌های آن‌ها را به ظلم از آن‌ها بگیرند دلیل بر عدم تأمین روزی از ناحیه خدا نیست، و به تعبیر دیگر: علاوه بر مسأله تلاش و کوشش، وجود عدالت اجتماعی نیز شرط تقسیم عادلانه روزی‌هاست.

ثالثاً: منابع زیادی برای تغذیه انسان‌ها در همین کره خاکی وجود دارد که باید با هوش و درایت آن‌ها را کشف و به کار گرفت، و اگر انسان در این زمینه کوتاهی کند مقصر خود اوست.

این بحث را با سخنی از امام علی علیه السلام پایان می‌دهیم، آن‌جا که فرمود: «أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صَعْرِ جُتَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْبَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا؛ به این مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که از کوچکی و لطافت به خوبی به چشم دیده نمی‌شود، و در اندیشه نمی‌گنجد، چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی تلاش می‌کند، دانه‌ها را به لانه منتقل می‌سازد و در جایگاه

مخصوص نگهداری می‌کند، در فصل گرما برای سرما و در هنگام وجود امکانات برای زمانی که ممکن نیست ذخیره می‌کند»^۱.

۴. گستردگی و تنگی رزق

در آیات فوق آمده بود که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده و برای هرکس بخواهد تنگ می‌کند، این تعبیر که در آیات فراوانی تکرار شده ممکن است این توهم را ایجاد کند که نظام روزی نظامی است که به کلی از دست انسان خارج است.

ولی اگر در همان آیات و روایات دقت کنیم نکات مهمی از آن‌ها به دست می‌آید که بسیار ارزنده است.

بارها گفته‌ایم تعبیر به «مشیت الهی» مفهومی اراده بی حساب و کتاب نیست، بلکه اراده‌ای است آمیخته با «حکمت».

حکمت خدا ایجاب می‌کند که هرکس تلاش و کوشش و اخلاص و فداکاری بیشتر داشته باشد روزیش را گسترده‌تر گرداند: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ «انسان بهره‌ای جز نتیجه تلاش و کوشش خود ندارد»^۲.

«هرکس تقوا پیشه کند خداوند گشایشی به کار او می‌دهد و از آن‌جا که انتظار ندارد روزیش می‌بخشد»؛ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۳.

تعلیمات فوق با توجه به ریشه‌های آن‌ها نه تنها عامل سکون و ترک تلاش نیست، بلکه از عوامل مؤثر آن محسوب می‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲. نجم/۳۹.

۳. طلاق/۲.

شاهد این سخن حدیث لطیفی است که از علی علیه السلام نقل شده، آنجا که فرمود:
 «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا اِزْدَوَجَتْ اِزْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که (در
 آغاز کار) موجودات جهان با هم ازدواج کردند تنبلی و ناتوانی با هم عقد
 زوجیت بستند فرزندی از آنها متولد شد به نام فقر!»^۱

از جمله اموری که در روایات اسلامی موجب وسعت و فزونی روزی شمرده
 شده امور زیر است:

«صله رحم، نظافت خانه و ظروف و بدن، مواسات با برادران مسلمان، صبح
 زود به دنبال کسب و کار رفتن، شکر نعمت، ترک حرص، پرهیز از قسم دروغ،
 استغفار و توبه از گناهان، حسن نیت در کارها، نیکی نسبت به همسایگان
 و سرانجام توجه به خدا»^۲.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «طَيِّبُ الْكَلَامِ يَزِيدُ فِي الْأَرْزَاقِ؛
 خوش زبانی روزی را زیاد می کند»^۳.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ
 الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزی در اخلاق خوب و گسترده نهفته شده»^۴.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده: «كَثْرَةُ السُّحْتِ يَمْحَقُ الرِّزْقَ؛ کثرت
 حرام، روزی را نابود می کند!»^۵.

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۶۰، باب ۱۸، باب کراهة الكسل فی امور الدنيا والأخرة، ح ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۱۴ به بعد (باب مایورث الفقر والغنی).

۳. همان.

۴. همان، ج ۷۴، ص ۲۸۷.

۵. همان، ج ۷۵، ص ۲۵۶.

نشانه‌های او در آفرینش پرندگان

اشاره

انسان همیشه در طول تاریخ، پرندگان را دوست داشته و از زندگی آن‌ها لذت می‌برده و مشاهده می‌کرده است که به طرز بسیار زیبایی بالای سر او و بر فراز آسمان، پرواز می‌کنند، و این پدیده همواره مایهٔ اعجاب او بوده است. نه تنها این ویژگی که ویژگی‌های دیگر مانند بال و پر رنگارنگ پرندگان، آواز خواندن زیبای بعضی از آنان، و امور دیگری از این قبیل، مایهٔ شگفتی او بوده است. قرآن مجید در بخشی از آیات توحیدی، انگشت روی این مسأله گذارده، و همگان را به مطالعه عالم پرندگان فرا می‌خواند، تا آیات و نشانه‌های خدا را در جای جای آن بنگرند.

با این اشاره کوتاه به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱
۲. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخَرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۲

۱. نحل/۷۹.

۲. نور/۴۱.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: ملک/۱۹؛ انعام/۳۸.

ترجمه

۱. آیا آن‌ها به پرندگانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده‌اند، نظر نیفکندند؟ هیچ‌کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد؛ در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند.

۲. آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می‌گویند، و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند؟! هر یک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌داند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست.

شرح مفردات

«طَیْرٌ» جمع «طَائِرٌ» به هر حیوانی گفته می‌شود که بال و پر دارد، و در هوا حرکت می‌کند، و مصدر آن، «طیران» است.

«ضَافَاتٌ» از ماده «صَفَّ» به معنای قرار دادن اشیایی در یک خط مساوی است، مانند انسان‌ها یا درختانی که در یک خط قرار می‌گیرند، هنگامی که این واژه وصف یا حال برای طیر است و گفته می‌شود: «وَالطَّيْرُ ضَافَاتٍ» اشاره به گستردن بال‌ها در آسمان به هنگام حرکت است و نقطه مقابل آن «وَبَقِيضٌ»؛ «بال‌های خود را جمع می‌کنند» می‌باشد.

تفسیر و جمع‌بندی

مرغ، تسبیح خوان و من خاموش!

در نخستین آیه مورد بحث با تأکید بر این مسأله که پرواز پرندگان برخلاف وضع جاذبه زمین بر فراز آسمان‌ها آیتی از آیات خداست، می‌فرماید: «آیا آن‌ها

به پرندگانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده اند، نظر نیفکندند؟»؛ ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ﴾.

از آن جا که طبیعت اجسام جذب شدن به سوی زمین است حرکت پرندگان در بالای هوا چیز عجیبی به نظر می رسد که هرگز نباید به سادگی از آن گذشت، مسلماً در این جا یک سلسله ویژگی ها در پرندگان است که با استفاده کردن از قوانین مختلف و پیچیده طبیعی می توانند به راحتی در آسمان پرواز کنند، و بدون شک پدید آورنده این صحنه عجیب و قوانینی که سبب این پدیده شگفت انگیز می شود قادر حکیمی است که بر اسرار علوم آگاهی دارد، بلکه علوم چیزی جز قوانینی که او مقرر داشته است نیست، و لذا در ادامه آیه می فرماید: «هیچ کس جز خدا آن ها را نگاه نمی دارد»؛ ﴿مَا يُنْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾.

و در پایان آیه می افزاید: «در این امر، نشانه هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می آورند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

در دومین آیه به تعبیر تازه ای در زمینه نشانه های توحیدی زندگی پرندگان برخورد می کنیم پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته می فرماید: «آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می گویند؟!»؛ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

«و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟»؛ ﴿وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ﴾.

پرندگانی که صف در صف بر فراز آسمان در حرکتند و چنان شکوه و عظمت و زیبایی دارند که چشم هرگز از مشاهده آن ها خسته نمی شود، در چنان صفوفی حرکت می کنند و اشکال مختلف هندسی بر صفحه آسمان ترسیم می نمایند که انسان در حیرت فرو می رود، گاهی صدها یا هزاران پرنده به پرواز در می آیند و با فرمان مرموزی مسیر خود را پیوسته تغییر می دهند بی آن که کمترین تصادمی با یکدیگر داشته باشند.

و در ادامه آیه می‌افزاید: «هر یک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌دانند!»؛ ﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۱.

اصولاً ذرات وجود هریک از آن‌ها و ساختمان اعضای مختلف و حرکات و سکناشان خبر از مبدأ بزر می‌دهد که جامع همه کمالات و منزله از همه نقایص است و آن‌ها با زبان حالشان دائماً مشغول حمد و تسبیح اویند. بعضی معتقدند که آن‌ها حمد و تسبیح و نمازی آگاهانه دارند، و برای هر موجودی، حتی آنچه را ما جامد و بی‌روح می‌شماریم، عقل و شعوری فائند، هر چند برای ما ناشناخته است.

هرکدام از این دو تفسیر صحیح باشد شاهدهی است بر مدعای ما که تمام موجودات این جهان، به خصوص پرندگان که بر فراز آسمان در حرکتند، آیات و نشانه‌های قدرت و علم آفریدگار جهانند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست»؛ ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾.

در این‌که چرا در این آیه تنها روی گستردگی بال‌های پرندگان تکیه کرده (صافات) شاید به خاطر آن است که این حالت عجیب‌تر و حیرت‌انگیزتر است که بدون هیچ‌گونه بال زدن بتواند با سرعت بر فراز آسمان حرکت کند. از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که پرندگان از جهات مختلف از آیات حقند و هرگز نمی‌توان این پدیده‌های بسیار ظریف و پیچیده و اسرارآمیز را معلول تصادف‌های کور و کر یا طبیعت بی‌شعور دانست.

۱. در این‌که ضمیر در «علم» به «الله» باز می‌گردد یا به «کل» در میان مفسران گفت‌وگو است، ولی آنچه بیشتر تناسب با وضع آیه دارد این است که ضمیر به «کل» باز گردد که در این جا به معنای «کل واحد» است یعنی هر یک از موجودات زمین و آسمان و پرندگان نماز و تسبیح خود را به خوبی می‌دانند.

توضیحات

۱. فنّ پیچیده پرواز

سال‌ها انسان فکر می‌کرد، این چه نیروی مرموزی است که پرندگان را که اجسام نسبتاً سنگینی هستند برخلاف نیروی جاذبه به این آسانی به بالا می‌برد و به نرمی و راحت و چابکی در اوج آسمان به پرواز در می‌آورد، و به سرعت جابجا می‌شود، ولی با اختراع و تکمیل هواپیما، این معنا کشف شد که نیرویی به نام «نیروی بالابر» وجود دارد که نه تنها پرندگان، بلکه می‌توان اجسام بسیار سنگین را در آسمان به پرواز در آورد.

استفاده از این قانون، هسته اصلی پرواز اجسام سنگین را در هوا تشکیل می‌دهد، و اگر درست در بال‌های پرندگان دقت کنیم، این قانون فیزیکی را دقیقاً می‌توانیم درک کنیم.

ولی این تنها یک مسأله از ده‌ها مسأله مهم پرواز است، و برای تکمیل آن امور زیر نیز ضرورت دارد:

یک. سرعت اولیه برای ایجاد نیروی بالا بر

دو. چگونگی خنثی کردن این نیرو برای فرود آمدن

سه. چگونگی تغییر مسیر، به هنگام پرواز

چهار. شکل مناسب برای پرواز به طوری که مقاومت هوا را روی جسم پرنده به حداقل برساند

اصولاً اگر تعجب نکنید سالیان درازی است که دانشمندان روی انواع مختلف پرندگان از نظر چگونگی پرواز، و چگونگی فرود آمدن، و طرز بال‌ها و دم‌ها، مطالعه می‌کنند، و انواع مختلفی از هواپیما را به تقلید از انواع مختلف پرندگان ساخته‌اند (دقت کنید).

آیا اصولی که گفته شد که هر یک برای پرواز ضرورت دارد از طبیعت کور و کر ممکن است؟ آیا این‌ها دلیل بر علم و قدرت بی‌مانند مبدأ آفرینش نیست؟

۲. عجایب پرندگان و پرندگان عجیب

پرندگان انواع مختلفی دارند و همه عجیبند، اما در میان آن‌ها بعضی عجیب‌تر است. بعضی از دانشمندان می‌گویند: تاکنون ۲۸۹ کبوتر، ۲۰۹ کبک و ۱۰۰ هزار نوع پروانه مشاهده شده است!^۱

از میان پرندگان عجیب و استثنایی «خفاش» را می‌توان نام برد، بدن او اصلاً پر ندارد و بالهایش از پرده‌های گوشت نازک ساخته شده، باردار می‌شود، پستان دارد، گوشتخوار است، می‌گویند تمام پرندگان با او دشمنند، و او هم با پرندگان دیگر مخالف! و به همین دلیل زندگانش در انزوا می‌گذرد.

حرکت سریع و جسورانه او در ظلمت شب بی آن‌که به مانعی برخورد کند بسیار حیرت‌انگیز است، طعمه خود را در هر گوشه‌ای پنهان شده باشد به دست می‌آورد بی آن‌که خطا کند، و این‌ها به خاطر آن است که دستگاه مرموزی شبیه «رادار» در اختیار دارد.

او با گوشش می‌بیند! (آری با گوشش!) زیرا امواج مخصوصی با حنجره خود ایجاد و از بینی خود بیرون می‌فرستد، این امواج به هر مانعی که اطرافش باشد برخورد می‌کند و باز می‌گردد، و او با گوش خود انعکاس امواج را می‌گیرد، و موقعیت تمام اطراف خود را از نظر وجود موانع کاملاً درک می‌کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه‌ای از نهج البلاغه که به نام «خطبه خفاش» معروف است از این حیوان سخن می‌گوید، و ریزه کاری‌ها و ظرافت‌های وجود آن را با بیان نیرومند و فصیح و بلیغ خود منعکس می‌سازد، آن‌جا که می‌فرماید: «از لطایف صنع خدا و شگفتی‌های خلقتش اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود شب پرها به ما نشان داده»، و بعد از آن توصیف بلیغی در این‌باره می‌فرماید.^۲

۱. به کتاب اسرار زندگی حیوانات، ص ۱۴۲ تا ۱۹۶ و مجله شکار و طبیعت مرداد ماه ۵۳ مراجعه شود.

۲. به نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵ مراجعه فرمایید.

پرنده دیگری به نام «طاووس» از عجایب خلقت است، با آن پرهای زیبایی که وقتی انسان در آن دقیق می‌شود از رنگ‌آمیزی آن در حیرت عمیقی فرو می‌رود.

و به همین دلیل، معلم بزرگ توحید و خداشناسی علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه «خطبه طاووس» می‌فرماید: «وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائِفُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ...؛ یکی از شگفت‌ترین پرندگان از نظر خلقت طاووس است که خداوند او را در موزون‌ترین شکل آفریده، و با رنگ‌های مختلف به عالی‌ترین صورت رنگ‌آمیزی نموده...».

هنگام حرکت به سوی جفت خویش بال‌ها را می‌گشاید، و همچون چتری بر سر خود سایبان می‌سازد، گویی بادبان کشتی است که ناخدا آن را بر افراشته، و هر لحظه آن را به طرفی می‌چرخاند، او با این همه زیبایی و رنگ در دریایی از غرور فرو می‌رود، و با حرکات متبخرانه‌اش به خود می‌نازد...^۱.

۳. پرندگان در خدمت انسان‌ها و محیط زیست

دانشمندی به نام «میشله» می‌گوید: «بی وجود پرندگان، زمین طعمه حشرات خواهد شد» و دیگری به نام «فابر» در تأیید او می‌نویسد: «بی وجود پرندگان، قحطی بشر را نابود می‌کند!»

مرغ کوچکی بنام «رواتوله» وجود دارد که هر سال «سه میلیون» از این حشرات غارتگر را می‌خورد! یکنوع سار به نام «سار آبی رنگ» است که سالیانه «شش میلیون و نیم» حشره را می‌خورد، و «بیست و چهار میلیون» را برای تغذیه جوجه‌های خود که معمولاً از دوازده یا شانزده جوجه کمتر نیستند مصرف می‌کند... پرستو در روز بیش از ششصد کیلومتر طی طریق می‌کند، و «میلیون‌ها»

۱. دنباله این سخن را در خطبه ۱۶۵ نهج البلاغه مطالعه فرمائید.

مگس می‌گیرد، مرغی بنام «تروگلودیت» وجود دارد که از روزی که از تخم سر در می‌آورد تا روزی که از لانه می‌پرد «نه میلیون» حشره غذای او است! مردم معمولاً کلاغ سیاه را پرنده مضر می‌دانند، اما اگر یکی از آن‌ها را بکشید و محتوای چینه دانش را بررسی کنید می‌بینید مملو است از یک نوع کرم سفید.^۱ این گوشه‌ای از خدمات پرندگان به کشاورزان و محیط زیست است.

۴. درس‌های توحیدی در وجود پرندگان

امام صادق علیه السلام این معلم بزرگ توحید در حدیث معروف «مفضل» می‌فرماید: «ای مفضل! در اندام پرندگان و آفرینش آن‌ها اندیشه کن، از آن‌جا که مقدر شده در هوا پرواز کند اندام آن‌ها سبک و فشرده آفریده شده، تنها از ستون‌های چهارگانه بدن دو ستون را دارند، و از انگشتان پنجگانه به چهار انگشت اکتفا شده، و بجای دو منفذ برای مدفوعات تنها یک منفذ، سینه او «محدب» آفریده شده تا به آسانی هوا را بشکافد، همانند سینه کشتی‌ها که آب را می‌شکافد، در دو بال و دم او پره‌های طولانی محکمی است که بوسیله آن قادر بر پرواز می‌شود، تمام اندامش با پر پوشانیده شده تا هوا در آن داخل شود، و وزنش را نسبت به حجمش سبک کند».^۲

سپس امام علیه السلام به دنبال آن نکات جالب و دقیق دیگری را درباره پرندگان شرح می‌دهد که به خاطر رعایت اختصار از آن خودداری می‌شود.

۱. نظری به طبیعت و اسرار آن، ص ۱۹۵-۱۹۷ (با تلخیص).

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۰۳ به بعد.

نشانه‌های او در زندگی زنبوران عسل

اشاره

زندگی زنبوران عسل از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های آفرینش است، شما هیچ جامعه‌ای را پیدا نمی‌کنید که مسأله «بیکاری» و «گرسنگی» را به طور کامل حل کرده باشد، ولی این مسأله در کشور زنبوران عسل (کندوها) کاملاً حل شده است، در تمام این شهر یک زنبور بیکار و نیز یک زنبور گرسنه پیدا نمی‌شود.

خانه‌سازی، طرز جمع‌آوری شیره گل‌ها، ساختن و ذخیره کردن عسل و پرورش نوزادان و کشف مناطق پر گل و دادن آدرس به سایر زنبوران و پیدا کردن کندو از میان صدها یا هزاران کندو همگی ناشی از هوش فوق‌العاده این حشره است.

قرآن مجید در سوره‌ای که به نام همین حشره «نحل» نامیده شده، اشاره‌های پر معنایی به زندگی پیچیده و شگفت‌انگیز این حشره کرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا

يَعْرِشُونَ﴾^۱

۱. نحل/۶۸.

۲. ﴿ثُمَّ كَلِيَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْأَلِكِ سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

ترجمه

۱. و پروردگار تو، به زنبور عسل «وحی» [= الهام غریزی] نمود که: «از کوهها و درختان و داربستهایی که (مردم) می سازند، خانه‌هایی برگزین.
۲. سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بیما». از درون (چینه‌دان) آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا و درمانی برای مردم است؛ به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای گروهی که فکر می‌کنند.

شرح مفردات

«نَحْلٌ» نام زنبور عسل است و «نَحْلَةٌ» (بر وزن قِبَلَه) به معنای بخشش بلاعوض است. گاه احتمال داده شده که ریشه اصلی همان «نحله» به معنای بخشش باشد، و اگر به زنبور عسل «نَحْلٌ» گفته می‌شود به خاطر آن است که عطیه و بخشش شیرینی برای عالم انسانیت همراه می‌آورد.^۲
«أَوْحَى» از مادَّة «وحی» معانی زیادی دارد و ریشه اصلی آن به معنای «اشاره سریع» است و از آن‌جا که فرمان خداوند دائر به فعالیت‌های مختلف و پیچیده زنبور عسل، بی‌شبهت به اشاره سریع یا الهام قلبی نیست این معنا در مورد زنبوران عسل نیز به کار رفته است، چرا که گویی همه این کارهای پیچیده را با یک اشاره سریع الهی انجام می‌دهد.

۱. نحل/۶۹.

۲. مفردات راغب.

تفسیر و جمع‌بندی

از کشور زنبوران عسل دیدن کنیم

قرآن در آیات فوق روی چند قسمت مختلف از زندگی زنبوران عسل تکیه کرده که هر یک از دیگری عجیب‌تر است، نخست به مسأله خانه‌سازی آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «و پروردگار تو، به زنبور عسل «وحی» [= الهام‌گریزی] نمود که: از کوهها و درختان و داربستهایی که (مردم) می‌سازند، خانه‌هایی برگزین»؛ ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾.

تعبیر به «اتَّخِذِي» (انتخاب کن) به صورت فعل مؤنث ممکن است اشاره به این باشد که زنبوران عسل به هنگام کوچ کردن برای انتخاب خانه جدید به دنبال «ملکه» که فرمانروای کندو است حرکت می‌کنند، بنابراین انتخابگر اصلی همان «ملکه» است.

تعبیر به «اوحی» تعبیر زیبایی است که نشان می‌دهد که خداوند با یک الهام مرموز طرز خانه‌سازی را که از ظریف‌ترین کارهای این حشره است به این حیوان آموخته است، گاه صخره‌های کوه‌ها، یا درون غارها گاه در لابه‌لای شاخه‌های درختان خانه می‌گزیند. تعبیرات آیه به خوبی نشان می‌دهد که این خانه‌سازی یک خانه‌سازی ساده نیست و گرنه قرآن از آن تعبیر به وحی نمی‌کرد. در آیه دوم به سراغ عسل‌سازی زنبوران رفته می‌افزاید: «سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور»؛ ﴿ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾.

«و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بییما»؛ ﴿فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا﴾.

«سُبُل» جمع «سبیل» به معنای «راه آسان» است.

بعضی گفته‌اند: منظور، راه‌هایی است که زنبوران عسل، به سوی گل‌ها طی

می‌کنند و تعبیر به «ذَلَّل» (جمع «ذلول» به معنای تسلیم و رام)^۱ نشان می‌دهد که این راه‌ها چنان دقیق تعیین می‌شود، که بیمودن آن، برای زنبوران ساده است.

مطالعات زنبور شناسان امروز نیز، این معنی را تأیید می‌کند.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور راه‌های بازگشت به کندو است، چرا که گاهی زنبور مجبور می‌شود، فاصله‌های طولانی را بپیماید، و در بازگشت هرگز گرفتار سرگردانی نمی‌شود، دقیقاً به سوی کندو می‌آید.

بعضی نیز گفته‌اند: «سُبُل» در این جا معنای مجازی دارد و اشاره به روش‌های دقیقی است که زنبوران برای تهیه عسل از شیرۀ گل‌ها به کار می‌برند، آن‌ها شیرۀ گل‌ها را به طرز خاصی می‌مکند و پس از مکیدن به «چینه دان» خود می‌فرستند، و در آن جا که حکم یک لابراتوار مواد شیمیایی دارد با تغییر و تحول‌هایی، تبدیل به «عسل» شده، و زنبور آن را از چینه دان باز می‌گرداند.

از آن جا که تضادی میان این تفاسیر سه گانه نیست و ظاهر آیه عام است، می‌توان گفت: همه این مفاهیم را شامل می‌شود، و زنبوران با استفاده از شعور خداداد، یا الهام غریزی، این طرق پر پیچ و خم را به راحتی پیموده، و این روش‌ها را با مهارت و تسلط کامل به کار می‌گیرند.

در مرحله بعد به اوصاف «عسل» و فوائد و برکات آن اشاره کرده می‌فرماید: «از درون (چینه دان) آن‌ها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می‌شود»، ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾.

و اما این که منظور از «الوان مختلف» در این جا چیست؟ تفسیرهای متفاوتی وجود دارد، بعضی آن را به معنای همین «رنگ» ظاهری دانسته‌اند که عسل‌ها در آن متفاوتند، بعضی سفید شفاف، بعضی زرد، بعضی سرخ، و بعضی متمایل به سیاهی است. این احتمال نیز داده شده که منظور تفاوت «کیفیت» عسل‌ها باشد،

۱. «ذُلَّالاً» ممکن است حال برای «سبل» باشد، یا برای «نحل»، احتمال اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

بعضی غلیظ، و بعضی رقیق، و یا این‌که عسل‌های گل‌های متفاوت آثار و خواص متفاوتی دارد.

و سرانجام به تأثیر شفابخش عسل اشاره کرده می‌فرماید: «در آن، شفا و درمانی برای مردم است»؛ ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾.

تعبیر به «شفاء» به صورت نکره، اشاره به اهمّیت فوق‌العاده آن است، عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گل‌ها و گیاهان روی زمین به‌طور زنده است، و دانشمندان برای آن، به خصوص در عصر ما، خواص زیادی گفته‌اند که هم جنبه درمانی را شامل می‌شود هم پیشگیری از بیماری‌ها.

در پایان آیه اشاره به سه بخش گذشته، کرده می‌فرماید: «به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای گروهی که فکر می‌کنند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾. به این ترتیب در تمام مراحل زندگی زنبوران عسل، نشانه‌های علم و قدرت آفریدگار به چشم می‌خورد که این چنین پدیده‌های شگرفی را به وجود آورده است.

توضیحات

۱. تمدن عجیب زنبوران!

یکی از دانشمندان زیست‌شناس (مترلینگ) می‌گوید: «ملکه در شهر زنبوران عسل آن‌طور که ما تصور می‌کنیم فرمانروا نیست، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر مطیع یک سلسله قوانین و نظامات کلی می‌باشد».

سپس می‌افزاید: «ما نمی‌دانیم که این قوانین و نظامات از کجا و با چه وسیله وضع می‌شود، و در انتظار این هستیم که شاید روزی بتوانیم به راز آن پی ببریم و واضح این مقررات را بشناسیم، ولی فعلاً به‌طور موقت آن را بنام «روح کندو» می‌نامیم، ما نمی‌دانیم «روح کندو» در کجاست و در کدام یک از سکنه شهر عسل حلول کرده، ولی می‌دانیم که ملکه نیز مانند دیگران از روح کندو اطاعت می‌کند! روح کندو وظیفه هریک از سکنه این شهر بزر را بر طبق استعدادشان

مشخص می‌کند و به هر کدام مأموریتی می‌دهد، گاه به گروهی دستور خانه سازی می‌دهد، و گاه به همگی فرمان کوچ و مهاجرت صادر می‌کند.^۱

خانه ساختن زنبور عسل مسلماً با الهام خداوندی است، چون خانه‌های مسدس منظمی می‌سازد که از کمترین مقدار موم بیشترین گنجایش حاصل می‌شود. قعر هر خانه به شکل هرمی است که از سه سطح لوزی شکل تشکیل شده و رأس و برجستگی‌های یک طبقه در فرورفتگی طبقه زیر قرار گرفته است. هر قدر بیشتر درباره آنچه قرآن در مسأله خانه‌سازی زنبوران عسل به آن اشاره کرده دقیقتر شویم نکات تازه اعجاب انگیزی به دست می‌آوریم، و بی‌اختیار در برابر خالق و مبدع و پرورش دهنده این حشره عجیب سر تعظیم فرود می‌آوریم.

۲. جمع‌آوری شیرۀ گلها و ساختن عسل

زنبور عسل در تمام عمر خود استراحت نمی‌کند، و از همه عجیب‌تر این‌که زنبور عسل مطلقاً خواب ندارد، یعنی تمام عمر بیدار است!^۲

برای هر چهارصد گرم عسلی که به دست ما می‌رسد زنبور عسل دست کم ۸۰ هزار بار! از کندو به صحرا رفته و بازگشته است، و اگر این رفت و آمدها را به هم پیوند دهیم و مسافت هر نوبت را (به‌طور متوسط) یک کیلومتر در نظر بگیریم زنبور عسل برای گرد آوردن نوشی که چهارصد گرم عسل از آن ساخته شود راهی معادل دو دور کره زمین را پیموده است!

زنبوران عسل علاوه بر مکیدن شیرۀ گل‌ها مأموریت جمع‌آوری «گرده‌های زرد رنگ» گل که «پولن» نامیده می‌شود، و آمیختن آن را با عسل دارند.

۱. کتاب «زنبور عسل» نوشته «مترلینگ» ص ۳۵ و ۳۶ با تلخیص.

۲. پرورش زنبور عسل، ص ۱۱۵.

این گرده دارای آثار حیاتی فوق‌العاده‌ای است، از جمله: دارای ۲۱ نوع «اسید امینه»، انواع چربی‌ها، هورمون‌های نمو، قند، و آنزیم‌هاست، عصاره گرده برای مبارزه با عفونت‌ها و آماس‌های مزمن که آنتی بیوتیک‌ها قادر به درمان آن نیستند نیز به کار می‌رود، و اثرات تقویتی فوق‌العاده‌ای دارد.^۱

زنبور عسل در پنجه‌های پای عقب خود شانه و مسواکی دارد که با آن‌ها گرد گل را می‌روید، و به شکل گلوله‌ای از گرد در می‌آورد، و نیز در کنار همان پنجه‌های عقب چیزی شبیه به «سبد» و چیزی شبیه به «انبر» دارد که گلوله‌های گرد گل را در آن می‌ریزد و نگه می‌دارد، و به این ترتیب وقتی به کندو باز می‌گردد علاوه بر شیرۀ گل که در چینه‌دان ریخته دو گلوله زرد رنگ که محصول کار روزانه او است نیز با خود می‌آورد.^۲

۳. عسل غذای مفید و داروی شفابخش

«عسل» از آن‌جا که از شیرۀ گل‌های مختلف گرفته می‌شود (و می‌دانیم گل‌ها هر کدام خواص درمانی ویژه‌ای دارند) می‌تواند یکجا خواص آن گل‌ها را با خود داشته باشد.

دانشمندان می‌گویند: عسل به خاطر داشتن ویتامین‌ها و «دیاستاز» و «اسید فورمیک» یک ماده‌ی زنده است. عسل دارای ویتامین‌های ششگانه آ، ب، ث، د، کا و ای، و دارای مواد معدنی پتاسیم، آهن، فسفر، سرب، منگنز، آلومینیوم، مس، سولفور، سدیم و مواد مختلف دیگر است و نیز دارای انواع مختلف اسیدهاست.^۳ و می‌دانیم هریک از این مواد حیاتی نقش عمده‌ای در زندگی انسان دارد و به

۱. اولین دانشگاه، ج ۵، ص ۵۷ تا ۵۹ (با تلخیص).

۲. «نظری به طبیعت و اسرار آن»، ص ۱۲۷.

۳. اولین دانشگاه، ج ۵، ص ۱۲۹ (با کمی تلخیص).

همین دلیل عسل در خونسازی مؤثر است. برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر خوبی دارد.

عسل برای زنان باردار سبب می‌شود نوزادانشان دارای شبکه عصبی قوی باشد.

عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند مفید است.

عسل در درمان معده و زخم اثنا عشر عامل مؤثری شناخته شده.

عسل به خاطر خاصیت میکرب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است.

از عسل داروهایی می‌سازند که برای لطافت و زیبایی پوست و برطرف ساختن چین و چروک‌ها مؤثر است.

اگر تعجب نکنید، نیش زنبور عسل و زهر موجود در آن، نیز درمان بسیاری از بیماری‌هاست.

۴. خدمات دیگر زنبور عسل که از عسل گران‌بها تر است!

مسأله تلقیح و بارور ساختن گل‌ها، یکی از مهم‌ترین کارهای زنبوران عسل است.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «بی‌وجود حشرات، سبدهای ما از میوه خالی می‌شود، زیرا حشراتی که با گل سر و کار دارند، بهتر از هر عاملی می‌توانند گرد گل را به گل تلقیح کنند، هنگامی که یکی از حشرات گلدوست، خرطوم خود را در گلی فرو می‌برد، یا چنانکه اغلب پیش می‌آید، قسمتی از بدن خود را در حلقه گل داخل می‌کند، هنگام خروج تنش، از گرد زردرنگی که همان گرد گل است پوشیده می‌شود و بلافاصله آن را به گل دیگری منتقل می‌کند، و چنانکه می‌دانیم گرد گل عامل مؤثری است که بی‌وجود آن نه تخم تبدیل به دانه، و نه تخمدان بدل به میوه می‌شود.

مهم‌ترین حشرات گلدوست که لابد شما هم می‌شناسید، عبارت‌اند از: پروانه

و زنبور عسل و زنبور طلایی... اما در میان این حشرات گلدوست زنبوران عسل برای بیرون کشیدن گرد و شیره گل از همه مجهزترند.^۱ بعضی از دانشمندان می‌افزایند: «دربرابر یک هزار تومان عسل و موم که زنبور برای ما درست می‌کند، دست کم دویست هزار تومان در کار زراعت به ما کمک می‌کند!»^۲.

این سخن را با جمله عجیبی از «مترلینگ» دانشمند زیست شناس به پایان می‌بریم، او می‌گوید: «همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود، یکصد هزار نوع از گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها از بین خواهد رفت و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود!!»^۳.

۵. ساختمان جسمانی زنبوران نیز عجیب است!

دانشمندان می‌گویند: چشم زنبوران عسل از دو هزار و پانصد صفحه کوچک تشکیل شده! که با یکدیگر زاویه دو تا سه درجه را تشکیل می‌دهد، این چشم‌ها قادرند هنگامی که ابرها جلوی خورشید را گرفته‌اند از محل آن اطلاع حاصل کنند، و این از طریق شعاع‌های ماورای بنفش است که روی چشم آن‌ها اثر می‌گذارد.^۴

زنبوران عسل، گل‌های رنگارنگ را به شکل و رنگی که ما می‌بینیم نمی‌بینند، بلکه آن‌ها را به وسیله نور ماورای بنفش می‌بینند، و این نور خود بر زیبایی و جلوه گل‌ها می‌افزاید (و آن‌ها را به سوی گل‌ها جلب و جذب می‌نماید).^۵

۱. نظری به طبیعت و اسرار آن، ص ۱۲۶.

۲. اقتباس از جهان حشرات.

۳. اولین دانشگاه، ج ۵، ص ۵۵.

۴. «حواس اسرارآمیز حیوانات»، ص ۱۳۷ و ۱۴۰ و ۱۴۳.

۵. راز آفرینش انسان، ص ۹۳.

امام صادق علیه السلام در توحید مفضل می فرماید:
«ای مفضل! به زنبور عسل و تلاش او در صنعت عسل و تهیه خانه‌های شش گوشه، و آنچه در زندگی او از دقائق هوشیاری می بینی بنگر، که اگر درست دقت کنی او را موجودی عجیب و لطیف خواهی یافت... و در این نشانه روشنی است بر این که صواب و حکمت فوق در صنعت عسل از آن زنبور نیست، بلکه از آن کسی است که او را چنین آفریده و در طریق مصالح انسان‌ها تسخیر فرموده است».^۱

* * *

نشانه‌های او در آفرینش حیوانات

اشاره

حیوانات، بخش عظیمی از موجودات زنده جهان را تشکیل می‌دهند، حیوانات با ساختمان‌های مختلف و اشکال گوناگون و تنوع فراوان، و شگفتی‌های عظیم توجه هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند و مطالعه درباره هر یک از آنها، انسان را، به علم و قدرت بی‌پایان آفریننده آنها آشنا می‌سازد. از میان حیوانات، حیوانات اهلی که در خدمت انسان‌ها هستند و منافع و برکات گوناگونی برای بشر دارند، بیشتر قابل توجه‌اند، به همین دلیل قرآن مجید در آیات توحیدی خود، روی تمام جنبندگان به‌طور کلی، و روی انعام و چهار پایان بالخصوص تکیه کرده، و قسمت‌هایی از شگفتی‌های آنها را در آیات متعدد بر شمرده است.

با این اشاره، به آیات زیر، گوش جان فرا می‌دهیم.

۱. «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا

يَشَاءُ قَدِيرٌ»^۱

۲. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»^۲

۱. شوری/۲۹.

۲. غاشیه/۱۷.

۳. ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْفِكُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾^۱

۴. ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ * لَيْسْتُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: جاثیه/۳ و ۴؛ نحل/۶۶ و ۸۰؛ فاطر/۲۸؛ یس/۷۱-۷۳؛ غافر/۷۹-۸۱.

ترجمه

۱. و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبنندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر گردآوری آنها تواناست.
۲. آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟!
۳. و در آفرینش چهارپایان برای شما عبرتی است؛ از آنچه (از شیر) در درون آنهاست به شما می‌نوشانیم؛ و برای شما در آنها منافع بسیار (دیگری) است؛ و از (گوشت) آنها می‌خورید؛ - و بر آنها و بر کشتیها سوار می‌شوید.
۴. و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرار داد که بر آن سوار می‌شوید، - تا بر پشت آنها بخوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخرما ساخت، وگر نه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم.

۱. مؤمنون/۲۱ و ۲۲.

۲. زخرف/۱۲ و ۱۳.

شرح مفردات

دائبة از ماده «دیب»، به معنای راه رفتن آهسته و ملایم است، ولی معمولاً به همه جنبندگان اطلاق می‌شود، این واژه بر مذکر و مؤنث و موجوداتی که روی زمین راه می‌روند و حتی پرندگان آسمان اطلاق می‌گردد، و جمع آن، «دواب» است به معنای جنبندگان.

این واژه حتی انسان را نیز شامل می‌شود، و موارد استعمال آن در قرآن مجید، شاهد این مدعی است.^۱

«انعام» جمع «نعم» (بر وزن قلم) در اصل از ماده «نعمت» گرفته شده است سپس به «شتر» اطلاق شده، زیرا شتر در نزد عرب، برترین نعمت بود، به چهار پایان دیگر، مانند گاو و گوسفند نیز این واژه اطلاق می‌شود مشروط بر این که شتر نیز جزء آنها بوده باشد.^۲

تفسیر و جمع بندی

در عالم حیوانات چه خبر است؟

در اولین آیه از آیات مورد بحث، بعد از اشاره به نشانه‌های خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، اشاره به خلقت تمامی جنبندگان که در آسمان‌ها و زمینند کرده، می‌فرماید: «و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر نموده»؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ».

«بَثَّ» در اصل به معنای پراکنده ساختن چیزی است همان‌گونه که باد، خاک‌ها را پراکنده می‌سازد، این تعبیر در آیه مورد بحث به معنای ایجاد و آفرینش و آشکار ساختن موجودات مختلف، و منتشر نمودن آنها در مناطق گوناگون است.

۱. لسان العرب، مفردات راغب، و مجمع البحرین ماده «دب».

۲. مفردات راغب.

به هر حال این تعبیر تمامی جنبندگان و حیوانات و انسان‌ها را شامل می‌شود، از موجودات زنده ذره‌بینی که دارای حرکت ظریف و مرموزی هستند گرفته تا حیوانات غول پیکری که ده‌ها متر طول و گاه بیش از یکصد تن وزن دارند^۱ از انواع پرندگان و صدها هزار نوع حشرات گوناگون، و هزاران هزار انواع حیوانات وحشی و اهلی و درندگان و خزندگان و ماهیان کوچک و بزرگ و موجودات زنده دریایی همه را در بر می‌گیرد.

قابل توجه این‌که آنچه ما از آن سخن می‌گوییم موجودات زنده زمین است در حالی که از تعبیر «فیهما» (در آسمان‌ها و زمین) استفاده می‌شود که جنبندگان زیادی در آسمان‌ها نیز وجود دارد که مطلقاً از دسترس مطالعات دانشمندان ما بیرون است. و نیز قابل توجه این‌که موجودات زنده تنها از نظر ساختمان و طرز زندگی و جنبه‌های مختلف حیات از آیات خدا نیست، بلکه از نظر فوائد گوناگون و برکات زیادی که برای جهان انسانیت به ارمغان می‌آورند نیز آیتی از آیات خدایند. و اگر می‌فرماید: «این آیات برای گروهی است که اهل یقینند» اشاره به کسانی است که آماده پذیرش حق و ایمان آوردن هستند نه افراد لجوج و متکبر و خودخواه.

در دومین آیه مورد بحث، به صورت یک استفهام توییحی، می‌فرماید: «آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟!»، ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾.

و جالب این‌که پشت سر آن اشاره به عظمت آفرینش آسمان، و سپس کوه‌ها

۱. وزن بعضی از نهنگ‌های غول پیکر به یکصد و بیست تن می‌رسد که به گفته نویسنده کتاب «نظری به طبیعت و اسرار آن» (پرفسور لئون برتن) این وزن معادل با وزن هزار و پانصد مرد قوی هیکل! یا بیست و چهار فیل بزرگ است! نامبرده محاسبه‌ای نیز روی وزن اجزای بدن آن کرده: قلب او را ششصد کیلو، خون هشت هزار کیلو، ریه‌ها یک تن، عضلات پنجاه تن، پوست و استخوان و امعا و احشا او را شصت تن برآورد کرده است! (ص ۲۳۸).

و بعد زمین شده است، و قرار گرفتن شتر در کنار این امور، خود دلیل بر اهمّیت خلقت این حیوان چهارپاست.

دقت در حالات این حیوان، نشان می‌دهد، ویژگی‌های مختلفی دارد که او را از چهارپایان دیگر جدا می‌سازد، و با توجه به این ویژگی‌ها به خوبی روشن می‌شود که چرا قرآن، به خصوص روی این موضوع تکیه کرده است از جمله:

۱. مقاومت شتر، بی‌نظیر است، به خصوص در مقابل گرسنگی، و تشنگی.
۲. او در تغذیه، مقید به نوع خاصی از غذا نیست، غالباً از تمام آنچه در بیابان‌ها می‌روید، استفاده می‌کند.

۳. از آن عجیب‌تر این‌که در میان طوفان‌های پرگرد و غبار، و مملو از شن که چشم و گوش انسان را کور و کر می‌کند، می‌تواند به راه خود ادامه دهد.

۴. در شتر، جهاتی جمع است، هم برای سواری و باربری خوب است و هم شیر و گوشت و پوست و کرک آن مورد استفاده می‌باشد.

۵. از عجایب استثنایی این حیوان این است که برخلاف چهارپایان دیگر هنگامی که خوابیده است بار بر او می‌نهند یا سوار او می‌شوند و با یک حرکت از جا برمی‌خیزد و روی پای خود می‌ایستد، در حالی که چنین قدرتی در چهارپایان دیگر نیست.

این‌ها و شگفتی‌ها و ویژگی‌های دیگر سبب شده که به عنوان آیتی از آیات بزر خدا روی آن تکیه شود. فقط آن‌ها که به سادگی از کنار این آیات نمی‌گذرند می‌توانند اسرار آن‌ها را درک کنند فراموش نکنید که جمله ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ﴾ از ماده «نظر» به معنای نگاه کردن است اما نه نگاه عادی، بلکه نگاه کردن همراه با اندیشه و دقت و تفکر است (دقت کنید).

در سومین آیه مورد بحث، ضمن اشاره به منافع مختلف چهارپایان برای انسان‌ها، می‌فرماید: «و در آفرینش چهارپایان برای شما عبرتی است»؛ ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾.

در این جا «عبرت» به صورت «نکره» ذکر شده که دلیل بر اهمیّت فوق‌العاده آن است، به گفتهٔ راغب در کتاب مفردات، «عِبْرَتٌ» از مادّهٔ عَبَرَ (بر وزن ابر) به معنای عبور کردن و گذشتن از حالتی به حالت دیگر است، و از آن جا که شخص عبرت گیرنده حالتی را مشاهده می‌کند و از آن به حقیقتی که قابل مشاهده نیست پی می‌برد به آن عبرت گفته‌اند.

بنابراین مفهوم آیه این است که شما، با مشاهدهٔ اسرار و شگفتی‌های چهارپایان، می‌توانید به معرفت خداوند و عظمت و علم و قدرت مبدأ بزر آفرینش پی ببرید.

سپس قرآن در شرح این معنی، به چهار قسمت از فوائد مهم چهارپایان اشاره کرده، نخست می‌گوید: «از آنچه (از شیر) در درون آن‌هاست به شما می‌نوشانیم»؛ ﴿نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا﴾.

آری شیر، این مادهٔ گوارا که هم نوشیدنی و هم غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات و از لابه‌لای خون و گوشت آن‌ها بیرون می‌آید.

این چه قدرتی است که از لابه‌لای این همه اشیای آلوده چنین غذای پاک و خالص و لذتبخش بیرون می‌فرستد؟ رنگ آن سفید، طعم آن شیرین بوی آن معطر، و از هر نظر گواراست.

سپس به دومین فایدهٔ چهارپایان پرداخته در یک جمله کوتاه و سر بسته می‌فرماید: «و برای شما در آن‌ها منافع بسیار (دیگری) است»؛ ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ﴾.

این تعبیر ممکن است اشاره به پشم و کرک و موی چهارپایان باشد که همیشه انواع لباس‌ها و پوشش‌ها و فرش‌ها را از آن تهیه می‌کنند، و همچنین اشاره به پوست و روده و چرم و استخوان و شاخ آن‌هاست که وسایل مختلف زندگی از آن تهیه می‌شود، حتی مدفوع آن‌ها برای پرورش درختان و تقویت زراعت و گیاهان مورد استفاده است.

و در سومین مرحله به فایده دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «و از (گوشت) آن‌ها می‌خورید»؛ ﴿وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾.

و در آخرین و چهارمین قسمت از این آیه، اشاره به بهره‌گیری از چهارپایان و غیر آن‌ها برای سواری کرده می‌فرماید: «و بر آن‌ها و بر کشتی‌ها، سوار می‌شوید»؛ ﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾.

به این ترتیب خداوند منافع فراوانی در این حیوانات آفریده، و آثار عظمت و لطف خویش را نسبت به انسان با آن نمایان ساخته است.

جالب این‌که: در این جمله از آیه، چهارپایان، دربرابر کشتی‌ها قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که این‌ها کشتی‌های خشکی هستند!^۱

چهارمین آیه مورد بحث، نیز در سلک آیات مربوط به خدانشناسی، و توحید است می‌فرماید: «و همان کسی که همه زوجها را آفرید»؛ ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾.

به نظر می‌رسد که منظور از «ازواج» در این جا جفت‌های نر و ماده از جانوران است، به خصوص که بعد از آن نیز می‌افزاید: «و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرار داد که بر آن سوار می‌شوید»؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾.

در این آیه، آفرینش ازواج از یک سو، و آفرینش چهارپایان برای سواری از سوی دیگر به عنوان نشانه‌هایی از وجود مقدّس خداوند شمرده شده است. سپس از تسخیر این حیوانات نیرومند و قوی پیکر دربرابر انسان سخن به میان آورده می‌فرماید: «تا بر پشت آن‌ها بخوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخرما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم»؛

۱. شبیه همین مضمون در آیات ۵ تا ۸ سورة نحل نیز آمده است که به منافع گوناگون چهارپایان اشاره می‌کند.

﴿لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾.

این یک مسأله ساده نیست، اگر کمترین حال تمرد و پرخاشگری در یکی از آن‌ها بود به هیچ وجه به درد سواری نمی‌خورد بلکه نگهداری آن‌ها در محیط زندگی انسان کار خطرناکی بود.

ما هرگز نمی‌توانیم یک باز شکاری پرخاشگر، و یا حتی یک گربه خشمگین و عصبانی را در کنار خود نگهداریم، با این حال چگونه ممکن است این حیوانات عظیم نیرومند که بعضی شاخ دارند و بعضی دندان‌های برنده و فک قوی، و بعضی پاهای بزرگ و محکم برای کوبیدن و لگد زدن، اگر رام نباشند در کنار خود نگهداریم، و بر آن‌ها سوار شویم؟ و راستی اگر تسخیر الهی نبود «ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم»؛ ﴿مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾.

قابل توجه این‌که نخستین هدف را سوار شدن بر این مرکب‌ها ذکر می‌کند، و هدف متوسط را یاد نعمت‌های پروردگار، و هدف نهایی را معرفت ذات پاک او و تسبیح و تقدیسش می‌شمرد، و همیشه توجه به نعمت‌ها انسان را در مسیر معرفت منعم قرار می‌دهد، همه این مواهب آفرینش بهانه‌ای است برای معرفه الله و مقدمه‌ای است برای شناخت او.

توضیح

شگفتی‌های جهان حیوانات

جهان «حیوانات و چهار پایان» مملو از اسرار و شگفتی‌هاست که از میان آن‌ها به چند قسمت قناعت می‌کنیم.

۱. رام شدن حیوانات

قابلیت برای اهلی شدن حیوانات، یک مسأله بسیار مهم است.

برای پی بردن به اهمیّت هر نعمتی، باید حالتی را که در فرض از دست رفتن آن، حاصل می‌شود مورد توجه قرار داد.

اگر امروز حیوانات اهلی مبدل به حیوانات وحشی شوند، «شتر» مانند یک پلنگ حمله کند و با آرواره‌های نیرومندش انسان‌ها را پاره نماید، و «گاو» شاخ بزند، و اسب‌ها با لگد، پشت و پهلوی کسانی را که به آن‌ها نزدیک می‌شوند بشکنند، آن وقت است که نه تنها این گله گوسفندان و شتران و گاوها، سرمایه موجودی محسوب نمی‌شود، بلکه باید برای نجات از شرّ آن‌ها به هر وسیله نابودکننده‌ای متوسل شویم و عطایشان را به لقایشان ببخشیم.

در توحید مفضّل نیز به این نکته اشاره شده، و بعد از بیان خلقت چهار پایان می‌فرماید: «ثُمَّ مَنَعَتْ الذُّهْنَ وَالْعُقْلَ لِتَذِلَّ لِلْإِنْسَانِ فَلَا تَمْتَنِعَ عَلَيْهِ إِذَا كَدَّهَا الْكَدُّ الشَّدِيدُ وَ حَمَلَهَا الْحِمْلَ الثَّقِيلَ؛ سپس خداوند عقل و هوش را از چهارپایان برداشت تا تسلیم و رام انسان شوند، و هنگامی که زحمات شدید و بارهای سنگین بر آن‌ها تحمیل می‌گردد سرپیچی نکنند».^۱

البته نداشتن عقل و ذهن قسمتی از دلیل رام شدن آن‌هاست، زیرا علاوه بر این خداوند حکیم آن‌ها را چنان آفریده است که به زودی رام می‌شوند و برای همیشه به همان حال باقی می‌مانند.

۲. هوش حیوانات

شاید انتخاب این عنوان بعد از آنچه در بحث گذشته گفته شد عجیب و متناقض به نظر آید، در حالی که چنین نیست، با این‌که حیوانات ظاهراً موجوداتی کم‌هوش یا بی‌هوش هستند، و ما انسان‌ها معمولاً افراد کودن را به چهارپایان تشبیه می‌کنیم، ولی آن‌ها در پاره‌ای از مسائل چنان هوش و درایتی از خود نشان می‌دهند که اعجاب‌آور است.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹۱.

«کرسی مورین» در کتاب «راز آفرینش انسان» می‌گوید: «غالب حیوانات در شب ظلمانی راه خود را پیدا می‌کنند، و به آسانی راه می‌روند، و اگر چشمان آن‌ها در تاریکی کند باشد اختلاف هوای اطراف جاده را درک می‌کنند، و نور بسیار ضعیف ماورای قرمز که از سطح جاده می‌تابد در چشم آن‌ها اثر می‌گذارد».

یکی از زیست‌شناسان معروف به نام «پرفسور هانرمنرو» در کتاب خود در زمینه استعداد پاره‌ای از حیوانات برای معالجه بیماری خویش می‌نویسد:

«بعضی از کشفیات پزشکی از روی معالجات آن‌ها گرفته شده است، مثلاً نوعی مرغ ماهی‌خوار است که به سبب پاهای بلندی که دارد، گاه هنگام پرواز دستجمعی یا نشستن در روی زمین، پاهایش آسیب می‌بیند، او کاملاً به خواص گچ‌گیری و معالجه شکستگی آشنایی دارد، و در ساحل دریا و نقاط باتلاقی که گل آن، آلوده به گچ‌های مخصوص گچ‌گیری است، می‌رود، و پاهایش را در گچ‌های تر، فرو برده، بعد در آفتاب می‌نشیند تا خشک شود، سپس مدتی پاهایش را در همین حال، مراقبت می‌کند تا محل شکستگی کاملاً جوش بخورد».^۱

زیست‌شناسان در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌اند که حشرات بعد از انسان‌ها، از سیستم ارتباطی تکامل یافته‌ای برخوردارند، به ویژه مکالمه و سیستم مخابراتی زنبورها، عجیب‌ترین و کم‌نظیرترین آن‌هاست.^۲

۱. بهترین راه شناخت خدا، ص ۱۹۷.

۲. مجله شکار و طبیعت، شماره ۷۲.

نشانه‌های او در آفرینش اعضای بدن

اشاره

برای این‌که انسان بتواند با خارج از وجود خود رابطه برقرار کند به ابزارهای مختلفی نیازمند است که آفریدگار او را با آن‌ها مجهز ساخته، برای مشاهده شکل و رنگ و کمیت و کیفیت موجودات، حس بینایی و چشم، و برای ضبط انواع صداها، حس شنوایی و گوش، و همچنین حواس دیگر برای درک بوها، سرما و گرما، خشونت و لطافت و....

ممکن نیست کسی در ساختمان این اعضا دقت کند و در برابر قدرت و عظمت آفریدگار آن‌ها سر تعظیم فرود نیاورد، خواه با زبان اعتراف بکند یا نکند.

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

۲. ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۲

۳. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۳

۱. نحل/۷۸.

۲. بلد/۹۸و.

۳. فصلت/۵۳.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: مؤمنون/۷۸؛ یونس/۳۱؛ انعام/۴۶.

ترجمه

۱. و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید.
۲. آیا برای او دو چشم قرار ندادیم، - و یک زبان و دو لب؟!
۳. بزودی نشانه های خود را در اطراف عالم و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

شرح مفردات

«سَمِعَ» در اصل به معنای قوّه شنوایی است، و گاه به خود گوش هم گفته می شود، این واژه گاه به معنای گوش فرا دادن، و اجابت دعوت و قبول و تجسس نیز آمده است، و هنگامی که در مورد خداوند به کار رود به معنای علم و آگاهی او به مسموعات است.

«بَصَرَ» هم به معنای «عضو بینایی» (چشم) و هم به معنای «قوّه بینایی» به کار می رود، این واژه، در معنای نیروی عقل و درک نیز استعمال می شود، و به آن «بصیرت» و «بصیرت» می گویند.

در «مقایس» برای آن دو معنی ذکر شده: یکی آگاهی بر چیزی و دیگر کلفتی و غلظت چیزی، ولی معنای اول که راغب نیز در مفردات آورده، با موارد استعمال این واژه، مناسب تر و صحیح تر به نظر می رسد.

«أَفْتَدَةَ» جمع «فؤاد»، از ماده «فأد» (بر وزن وَعَد) در اصل به معنای بریان کردن است، و لذا به افکار و عقل های پخته، فؤاد گفته می شود، این واژه گاه به معنای

قلب، یا پوسته قلب نیز آمده است، بعضی نیز گفته‌اند که اطلاق این واژه، بر قلب و عقل، هنگامی است که دارای فروغ و روشنایی باشد.

«عَیْن» معانی زیادی دارد، ولی معنای اصل «عین» همان عضو مخصوص بینایی یعنی «چشم» است و گاه به معنای قوه بینایی نیز آمده است، ولی معانی کنایی و مجازی زیادی برای آن است که بسیاری از آن‌ها بر اثر کثرت استعمال به صورت حقیقت درآمده است.

«لسان» نیز به معنای عضو مخصوص سخن گفتن (زبان) است، و به معنای نیروی بیان نیز آمده، و به عنوان کنایه در اشخاصی که گوینده جمعیتی هستند نیز اطلاق شده است.

«شَفَقَةٌ» (بر وزن قَمَر) در اصل به معنای «لب» می‌باشد که به صورت تشبیه «شفتان» (دو لب) به کار می‌رود.

واژه «مشافهه» به معنای رو برو شدن با کسی و از لب‌های او چیزی را شنیدن است، این واژه به معنای ساحل «نهر» و «دریا» نیز آمده است چرا که لبه آن است.

تفسیر و جمع‌بندی

نقش فوق‌العاده ابزار شناخت

در نخستین آیه به عنوان معرفی ذات پاک خداوند و بیان نشانه‌های او در وجود انسان، می‌فرماید: «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید»؛ «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا». این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که صفحه قلب به هنگام تولد از تمام معارف خالی است، ولی بعضی از مفسران گفته‌اند که منظور غیر از علم حضوری انسان به ذات خویش است، یا به تعبیر دیگر منظور علم به اشیاء برون است، و شاهد آن را آیه ۷۰ سوره نحل دانسته‌اند: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»؛ «بعضی از شما به نامطلوب‌ترین (مراحل) عمر می‌رسند، که بعد از

آگاهی، چیزی نمی دانند (و همه چیز را فراموش می کنند) « زیرا در این سن پیری مسلماً انسان از وجود خویش با خبر است ولی این احتمال نیز وجود دارد که نوزاد در آغاز تولد حتی از وجودش خویش بی خبر باشد و اولین چیزی را که باز می یابد وجود خویش است.

سپس می افزاید: «و خداوند برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید»؛ ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

چشم و گوش را برای این قرارداد تا محسوسات را درک کنید، و عقل را برای درک معقولات، و با این سه وسیله شناخت از عالم بیرون وجود خویش آگاه شوید، سپس برای شکر این نعمت ها بپاخیزید و قبل از هر چیز به سراغ شناخت آن خالق بروید که ابزار معرفت و علم را در اختیار شما قرار داد.

در دومین آیه ضمن اشاره به قسمتی از نعمت های بزرگ خداوند بر انسان برای تحریک حس شکرگزاری او که مقدمه «معرفه الله» است می فرماید: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟!»، ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾. چشم هایی که می تواند با آن عالم هستی را ببیند، و عجایب آفرینش را بنگرد، و عجایب صنعت خدا را تماشا نماید، راه را از چاه ببیند، و دوست را از دشمن تشخیص دهد.

سپس می افزاید: «و آیا برای او یک زبان و دو لب قرار ندادیم؟!»، ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾. زبانی که وسیله ارتباط او با دیگران است، زبانی که سبب انتقال علوم و دانش ها از نسلی به نسل دیگر و از قومی به قوم دیگر است، و با آن به راز و نیاز با معبود بر می خیزد.

همچنین لب هایی که نقش مؤثری در تکلم دارند و عهده دار تشکیل مقاطع بسیاری از حرفند و از آن گذشته کمک زیادی به نوشیدن آب و خوردن و جویدن غذا و حفظ رطوبات دهان می کند.

جالب این که بعد از این دو آیه، قرآن سخن از هدایت انسان به خیر و شر می گوید، و می فرماید: «و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم»؛ ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾.

این تعبیر گویا، اشاره‌ای به رابطه چشم و زبان و لب‌ها، با مسأله هدایت و شناخت خیر و شر است، چرا که آن‌ها ابزاری برای این هدف بزرگ محسوب می‌شوند. آخرین آیه مورد بحث که از جامع‌ترین آیات توحید و خداشناسی است نظری به تمام نشانه‌های او در سراسر جهان آفرینش افکنده می‌گوید: «بزودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است»؛ «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ».

«آفاق» جمع «افق» به معنای اطراف است، بنابراین «آفاق ارض» به معنای اطراف زمین و «آفاق آسمان» به معنای اطراف آسمان است، و چون در آیه مورد بحث به صورت مطلق ذکر شده، همه جا را اعم از شمال و جنوب و شرق و غرب جهان شامل می‌شود.

و «انفس» در این جا نیز معنای وسیعی دارد که هم روح را شامل می‌شود و هم جسم، و تمامی اعضای بدن را که موضوع بحث ماست.

در این که ضمیر در «اَنَّهُ الْحَقُّ»، به چه چیز باز می‌گردد؟ ظاهر این است (چنانکه جمعی از مفسران فهمیده‌اند) که منظور «خداوند» است، یعنی آیات آفاقی و انفسی را به آن‌ها نشان می‌دهیم تا حقایق خداوند بر آن‌ها آشکار شود.

تعبیر به آیات، از یک سو، و تعبیر به آفاق و انفس، از سوی دیگر، و آیه بعد از آن که از توحید، سخن می‌گوید، همگی شواهدی برای این تفسیر، محسوب می‌شود، ضمناً این آیه هماهنگ با آیات متعدد دیگری از قرآن مجید است که نشانه‌های خدا را در پهنه آفرینش و وجود انسان ارائه می‌کند.

از آیات گذشته به خوبی نتیجه می‌گیریم که هر یک از اعضای بدن انسان، بلکه هر جزیی از اجزای آن، آئینه تمام نمای حق است، و نشانه مستقل روشنی از علم و قدرت و حکمت و تدبیر خالق جهان محسوب می‌شود.

توضیح

شگفتی‌های اعضای بدن

اگر در جهان، موجودی جز یک انسان نباشد، و در وجود این انسان چیزی جز یک چشم نباشد، همان برای شناخت ذات پاک خداوند و علم و قدرت او کافی است. از میان صدها ویژگی، و ریزه‌کاری عضو بینایی یعنی چشم، کافی است به چند موضوع زیر توجه کنیم تا بدانیم، چه غوغایی در آن برپاست:

الف) عدسی متغیر - عدسی چشم که درست پشت مردمک قرار گرفته، دائماً به‌طور خود کار تغییر شکل می‌دهد، گاه قطر آن بسیار کم (۱/۵ میلیمتر) و گاه چندان زیاد می‌شود که به (۸ میلیمتر) بالغ می‌گردد و به آن اجازه می‌دهد که از صحنه‌های بسیار دور و بسیار نزدیک، عکسبرداری کند.

ب) طبقات هفتگانه چشم - چشم عمدتاً از هفت پرده یا هفت طبقه تشکیل شده است که بنام «صلبیه» (سفیدی چشم) «عِنَبِيَّة» «مَشِيْمِيَّة» «جَلِيدِيَّة» «زُلَالِيَّة» «زُجَاجِيَّة» و «شَبَكِيَّة» نامیده می‌شود که هر کدام ساختمانی مخصوص به خود و وظیفه ویژه‌ای برعهده دارد.

ج) حساسیت در برابر نور - تنظیم نور برای فیلمبرداری و عکاسی یکی از مشکل‌ترین کارهاست، در حالی که چشم با تغییر دادن حساسیت خود در برابر نورهای کم و زیاد قادر است از صحنه‌های مختلف در نور بسیار قوی و نور بسیار ضعیف عکسبرداری دقیق و جالب کند.

د) تحرک فوق‌العاده - عضلاتی که در اطراف کره چشم قرار گرفته با یک اراده برق آسا این دستگاه را در چهار جهت به‌طور کامل گردش می‌دهد، و قدرت مانور آن را برای فیلمبرداری از صحنه‌های اطراف فوق‌العاده زیاد می‌کند.

اگر مجموع این جهات را کنار هم قرار دهیم و کمی پیرامون آن بیندیشیم قطعاً اعتراف خواهیم کرد که سازنده چشم از تمام قوانین مربوط به عدسی‌ها،

و انعکاس نور و مسائل پیچیده دیگری از این قبیل آگاه بوده، و با علم و قدرت بی‌انتهای خود چنین موجود عجیبی را آفریده است.

خلاصه هریک از اعضای ظاهری یا دستگاه‌های داخلی بدن همچون قلب و مغز و عروق و سلسله اعصاب خود داستان مفصل و شگفت‌انگیزی دارند که اگر بخواهیم به ذکر اسرار یک یک آن‌ها پردازیم هفتاد من کاغذ که سهل است هزاران کتاب از اسرار آن‌ها پر می‌شود، چه بهتر که به قصور خود در این زمینه اعتراف کنیم و سر تعظیم بر آستان آفریدگار فرود آریم، و به گفته آن شاعر درباره آفرینش خود مترنم شویم و بگوییم ای انسان:

عجب‌تر از تو ندارد جهان تماشاگاه

چرا به چشم تعجب به خود نظر نکنی!

نشانه‌های او در زندگی اجتماعی انسان

اشاره

بدون شک انسان یک موجود اجتماعی است، و همه چیز خود را در زندگی گروهی می‌یابد، تکامل انسان در جنبه‌های معنوی و مادی، علوم و دانش‌ها، تمدن‌ها و صنایع، آداب و رسوم، همه در پرتو زندگی دستجمعی حاصل می‌شود. ولی نباید فراموش کرد که انسان برای زندگی دستجمعی نیاز به عوامل روانی و جسمانی بسیار دارد، که آفریدگار در اختیار او نهاده، و این بخش از زندگی انسان اگر درست تحلیل شود از عجیب‌ترین آیات خداست.

با این اشاره به سراغ آیاتی از قرآن که روی این امر تکیه می‌کند می‌رویم و گوش جان به سوی آن فرا می‌دهیم:

۱. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱
۲. «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَنْصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: اعراف/۱۸۹؛

انسان/۲؛ حجرات/۱۳.

۱. روم/۲۱.

۲. انفال/۶۳ و ۶۲.

ترجمه

۱. و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان محبت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.
۲. او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تأیید کرد؛ - و دل‌های آن‌ها را با هم، پیوند داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان پیوند دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آن‌ها پیوند ایجاد کرد. زیرا او توانا و حکیم است.

شرح مفردات

«زَوْج» در اصل به معنای حیوان مذکر و مؤنث است که به هر کدام از آن‌ها این واژه اطلاق می‌شود. بعضی از ارباب لغت گفته‌اند معنای «زوج» عبارت از شکلی است که برای او نظیر بوده باشد، مانند اصناف و الوان مختلف، یا چیزی که برای او ضدی وجود داشته باشد، مانند: تر و خشک، مذکر و مؤنث، شب و روز، شیرین و تلخ، و نیز تصریح کرده‌اند که «زوج» به معنای هریک از آن دو فرد است، نه هر دو با یکدیگر، بلکه آن دو را باید «زوجان» گفت، و اطلاق زوج بر هر دو، از کلام جهال و افراد نادان است.^۱

«لَتَسْكُنُوا» از ماده «سکون» در اصل به معنای ثابت شدن چیزی بعد از حرکت است، در «مقایس اللغة» آمده است که اصل آن به معنای آرامش، و حالت خلاف اضطراب و حرکت است، و گاه به تخفیف فشار طوفان و باد و گرما و سرما، و باران و غضب نیز اطلاق می‌شود.

۱. مفردات، مصباح اللغة، التحقيق و لسان العرب.

تفسیر و جمع‌بندی

روح اجتماعی بشر یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی

در سوره «روم» به هنگام بر شمردن آیات و نشانه‌های الهی در هفت آیه^۱ نزدیک به هم که هر کدام با تعبیر «و من آیاته» شروع می‌شود بخشی از نشانه‌های عظمت خدا را در عالم هستی با لحنی گیرا و جذاب و آهنگی لطیف و دلپذیر بیان کرده است که نخستین آیه مورد بحث یکی از آنهاست.

در این آیه، به نخستین سنگ زیر بنای جامعه بشری، یعنی واحد خانواده و علقه و رابطه روحی حاکم بر آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید»؛

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾.

این که در این جا هدف زندگی زناشویی را مسأله بقای نسل نمی‌شمرد، بلکه به دست آوردن آرامش، ذکر می‌کند، آرامشی که از زندگی زناشویی به دست می‌آید، به خاطر آن است که این دو جنس مکمل با یکدیگر، و مایه شکوفایی و نجات و پرورش یکدیگر می‌باشند، به گونه‌ای که هر یک از آن دو، بدون دیگری ناقص است، و از این طریق تکامل خویش را باز می‌یابد.

این آرامش و سکونت، منحصر به جنبه جسمانی نیست، بلکه جنبه روحانی آن، مهم‌تر و قوی‌تر است.

سپس می‌افزاید: «و خداوند و در میانتان محبت و رحمت قرار داد»؛ ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

همان مودت و رحمتی که در حقیقت چسب و ملاط و حلقه اتصال و ارتباط در میان افراد، محسوب می‌شود، و افراد پراکنده و دور افتاده را به هم پیوند می‌دهد، و از آن اجتماعی قدرتمند می‌سازد.

۱. این آیات از آیه ۲۰ این سوره شروع می‌شود و تا ۲۵ (۶ آیه پشت سر هم) ادامه دارد و آیه ۷ آیه ۴۶ همین سوره است.

در پایان آیه، دگر بار روی این نکته توحیدی تکیه کرده می‌فرماید: «به یقین در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

اگر در تشکیل زندگی زناشویی که اولین واحد اجتماعی است، و همچنین جاذبه نیرومند و عجیبی که میان این دو جنس مختلف، آفریده شده، و سپس در تشکیل واحدهای بزرگتر اجتماعی: خانواده، فامیل، طایفه، و عشیره، و سپس شهرها و کشورها و سرانجام، کل جامعه انسانی بیندیشیم، در هر قدم با آیتی از آیات بزرگ خدا روبرو می‌شویم.

«مَوَدَّةً» از ماده «وَدَّ» (بر وزن حُبِّ) به معنای محبت است و نیز به «آرزوی تحقق چیزی» نیز اطلاق می‌شود (و هر دو معنی قریب یکدیگر است). «رَحْمَةً» به معنای حالت نرمشی است که در قلب انسان پیدا می‌شود و او را برای نیکی کردن نسبت به کسی که مورد ترحم است متمایل می‌کند، و مسلماً هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود به معنای انعام و بخشش و احسان است.

در این‌که در میان این دو (مودت و رحمت) در آیه مورد بحث چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، و می‌توان گفت جامع میان همه آن‌ها این است که «مودت» در جایی گفته می‌شود که جنبه متقابل دارد، مانند محبتی که در میان زن و مرد یا دو برادر وجود دارد ولی «رحمت» یکجانبه و ایثارگرانه است، مانند رابطه محبتی میان پدر و مادر و فرزندان خردسال.

در این جا نکته مهمی نهفته شده، و آن این است که در زندگی زناشویی و همچنین در زندگی اجتماعی به طور کلی باید دو گونه رابطه معنوی برقرار باشد: نخست رابطه‌ای که به شکل خدمات متقابل جلوه‌گر می‌شود، و هر فرد یا هر قشری نسبت به افراد و قشرهای دیگر خدمت متقابل دارد.

دیگر «خدمات بلاعوض» است، چرا که همیشه در جوامع انسانی افرادی

خردسال یا ضعیف و از کار افتاده وجود دارند که اگر بخواهند در انتظار خدمات متقابل بنشینند باید همیشه محروم بمانند، این جا ست که برنامه «مودت» جای خود را به «رحمت» می دهد.

در دومین آیه مورد بحث، یکی از دلایل مهم پیروزی پیغمبر اسلام ﷺ را «تألیف قلوب» (پیوند دل‌ها) می شمرد، می فرماید: «او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تأیید کرد؛ و دل‌های آن‌ها را با هم، پیوند داد؛» ﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که برای پیروزی بر مشکلات اجتماعی تألیف دل‌ها لازم است، و خداوند این آمادگی را در بشر آفریده است که اگر این استعداد و آمادگی نبود، تألیفی در میان دل‌ها حاصل نمی شد، و اگر حاصل نمی شد، زندگی اجتماعی بشر مختل می گشت.

سپس به نکته لطیفی اشاره می کند که این تألیف قلوب از طرق مادی امکان پذیر نیست، بلکه تنها از طریق ایمان و معنویت و ارزش‌های والای انسانی، امکان پذیر است، می فرماید: «اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل‌های آنان پیوند دهی، نمی توانستی؛ ولی خداوند در میان آن‌ها پیوند ایجاد کرد؛» ﴿لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ﴾. «زیرا او توانا و حکیم است؛» ﴿إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

درست است که این آیه، در مورد یاران پیامبر ﷺ نازل شده، ولی روشن است که مفهوم آن عام است و همه اهل ایمان را شامل می شود، همان‌گونه که در تفسیرالمیزان نیز به این معنای اشاره شده است.^۱

آنچه در این جا مورد توجه ماست تعبیر به ﴿هُوَ الَّذِي﴾ در آغاز آیه است، که خدا را با مسأله یاری پیامبر ﷺ و تألیف قلوب مؤمنان معرفی می کند و این‌ها را

۱. المیزان، ج ۹، ص ۱۱۸.

از نشانه‌های وجود حق می‌شمرد، الفتی که مافوق همه الفت‌هاست، و حتی برتر از پیوندهای نسبی و سببی و خویشاوندی است، و لذا پیوندهای قبیلگی که در عصر جاهلیت، به خاطر تعصب‌های شدید قویترین پیوند موجود در جامعه عرب بود، تحت الشعاع پیوند ایمان و تقوا قرار گرفت، و به گونه‌ای باور نکردنی، بر همه پیوندها و الفت‌های دیگر تسلط یافت، و آثار این الفت روحانی و معنوی در تمام زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها نمایان گشت، و به سرعت جهان در برابر عظمت آنان سر فرود آورد.

توضیح

آیا جامعه هم روح دارد؟

تنها جاننداری که زندگی او به صورت دستجمعی نامحدود و در حال پیشرفت و تکامل است نوع انسان می‌باشد، و دلیل این وسعت و تحول حاکمیت علم و عقل بر زندگی اجتماعی اوست.

در این جا بحث‌های فراوانی است که اگر بخواهیم وارد آن‌ها بشویم از شکل بحث تفسیری خارج خواهیم شد ولی یادآوری چند نکته لازم بنظر می‌رسد.

۱. سرچشمه تمایل انسان به زندگی اجتماعی چیست؟ در این جا نظرات مختلفی است، آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که مخلوطی است از انگیزه‌های «غریزی» و «عاطفی» و «فکری» عقل می‌گوید تکامل تنها در سایه زندگی دسته‌جمعی ممکن است خواه تکامل معنوی باشد یا مادی.

از سوی دیگر، انسان انگیزه‌ای از درون خود و عواطفش به سوی این زندگی می‌یابد، از تنهایی رنج می‌برد، و از گفت‌وگو و نشست و برخاست با یاران هم‌دل بزرگترین لذت را احساس می‌کند.

۲. اسلام زندگی اجتماعی بشر را به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول شناخته، و نه تنها در روابط سیاسی و اقتصادی که حتی در مسأله عبادت‌ها که رابطه خلق

با خالق است آن را محترم شمرده، و برای عبادت‌های دسته‌جمعی (نماز جماعت، نماز جمعه و مراسم حج) ارزش بی‌نظیری قائل شده است.

۳. تحقق زندگی اجتماعی بشر مطلب ساده‌ای نیست، در این جا دست قدرت خداوند به یاری نوع انسان آمده، و برنامه‌ریزی دقیق را از نظر تألیف قلوب، و تقسیم استعدادهای فکری و جسمی و انواع ذوق‌ها و هنرها کرده، و نوع انسان را از مواهب عظیمی بهره‌مند نموده که بدون آن چرخ‌های اجتماعی بشری هرگز گردش نخواهد کرد، و مجموعه این امور است که گاهی از آن به «روح اجتماع» تعبیر می‌شود و گرنه می‌دانیم اجتماع روی خاصی غیر از آنچه گفته شد ندارد.

راستی چه کسی این روح اجتماعی را با تمام ویژگی‌هایش برای حرکت دادن انسان در مسیر تکامل ایجاد کرده است؟

به همین دلیل است که آیات فوق این امور را از نشانه‌های عظمت و علم و قدرت خدا می‌شمرد.

کلمه ختام

از مجموع آنچه در بحث‌های مختلف این کتاب آمد به خوبی این حقیقت روشن شد که یار بی‌پرده از در و دیوار ظاهر گشته، و جلوه‌های خود را در همه موجودات جهان نشان داده، و در پیشانی هر موجودی اسما و صفات او نقش بسته است.

ای جلوه‌گر از هر در و دیوار تویی تو

ظلمت بود این عالم و انوار تویی تو!

نور تو بود جلوگر اندر همه اشیا

هر لحظه به صد جلوه نمودار تویی تو!

گرچه راه‌ها به سوی خدا هرگز محدود نیست؛ و به گفته بعضی از دانشمندان به تعداد خلائق، راه به سوی او وجود دارد: «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ». ولی عمده‌تاً پنج راه عقلی و یک راه فطری برای اثبات ذات پاک او در پیش داریم. راه‌های عقلی عبارت‌اند از:

۱. برهان نظم ۲. برهان حرکت ۳. برهان وجوب و امکان (فقر و غنی)
 ۴. برهان علت و معلول ۵. برهان صدیقین ۶. راه فطرت و سیر درون؛
- گسترده‌ترین برهانی را که قرآن در برابر مخالفان مطرح نموده؛ همان برهان نظم است و به خاطر همین گستردگی بخش زیادی از مباحث گذشته به شرح این برهان در قرآن مجید گذشت.
- اکنون به سراغ سایر طرق قرآنی در زمینه براهین اثبات وجود خداوند رفته، سپس به مسأله فطرت، در پرتو رهنمودهای قرآن می‌پردازیم.

اشاره

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در حال دگرگونی دائم است، هیچ موجودی در یک حال نمی‌ماند، و همه چیز در حال تغییر است. این دگرگونی‌ها و حرکت‌ها که بر ظاهر و باطن جهان حاکم است به خوبی نشان می‌دهد که نقطه ثابتی در این جهان، وجود دارد که همه این دگرگونی‌ها و حرکات از آن جا سرچشمه می‌گیرد، و همه چون پرگار بر گرد آن مرکز ثابت می‌گردند.

اصولاً تغییر و حرکت موجودات گواه روشنی بر حدوث آنهاست، و حدوث آنها دلیل بر وجود خالق است با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق برخی مفسران به آیه ۸۸ سوره نمل و آیه ۲۹ سوره الرحمن استدلال کرده‌اند که به نظر دلالت این آیات بر مدعی روشن نیست.^۲

۱. انعام/۷۵-۷۹.

۲. برای توضیحات بیشتر به اصل کتاب پیام قرآن، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱ مراجعه کنید.

ترجمه

و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند؛ و) اهل یقین گردد. - هنگامی که (تاریکی) شب او را فرا گرفت، ستاره ای را مشاهده کرد؛ گفت: این پروردگار من است؟! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می شکافت، گفت: این پروردگار من است؟! اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود.

و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت، گفت: این پروردگار من است این (که از همه) بزرگتر است؟! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می دهید، بیزارم. من روی خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ در حالی که ایمان من خالص است؛ و از مشرکان نیستم.

شرح مفردات

«أَفَلَّ» و «أَفَلَّتْ» از ماده «أَفُول» به گفته جمعی از ارباب لغت به معنای پنهان شدن است، ولی راغب در مفردات دقت بیشتری به خرج داده، و می گوید: افول به معنای پنهان شدن اجسام نورانی، مانند آفتاب و ماه است، و مطلب همان گونه است که راغب گفته، زیرا به هنگام اطلاق این لفظ همین معنا به ذهن متبادر می شود.

«بازَغْ» و «بازِغَةَ» از ماده «بُزُوغ» به معنای طلوع و گسترش نور است، و به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای جاری ساختن خون حیوان به منظور مداواست، سپس به معنای طلوع به کار رفته است.

«كُوَكَّبَ» از ماده «وَكَبَّ» یا «كُوَبَّ» است، و بسیاری آن را به معنای «ستاره»

تفسیر کرده‌اند، ولی راغب در مفردات آن را به معنای «ستاره به هنگام طلوع» تفسیر می‌کند.

این واژه گاهی به افراد جوان و زیبا، و یا قسمت مهم هر شیء و همچنین بزر یک جمعیت، اطلاق شده، ولی ظاهراً همه این‌ها معانی مجازی است. «قَمَرٌ» به معنای «ماه» گرچه معروف است، ولی بسیاری از اهل لغت تصریح کرده‌اند که واژه «قمر» به ماه شب سوم به بعد، تا دو شب آخر، اطلاق می‌شود، و در دو شب اول و دو شب آخر به آن «هلال» می‌گویند. «شَمْسٌ» این واژه نیز گرچه معنای مشهوری دارد (خورشید) ولی در لغت عرب هم به قرص آفتاب شمس گفته می‌شود، و هم به نوری که از آن پخش می‌شود.

تفسیر و جمع‌بندی

منطق نیرومند ابراهیم در برابر بت پرستان

در نخستین آیه سخن از ارائه «ملکوت» آسمان‌ها و زمین از سوی خداوند به ابراهیم است، تا از مشاهده آن‌ها روح یقین در او زنده شود، و ایمان فطریش جان تازه‌ای بگیرد، می‌فرماید: «و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند؛ و) اهل یقین گردد»؛ ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱.

منظور از «ارائه ملکوت آسمان‌ها و زمین» همان مشاهده حاکمیت و مالکیت خداوند بر جهان هستی از طریق مطالعه موجودات متغیر در این عالم است.

۱. بعضی از مفسران گفته‌اند تشبیه آیه فوق اشاره به این است همان‌طور که ملکوت آسمان‌ها و زمین را به توای «پیغمبر اسلام» نشان دادیم به «ابراهیم» نیز ارائه نمودیم (بنابراین، آیه، جمله‌ای در تقدیر دارد).

این حاکمیت مطلق و مالکیت مسلم خداوند بر جهان همان است که در آیات بعد بیان شده، و در حقیقت این آیات به صورت بیان «اجمالی» و «تفصیلی» است.

در آیات بعد نخست از ستارگان شروع می‌کند و استدلال ابراهیم علیه السلام را درباره نفی مذهب ستاره پرستان چنین شرح می‌دهد: «هنگامی که (تاریکی) شب او را فرا گرفت، ستاره ای را مشاهده کرد؛ گفت: این پروردگار من است؟!»، ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾.

تعبیر به «رَعَا كَوْكَبًا» به نظر می‌رسد اشاره به ستاره بسیار درخشانی باشد که نظر او را به خود جلب کرد، و با توجه به این که ستاره «زهره» در آغاز شب طلوع می‌کند، و «کوکب» به معنای «ستاره در هنگام طلوع» می‌باشد، مؤید تفسیری است که بیشتر مفسران آنرا انتخاب کرده‌اند که آن ستاره، ستاره زهره یا مشتری بوده است که جزء خدایان مشرکان محسوب می‌شدند، به خصوص این که در روایتی نیز از امام صادق علیه السلام آمده است که این ستاره، ستاره زهره بوده است.

به هر حال مدّت زیادی نگذشت که این ستاره غروب کرد در این هنگام ابراهیم گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم»، ﴿لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾.

بار دیگر ابراهیم متوجه طلوع «ماه» شد که صفحه آسمان و زمین را با نور جالب و زیبای خود روشن ساخت، در این جا ابراهیم گفت: «این پروردگار من است»، ﴿هَذَا رَبِّي﴾.

اما طولی نکشید که ماه نیز به سرنوشت آن ستاره گرفتار شد، و صفحه آسمان را بار دیگر در تاریکی فرو برد، در این هنگام ابراهیم که در تلاش برای یافتن معبود و پروردگار حقیقی بود گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود»، ﴿لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾.

و به این ترتیب روشن ساخت که برای رسیدن به حق تنها تلاش و کوشش انسان کافی نیست، بلکه باید امدادهای الهی نیز شامل حال او گردد.

سرانجام شب به پایان رسید، و ناگهان خورشید فروزان با چهرهٔ پرفروغ خود، سر از افق مشرق برداشت، و اشعهٔ طلایی خود را بر کوه و بیابان فرو ریخت. «و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت، گفت: این پروردگار من است این (که از همه) بزرگتر است!»؛ ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾.

ولی با پایان گرفتن روز، و افتادن خورشید، در چاه تاریک شب فریاد ابراهیم بلند شد و گفت: «ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می دهید، بیزارم»؛ ﴿فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾. من از افول و غروب همهٔ این‌ها فهمیدم که مخلوقاتی بیش نیستند، من از این‌ها فهمیدم که در پشت این صحنه، قدرت ثابتی پنهان است که هرگز افول و غروب و دگرگونی در ذات پاکش راه ندارد. سپس افزود:

«من روی خود رابه سوی کسی متوجه کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ در حالی که ایمان من خالص است؛ و از مشرکان نیستم»؛ ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

فردی مانند ابراهیم، با توجه به مقام عصمت انبیاء حتی قبل از بعثت، چگونه ممکن است چنین سخنانی که ظاهرش شرک آلود است بر زبان براند؟ پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد:

نخست این‌که: به قرینه ذیل آیات که می گوید: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾؛ «ای قوم من! به یقین من از آنچه همتای خدا قرار می دهید، بیزارم». در مقام بحث و گفت‌وگو و مجادله با مشرکان بوده است.

نخست ابراهیم ظاهراً با آن‌ها همصدا می شود، تا سستی اعتقاد و منطقتشان را به هنگام افول این کواکب آسمانی، به آن‌ها نشان دهد، و این طرز بحث بسیار مؤثر و نافذ و دلپذیر است، و به هیچوجه با مقام توحید و معرفت ابراهیم مخالف نیست.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ سؤال مأمون که این آیات را مخالف عصمت انبیا می‌پنداشت آمده است که فرمود: «ابراهیم علیه السلام با سه گروه از مشرکان روبرو شد، گروهی زهره را می‌پرستیدند و گروهی ماه و گروهی آفتاب را و او این سخنان را به عنوان استفهام و استخبار مطرح کرد».^۱

تفسیر دیگر این‌که ابراهیم این سخنان را به صورت بیان یک فرض مطرح کرد، فرضی که محققان در موقع تحقیق غالباً با آن روبرو هستند.

توضیح این‌که: گاه انسان مطلبی را از طریق یک استدلال وجدانی و شواهد فطری به دست آورده، ولی می‌خواهد آن را در قالب یک برهان عقلی بریزد، در این جا به فرض‌های مختلفی رو می‌آورد، و لازمه هر یک از آن‌ها را می‌سنجد، تا سرانجام به مقصود برسد.

رابطه افول و حدوث

ابراهیم علیه السلام از افول و غروب کواکب و خورشید و ماه استدلال بر نفی الوهیت آن‌ها کرد، و گفت: چنین موجوداتی ممکن نیست خدای جهان باشند، سخن در این است که این رابطه را چگونه می‌توان توضیح داد؟

در این جا بیانات مختلفی وجود دارد:

۱. «افول» نشانه تغییر است، و تغییر دلیل بر ناقص بودن یک موجود است، زیرا یک موجود کامل از تمام جهات، نه حرکت در آن تصوّر می‌شود، نه تغییر، زیرا نه چیزی را از دست می‌دهد، و نه چیزی را به دست می‌آورد، چرا که او کمال مطلق است، و موجود ناقص نمی‌تواند واجب الوجود باشد.
۲. موجودی که دارای «افول» است در معرض حوادث است، و چیزی که معرض حوادث است نمی‌تواند قدیم و ازلی و واجب الوجود باشد.

۱. عیون اخبار الرضا با تلخیص (طبق نقل تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۰۵).

۳. هر حرکتی نیاز به محرکی از خارج دارد و اگر آن محرک نیز خود دارای حرکت باشد باز باید در جست‌وجوی محرک دیگری باشیم، تا به وجودی رسیم که مطلقاً در آن حرکت وجود نداشته باشد.

۴. حرکت، به خصوص حرکت به سوی افول، نشان می‌دهد که جهان ماده رو به فناست و چیزی که رو به فناست حتماً ابدی نیست، و چنین موجودی قطعاً ازلی نبوده، و نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد.

هریک از این‌ها می‌تواند مورد توجه و استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام باشد و ممکن است گفتار ابراهیم علیه السلام اشاره ظریفی به همه آن‌ها باشد.

توضیحات

۱. برهان حرکت و مقدمات آن

برای فهم صحیح برهان حرکت، و چگونگی استفاده از آن در مسأله اثبات وجود خداوند توجه به امور زیر اجمالاً لازم است:

الف) تعریف حرکت.

ب) وجود حرکت.

ج) ارکان حرکت.

د) مقولاتی که در آن حرکت واقع می‌شود.

الف) تعریف حرکت: برای حرکت تعریف‌های متعددی ذکر کرده‌اند که از همه روشنتر دو تعریف زیر است:

۱. خارج شدن تدریجی چیزی از قوه به فعل.

۲. زوال و حدوث مستمر.

هنگامی که قطره‌های باران از آسمان به زیر می‌افتد یا گیاهی می‌روید، یا میوه‌ای به تدریج می‌رسد، در تمام این موارد جسم دارای یک وضع فعلی است، و در عین حال استعداد و قابلیت آن را دارد که وضع دیگری به خود بگیرد،

هنگامی که وضع موجود را به تدریج از دست می‌دهد و وضع جدید را به خود می‌گیرد (و آنچه را که بالقوه داشته، فعلیت می‌یابد) آن موجود طی یک رشته زوال و حدوث مستمر از آن حال به حال جدید منتقل شده است.

از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که اگر چیزی فعلیت کامل و وجود مطلق داشته باشد حرکت در آن متصور نیست، بلکه ثبات کامل بر آن حکمفرماست، و به تعبیر دیگر: حرکت همیشه با نوعی نقصان همراه است بنابراین در ذات پاک خداوند حرکت مطلقاً راه ندارد.

ب) وجود حرکت: برای اثبات وجود حرکت با مشکل مهمی روبرو نیستیم، چونکه این امر از بدیهیات است، ما پیوسته با چشم یا حواس دیگر وجود حرکاتی را در خارج به روشنی می‌یابیم، بنابراین، دلائلی که بعضی از منکران وجود حرکت (مانند ذنون فیلسوف یونانی و پیروان او به هم بافته‌اند) سخنانی بی‌ارزش و بر ضد یک امر بدیهی است.

ج) ارکان حرکت: فلاسفه برای حرکت شش رکن ذکر کرده‌اند:

۱. مبدأ ۲. منتهی ۳. محرک ۴. متحرک ۵. موضوعی که حرکت در آن واقع می‌شود ۶. زمانی که حرکت در آن رخ می‌دهد.

د) اموری که حرکت در آنها واقع می‌شود: فلاسفه پیشین معتقد بودند که از میان مقولات نه‌گانه عرضیه^۱ حرکت تنها در چهار مورد رخ می‌دهد.

۱. حرکت در «مکان» (مانند حرکت قطرات باران و حرکت اتومبیل در جاده)

۲. حرکت در «کمیت» (مانند افزایش حجم گیاه در حال نمو)

۳. حرکت در «وضع» (مانند حرکت کره زمین به دور خود)

۴. حرکت در «کیفیت» (مانند تغییر تدریجی رنگ و بو و طعم یک میوه).

۱. مقولات نه‌گانه عرضیه عبارتند از «کم»، «کیف»، «وضع»، «متی»، «این»، «آن یفعل» و «آن ینفعل»، «ملک» و «اضافه» که شرح آن در جای خود داده شده است.

آن‌ها عقیده داشتند که حرکت در غیر این چهار موضوع وجود ندارد (و به طریق اولی در جوهر اشیاء امکان‌پذیر نیست).

ولی صدرالمتألهین فیلسوف معروف اسلامی نظریه جدیدی را ابراز کرد، و گفت حرکت در جوهر اشیاء نه تنها محال نیست، بلکه هیچ حرکتی در عوارض بی‌آن‌که متکی به حرکت در جوهر باشد ممکن نیست، یا به تعبیر دیگر «حرکات عرضی» از «حرکت در جوهر» سرچشمه و مایه می‌گیرد.

صدرالمتألهین معتقد است که وجود بر دو گونه می‌باشد.

اول: وجودی که دارای قرار و ثبات است، و مطلقاً حرکت در آن نیست نه در ذاتش و نه در صفاتش.

دوم: وجودی که ذاتاً سیال و مواج است، یعنی سیلان جزء ذات او محسوب می‌شود، و هرگز قرار و آرام ندارد.

و به تعبیر دیگر این موجودات سیال در هر لحظه وجود تازه‌ای دارند، و چیز جدیدی هستند، ولی چون یکنوع «اتصال» در میان آن‌ها برقرار است وجود واحدی محسوب می‌شوند.

۲. راه یافتن به وجود خدا از طریق برهان حرکت

بدون شک حرکت منحصر به حرکت جوهری نیست، و به همین دلیل برهان حرکت برای اثبات ذات واجب الوجود محدود به بحث حرکت جوهری نمی‌باشد، هرچند با قبول حرکت جوهری، برهان حرکت در مسأله خداشناسی روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد.

توضیح این‌که: حرکت جوهری می‌گوید سراسر جهان ماده یکپارچه حرکت است، یعنی دائماً حادث و نو می‌شود، و هر لحظه وجود جدیدی است، این حدوث مستمر، وابستگی مستمر جهان را به یک مبدأ غیر حادث، یعنی واجب‌الوجود ازلی و ابدی را ثابت می‌کند.

از این بیان نتیجه جالبی می‌توان گرفت و آن این‌که آفرینش جهان تنها در آغاز نبوده، بلکه هر لحظه آفرینش جدیدی است، پس نیاز جهان به یک علت ازلی و ابدی تنها در آغاز نیست، چرا که هر لحظه‌اش آغازی و خلقتی مستمر دارد، زیرا در عمق مفهوم حرکت این معنا نهفته است.

به این ترتیب از مسأله حرکت جوهری نه تنها نیاز جهان به وجود واجب الوجود در آغاز پیدایش ثابت می‌شود که در بقاء نیز این نیاز استمرار دارد، بلکه مطابق نظریه حرکت جوهری اصولاً بقا مفهومی ندارد، و دائماً حدوث است، منتها حدوثی است به هم پیوسته و یکپارچه، و اگر واژه بقاء بر آن اطلاق می‌کنیم نیز به خاطر همین به هم پیوستگی است.

در این جا تشبیه ناقصی برای رابطه اشیاء با مبدأ ازلی جهان می‌توان ذکر کرد که موجودات جهان به لامپ‌هایی می‌ماند که به خاطر ارتباط دائم با منبع مولد برق به وجود خود ادامه می‌دهد.

۳. جهان متغیر است و هر متغیری حادث

بسیاری از متکلمان (علمای عقائد) در مسأله اثبات وجود خدا روی این دلیل (دلیل تغییر) تکیه کرده‌اند.

توضیح این‌که: در جهان ماده هیچ چیز به حالت یکنواخت خود باقی نمی‌ماند و همه اشیاء بدون استثناء در حال تغییرند.

از سوی دیگر: تغییر و حرکت مسلماً یک امر حادث است، و از آن‌جا که ماده دائماً دستخوش این تغییرات و دگرگونی‌هاست باید خود آن هم حادث باشد، زیرا ممکن نیست ماده ازلی باشد و از ازل معرض حوادث گردد، چرا که لازمه این سخن جمع میان «حدوث» و «ازلیت» است، و می‌دانیم این دو با هم تضاد دارد. (دقت کنید)

این مسأله به صورت لطیفی در حدیثی از امام صادق علیه السلام در برابر «ابن ابی العوجاء» مادی طرح شده است.

امام علیه السلام به او فرمود: «اسْئَلْ عَمَّا شِئْتَ؛ از هر چه می خواهی سؤال کن». ابن ابی العوجاء گفت: «ما الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْأَجْسَامِ؟؛ دلیل بر حدوث اجسام چیست؟».

امام فرمود: «إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَ لَا كَبِيراً إِلَّا إِذَا ضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ، وَ فِي ذَلِكَ زَوَالٌ، وَ انْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى، وَ لَوْ كَانَ قَدِماً مَا زَالَ وَ لَا حَالٌ، لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوجَدَ وَ يَبْطُلَ، فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ، وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْقَدَمِ، وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَ الْحَدُوثِ وَ الْقَدَمِ وَ الْعَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ؛ من هیچ موجود کوچک یا بزرگی را نیافتیم مگر این که هنگامی که همانندش به آن ضمیمه شود بزرگ تر خواهد شد، و به این ترتیب از حالت نخستین به حالت دیگری منتقل می شود، و اگر این وجود، قدیم و ازلی بود هرگز زوال و انتقالی نداشت، زیرا چیزی که زوال و انتقال دارد جائز است موجود و معدوم شود پس با «وجودش بعد از عدم» داخل در «حادث» شده، و با «بودنش در ازل» «قدیم» محسوب می شود، در حالی که هرگز وصف «ازلیت» با «حدوث» و «قدم» با «عدم» در شیء واحد جمع نمی شود»^۱.

۴. حدوث جهان از طریق قوانین علمی امروز

در مبحث های علمی امروز (به خصوص بحث «ترمودینامیک» و قانون دوم آن که قانون «آنتروپی» یا «کهولت» و «فرسایش» نامیده شده) این مطلب به ثبوت رسیده است که:

«همواره حرارت از اجسام گرم به طرف اجسام سرد جاری می شود، و این

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۷۷ باب حدوث العالم.

جریان نمی‌تواند خود به خود به طور معکوس انجام گیرد، در حقیقت «انتروپی» نسبت نیروی غیر قابل استفاده به نیروی قابل استفاده است، و از طرفی ما می‌دانیم که این انتقال و انتروپی در مجموعه جهان رو به افزایش است. حال اگر جهان ازلی بود از مدت‌ها پیش حرارت تمام اجسام با هم مساوی می‌شد، و نیروی قابل استفاده‌ای باقی نمی‌ماند، در نتیجه هیچ فعل و انفعال شیمیایی در تمام جهان انجام نمی‌گرفت، و حیات در روی زمین غیر ممکن می‌شد، ولی ما می‌بینیم که فعل و انفعالات شیمیایی ادامه دارد، و حیات در روی زمین ممکن است، پس «علوم» بدون قصد و توجه، ثابت می‌کنند که جهان ابتدایی داشته، و به این ترتیب ضرورت وجود خدا را ثابت می‌کنند، چون هیچ شیء حادثی نمی‌تواند خود به خود حادث شود، بلکه برای حدوث آن محرک نخستین لازم است»^۱.

از مجموع این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که علوم تجربی نیز از طرق مختلف مسأله حدوث جهان را اثبات کرده و از این‌جا ضرورت وجود یک خالق ازلی و ابدی برای تفسیر پیدایش عالم هستی روشن می‌شود. (دقت کنید)

۱. کتاب «اثبات وجود خدا» مقاله «ادوارد لوترکیسل»، ص ۵۵ (با مختصری تلخیص).

سوم

اشاره

اساس برهان «وجوب و امکان» یا «غنا و فقر» بر این است که ما هنگامی که به خود و سایر موجودات این جهان نگاه می‌کنیم آن‌ها را سراپا نیاز و حاجت می‌بینیم، نیاز و حاجتی به بیرون وجود خود. بدیهی است نمی‌توان قبول کرد که جهان هستی مجموعه‌ای از نیاز و فقر باشد، این نیاز و فقر عمومی جهان دلیل بر وجود یک منبع عظیم بی‌نیاز است، ما آن منبع را «خدا» (الله) می‌نامیم.

یا به تعبیر دیگر هر موجودی را در این جهان وابسته می‌بینیم، این وابستگی نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش رود، و جهان مجموعه‌ای از وابسته‌ها باشد، این خود دلیل بر این است که در عالم ذات مستقلی قائم بالذات وجود دارد که همه این «وابسته‌ها» به او بسته‌اند و بر او تکیه دارند.

با این اشاره به آیه زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

علاوه بر آیه فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: محمد/۳۸؛

الرحمن/۲۹.

۱. فاطر/۱۵. تعبیر به «إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (و شبیه آن) در مجموع در ده آیه از قرآن مجید آمده است (بقره/۲۶۷؛ ابراهیم/۸؛ حج/۶۴؛ لقمان/۱۲؛ حدید/۲۴؛ ممتحنه/۶؛ تغابن/۶؛ نساء/۱۳۱ و آیه فوق) و توصیف خدا به «غنا» نیز در آیات بیشتری آمده است، و این تأکید و تکرار قرآن در این زمینه حاکی از محتوای مهم این تعبیر است.

ترجمه

ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است.

شرح مفردات

«فُقَرَاءُ» جمع «فَقِيرٌ» به گفتهٔ راغب در مفردات در اصل به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته باشد، و از آن جا که افراد تهی دست همانند کسی هستند که گرفتار شکستگی ستون فقرات شده‌اند این واژه بر آن‌ها اطلاق شده است. برای «فقر» چهار مورد استعمال ذکر کرده‌اند:

۱. نیازهای ضروری که همه انسان‌ها را شامل می‌شود، بلکه تمام موجودات جهان را، و آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» را اشاره به آن می‌دانند.
 ۲. نیاز به حداقل وسایل زندگی، و آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» را اشاره به آن می‌دانند.

۳. فقر نفسانی به معنای طمع که در حدیث معروف بمنزله کفر شمرده شده است: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» و در مقابل آن غنای نفس است.

۴. نیاز به خداوند که در حدیث معروف آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ وَلَا تُفْقِرْنِي بِالْإِسْتِغْنَاءِ عَنْكَ؛ خداوند! مرا به احساس نیاز به خودت بی نیاز کن، و با احساس بی‌نیازی از تو نیازمند مگردان».^۱

«غَنَى» از مادهٔ «غنا» به معنای بی‌نیازی، و نقطه مقابل فقر است، و لذا همان موارد استعمال چهارگانه را برای او ذکر کرده‌اند:

۱. غنا به معنای عدم احتیاج به هیچ چیز و این مخصوص خداست.
۲. عدم کمبود در وسایل ما یحتاج زندگی.

۱. مفردات راغب مادة «فقر».

۳. غنا و بی‌نیازی نفس یعنی قناعت.

۴. بی‌نیازی از خداوند، و این معنا محال است، ولی گاه این پندار برای بعضی از انسان‌ها پیدا می‌شود و همان سبب طغیان او می‌گردد: ﴿كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى﴾^۱.

تفسیر و جمع‌بندی

همه نیازمند اویند

آیه مورد بحث همه انسان‌ها را بدون استثنا مخاطب ساخته می‌گوید: «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید»؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾. «فقر» در این جا معنای وسیعی دارد که شامل هرگونه نیاز در تمام وجود و هستی می‌شود. و چون همه این امور از سوی خداست ما سر تا پا نیازمند او هستیم. هر نفسی که فرو می‌رود و بر می‌آید محصول هزاران عامل است که تا دست به دست هم ندهند انجام نمی‌شود، و همه این عوامل مواهب الهی هستند، پس در هر نفسی هزاران نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب!

این فقر و نیاز، در اعماق ذات همه انسان‌ها، بلکه تمامی موجودات، نفوذ کرده است، نه تنها در مسأله رزق و نیازهای گذران زندگی به او محتاجند که وجودشان لحظه به لحظه باید از ناحیه فیض او برسد که «اگر نازی کند یکدم، فرو ریزند قالب‌ها!». و لذا در پایان آیه می‌افزاید: «تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است»؛ ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

بنابراین او هرگز نیازی به عبادات و اطاعت ما ندارد، و نه حاجتی به مدح و ثنا، بلکه اطاعت و عبادت و مدح و ثنای ما نیز گوشه‌ای از نیازهای ما به اوست و سبب تکامل معنوی و روحانی ما.

۱. علق/ع۶۷.

درک این حقیقت به انسان‌ها درس توحید و یکتاپرستی می‌دهد که جز بر آستان او سر ننهند، و در مقابل غیر او سر تعظیم و تسلیم فرود نیاورند. و همچنین توجه به این حقیقت اثر عمیقی در تربیت انسان دارد، از یکسو او را از مرکب غرور و خودپرستی پیاده می‌کند، از سوی دیگر او را از رنگ همه تعلقات آزاد می‌سازد، و از غیر او بی‌نیاز می‌کند، و با این دید و درک هرگز در عالم اسباب گم نمی‌شود، و پیوسته چشم به درگاه مسبب الاسباب دوخته است. در این جا توجه به دو مطلب لازم است: نخست این‌که در این جا خداوند بعد از توصیف به «غنی» توصیف به «حمید» شده است، که نشانه وجود نکته مهمی در آن است، این نکته ممکن است آن باشد که بسیاری از اغنیا دارای صفات مذموم، مانند کبر و غرور و حرص و بخلند، تا آن‌جا که عنوان «غنی» در بسیاری از اذهان مسأله ظلم و کبر و بخل را تداعی می‌کند، ولی خداوند در عین غنا رحیم و مهربان و بخشنده و بخشایشگر است.

دیگر این‌که در این آیه مخاطب فقط انسان‌ها هستند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ چرا از موجودات دیگر که آن‌ها نیز فقیر الی الله اند سخنی به میان نیامده؟ بسیاری از مفسران گفته‌اند این به خاطر وسعت نیاز انسان است، زیرا هر موجودی که کاملتر است برای طی مسیر خود نیاز بیشتری دارد، و احساس نیاز بیشتری می‌کند، همان‌گونه که در نیازهای مادی چنین است، یک «پرنده» به مختصری آب و دانه و آشیانه‌ای بسیار ساده قانع است، در حالی که انواع غذاها و لباس‌ها و خانه‌ها و کاخ‌ها روح «انسان» را سیراب نمی‌کند.

توضیحات

۱. برهان وجوب و امکان از نظر فلسفی

این برهان از جمله براهینی است که برای همه قابل درک است، ما هنگامی که به وجود خود باز می‌گردیم، خود را سراسر نیاز می‌بینیم، انسان با مشاهده این

نیاز با یک الهام درونی به این جا می‌رسد که در این جهان منبعی از غنا و بی‌نیازی وجود دارد که همگان دست نیاز به سوی او دراز می‌کنند، و او همان کسی است که خدایش می‌نامیم.

در تعبیرات فلسفی و بحث‌های متکلمین، وجود را بر دو قسم، تقسیم می‌کنند: «ممکن» و «واجب»، واجب الوجود، وجودی است که هستیش از ذات خویش است، و مطلقاً نیازی در ذات پاک او نیست، در حالی که ممکن در ذات خود چیزی ندارد، و نیازمند است.

به همین دلیل احتیاج ممکن را به علت، جزء قضایای بدیهی و اولی شمرده‌اند که نیازی به اقامه برهان ندارد، و اگر کسی در این سخن تردید کند حتماً به خاطر آن است که مفهوم ممکن را درست درک نکرده است.

زیرا اگر معنای امکان را بشکافیم نیاز به علت در آن نهفته است، زیرا «ممکن» وجودی است به اصطلاح «لا اقتضاء»، یعنی در ذاتش نه اقتضای وجود است، و نه اقتضای عدم، و با توجه به این بی‌تفاوتی ذاتی، عاملی برای وجود و عدمش لازم دارد.

از این سخن نتیجه دیگری نیز گرفته می‌شود و آن این‌که نیاز ممکن به واجب‌الوجود نه تنها در ابتدای وجود آن است که در تمام دوران بقائش این نیاز نیز همواره باقی و برقرار می‌باشد، زیرا امکان برای ممکن همیشه ثابت است، و به همین جهت نیاز آن به علت نیز همیشه باقی و برقرار است.

فی‌المثل هنگامی که ما قلم را به دست گرفته بر صفحه کاغذ حرکت می‌دهیم، حرکت قلم نیاز به محرکی از برون دارد که انگشتان ماست، تا دست و انگشتان در حرکتند قلم حرکت می‌کند، و به هنگام توقف از حرکت باز می‌ایستد.

ممکن است گفته شود ما می‌بینیم هنگامی که «بناً» بنایی را می‌سازد سپس می‌میرد بنا باقی است، پس ممکن است افعال در بقاء نیازی به فاعل نداشته باشد. می‌گوئیم: این به خاطر آن است که علتی جانشین علت دیگر می‌شود، در آغاز

کار دست پر مهارت بنا، آجرها را روی هم قرار می‌دهد، ولی در ادامه راه، سنگینی آجرها (نیروی جاذبه) و چسبندگی گچ و سیمان بنا را سرپا نگه می‌دارد.

۲. برهان غنا و فقر در روایات اسلامی

در دعای معروف امام حسین علیه السلام در روز عرفه که از پربارترین و عمیق‌ترین دعاهاى معصومین علیهم السلام، به خصوص در زمینه مسائل توحیدی است، می‌خوانیم که امام علیه السلام چنین می‌گوید:

«كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟ أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ؛ چگونه با موجوداتی که در اصل وجود خود به ذات پاک تو نیازمندند بر وجود تو استدلال شود؟ آیا غیر تو، از تو، ظاهرتر است که معرف وجود تو باشد».

چهارم

اشاره

بدون شک، جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، مجموعه‌ای از علت و معلولهاست، و اصل علیّت یکی از روشن‌ترین قوانین این جهان است. و بدون شک ما و کره‌ای که روی آن زندگی می‌کنیم همیشه وجود نداشته، بلکه خود معلول علت دیگری است.

آیا این سلسله‌علت و معلول تا بی‌نهایت به پیش می‌رود، و سر از تسلسل در می‌آورد؟ یعنی هر علتی به نوبه خود معلول علت دیگر خواهد بود و به جایی ختم نمی‌شود. این مطلبی است که هیچ وجدانی آن را پذیرا نیست.

بنابراین باید قبول کنیم که این سلسله‌علت و معلول، سرانجام به وجودی می‌رسد که علت است و معلول نیست، یعنی هستی آن از خودش می‌جوشد و یا به تعبیر دقیق‌تر عین هستی و وجود بی‌پایان، و واجب‌الوجود است.

این دلیل روشنی است بر اثبات وجود خداوند ازلی و ابدی. و جالب این‌که استدلال‌های دیگر اثبات وجود خدا، نیز سرانجام به برهان «علت و معلول» منتهی می‌شود، و بدون استفاده از آن، ناقص و ناتمام است.

با توجه به این اشاره به آیه زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:
طور/۳۶ و ۴۳.

ترجمه

آیا آن‌ها بدون خالق آفریده شده اند، یا این که خود خالق خویشند؟!۱

شرح مفردات

«خلقوا» از ماده «خلق» در اصل به معنای اندازه‌گیری کردن مستقیم است و از آن‌جا ایجاد چیزی بدون سابقه و بدون اصل و ماده، نوعی اندازه‌گیری در تمام جهات، همراه دارد، این واژه به مسأله آفرینش و ابداع، اطلاق شده است. این واژه همچنین در مورد ایجاد چیزی از چیز دیگر نیز به کار می‌رود، مانند: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾؛ «خداوند انسان را از نطفه آفرید».^۱

بدیهی است «خلقت» به معنای «ابداع و ایجاد بعد از عدم» تنها مخصوص خداست. ولی معنای دوم (ایجاد چیزی از چیز دیگر، و اندازه‌گیری برای این کار) درباره غیر خدا نیز صادق است و آیه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ «بزرگ و جاوید و پر برکت است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است»^۲ ناظر به همین معنا می‌باشد.

تفسیر و جمع‌بندی

بازپرستی عجیب!

در آیه‌ای که در بالا آورده‌ایم می‌فرماید: «آیا آن‌ها بدون خالق آفریده شده‌اند، یا این که خود خالق خویشند؟!»، ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾.

۱. نحل/۴.

۲. مؤمنون/۱۴.

به تعبیر دیگر: بدون شک هر انسانی مخلوق و حادث است، و از سه حال خارج نیست، یا بدون علت آفریده شده، یا خود علت وجودی خویش است، و یا وجودی ازلی و ابدی (خدا) علت او است و از آنجا که احتمال اول و دوم با هیچ عقل و وجدانی سازگار نیست، پاسخ صحیح همان احتمال سوم است، و لذا احتمال اول و دوم را به صورت «استفهام انکاری» ذکر می‌کند، و هنگامی که این دو با استفاده و وجدان و عقل نفی شد، خواه و ناخواه، احتمال سوم اثبات می‌گردد. این روح استدلال معروف «علت و معلول» است که در دو جمله کوتاه و فشرده و پرمعنا مطرح شده است.

توضیحات

برهان علت و معلول در فلسفه و کلام

این برهان از قدیمی‌ترین و مشهورترین استدلال‌ات برای اثبات وجود خدا است. برای روشن شدن پایه‌های این استدلال، توجه به اموری قبلاً لازم است:

۱. تعریف اصل علیت

«علیت» همان رابطه وجودی میان دو چیز است، به طوری که یکی وابسته به دیگری باشد.

۲. گستردگی و کاربرد وسیع قانون علیت

به گفته بعضی از محققان در میان مسائل فلسفی قانون علت و معلول از لحاظ سبقت و قدمت، اولین مسأله‌ای است که فکر بشر را به خود مشغول ساخته، و او را به اندیشه برای کشف معمای هستی وادار کرده است. و همین امر سبب می‌شود که مفهوم «چرا»؟ در ذهن انسان پیدا شود.^۱

۱. اقتباس و تلخیص از اصول فلسفه، ج ۳، ص ۱۷۵ (پاورقی).

اصولاً همین چراهاست که سرچشمه پیدایش تمام علوم و دانش‌های بشری شده، و انسان را به بررسی ریشه‌ها و نتیجه‌های موجودات این جهان و حوادث مختلف آن واداشته است. به تعبیر دیگر: تمام «علوم» بشری بازتابی از قانون علیت است.

همچنین اگر قانون «علیت» از دست رود، «فلسفه» نیز با شاخ و برگ‌هایش مختل خواهد شد، به این ترتیب «علوم و دانش‌ها» و «فلسفه» متکی به این قانون است.

۳. سرچشمه شناخت قانون علیت

انسان از کجا به قانون علیت پی برد؟

مسئله برای پیدا کردن پاسخ این سؤال باید به عقب برگردیم، و حالات خود را در کودکی از نخستین زمانی که عقل و تمیز در ما پیدا شد بررسی کنیم، کودک به آتش دست می‌زند، احساس سوزش می‌کند، بار دیگر این کار را تکرار می‌کند، همان احساس برای او پیدا می‌شود، کم‌کم یقین پیدا می‌کند که رابطه‌ای در میان این دو (دست زدن به آتش و احساس درد و سوزش) وجود دارد، همچنین هنگامی که تشنه می‌شود و آب می‌نوشد، احساس آرامش و برطرف شدن تشنگی می‌کند، این کار آنقدر تکرار می‌شود که یقین پیدا می‌کند که رابطه‌ای میان این دو برقرار است، و هنگامی که این تجربه را در موارد زیاد، و درباره موضوعات مختلف تکرار کرد، یقین حاصل می‌کند که هر حادثه‌ای علتی دارد، و به این ترتیب قانون علیت را به صورت ساده و کمرنگ کشف می‌کند.

و بعداً هرچه از عمر او می‌گذرد و به تجارب دیگری چه در زندگی روزمره و چه در علوم و دانش‌ها دست می‌زند قدرت و وسعت این قانون را بیشتر درک می‌کند، (و بعد از طرق فلسفی نیز به این اصل که هر حادثه‌ای علتی دارد می‌رسد). بنابراین پایه شناخت این قانون تجربه است، به اضافه پا در میانی عقل.

۴. اقسام علت

علت مفهوم گسترده‌ای دارد که اقسام زیادی را شامل می‌شود: علت تامه یعنی چیزی که وقتی موجود شد معلول بلافاصله ایجاد خواهد شد، و علت ناقصه یعنی چیزی که برای رسیدن به معلول نیاز به ضمیمه امور دیگری دارد. اگر به لباسی که در تن پوشیده‌ایم نگاه کنیم، می‌بینیم برای فراهم شدن آن نخست ماده‌ای (مانند پنبه یا پشم) لازم بوده، و بعد باید این ماده به صورت پارچه مناسبی درآید که قابل استفاده برای لباس باشد، و بعد دست خیاط چیره دستی برای دوختن آن به گردش درآید، و مسلماً آن خیاط با هدف خاصی این لباس را به وجود آورده است.

ماده اصلی را «علت مادی» و شکلی را که به آن داده شده «علت صوری» و کسی که آن را به صورت لباس درآورده «علت فاعلی» و هدفی را که انگیزه این حرکت شده «علت غایی» می‌نامند، و معلوم است که در برهان «علت و معلول» که ما به دنبال آن هستیم تکیه روی علت فاعلی آن هم علت تامه است.

توضیح برهان علیت

اکنون با روشن شدن این مقدمات به اصل برهان علیت باز می‌گردیم.
برهان علت و معلول در حقیقت بر دو پایه استوار است:

۱. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم «حادث» و «ممکن الوجود» است.
 ۲. هر موجود حادث و ممکن الوجود باید منتهی به واجب الوجود گردد.
- درباره مقدمه اول یعنی حادث بودن جهان سابقاً به قدر کافی سخن گفته‌ایم، حال باید به سراغ اثبات مقدمه دوم رویم:
- با قبول حادث بودن جهان ما یکی از پنج راه را در پیش داریم که ششمی ندارد:

یا باید جهان بدون علت موجود شده باشد.

یا خودش علت خویش باشد.

یا معلولش علت آن باشد.

یا این جهان معلول علتی است و آن نیز به نوبه خود معلول علت دیگری، و به همین ترتیب تا بی‌نهایت پیش می‌رود.

و یا این‌که قبول کنیم تمام این موجودات حادث متکی به یک موجود ازلی و ابدی در ماورای ماده است، و این سلسله علت و معلول سرانجام به «واجب الوجود» منتهی می‌شود.

باطل بودن فرض اول و دوم و سوم نیازی به توضیح ندارد.

و اما باطل بودن فرض چهارم یعنی ادامه سلسله علت و معلول‌ها تا بی‌نهایت نیاز به توضیح مختصری دارد.

«تسلسل» یعنی ادامه سلسله علت و معلول تا بی‌نهایت از اموری است که عقل به روشنی آن را باطل می‌شمرد، زیرا هر معلولی نیازمند به علت می‌باشد و اگر این سلسله تا بی‌نهایت پیش رود و به واجب الوجود منتهی نشود مفهومی این است که مجموعه‌ای از «نیازمنداها» را «بی‌نیاز» بدانیم، در حالی که مسلماً بی‌نهایت فقیر و محتاج و نیازمند باز هم فقیر و محتاج و نیازمند است.

بنابراین باید سلسله علت و معلول‌ها به جایی منتهی گردد که نیازمند به چیز دیگری نباشد، وجودی باشد مستقل غنی که هستیش از ذات خودش می‌جوشد، یا به عبارت صحیح‌تر عین هستی و وجود مطلق است.

از مجموع این سخن نتیجه می‌گیریم که وجود ممکنات و حوادث جهان باید به یک وجود واجب و ازلی منتهی گردد که او را خدا (الله) می‌نامیم.

پنجم

اشاره

برهان صدیقین که به عنوان یکی از دلایل اثبات وجود خدا با الهام از قرآن مجید و روایات مورد توجه علما و فلاسفه اسلامی قرار گرفته، و چنانچه از نامش پیداست یک دلیل عمومی و همگانی نیست و تنها برای اشخاصی است که در مسائل عقیدتی و فلسفی اطلاعات و عمق بیشتری دارند، و از دقت و لطف قریحه قابل ملاحظه‌ای بهره‌مندند.

اساس دلیل بر این است که به جای این که ما از مطالعه مخلوقات پی به خالق بریم، از مطالعه ذات پاک او به ذات پاکش پی می‌بریم که وجودی در این جهان هست، سپس ما به تحلیل اصل وجود می‌پردازیم، و با یک تحلیل ظریف به این جا می‌رسیم که اصل وجود باید واجب باشد!

این فقط یک اشاره کوتاه است و قبول می‌کنیم کافی نیست، شرح بیشتر آن را به بعد موکول می‌کنیم و فعلاً به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱

۲. ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ﴾^۲

۱. فصلت/۵۳.

۲. آل عمران/۱۸.

۳. ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: بروج/۲۰؛ نور/۳۵.

ترجمه

۱. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!
۲. خداوند، (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز، بر این مطلب) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، اوست توانا و حکیم.
۳. اوست اول و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست.

شرح مفردات

«شهِید» از ماده «شهود» در اصل - چنانکه راغب در مفردات گوید - به معنای «حضور توأم با مشاهده» است، خواه با چشم ظاهر انجام گیرد، یا با چشم دل، و گاه این واژه تنها به معنای «حضور» اطلاق می شود بی آن که مفهوم مشاهده در آن باشد، ولی استعمال «شهود» به معنای «حضور» و «شهادت» به معنای حضور توأم با مشاهده اولی است.

تفسیر و جمع بندی

قرآن و برهان صدیقین

در نخستین آیه مورد بحث، به دنبال اشاره به آیات آفاقی و انفسی که نشانه

۱. حدید/۳. به همین مضمون، آیات دیگری در قرآن موجود است از جمله: حج/۱۷؛ سبأ/۴۷؛ مجادلة/۶؛ بروج/۹؛ نساء/۳۳ و احزاب/۱۵۵.

حقانیت وجود خداوند است، می‌فرماید: «آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!»، ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. «شاهد» در این جا ممکن است به معنای شاهد و گواه باشد، یا حاضر و ناظر و یا به هر دو معنا، چرا که هر دو در مورد خداوند صادق است، و آیه فوق نیز از این نظر مطلق می‌باشد.

مطابق این تفسیر، برای اثبات ذات پاک او همین قدر کافی است که حضور و شهود او در همه جا است، هر موجود ممکن را تماشا کنیم در کنار او ذات واجب الوجود است، و به هر جا می‌نگریم، هستی مطلق نمایان است، و بر هر چه نظر می‌افکنیم سیمای او می‌بینیم، و سرهای سرفرازان در پای او می‌نگریم، و به مصداق حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم».

آفتاب آمد دلیل آفتاب

در دومین آیه سخن از گواهی خداوند بر یگانگی خویش است، و سپس گواهی فرشتگان و دانشمندان، می‌فرماید: «خداوند، (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز، بر این مطلب) گواهی می‌دهند»، ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾.

سپس می‌افزاید: «در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد»، ﴿قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾. و از آن جا که قیام به قسط و عدل نیاز به دو اصل دارد: قدرت و علم، تا موازین عدل را با علم مشخص کند، و با قدرت آن را پیاده نماید، در پایان آیه می‌افزاید: «معبودی جز او نیست، اوست توانا و حکیم»، ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

منظور از گواهی دادن فرشتگان و صاحبان علم و دانش معلوم است، اما در این که منظور از گواهی خداوند چیست؟ در میان مفسران گفت و گو است، جمعی معتقدند که منظور گواهی «فعلی» و «قولی» هر دو است. در حالی که بعضی دیگر فقط شهادت قولی را مطرح کرده‌اند، و بعضی تنها شهادت فعلی را، ولی مسلماً شهادتی برتر و بالاتر از این‌ها تصور می‌شود که آن نیز در مفهوم آیه درج است، بلکه مهم‌ترین مصداق شهادت است و آن این که ذات او خود گواه ذات او است. و در عین حال مانعی ندارد که هر سه معنا (گواهی ذات و فعل و قول) در مفهوم آیه جمع باشد.

آغاز و انجام تویی!

در سومین آیه می‌فرماید: «اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست»؛ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». این اوصاف پنجگانه که در این آیه جمع شده، ترسیم روشنی از نامتناهی بودن ذات پاک خداست.

او «اوّل» است، یعنی ازلی است، بی آن که آغاز داشته باشد. او «آخر» است یعنی ابدی است، بی آن که انتهایی داشته باشد. او «ظاهر» و آشکار است، بی آن که بر کسی پنهان باشد. او «باطن» است، یعنی کنه ذاتش بر هیچکس پیدا نیست بی آن که از بندگانش محجوب و پوشیده باشید.

و به همین دلیل او نسبت به هر چیز عالم است، چرا که از آغاز بوده تا پایان باقی است و در همه جا، در ظاهر و باطن جهان، حضور دارد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که به هنگام دعا عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ؛ خداوندا! تو سرآغاز هستی و قبل از تو هیچ

نمود، و تو آخر هستی و چیزی بعد از تو نیست، تو ظاهری و برتر از تو چیزی نیست، و تو باطنی و فراتر از تو چیزی وجود ندارد»^۱.
 اوّل او، اوّل بی ابتدا آخر او، آخر بی انتها
 بود، و نبود آنچه بلند است و پست باشد و این نیز نباشد که هست

توضیحات

۱. برهان صدیقین در روایات اسلامی و دعاها

این معنا که برای شناخت ذات پاک او، راهی نزدیکتر و دقیقتر از مطالعه موجودات جهان هستی وجود دارد که آن مطالعه درباره ذات پاک اوست، و از خود او باید به او رسید در روایات اسلامی و ادعیه معصومین به صورت گسترده‌ای مطرح است، و این معنا عصاره برهان صدیقین است.
 به عنوان نمونه:

۱. در دعای معروف صباح می‌خوانیم: «یا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنِّ مُجَانِسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ؛ ای کسی که ذاتت گواه ذات تو است، و از شباهت با مخلوقات پاک و منزهی».

۲. در دعای معروف ابو حمزه ثمالی نیز می‌خوانیم: «بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ؛ تو را با تو شناختم، و تو مرا به سوی خویش هدایت کردی!».

۳. در دعای مشهور عرفه نیز آمده است: «مَتَى غَبِثْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدْتُ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيثٌ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا؛ کی پنهان شدم تا نیاز به دلیلی داشته باشی که تو را معرفی کند؟ و کی از ما دور شدم تا آثار ما را به تو رساند؟ کور باد چشمی که تو را مراقب و حاضر نزد خویش نبیند!!».

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۶۷.

آری او معرّف خویش است (آفتاب آمد دلیل آفتاب) و ذات پاکش دلیل بر ذات او است، بی آن که نیاز به معرّف داشته باشد.
حجاب روی تو، هم روی تو است، در همه حال
نهان ز چشم جهانی زبس که پیدایی!

۲. توضیح برهان صدیقین

اکنون موقع آن رسیده است که به شرح این برهان از نظر فلاسفه اسلامی پرداخته و در عین پیچیدگی مسأله تا آن جا که ممکن است آن را با تعبیرات روشن و خالی از اصطلاحات فلسفی مطرح کنیم.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که ویژگی برهان صدیقین در این است که در آن برای اثبات وجود خداوند متعال از مسأله دور و تسلسل، یا پی بردن از اثر به مؤثر، و از مخلوق به خالق، و از ممکن به واجب، اثری دیده نمی شود، آنچه هست تحلیلی است در خود وجود، و حقیقت وجود، و به این ترتیب از خود او پی به او می بریم، و مهم همین است.

برای برهان صدیقین آنچه روشن تر و مناسب تر به نظر می رسد، چنین است: حقیقت وجود همان «عینیت» در خارج است، و به تعبیر دیگر همان «واقعیت» است، و عدم برای آن ممکن نیست، زیرا هیچ چیزی ضد خود را نمی پذیرد، و چون «عدم» ضد «وجود» است پس حقیقت وجود پذیرای عدم نیست و از این جا نتیجه می گیریم که «وجود» ذاتاً «واجب الوجود» است، یعنی ازلی و ابدی است و به تعبیر دیگر مطالعه حقیقت «وجود» ما را به این جا رهنمون می شود که هرگز دست «عدم» به دامانش نمی رسد، و چیزی که دست عدم به دامانش نمی رسد واجب الوجود است. (دقت کنید)^۱

۱. این بیان شبیه چیزی است که در حاشیه اسفار از محقق سبزواری آمده است (ج ۸، ص ۱۴ طبع بیروت).

اما تعبیر صدالمتألهین از پیشگامان این استدلال چنین است:
 «بدان راه‌های به‌سوی خدا بسیار است، چرا که او فضایل و جهات مختلفی دارد و هرکس از راهی به او می‌رسد «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا». ولی بعضی مطمئن‌تر و اشرف و نورانی‌تر از بعضی است، و محکمترین استدلال و برترین آن‌ها استدلالی است که واسطه در برهان غیر ذات او نباشد، یعنی راه به‌سوی مقصود، عین مقصود است، و این راه «صدیقین» است که از طریق خود خداوند متعال به او می‌رسند، سپس از ذاتش به صفاتش، و از صفاتش بر افعالش، استدلال می‌کنند».^۱

تنها اشکال مهمی که در این جا به ذهن بسیاری می‌رسد و صدرا المتألهین نیز در اسفار در فکر پاسخ آن بوده این است که مطابق این استدلال باید هر موجودی، واجب‌الوجود باشد، زیرا این استدلال در مورد همه آن‌ها جاری است، در حالی که می‌دانیم ممکنات، حادثند و هرگز ازلی و ابدی و واجب‌الوجود نیستند.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که وجودات امکانیه وجود اصیل نیستند، وجودهایی محدود و آمیخته با عدمند، و این عدم از محدود بودن آن‌ها بر می‌خیزد، و این که گفته می‌شود هر وجود ممکن از دو چیز ترکیب شده مفهومی همین است که در وجودات ممکنه به خاطر محدودیتی که دارند نوعی عدم نهفته شده است، بنابراین وجود ممکن وجود اصیل و حقیقی نیست، چرا که حقیقت وجود عین واقعیت است و هیچ قید و شرط و نقصانی در آن راه ندارد، و به همین دلیل وجود اصیل حتماً واجب‌الوجود است.

۱. اسفار، ج ۶، ص ۱۳ و ۱۴ (با کمی تلخیص).

ششم

اشاره

در مسأله «خداشناسی» که راه‌های بیشماری وجود دارد یک راه مهم همان راه درون و فطرت است، در این جا انسان به اصطلاح میان بر می‌زند، و به جای «دانستن»، «می‌یابد» و به جای «فکر کردن»، «می‌بیند». راهی است بسیار پرشکوه، نشاط‌انگیز، و آرامبخش. در آیات بسیاری از قرآن مجید، روی این معنا تکیه شده، و بیانات جالبی آمده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَدَّاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲
۳. ﴿وَلَيْتَن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^۳

۱. روم/۳۰.

۲. روم/۳۳.

۳. زخرف/۹.

۴. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:
عنکبوت/۱ و ۶۵؛ یونس/۲۲ و ۲۳ و ۳۱؛ زخرف/۸۷؛ مؤمنون/۸۴-۸۹.

ترجمه

۱. پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

۲. هنگامی که رنج و زبانی به مردم برسد، پروردگار خود را می‌خوانند در حالی که (توبه کنان) به سوی او باز می‌گردند؛ اما همین که خداوند رحمتی از جانب خویش به آنان بچشانند (و ناراحتی آنان برطرف شود)، در آن هنگام گروهی از آنان برای پروردگارشان هم‌تا قائل می‌شوند.

۳. اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به یقین می‌گویند: خداوند توانا و دانا آنها را آفریده است.

۴. و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را بر خودشان گواه ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم». (خداوند چنین فرمود، مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ماز این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری بی‌خبر ماندیم)».

شرح مفردات

«فَطَرْتُ» از ماده «فَطَرَ» (بر وزن سطر) چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم به معنای

شکافتن چیزی از طرف طول است، سپس به هرگونه شکافتن نیز اطلاق شده، و از آن جا که شکافتن گاه به منظور تخریب، و گاه به منظور اصلاح است، در هر دو معنی نیز به کار می‌رود. و نیز از آن جا که «آفرینش و خلقت» به منزله شکافتن پرده تاریک عدم است یکی از معانی مهم این واژه همان آفرینش و خلقت است، و نیز به همین جهت معنی ابداع و اختراع را نیز می‌بخشد.

واژه «افطار» در مورد شکستن روزه نیز به همین جهت گفته می‌شود که با خوردن غذا و مانند آن روزه که یک امر مستمر و متصل است، شکافته می‌شود.

تفسیر و جمع‌بندی

آفرینش ثابت و پایدار

نخستین آیه که با صراحت دین را یک مسأله فطری می‌شمرد، می‌فرماید: «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن»؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا». سپس در مقام تعلیل، و یا تشویق نسبت به این موضوع، می‌فرماید: «این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده»؛ «فَطَرَتَ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا».

از آن جا که هماهنگی «تشریح» و «تکوین» از مسلمات است، چرا که نمی‌شود چیزی در آفرینش انسان به صورت یک امر اصیل وجود داشته باشد، و کردار و رفتارش را با آن هماهنگ نسازد، این تعبیر می‌تواند دلیلی بر وجوب پیروی از اصول توحید و طرد هرگونه شرک باشد.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «دگرگونی در آفرینش الهی نیست»؛ «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». یعنی چیزی که در اعماق وجود انسان ریشه دوانده، همواره به صورت یک اصل ثابت باقی و برقرار خواهد بود.

و باز برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «این است آیین استوار!»؛ «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». واژه «قیم» از ماده «قیام» و استقامت به معنای ثابت و پابرجا و مستقیم است،

و نیز به معنای چیزی که برپا دارنده امر معاد و معاش انسان است نیز آمده.^۱ و از آن جا که بسیاری از مردم به این حقیقت توجه ندارند، و لذا آلوده انواع بت پرستی می شوند، در پایان آیه می فرماید: «ولی اکثر مردم نمی دانند»؛ ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

لازم به یادآوری است که آنچه در این آیه فطری شمرده شده، تنها مسأله توحید و یکتاپرستی نیست، بلکه دین با تمام ریشه ها و شاخ و برگش فطری شمرده شده است.

هنگامی که در طوفان حوادث گرفتار می شوند

در آیه دوم اشاره به یک اصل کلی شده که انسان در گرفتاریهای شدید، آن جا که دستش از وسایل عادی کوتاه می شود، ناگهان به فطرت اصلی خویش باز می گردد، و نور خداشناسی که در اعماق قلبش مخفی است شعله می گیرد، و به یاد مبدأ علم و قدرت بی نظیری می افتد که حل همه مشکلات برای او آسان است.

در یکجا می فرماید: «هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند در حالی که (توبه کنان) به سوی او باز می گردند»؛ ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ﴾.

«اما همین که خداوند رحمتی از جانب خویش به آنان بچشانند (و ناراحتی آنان برطرف شود)، در آن هنگام گروهی از آنان برای پروردگارشان همتا قائل می شوند»؛ ﴿ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ مَنَّ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾.

در تفسیر روح البیان آمده است که بت پرستان هنگامی که سوار بر کشتی می شدند (توجه داشته باشید سفر دریا همیشه مخاطره انگیز بوده است) بتها را با

۱. مفردات راغب و لغات دیگر.

خود می‌بردند، اما هنگامی که طوفانهای شدید وزیدن می‌گرفت بتها را به دریا می‌ریختند و فریاد یارب! یارب! آنها بلند می‌شد.^۱

و جالب این‌که آنان آن همه دلایل لطیف و منطقی را از پیغمبر اکرم ﷺ می‌شنیدند و ایمان نمی‌آوردند، ولی به هنگام گرفتاری در میان طوفان حوادث با تمام وجود رو به سوی خداوند یکتا می‌آوردند، این نشان می‌دهد که طریق فطرت برای بسیاری از مردم از طرق دیگر صاف‌تر و روشن‌تر است.

و نیز قابل توجه این‌که: قرآن مجید به افرادی که در مشکلات گوش به ندای فطرت می‌دهند و به هنگام برطرف شدن مشکل آن را به دست فراموشی می‌سپارند هشدار می‌دهد، و با بیان لطیفی آنها را به اشتباهشان متوجه می‌سازد، می‌فرماید: «یا این که ایمن شدید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند، و تندباد کوبنده ای بر شما بفرستد، و شما را به سزای ناسپاسیتان غرق کند، آنگاه فریادرسی در برابر ما برای خویش نیابید!»؛ «أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَ كُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا»^۲.
یعنی شما فکر می‌کنید این آخرین مرتبه‌ای است که نیاز به سفر دریا پیدا کرده‌اید؟ چه اشتباه بزرگی!

آنها نیز اعتراف دارند

در سومین آیه از آیات مورد بحث سخن از این معنا به میان آمده که «اگر از آنان پرسى: چه كسى آسمانها و زمين را آفریده است؟ به يقين مى‌گويند: خداوند توانا و دانا آنها را آفریده است!»؛ «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ».

۱. تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۴۹۳.

۲. اسراء/۶۹.

این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید^۱ یکی از تعبیرات زنده توحید فطری است، البته ممکن است این پاسخ هماهنگی به خاطر استدلال عقلی نیز باشد که از راه برهان نظم به آن رسیده بودند، ولی با توجه به این که مشرکان عرب مردمی بی سواد، و دور از علم و دانش و استدلال بودند، این هماهنگی در جواب نشان می دهد که پاسخ مزبور از فطرت آنان سرچشمه می گرفته که همه بدون استثنا در آن یکسان بودند، وگرنه استدلال های عقلی هر قدر روشن باشد نمی تواند این چنین عمومیت و شمولی را به خصوص در میان یک گروه دور از علم و دانش کسب کند.

لذا در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه می گوید: «وَفِي الْآيَةِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنْ فِي حَبْلَةِ الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةٌ لِلَّهِ، مَرْكُوزَةٌ؛ در این آیه اشاره ای به این حقیقت است که معرفه الله در سرشت انسان قرار داده شده».^۲

پیمان عالم ذر

در چهارمین و آخرین آیه مورد بحث، تعبیر دیگری از توحید فطری در شکل تازه ای که در سایر آیات قرآن نظیر ندارد مطرح شده است، مفاد این آیه به خاطر پیچیدگی، مورد گفت و گوی زیادی در میان دانشمندان و مفسران و متکلمان و ارباب حدیث واقع شده، ما نظرات مختلف آن ها و مختار خود را بعد از تفسیر آیه به طور اجمال می آوریم.

می فرماید: «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت؛ و آن ها را بر خودشان گواه ساخت؛ (و فرمود:): «آیا من

۱. مانند سوره های عنکبوت/۶۳ و لقمان/۲۵؛ زمر/۳۸ زخرف/۸۷؛ یونس/۳۱ و مؤمنون/۸۴-۸۹.
 ۲. تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۳۵۳؛ در ذیل آیه ۷۸ همین سوره زخرف نیز به همین معنا اشاره کرده است، ج ۸، ص ۳۹۹.

پروردگار شما نیستم؟!»، «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟».

«گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم»؛ «قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا».

سپس می‌افزاید: «(خداوند چنین فرمود، مبادا) روز رستاخیز بگویید: ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری بی‌خبر ماندیم)»؛ «أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

یا به جای عذر «غفلت» به عذر «تقلید» متوسل شوید «یا بگویید: پدرانمان پیش از این مشرک بودند، ما هم فرزندانمان بعد از آنها بودیم؛ (و چاره‌ای جز پیروی نداشتیم)؛ آیا ما را به آنچه اهل باطل انجام دادند مجازات می‌کنی؟!»، «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ».

مهم‌ترین سؤالی که در این جا مطرح است این است که منظور از «عالم ذر» چیست؟ و این امر چگونه تحقق یافته؟

در پاسخ به این سؤال و شرح عالم ذر و تفسیر آیه فوق حداقل شش قول وجود دارد:

۱. منظور همان‌گونه که در بعضی از احادیث آمده این است که فرزندان آدم تا پایان دنیا به صورت ذرات کوچکی از پشت آدم خارج شدند، و فضا را پر کردند، در حالی که دارای عقل و شعور بودند و قادر بر تکلم، خداوند آنها را مخاطب قرار داد، و از آنها سؤال کرد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟».

۲. ذرات نخستین وجود انسان، یعنی نطفه، از پشت پدران به رحم مادران انتقال یافت، و به تدریج در عالم جنین به صورت انسان کاملی درآمد، و در همان حال خداوند قوا و استعدادهایی به او داد که بتواند حقیقت توحید و آیین حق را درک کند، و این فطرت توحیدی را در وجود او عجین ساخت.

به این ترتیب «عالم ذر» همان عالم جنین است، و سؤال و پاسخ به زبان حال صورت گرفته، نه به زبان قال.

۳. منظور از «عالم ذر» همان «عالم ارواح» است، یعنی در آغاز خداوند ارواح انسان‌ها را قبل از اجسادشان آفرید و مخاطب ساخت و از آن‌ها اقرار بر توحید خویش گرفت.

این تفسیر را از بعضی از روایات استفاده کرده‌اند.

۴. این سؤال و جواب در میان گروهی از انسان‌ها و خداوند به وسیله پیامبران به زبان قال واقع شده، زیرا گروهی از انسان‌ها بعد از تولد و کمال عقل دلایل توحید و یکتاپرستی را به وسیله انبیاء شنیدند، و به آن پاسخ مثبت دادند و «بلی» گفتند.

و اگر گفته شود که ذریه از ماده «ذر» به معنای اجزای بسیار کوچک است و با این معنا سازگار نیست، طرفداران این قول چنین پاسخ می‌گویند که یکی از معانی مشهور «ذریه» فرزندان است.

۵. این سؤال و جواب، با همه انسان‌ها، منتهی با زبان حال، صورت گرفته، آن هم بعد از بلوغ و کمال و عقل.

این تفسیر را مرحوم شیخ طوسی در تبیان از بلخی و رُمّانی نقل می‌کند.^۱

۶. تفسیری است که مرحوم علامه طباطبایی در المیزان انتخاب کرده است،

ایشان می‌فرماید:

آنچه از آیات مختلف قرآن مانند: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود. - پس منزّه است خداوندی که مالکیت همه چیز در دست اوست؛ و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید».^۲ استفاده می‌شود این است که موجودات، دارای دو نوع

۱. تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۲۷ (در تفسیر المنار نیز بیانی شبیه به این معنا دارد، ج ۹، ص ۳۸۶).

۲. بیس/۸۲ و ۸۳.

وجودند، یک وجود جمعی در نزد خدا که در قرآن به عنوان ملکوت از آن یاد شده، و دیگر وجودات پراکنده که با گذشت زمان به تدریج ظاهر می‌شوند. به این ترتیب عالم انسانیت دنیوی مسبوق به عالم انسانیت دیگری است که در آن جا هیچ موجودی محجوب از پروردگار نیست، و با شهود باطنی او را مشاهده کرده و به وحدانیت او اعتراف می‌کنند.^۱

حال که این تفسیرهای ششگانه اجمالاً روشن شد شایسته است به نقد و بررسی آن‌ها بپردازیم:

بسیاری از محققان قول نخست را از همه ضعیف‌تر دانسته و بیشترین اشکال را به آن کرده‌اند.

قول دوم که سخن از آفرینش سرشت توحیدی و استعداد خاص خداشناسی در عالم رحم مادران می‌گوید، کمترین اشکال را دارد تنها ایرادی که به آن گرفته‌اند این است که ظاهر آیه مورد بحث این است که این سؤال و جواب با زبان قال صورت گرفته نه با زبان حال که نوعی تشبیه و مجاز است، بعلاوه جمله «أَخَذَ» (گرفت) دلیل بر این است که این موضوع در گذشته صورت گرفته، در حالی که سرشت توحیدی جنین‌ها به‌طور مداوم و در هر زمان انجام می‌گیرد.

ولی این دو اشکال به خوبی قابل جواب است، زیرا حمل کردن این گفت‌وگو بر زبان حال با وجود قرینه، هیچ‌گونه مانعی ندارد و در نثر و نظم زبان عرب و غیر عرب بسیار فراوان است، اشکالات مهمی که بر تفسیر اول وارد می‌شد قرینه روشنی بر این تفسیر خواهد بود، فعل ماضی نیز گاهی برای استمرار آمده است، البته آن هم نیاز به قرینه دارد و این قرینه در محل بحث موجود است.^۲

۱. المیزان، ج ۸، ص ۳۲۰ به بعد.

۲. در آیات قرآن این تعبیر بسیار دیده می‌شود: ﴿ان كان عليما قديرا﴾ (فاطر/۴۴) ﴿و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا﴾ (شوری/۵۱) ﴿بل كان الله بما تعملون خبيرا﴾ (فتح/۱۱) ﴿وكان الله عزيزا حكيما﴾ (فتح/۱۹).

اما تفسیر سوم با آیه مورد بحث به هیچوجه سازگار نیست، زیرا آیه سخن از گرفتن ذریه از پشت فرزندان آدم می‌گوید، و این ارتباطی با مسأله ارواح ندارد. و اما تفسیر چهارم نیز اشکالات عمده‌ای دارد، از جمله این‌که در آیه سخن از همه انسان‌ها به میان آمده نه گروه کوچکی که نخست به انبیاء ایمان آوردند و بعد کافر شدند، بعلاوه ظاهر آیه این است که سؤال از ناحیه خداوند بوده نه از ناحیه انبیای الهی.

پنجمین تفسیر نیز از جهاتی شبیه تفسیر دوم است، با این تفاوت که تفسیر دوم سخن از فطرت قلبی می‌گوید، و تفسیر پنجم، سخن از فطرت عقل.

نتیجه بحث پیرامون عالم ذر

از مجموع این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که پس از تجزیه و تحلیل دقیق که تفسیر دوم و پنجم از تمام تفاسیر کم اشکالتر است و اگر اشکال مخالفت ظاهر در پاره‌ای از جهات در آن باشد با وجود قرینه و نظائر فراوان در کلام عرب و غیر عرب قابل اغماض است، لذا بسیاری از مفسران معروف و علمای عقائد و کلام آن را برگزیده‌اند. و در روایات نیز اشارات روشنی به این معنا دیده می‌شود که در بحث آینده خواهد آمد ان شاء الله.

توضیحات

۱. «عالم ذر» در روایات اسلامی

در منابع مختلف اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت، روایات زیادی در زمینه «عالم ذر» دیده می‌شود. ولی بسیاری از آنها تنها از یک راوی نقل شده که حکم خبر واحد را پیدا می‌کند که با توجه به این معنی عدد واقعی روایات بسیار کاهش می‌یابد.

محتوای این روایات نیز کاملاً با هم متفاوت است:

قسمتی با تفسیر دوم که می‌گوید: این پیمان یک پیمان فطری است و بازگشت به آفرینش معرفت در سرشت انسان می‌کند، هماهنگ است، مانند روایتی که عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، قَالَ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ؛ از امام پرسیدم منظور از فطرت در آیه «فطرة الله التي فطر الناس عليها» چیست؟ فرمود: اسلام است که خداوند سرشت همه را بر آن قرار داده، در آن روزی که از همه پیمان بر توحید گرفت، و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» در حالی که در آن هم مؤمن وجود داشت و هم کافر».^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در این حدیث رابطه نزدیکی میان آیه «فطرت» و آیه «عالم ذر» بیان شده است، در حالی که قسمتی دیگر از روایات موافق تفسیر اوّل است و می‌گوید: فرزندان آدم به صورت ذراتی از پشت او خارج شدند، و خداوند این پیمان را با «زبان قال» از آنها گرفت، مانند روایاتی که در تفسیر برهان، تحت شماره ۳ و ۴ و ۸ و ۱۱ و ۲۹ آمده است.

اشکال مهمی که متوجه این احادیث می‌شود این است که مخالف ظاهر یا مخالف صریح کتاب الله است چرا که این احادیث همگی می‌گویند: فرزندان آدم به صورت ذراتی از پشت آدم خارج شدند در حالی که قرآن می‌گوید این ذرات از پشت «فرزندان آدم» خارج شدند «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ».

گروه سومی از احادیث مبهم است و با تفسیرهای مختلف سازگار می‌باشد، مانند حدیثی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند می‌گوید به امام عرض کردم: «كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذُرٌّ؟» چگونه پاسخ گفتند در حالی که ذراتی بیش نبودند؟! امام فرمود: «جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ، يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ؛ در آنها قدرتی

۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۶۰۷، ۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۵، ح ۳۴۵.

قرارداد که وقتی از آن‌ها سؤال می‌کرد پاسخ می‌گفتند، یعنی در پیمان».^۱

گروه چهارمی در این احادیث وجود دارد که می‌گوید: این سؤال و جواب از ارواح انسان‌ها صورت گرفته که تنها موافق تفسیر سوم است، مانند روایتی که مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: امام فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِجَمِيعِ أَرْوَاحِ (بَنِي) آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؛ خداوند به جمیع ارواح بنی آدم فرمود آیا من پروردگار شما نیستم همگی گفتند آری».^۲

از گروه پنجمی از روایات استفاده می‌شود که خداوند ارواح انسان‌ها را در همان صورتی که بر آن آفریده می‌شوند در آن روز قرارداد و از آن‌ها پیمان گرفت.^۳

بنابر آنچه گفته شد و با توجه به متعارض بودن این روایات و ضعف سند بسیاری از آن‌ها هرگز نمی‌توان روی آن‌ها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کرد، و بهتر این است همان‌گونه که علمای بزرگ در این قبیل موارد می‌گویند، از قضاوت پیرامون آن‌ها خودداری کرده، و علم آن‌ها را به صاحبان آن‌ها واگذار کنیم.^۴

۲. کدام فطرت، فطرت عقل، یا دل؟

آنچه از تعبیرات دانشمندان در بحث فطری بودن خداشناسی به دست می‌آید این است که آن‌ها دو راه مختلف را پیموده‌اند: بعضی فطرات را در این جا به معنای استدلال روشن عقلی گرفته‌اند که بدون نیاز به استاد و معلم با یک

۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۱.

۲. همان، ح ۱۹.

۳. تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۱۴۲.

۴. برای اطلاع بیشتر از احادیثی که درباره عالم ذر آمده است به پنج کتاب زیر می‌توانید مراجعه کنید: بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۷ به بعد، مرآة العقول، ج ۷، ص ۶۰۶ به بعد و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۶ به بعد و تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۳، به بعد و تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۱۴۱ به بعد.

استدلال روشن به مقصود می‌رسد، همان‌گونه که انسان وقتی حکم می‌کند «کل بزر تر از جزء است» با یک استدلال روشن عقلی به آن رسیده است. ولی «فطرت» مفهوم دیگری نیز دارد که در مباحث مورد نظر صحیح‌تر و مناسب‌تر است و آن این‌که انسان حقایقی را بدون هیچ‌گونه نیاز به استدلال (نه استدلال پیچیده و نه استدلال روشن) در می‌یابد، و به وضوح به آن می‌رسد و آن را پذیرا می‌شود، مثلاً هنگامی که یک شاخه گل جالب و خوشبو را می‌بیند اعتراف به «زیبایی» آن می‌کند، و در این ادراک هیچ نیازی به استدلال نمی‌بیند. می‌گوید: پیدا است که زیباست، نیازی به دلیل ندارد.

درک فطری درباره خداشناسی نیز از همین قبیل است، انسان هنگامی که به اعماق جاننش نگاه می‌کند، نور حق می‌بیند، ندایی با گوش دل می‌شنود، ندایی که او را به سوی مبدأ علم و قدرت بی‌ظنیری در جهان هستی دعوت می‌کند.

۳. شواهد زنده فطری بودن ایمان به حق

ما شواهد فراوانی داریم که می‌تواند فطری بودن توحید را در شکل بسیار روشنی عرضه کند، به گونه‌ای که زبان منکران را ببندد، این شواهد را در پنج قسمت می‌توان خلاصه کرد.

یک. واقعیت‌های تاریخی که از قدیمیترین مورخان جهان مورد بررسی قرار گرفته، نشان می‌دهد هر قومی به نوعی نسبت به یک مبدأ علم و قدرت در عالم هستی معتقد و مؤمن بوده‌اند و او را پرستش می‌کردند، و اگر قبول کنیم استثنای نادری در این زمینه وجود داشته، این امر به این اصل کلی که جوامع بشری در طول تاریخ همواره در مسیر پرستش حق بوده‌اند زیانی وارد نمی‌کند. «ویل دورانت» مورخ معروف غربی در «تاریخ تمدن» خود بعد از ذکر مواردی از بی‌دینی به این حقیقت اعتراف کرده، می‌گوید: با وجود این مطالبی که ذکر کردیم لادینی جزء حالات نادر است و این اعتقاد کهن که دین نمودی است

که عموم افراد بشر را شامل می‌شود با حقیقت توافق دارد...»^۱. اگر اعتقاد به خدا و مذهب جنبه عادت یا تقلید یا تلقین و تبلیغ دیگران داشت، ممکن نبود این چنین عمومی و همگانی و در طول تاریخ بشر استمرار داشته باشد، این بهترین دلیل فطری بودن آن است.

دو. شواهد باستان‌شناسی: آثار و علائمی که از دوران‌های قبل از تاریخ باقیمانده نیز نشان می‌دهد که اقوام قبل از تاریخ برای خود مذهب داشته‌اند، و به «خدا» و حتی «معاد» و زندگی بعد از مرگ معتقد بوده‌اند، به دلیل این که بسیاری از اشیایی که مورد علاقه آن‌ها بوده است با آن‌ها به خاک سپرده می‌شده، تا در زندگی بعد از مرگ مورد استفاده آن‌ها قرار گیرد!

درست است که این کارها نشان می‌دهد ایمان مذهبی آن‌ها با خرافات زیادی آلوده بود، ولی دلیل بر این است که اصل مسأله، یعنی وجود ایمان مذهبی در دوران‌های قبل از تاریخ قابل انکار نیست.

سه. مطالعات روانی و اکتشافات روانکاوان درباره ابعاد روح انسان، و تمایلات اصیل او، نیز دلیل روشنی بر فطری بودن اعتقادات مذهبی است. چهار احساس معروف (یا چهار تمایل عالی) و اصیل که جمعی از روانکاوان و روانشناسان اخیر به عنوان ابعاد چهارگانه روح آدمی معرفی کرده‌اند (۱. حس دانایی ۲. حس زیبایی ۳. حس نیکی ۴. حس مذهبی) گواه زنده این معناست.^۲ بعد چهارم روح انسانی همان است که انسان را به سوی مذهب دعوت می‌کند، و بی آن که نیازی به دلیل خاصی داشته باشد به وجود آن مبدأ بزرگ مؤمن می‌شود.

چهار. ناکامی تبلیغات ضد مذهبی: می‌دانیم شدیدترین تبلیغات ضد مذهبی در طی چند قرن اخیر به خصوص در مغرب زمین صورت گرفته که در نوع خود

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، ص ۸۷.

۲. به مقاله «کوونتایم» ترجمه (مهندس بیانی) در کتاب حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی مراجعه شود.

از نظر وسعت و گستردگی و استفاده از وسایل مختلف، بی نظیر بوده است. نخست به هنگام نهضت علمی اروپا (رنسانس) که جوامع علمی و سیاسی توانستند خود را از زیر فشار حکومت کلیسا، رها سازند، چنان موجی بر ضد مذهب (البته عمدتاً مذهب مسیحیت، چرا که مذهب رائج آن محیط همان بود) در اروپا به وجود آمد که مسائل الحادی در همه جا مطرح می شد، به خصوص از نفوذ فلاسفه و علمای علوم طبیعی برای نفی همه مبانی مذهبی کمک گرفتند، به گونه ای که کلیسا به کلی از رونق افتاد.

«کمونیستها» نیز با تمام قدرت برای محو مذهب به میدان آمدند و تمام وسایل تبلیغاتی و افکار فلاسفه خود را برای این کار استخدام کردند، و با تمام توان کوشیدند که مذهب را افیون جامعه معرفی کنند!

ولی می بینیم که این امواج عظیم ضد مذهبی نتوانست ریشه های مذهب را از اعماق دل ها برکند، و نشاط و جوشش مذهبی را پایان دهد، و اخباری که اخیراً در رسانه های گروهی منتشر می شود حاکی از وحشت روزافزون حکام این مناطق از گرایش های مذهبی، و به خصوص اسلامی است.

این مسائل به خوبی نشان می دهد که مذهب ریشه در اعماق «فطرت» همه انسان ها دارد و لذا توانسته است خود را در برابر امواج شدید تبلیغات مخالف حفظ کند، و اگر غیر از این بود باید تاکنون به کلی محو شده باشد.

پنج. تجربیات شخصی در شدائد زندگی: بسیاری از مردم در زندگی خود این حقیقت را آزموده اند که به هنگام بروز مشکلات طاقت فرسا، و هجوم طوفان های سخت زندگی، و گرفتار شدن در گرداب بلاها امیدی از اعماق جانش جوشیدن می گیرد و متوجه مبدیی می شود که قادر بر حل همه مشکلات است، دل به او می بندد، و از او استمداد می طلبد.

حتی افرادی که در شرایط عادی گرایش مذهبی ندارند از این امر مستثنی

نیستند، آن‌ها نیز به هنگام بیماری‌های سخت و شکست‌های خردکننده از چنین واکنش‌های روحی بهره‌مندند.

این‌ها همه شاهد گویای حقیقتی است که در قرآن مجید در آیات گذشته درباره فطری بودن خداشناسی و اصالت حسّ مذهبی آمده است. در اندرون من خسته دل ندانم کیست؟

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
شش. گواهی دانشمندان بر فطرت مذهبی: مسأله فطری بودن «معرفة الله»
مطلبی نیست که تنها در قرآن و روایات اسلامی باشد، کلمات دانشمندان
و فلاسفه غیر مسلمان و شعرای نکته سنج نیز از آن پر است.
به عنوان نمونه:

«انیشتاین» ضمن بیان مفصلی در این زمینه می‌گوید: «یک عقیده و مذهب بدون استثنا در همه وجود دارد... من آن را «احساس مذهبی آفرینش» نام می‌نهم».

«ویلیام جیمز» می‌گوید: «من به خوبی می‌پذیرم که سرچشمه زندگی مذهبی «دل» است.

«ماکس مولر» می‌گوید: «اسلاف ما، از آن موقع به درگاه خدا سرفرود آورده بودند که حتی برای خدا نام هم نتوانسته بودند بگذارند!».

«پلوتارک» مورخ مشهور می‌گوید: «اگر شما نظری به صفحه جهان بیفکنید اماکن زیادی را خواهید یافت که در آن‌جا خبری از عمران و آبادی و علم و صنعت و سیاست و دولت نیست، اما جایی که «خدا» نباشد نمی‌توانید پیدا کنید!».^۱

۱. مقدمه نیایش، ص ۳۱.

۴. فطرت در روایات اسلامی

مسأله فطری بودن یکتاپرستی به طور خاص، یا دین و مذهب به طور عام، بازتاب گسترده‌ای در روایات اسلامی دارد.

در بعضی مسأله توحید و یکتاپرستی به عنوان یک امر فطری معرفی شده است یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام از آن حضرت تفسیر آیه شریفه **﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾** را سؤال کرد، امام در پاسخ فرمود: **«التَّوْحِيدُ؛ منظور توحید است»**.^۱

و در بعضی از روایات «تمام اصول اسلام» به عنوان یک امر فطری معرفی شده، چنانکه در حدیث معروف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت اسلام متولد می‌شود، مگر این‌که پدر و مادرش او را به آیین یهود یا نصرانیت درآورند»**.^۲

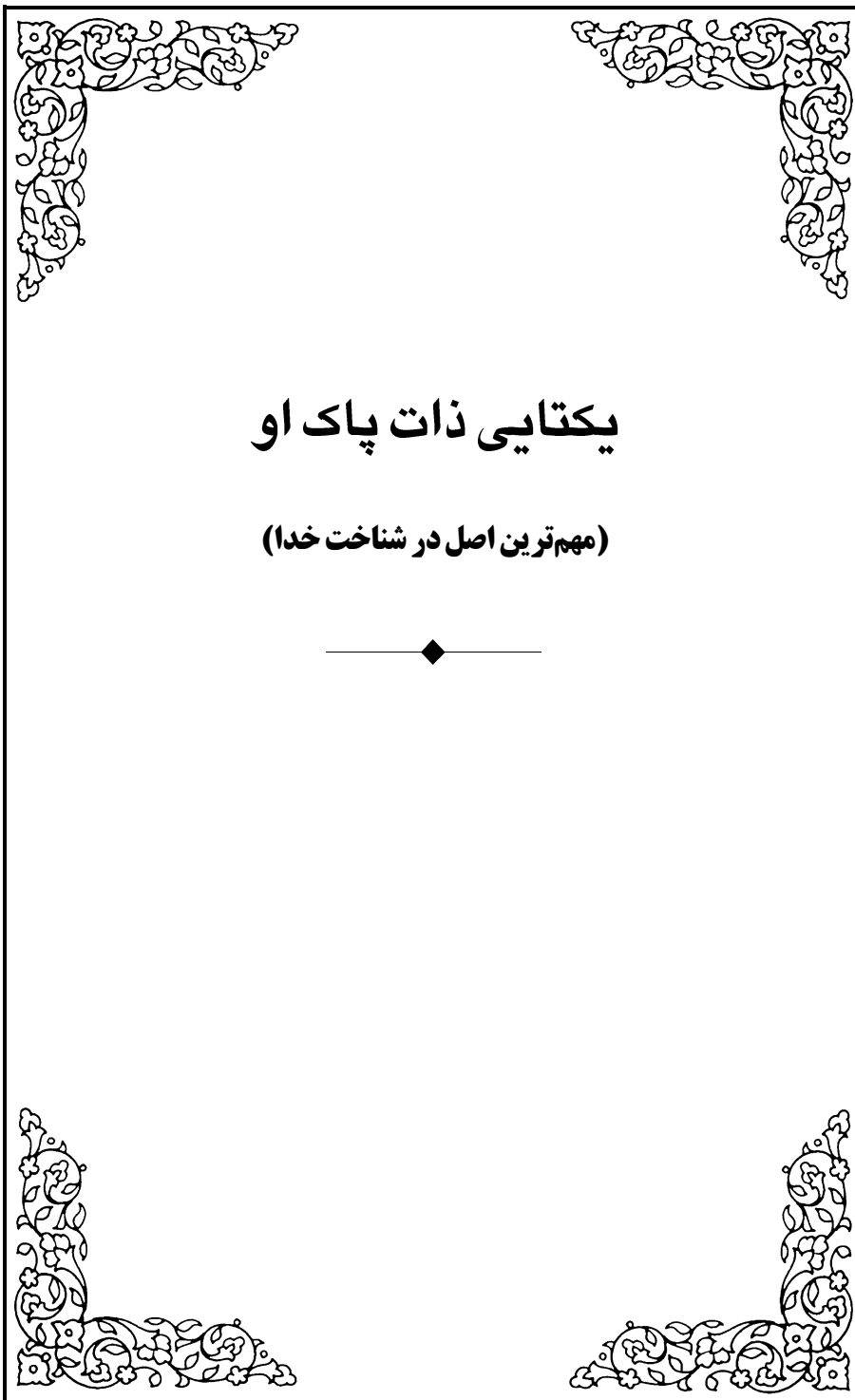
این حدیث در بسیاری از متون معروف شیعه و اهل سنت آمده است، و جزء احادیث بسیار مشهور است.

کوتاه سخن این‌که در زمینه فطری بودن توحید و آیین اسلام، روایات فراوانی داریم که برای اطلاع بیشتر از آنها می‌توانید به کتب روایی و تفسیری مراجعه فرمایید.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۳، کتاب التوحید، ص ۲۷۷، ح ۴.

۲. عوالی اللئالی مطابق نقل بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۲۲.

۳. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۴۱ به بعد. مرآة العقول، ج ۷، ص ۵۴ به بعد. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۸۱ به بعد. تفسیر در المنثور، ج ۵، ص ۱۵۵ به بعد. و بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۶ به بعد.



یکتایی ذات پاک او

(مهم‌ترین اصل در شناخت خدا)



اشاره

در بحث‌های گذشته در طریق خداجویی، از راه‌های مختلف (عمدتاً از پنج دلیل عقلی) برای اثبات وجود خدا بهره گرفتیم و راهی نیز از درون فطرت به سوی او یافتیم. اکنون بعد از ایمان به اصل وجود او مسأله شناخت او مطرح است، و در این میان از همه مهم‌تر بحث توحید و یگانگی اوست. زیرا این بحث از یکسو ریشه همه صفات دیگر می‌باشد. و از سوی دیگر زیربنای همه ادیان آسمانی و به خصوص قرآن است، تا آن‌جا که غالب بحث‌های این کتاب آسمانی پیرامون وجود خدا بر محور همین بحث دور می‌زند.

و از سوی سوم تمام عقائد اسلامی و احکام و قوانین آن و مسائل اجتماعی و اخلاقی و عبادی از همین اصل مایه می‌گیرد. و می‌توان گفت هیچ موضوعی در قرآن مجید تا این حد، مورد توجه قرار نگرفته، نه تنها پیامبر اسلام ﷺ بلکه محور اصلی فعالیت سایر پیامبران، نیز مسأله توحید، و مبارزه با شرک، بوده است.

با این اشاره نخست به سراغ اهمیت گناه شرک در قرآن مجید می‌رویم، و سپس به دلایل مختلفی که قرآن برای اثبات توحید و بطلان شرک اقامه کرده است می‌پردازیم.

قبلاً با هم به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ

اَفْتَرَىٰ اِثْمًا عَظِيْمًا ﴿۱﴾

۲. ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ

ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا﴾ ۲

۳. ﴿وَلَقَدْ اَوْحٰى اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُوْنَنَّ

مِنَ الْخٰسِرِيْنَ﴾ ۳

۴. ﴿وَادِّ قَالٍ لُقْمٰنُ لِاِثْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ﴾ ۴

۵. ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَانَ خِرًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوٰى بِهٖ الرِّيْحُ فِى

مَكَانٍ سَحِيْقٍ﴾ ۵

۶. ﴿اِنَّهٗ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَا وَاوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظٰلِمِيْنَ مِنْ

اَنْصَارٍ﴾ ۶

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است مانند: انعام/۱۵۱؛

توبه/۳ و ۲۸؛ نور/۳؛ رعد/۳۶؛ هود/۲۵ و ۲۶؛ انبیاء/۱۰۸.

ترجمه

۱. خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد؛ و کمتر از آن را برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

۲. خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هرکس

۱. نساء/۴۸.

۲. نساء/۱۱۶.

۳. زمر/۶۵.

۴. لقمان/۱۳.

۵. حج/۳۱.

۶. مائده/۷۲.

بخواهد (و شایسته ببیند) می‌آمزد. و هرکس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.

۳. به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود.

۴. (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می‌کرد گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».

۵. و هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در هوا) او را می‌ربایند؛ و یا تند باد او را به جای دور دستی پرتاب می‌کند.

۶.... هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده؛ و جایگاه او دوزخ است و برای ستمکاران، هیچ یار و یآوری نیست.

شرح مفردات

«شُرک»: در مقائیس اللغه برای این واژه دو معنا ذکر شده است: معنای اول همکاری و مقارنت (و شرکت) و نقطه مقابل آن انفراد است، و معنای دوم شیء ممتد و مستقیم.

«شُرک» در قرآن مجید معمولاً به معنای قرار دادن همتا برای خدا و قبول شبیه و شریکی در ذات یا صفات یا خلقت و تدبیر، یا همتایی در مسأله عبودیت برای او آمده است.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «شُرک در دین، دو گونه است شرک عظیم و آن این است که همتایی برای خدا قرار داده شود، و شرک صغیر و آن این که غیر خدا را در کارهای خود در نظر گیرد که همان ریا و نفاق است».^۱

۱. مفردات راغب مادة شرک، لسان العرب، التحقيق، مقائیس اللغه. جمهره، و کتب دیگر.

تفسیر و جمع بندی

گناه نابخشودنی!

نخستین آیه مورد بحث با صراحت اعلام می‌دارد که تنها گناه نابخشودنی شرک است، می‌فرماید: «خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد؛ و کمتر از آن را برای هر کس بخواد (و شایسته بداند) می‌بخشد»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

مفهوم این سخن آن است که اگر تمام گناهان کبیره و ظلم‌ها و جنایات و نامردی‌ها و زشتی‌ها را یک طرف بگذارند، و شرک را یک طرف، شرک بر همه آن‌ها پیشی می‌گیرد. و لذا برای تأکید یا ذکر دلیل در ذیل همین آیه می‌افزاید: «و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است»؛ ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾.

بسیاری از مفسران گفته‌اند این آیه یکی از امیدبخش‌ترین آیات قرآن است زیرا می‌گوید: اگر انسان با ایمان از دنیا برود مایوس از رحمت خدا نخواهد بود، ولی اگر بی‌ایمان و مشرک برود هیچ راهی برای نجات او نیست.

دومین آیه همان محتوای آیه گذشته را بازگو می‌کند با این تفاوت که در آخر آن می‌فرماید: «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است»؛ ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

در آیه قبل سخن از «اِثْمٌ عَظِيمٌ؛ گناه بزرگ» بود، و در این جا سخن از «ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ گمراهی دور» است، و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، چرا که هرچه گناه بزرگ تر باشد انسان را از خدا دورتر می‌کند و گمراهی او را عمیقتر می‌سازد.

در آیه گذشته جنبه علمی و اعتقادی شرک مورد نظر بود، و در این جا آثار عملی آن، و مسلماً این آثار از آن ریشه‌ها حاصل می‌شود.

در سومین آیه یکی از قاطع‌ترین تعبیرات در زمینه شرک و انحراف از توحید آمده است، شخص پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «به تو و همه

پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود؛ «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

مسلماً نه پیامبر اسلام ﷺ و نه هیچ‌یک از پیامبران دیگر به خاطر مقام عصمتی که داشتند هرگز راه شرک را نپوئیدند، ولی برای بیان اهمیت مطلب، و نیز برای این‌که دیگران حساب خود را بکنند با چنین لحن قاطعی خطرات شرک را بیان می‌کند.

مطابق این آیه شرک همچون آتشی سوزان و صاعقه‌ای مرگبار است که تمام حاصل زندگی را در کام خود فرو می‌بلعد و خاکستر می‌کند.

«لَيَحْبَطَنَّ» از ماده «حَبَطَ» (بر وزن ربط) از ریشه «حَبَطَ» (بر وزن هدف) در آیه مورد بحث و در بسیاری از آیات و روایات به معنای محو و نابودی ثواب اعمال صالح و از میان رفتن آثار مثبت آن است.

بزرگ‌ترین ستم!

در چهارمین آیه تعبیر تکان دهنده دیگری درباره شرک از زبان «لقمان» می‌شنویم، هنگامی که به فرزندش پند و اندرز می‌داد و می‌گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است؛ «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

اولین نصیحت از نصایح دهگانه‌ای که قرآن از این مرد حکیم نسبت به فرزندش نقل کرده، همین نصیحت پرهیز مطلق از هرگونه شرک است، این نشان می‌دهد که ریشه خودسازی و همه‌اصلاحات فردی و جمعی و اخلاقی مبارزه با شرک در تمام شعب و شاخه‌های آن است.

تعبیر به «ظلم عظیم» بسیار پر معناست، اصولاً «ظلم» به معنای هرگونه انحراف از حق و قراردادن چیزی در غیر محل شایسته است، و از همه ظلمها بدتر ظمی است که درباره خدا و هم خلق و هم خویش باشد، و شرک چنین است.

سقوط وحشتناک

پنجمین آیه در یک تشبیه پرمعنی می‌گوید: «هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در هوا) او را می‌ربایند!»؛ ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ﴾. «و یا تند باد او را به جای دور دستی پرتاب می‌کند!»؛ ﴿أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾.^۱

در حقیقت «ایمان» را تشبیه به «آسمان بلند» و «شرک» را به «سقوط از این آسمان» تشبیه کرده است (توجه داشته باشید که «خَرَّ» به گفته ارباب لغت به معنای سقوطی است که توأم با صدا باشد نه بی‌سرو صدا و آرام!).

و تازه این سقوط یک سقوط ساده نیست، بلکه با یکی از دو خطر بزر همراه است: یا طعمهٔ پرندگان شکاری می‌شود، و یا به وسیله تندباد به نقطه دور دستی که از آب و آبادی دور است پرتاب می‌گردد و متلاشی می‌شود.

این تعبیرات تکاندهنده به خوبی بیانگر ابعاد وسیع خطرات شرک است.

بهشت بر مشرکان حرام است

در ششمین آیه از زبان حضرت مسیح خطاب به بنی‌اسرائیل می‌گوید: «هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده؛ و جایگاه او دوزخ است»؛ ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾.

و در پایان آیه می‌افزاید: «و برای ستمکاران، هیچ یار و یآوری نیست»؛ ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾. و این دلیل دیگری است بر ظالم بودن مشرکان، و این‌که هیچکس در قیامت جرأت دفاع از آن‌ها را ندارد.

۱. «تَخَطَفُ» از مادهٔ «خطف» (بر وزن عطف) به معنای ربودن و گرفتن چیزی با سرعت است و «سحیق» از مادهٔ «سحق» (بر وزن سخت) به معنای خرد نمودن و نرم کردن است، این واژه به معنای «لباس کهنه» و نیز به معنای «مکان دور» نیز آمده است، و معنای اخیر در آیهٔ مورد بحث از همه مناسبتر است.

از مجموع این آیات که نظائر بیشتری در قرآن مجید دارد به خوبی این نکته روشن می‌شود که مسأله توحید و شرک اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسأله از دیدگاه قرآن است، به طوری که هیچ‌گونه مماشات و سازش و مدارا با شرک و مشرکان روا نیست، و باید ریشه شرک به هر صورت خشکانده شود، اگر از طریق آموزش فرهنگی و منطق و استدلال ممکن شود چه بهتر، والا باید عملاً با قاطعیت در مقابل آن ایستاد.

توضیحات

این همه اهمیت به مسأله توحید و شرک چرا؟

همه اجماً می‌دانیم که اسلام بلکه تمام ادیان آسمانی نسبت به موضوع شرک فوق‌العاده حساسیت دارند عمدتاً می‌توان چهار دلیل برای این حساسیت و اهتمام نسبت به مسأله سرنوشت ساز توحید و شرک بیان کرد.

۱. مسأله توحید زیربنای شناخت تمام صفات خداست، و هیچ‌یک از صفات او بدون توجه به اصل توحید به خوبی قابل درک نیست، زیرا یگانگی حق از نامحدود بودن وجود او سرچشمه می‌گیرد، و این وجود است که جامع جمیع کمالات و خالی از هرگونه عیب و نقص می‌باشد.

۲. شاخه‌های توحید از ذات پاک خداوند به جهان هستی کشیده می‌شود، عالم یک واحد به هم پیوسته است که برای شناخت صحیح آن باید تمام اجزایش را با هم مورد مطالعه قرارداد و اگر موجودات جهان را به صورت موجوداتی پراکنده خیال کنیم در شناخت جهان گرفتار اشتباه فراوان خواهیم شد.

۳. مهم‌ترین سرچشمه پیشرفت و تکامل در جهان انسانیت وحدت جامعه بشری است، همیشه اختلاف موجب ویرانی و ضعف و عقب ماندگی بوده و هست، و اتحاد سرمایه اصلی قوت و قدرت و عمران و آبادی است.

ایمان به خداوند یگانه حلقه اتصالی است که قلوب میلیاردها انسان را به هم پیوند می‌دهد و اختلافات نژادی و جغرافیایی و... را در خود هضم می‌کند.

۴. تربیت اخلاقی و پرورش صفات انسانی نیز در سایه توحید میسر است چرا که ریشه اخلاق فضیله همان اخلاص و پاکسازی دل از غیر خداست، ریشه اصلی منحصر ساختن انگیزه‌های عملی به انگیزه الهی است، یعنی فقط برای او گام برداشتن و در سبیل او جهاد کردن و به سوی او حرکت کردن و از هر انگیزه دیگر پرهیز نمودن است.

به این ترتیب مسأله توحید و شرک از عقائد گرفته، تا اعمال، و از نیات گرفته تا اخلاق، و از فرد گرفته تا جامعه همه را تحت تأثیر عمیق خود قرار می‌دهد. و به همین دلیل اسلام آن همه نسبت به این مسأله سرمایه‌گذاری کرده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که به عبدالله بن مسعود فرمود: «یا بن مسعود! إِيَّاكَ أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَإِنْ نُشِرْتَ بِالْمِنْشَارِ، أَوْ قُطِعَتْ، أَوْ صُلِبْتَ، أَوْ أُحْرِقْتَ بِالنَّارِ!؛ ای ابن مسعود بر حذر باش از این که یک چشم بر هم زدن نسبت به خدا مشرک شوی، هر چند تو را با اژه دو نیم کنند، یا قطعه قطعه نمایند، یا بر دار بیاویزند یا در آتش بسوزانند!»^۱

اهمیت مسأله توحید از این روایت به خوبی آشکار است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۷ (طبع بیروت).



دلایل توحید



۱. گواهی فطرت
۲. هماهنگی جهان
۳. دلیل صرف الوجود
۴. دلیل فیض و هدایت
۵. ادلّه نقلی

اشاره

در بحث توحید عمدتاً در جست‌وجوی دو مسأله‌ایم: نخست این‌که ذات خداوند هیچ‌گونه اجزای ترکیبی (اعم از اجزای خارجی و اجزای عقلی) ندارد، و دیگر این‌که برای ذات او هیچ شبیه و مثل و مانند نیست، و به این ترتیب از هر نظریگانه است.

در قرآن مجید در این زمینه دلائلی دیده می‌شود از جمله:

۱. گواهی فطرت بر یکتایی خداوند
۲. هماهنگی جهان
۳. دلیل صرف الوجود
۴. دلیل فیض و هدایت
۵. توحید و ادله نقلی

اوّل

اشاره

برهان فطرت می‌تواند در بحث صفات خدا، و حتی در مسأله نبوت و معاد راهگشا و رهنمون باشد، و به همین دلیل عملاً با این برهان عهد و پیمان مستمر بسته‌ایم و در غالب مباحث به سراغ آن می‌رویم.

در بحث یگانگی ذات و صفات خدا نیز این برهان می‌تواند راهگشا باشد، یعنی نه فقط از درون جان و اعماق دل خود ندای وجود او را می‌شنویم، بلکه در اعماق جان جز ندای او ندای دیگری نیست، در مشکلات و گرفتاری‌ها در زمانی که کارد به استخوان ما می‌رسد، در شرائطی که تمام درهای عالم اسباب به روی ما بسته می‌شود، آهنگ توحید را در ژرفای وجود خود می‌شنویم.

در آیات بسیاری از قرآن مجید به این معنا اشاره شده، و چون قسمتی از این آیات را در بحث اصل «اثبات وجود خدا» مشروحاً آورده‌ایم تنها به چند آیه زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

يُشْرِكُونَ»^۱

۱. عنکبوت/۶۵.

۲. ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: روم/۳۳؛ انعام/۴۰ و ۴۱ و ۶۳ و ۶۴.

ترجمه

۱. هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند.

۲. آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست؛ و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می خوانید. - (اما) هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت، آنگاه گروهی از شما برای پروردگارشان همتا قائل می شوند.

تفسیر و جمع بندی

آن جا که نور توحید می تابد!

نخستین آیه از کسانی سخن می گوید که وقتی سوار بر کشتی می شوند خدا را با اخلاص تمام می خوانند اما هنگامی که آن ها را نجات داد باز راه شرک را پیش می گیرند.

قابل توجه در این آیه اولاً تکیه بر روی اخلاص و انابه است که به هنگام وزیدن طوفان حوادث برای غالب مردم پیدا می شود و نیز تکیه بر بازگشت به شرک است که بعد از فرونشستن این طوفان حاصل می گردد.

به این ترتیب قرآن هم مسأله «خداشناسی» را از مکنونات فطرت انسان

می‌شمرد، و هم «یگانه پرستی» را، شرک را پدیده‌ای ناشی از زندگی مرفه و مطالعه سطحی و زودگذر روی عالم اسباب معرفی می‌کند که وقتی شرائط عادی زندگی به هم خورد، و عدم کارآیی عالم اسباب روشن شود، امید انسان از آن قطع می‌گردد و فطرت یگانه پرستی از پشت ابرهای تیره و تار عادات محیط و غفلت بیرون آمده، جلوه‌گری می‌کند.

در تمام شدائد به او پناه می‌برید

در دومین آیه همین مسأله در لباس زیبای دیگری مطرح می‌شود، نخست می‌گوید: «آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست»؛ ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾. بت‌ها و معبودهای ساختگی چه کاری برای شما انجام داده‌اند؟ و چه نعمتی ارزانی داشته، و چه گلی بر سر شما زده‌اند؟

سپس می‌افزاید: «و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می‌خوانید»؛ ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوُونَ﴾.

روشن است در چنین حالتی انسان به فطرت خود باز می‌گردد، قید و زنجیرهای ساختگی گسسته می‌شود، بناهای خیالی فرو می‌ریزد، و انسان می‌ماند و فطرتش، انسان می‌ماند و صریح وجدانش، و تنها به یک نقطه متوجه می‌شود، آری فقط یک نقطه که نام او را «الله» می‌گذاریم (توجه داشته باشید جمله «الیه تجترون» معنای حصر و دلالت بر یگانگی دارد، یعنی فقط به سوی او می‌روید و از او حل مشکل می‌خواهید).

سپس می‌افزاید: «(اما) هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت، آنگاه گروهی از شما برای پروردگارشان هم‌تاقائل می‌شوند!»؛ ﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾.

تعبیر به «فریق» (گروهی) اشاره به این است که گروه دیگری به‌راستی بعد از این ماجرا راه خود را عوض می‌کنند، فصل نوینی در زندگی آن‌ها آغاز می‌شود،

و شرک جای خود را به یکتاپرستی می‌دهد، و این یکی از فلسفه‌های آفات و بلاها، و درد و رنج‌های ناخواسته بشر است که گروهی را بیدار ساخته و تربیت می‌کند.

«ضُرٌّ» (بر وزن حُرٌّ) و «ضَرٌّ» (بر وزن شَرٌّ) به عقیده بعضی از ارباب لغت هر دو به یک معناست، و مفهوم آن ضد نفع است، ولی بعضی واژه دوم را به مفهوم ضرر و واژه اول را به معنای بدحالی تفسیر کرده‌اند. و به هر حال مفهوم وسیع دارد که انواع ناراحتی‌ها و مصائب و بیماری‌ها و فقدان‌ها را شامل می‌شود.

از آیات فوق به خوبی این حقیقت آشکار می‌شود که قرآن مجید نه تنها گرایش به خداشناسی را برای انسان فطری می‌داند، بلکه اعتقاد به یگانگی او را نیز جزء فطریات می‌شمرد، و از آن‌جا که فطرت اصیل انسان غالباً در حجابی از آداب و رسوم و افکار انحرافی و تعلیمات نادرست فرو می‌رود، باید منتظر زمانی بود که این حجاب‌ها کنار رود، به همین دلیل قرآن انگشت روی لحظات حساسی در زندگی انسان می‌گذارد که تندباد حوادث حجاب‌ها را کنار می‌زند، و انسان می‌ماند و فطرتش، و صریح وجدانش، در این حالت تنها او را می‌خواند و هرچه جز اوست از نظرش محو می‌شود، و این به خوبی نشان می‌دهد که یکتاپرستی و توحید نیز در اعماق جان اوست.

دوم

اشاره

از جمله راههایی که علمای عقائد و فلاسفه برای رسیدن به یگانگی ذات پاک خداوند پیموده‌اند، مطالعه جهان هستی است که مجموعه‌ای است هماهنگ، و واحدی است به هم پیوسته، این وحدت و هماهنگی از وحدت و یگانگی خالق خبر می‌دهد، و از این نظر تعبیر «برهان وحدت و هماهنگی» برای این دلیل برگزیده شده است. اگر دو اراده بر عالم هستی حاکم بود، اگر دو تدبیر در جهان خلقت جریان داشت حتماً ناموزونی و فساد در آن دیده می‌شد.

بنابراین برهان «وحدت و هماهنگی» و «برهان تمانع» از نظر روح و محتوا یکی بیش نیست، که با دو تعبیر بیان شده، و یا به عبارت دقیقتر از دو زاویه به یک مطلب نگاه شده است: گاه از وحدت عالم پی به وحدت مبدأ می‌بریم، و گاه از عدم فساد و تباهی که لازمه دو اراده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۱
۲. ﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

۱. ملک/۴۳.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ^۱

علاوه بر آیات فوق آیه ۹۱ سوره مومنون نیز در این مورد آمده است.

ترجمه

۱. در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی. بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟! - سپس بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جست‌وجوی خلل و نقصان) ناکام مانده و خسته و ناتوان به سوی تو باز می‌گردد.
۲. آیا آن‌ها معبودانی از زمین برگزیدند که (خلق می‌کنند و) منتشر می‌سازند؟! - (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه، خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می‌خورد. منزّه است خداوند پروردگار عرش (و جهان هستی)، از آنچه وصف می‌کنند!

شرح مفردات

«فُطُور» از ماده «فَطَرَ» (بر وزن سطر) در اصل به معنای شکافتن است، و بعضی مانند «راغب» در «مفردات» آن را به معنای شکافتن از طول تفسیر کرده‌اند، سپس به هرگونه ابداع و ایجاد و خلقت اطلاق شده است، از این نظر که پرده عدم شکافته می‌شود و چیزی ابداع و ایجاد، یا اختراع می‌گردد.

تفسیر و جمع‌بندی

درست نگاه کن، هیچ ناهماهنگی نمی‌بینی!

در نخستین آیه مورد بحث بعد از آن‌که اشاره به آفرینش آسمان‌ها می‌کند،

۱. انبیاء/۲۱ و ۲۲.

می‌فرماید: «در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی»، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾. و این جهان پهناور با تمام عظمتی که دارد هماهنگ، منسجم، مربوط، متحد و منظم است.

بدیهی است، «تفاوت» به معنای اختلاف در رنگ و شکل و وزن و سایر کیفیات ظاهری و باطنی، و یا کمیت، وجود دارد، آنچه وجود ندارد ناهماهنگی و ناموزونی و اختلال و بی‌نظمی است.

و لذا در ادامه آیه می‌افزاید: «بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟!»، ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾. مراد از جمله ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾ نگاه دقیق و عمیق است، و مخاطب در این آیه هر چند پیامبر ﷺ می‌باشد، ولی پیداست منظور همهٔ انسان‌هاست.

و در ادامه همین مطلب برای تأکید بیشتر می‌افزاید؟ «سپس بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جست‌وجوی خلل و نقصان) ناکام مانده و خسته و ناتوان به سوی تو باز می‌گردد!»، ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾.^۱

به این ترتیب قرآن با تعبیرات مختلف انسان‌ها را دعوت به مطالعه جهان هستی می‌کند، نه تنها دعوت بلکه آن‌ها را تشویق و تحریک بر این کار می‌نماید، تا بدانند نقصانی در آن نمی‌یابند، و هنگامی که چیزی نیافتند به حقیقت توحید و یگانگی مبدأ آشنا می‌شوند و نغمهٔ «لا اله الا الله» را با دل و زبان سر دهند.

۱. «ارْجِعِ الْبَصَرَ» (چشم را باز گردان) کنایه از نگاه مکرر و توأم با دقت و عنایت است، «خاسیء» از ماده «خَسَأَ» (بر وزن کسب) به معنای انقباض و بسته شدن توأم با خواری است، و می‌تواند در این جا کنایه از محرومیت و ناکامی باشد، و «حسیر» از ماده «حَسِرَ» (بر وزن قصر) به معنای ضعف و ناتوانی است، و در اصل به معنای برهنه شدن است، و از آن جا که وقتی چیزی ضعیف شود از قدرت و نیرویش برهنه می‌گردد این واژه به معنای ناتوانی به کار رفته است.

اگر در جهان دو خدا وجود داشت...

دومین آیه همین معنا را در قالب دیگری ریخته و به شکل دیگری مطرح می‌کند، می‌فرماید: «آیا آن‌ها معبودانی از زمین برگزیدند که (خلق می‌کنند و) منتشر می‌سازند؟!»، ﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ﴾.

تعبیر «من الارض» (از زمین) اشاره به نکته لطیفی است و آن این‌که آن‌ها خدایانشان را از سنگ و چوب و فلزات که موجوداتی زمینی هستند می‌ساختند، آیا چنین موجوداتی می‌توانند خالق آسمان‌های پهناور و حاکم و مدیر و مدبر آن‌ها باشد؟! سپس به عنوان استدلال بر بطلان عقیده آن‌ها می‌فرماید: «(در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه، خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می‌خورد»، ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.

«فساد» به گفته‌ی راغب در مفردات در اصل به معنای خارج شدن چیزی از حد اعتدال است، خواه کم باشد یا زیاد، در روح باشد یا جسم، یا دیگر اشیاء جهان، و نقطه مقابل آن «صلاح» است، «فساد» در این جا به معنای خرابی و ویرانی و بی‌نظمی و هرج و مرج است.

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری می‌افزاید: «منزه است خداوند پروردگار عرش (و جهان هستی)، از آنچه وصف می‌کنند!»، ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

خلاصه این استدلال چنین می‌شود: اگر مدیر و مدبر و خالق و حاکم و متصرف در جهان متعدد باشد ممکن نیست نظام و هماهنگی در آن صورت گیرد، این تعدد خدایان سر از تعدد تدبیر و تصرف بیرون می‌آورد.

توضیحات

۱. وحدت جهان آفرینش از دیدگاه علوم

هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می‌کنیم در ابتدا عالم را به صورت

موجوداتی پراکنده می‌بینیم، خورشید، ماه، زمین، آسمان، ستارگان ثوابت و سیار، انسان، حیوانات، انواع گیاهان و عناصر گوناگون، ولی بعد از کمی دقت و مطالعه می‌بینیم که ذرات و اجزای این عالم چنان به هم پیوسته و مربوط است که همگی یک واحد را تشکیل می‌دهد زیرا؛

یک. تمام کرات منظومه شمسی طبق نظرات دانشمندان در آغاز یک واحد به هم پیوسته بودند و به تدریج از هم جدا شدند و در عین جدایی به هم مربوطند، و باز مطالعات دانشمندان فلکی در این زمینه می‌گوید: منظومه شمسی ما نیز مستقل نیست، و جزیی از یک کهکشان بزرگ است که به ضمیمه کهکشان‌های دیگر مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند که قانون جاذبه همچون زنجیری آن‌ها را به هم پیوسته است.

دو. اجسام مختلف و کاملاً متفاوت در تحلیل نهایی ترکیبی است از تعدادی از عناصر معین. این عناصر گوناگون علی‌رغم اختلاف فاحش ظاهری آن‌ها هنگامی که شکافته شوند و به کوچک‌ترین اجزای آن‌ها، یعنی اتم، برسیم، می‌بینیم همه شبیه یکدیگرند، و تنها تفاوتشان در تعدد الکترون‌ها و پروتون‌هاست.

سه. دانشمندان از طریق تجزیه نور ستارگان که از نقاط دور و نزدیک به سوی ما سرازیرند به این جا رسیده‌اند که عناصر ترکیبی کواکب آسمان شبیه اجزای ترکیبی کره زمین ماست، و هماهنگی عجیبی از این نظر در مجموعه کرات و ستارگان جهان حکمفرماست.

چهار. قوانین مختلفی که بر جهان حکومت می‌کند مانند قانون جاذبه و سرعت نور و قوانین حرکت و مانند آن، همه جا یکسان است، و از فرمول واحدی تبعیت می‌کند.

خلاصه این‌که همان‌طور که در نخستین آیه خواندیم در خلقت خداوند رحمان تفاوتی نمی‌بینیم، و فطور و شکافی وجود ندارد، و هر قدر علم و دانش

بشری پیشرفت بیشتری می‌کند عظمت و عمق این آیه روشن تر می‌شود، و این هماهنگی و وحدت دلیل روشنی بر وحدت خالق و آفریدگار جهان است.

۲. توضیح برهان تمانع

برهان تمانع که گاه از آن به برهان «ممانعت» یا برهان «وحدت و هماهنگی» تعبیر می‌کنند از دو مقدمه ترکیب یافته: نخست انسجام و وحدت و هماهنگی در جهان آفرینش که در بحث قبل گفته شد، و دیگر این که اگر بر این عالم دو یا چند قدرت حاکم باشد موجب بروز اختلاف و ناهماهنگی می‌گردد و از آن جا که ما هیچ ناهماهنگی و ناموزونی در این جهان و قوانین حاکم بر آن نمی‌بینیم، درک می‌کنیم که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته و به وسیله خالق یکتایی آفریده شده، و تدبیر و تنظیم می‌گردد.

در میان آیات گذشته در حقیقت آیه اول اشاره به مقدمه اول بود، و آیه دوم اشاره به مقدمه دوم است.

پاسخ به یک سؤال

این سؤال را بسیاری مطرح کرده‌اند که تعدد مبدأ همیشه موجب بی‌نظمی نخواهد بود اگر فرض کنیم جهان خدایانی داشته باشد در صورتی این تعدد منشأ فساد در جهان می‌شود که آن‌ها به کشمکش و مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آن‌ها افرادی حکیم و آگاهند حتماً جهان را با نظم خاصی به کمک یکدیگر اداره می‌کنند.

این سؤال و ایراد ناشی از عدم توجه به مفهوم «تعدد» شده است. توضیح این که: هنگامی که می‌گوییم خدایان متعدد، مفهوم آن این است که آن‌ها از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند تنها یک وجود می‌شدند. از سوی دیگر، همواره در میان «فعل» و «فاعل» تناسب

و سنخیتی در کار است، هر فعلی از آثار وجود فاعل خویش است، و خواه ناخواه رنگ او را دارد، و به این ترتیب محال است دو فعل از دو فاعل سر بزند و از تمام جهات یکی باشد، همان‌گونه که محال است دو فاعل از نظر اراده و عمل یکسان باشند، و مسلماً تفاوت‌های وجودی آن‌ها در اراده و عمل آن‌ها اثر می‌گذارد.

نتیجه این‌که ممکن نیست نظام واحد و خالی از دوگانگی از مبدأ متعددی سرچشمه گیرد. به تعبیر دیگر: اگر برای جهان دو مبدأ فرض کنیم یا از جمیع جهات یکسانند (در این صورت یکی می‌شوند) یا از تمام جهات مختلف و متباینند (در این صورت خلقت و تدبیر آن‌ها در دو نقطه مقابل قرار خواهد گرفت) و اگر در پاره‌ای از جهات شبیه، و در پاره‌ای از جهات متفاوت باشند همان تفاوت در فعل آن‌ها اثر می‌گذارد چرا که فعل بازتاب وجود فاعل و سایه هستی او است.

برهان وحدت و تمناع در روایات اسلامی

دلیل فوق با بیان روشن و فشرده‌ای در روایات اسلامی آمده است. در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از هشام نقل کرده است می‌خوانیم:

امام صادق علیه السلام در پاسخ مرد زندیقی در زمینه توحید ضمن بیان مشروحی فرمود: «لَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَ الْفُلُكَ جَارِيًا وَ التَّدْبِيرَ وَاحِدًا وَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَلَّ صِحَّةَ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ ائْتِلَافِ الْأَمْرِ عَلَيَّ أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ؛ هنگامی که مشاهده می‌کنیم آفرینش منظم است، و کواکب در مدارات خود در حرکتند، و تدبیر جهان واحد است، و شب و روز و خورشید و ماه طبق برنامه منظمی گردش دارند، این سلامت تدبیر، و به هم پیوستگی امور، نشان می‌دهد که مدبر آن‌ها یکی است»^۱.

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۸۰۸، ح ۱.

سوم

اشاره

خداوند وجودی است از هر نظر بی‌نهایت و مسلماً چنین وجودی دوگانگی در آن راه ندارد، زیرا دو موجود بی‌نهایت غیر ممکن است، چون وقتی سخن از دوگانگی پیش می‌آید، هر یک فاقد هستی دیگری است، یا به تعبیر دیگر به جایی می‌رسیم که وجود اول پایان می‌گیرد، و وجود دوم شروع می‌شود. منظور از برهان «صرف الوجود» همین است که خداوند مطلق است، و از هر نظر بی‌قید و بی‌شرط و نامحدود، و مسلماً دومی برای او فرض نمی‌شود.

با این اشاره به آیه زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

﴿لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:
آل عمران/۱۸؛ یوسف/۳۹.

ترجمه

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و او بر هر چیز تواناست. - اوست اول و آخر و پنهان؛ و او به هر چیز داناست.

۱. حدید/۲ و ۳.

تفسیر و جمع‌بندی

او اول و آخر و ظاهر و باطن است

در این آیه می‌فرماید: «مَالِكِيَّتْ وَ حَاكِمِيَّتْ اَسْمَانِهَآ وَ زَمِيْنِ اَزْ اَنْ اَوْسَتْ»؛ ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ «زنده می‌کند و می‌میراند؛ و او بر هر چیز تواناست»؛ ﴿يُحْيِي وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾. و بنابراین مالک و حاکم و مدیر و مدبر در این عالم تنها ذات پاک اوست.

سپس در ادامه این آیات مطلبی آمده که می‌تواند به منزله دلیلی بر مسأله توحید مالکیَّت و حاکمیَّت و تدبیر او باشد، می‌فرماید: «اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست»؛ ﴿هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ﴾. در این آیه پنج وصف از اوصاف مقدس او بیان شده، که در مجموع دلیلی است بر بی‌انتهایی ذات پاک او، می‌فرماید: آغاز همه چیز اوست، و پایان همه چیز اوست، در ظاهر و باطن وجود دارد، و در همه جا حضور علمی دارد و چنین وجودی دومی برای او تصوّر نمی‌شود، چرا که اگر خدای دیگری وجود داشت هر کدام آغاز و پایانی داشتند، و در ظاهر و باطن همه جا نبودند، و حضور علمی همه جا نداشتند، چرا که وقتی سخن از دو وجود به میان می‌آید حتماً هر دو محدودند.

در تفسیر معنای «اوّل و آخر و ظاهر و باطن» این نکته را در این جا لزوماً یادآور می‌شویم که در موجودات محدود چیزی که اوّل است نمی‌تواند آخر باشد و چیزی که آخر است نمی‌تواند اوّل باشد، همچنین وجودی که ظاهر است باطن نیست، و وجودی که باطن است ظاهر نیست، اما هنگامی که سخن به نامحدود می‌رسد، همه این مفاهیم در آن جمع است.

توضیحات

۱. او یک حقیقت نامتناهی است

نخستین و مهم‌ترین مطلبی که در باب «صفات خدا» باید اثبات گردد تا هم

مسأله توحید مشخص گردد و هم صفات دیگر او همچون علم و قدرت و مانند آن، نامتناهی بودن ذات پاک اوست، چراکه اگر این مطلب به خوبی اثبات و درک شود راه برای اثبات همه صفات جمال و جلال او (صفات ثبوتیه و سلبيه) هموار می‌گردد.

برای اثبات این معنا که او یک وجود بی‌انتهاست باید امور زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱. محدودیت وجود یعنی آلوده بودن به «عدم».
 ۲. «وجود» ضد «عدم» است، و اگر چیزی ذاتاً مقتضی وجود باشد نمی‌تواند مقتضی عدم گردد.
 ۳. در برهان علت و معلول این مطلب ثابت شد که سلسله زنجیر مانند علت و معلول این جهان باید به یک نقطه ثابت و ازلی برسد که آن را واجب الوجود می‌نامیم.
- به عبارت دیگر: بدون شک واجب الوجودی داریم (چراکه سخن از توحید و یگانگی بعد از اثبات واجب الوجود است) حال اگر واجب الوجود نامحدود باشد مدعای ما ثابت است، و اگر محدود باشد این محدودیت هرگز مقتضای ذات او نیست، چون ذات او مقتضی وجود است، نه آلودگی به عدم، پس باید از بیرون بر آن تحمیل شده باشد و مفهوم این سخن آن است که علتی در بیرون او وجود دارد و او معلول آن علت است، در این صورت واجب الوجود نخواهد بود، نتیجه این‌که او وجودی است نامحدود از هر نظر.

۲. حقیقت بی‌انتهاست حتماً یکی است

در بحث سابق ثابت شد که خداوند یک وجود نامحدود و نامتناهی است، در این جا می‌گوییم چنین حقیقتی دوگانگی بر نمی‌دارد، و حتماً یکی بیش نیست زیرا بارها گفته‌ایم دو شیء نامحدود اصلاً قابل تصوّر نیست، چرا که دوگانگی

همیشه توأم با محدودیت است و این مطلبی است روشن، زیرا دو وجود هنگامی تصوّر می‌شود که هر کدام جدای از دیگری باشد، هر کدام به دیگری می‌رسد تمام شود، و دیگری آغاز گردد.

۳. دلیل صرف الوجود در احادیث اسلامی

برهان فوق با بیان لطیفی در روایتی از امام سجاده علیه السلام نقل شده است فرمود:
 «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظَمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ وَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يَحْدُ؛
 خداوند به هیچ محدودیتی توصیف نمی‌شود (و ذات پاکش هیچ حدی را
 نمی‌پذیرد) او برتر از چنین توصیفی است، و چگونه ممکن است کسی که هیچ
 حدی ندارد توصیف به محدودیت گردد».^۱

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، باب النهی عن الصفة، ح ۲.

چهارم

(همه انبیا به سوی خدای یگانه دعوت کردند)

اشاره

خداوند وجودی است کامل و چنین وجودی مسلماً منبع فیض و کمال برای دیگران است، آیا ممکن است چنین منبع کمالی موجودات دیگر را محروم بگذارد، و حداقل خود را به آن‌ها معرفی نکند، و شناساند؟
با توجه به این بیان روشن می‌شود که اگر خدایان متعددی وجود داشت باید هر کدام رسولانی داشته باشد، و خود را به مخلوقات معرفی کند.
نتیجه این که اگر دیدیم همه رسولان الهی از خدای یگانه خبر می‌دهند روشن می‌شود که غیر از او معبودی وجود ندارد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱
 ۲. ﴿وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ﴾^۲
- علاوه بر آیات فوق آیه ۴ سوره احقاف نیز در این مورد آمده است.

۱. انبیاء/۲۵.

۲. زخرف/۴۵.

ترجمه

۱. ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: هیچ معبودی جز من نیست؛ پس فقط مرا پرستش کنید.
۲. از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم (و پیروان راستین آنها) بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!

تفسیر و جمع‌بندی

دعوت عمومی پیامبران به خدای یکتا

در نخستین آیه مورد بحث به تاریخ (انبیای) گذشته اشاره کرده، می‌فرماید: «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: هیچ معبودی جز من نیست؛ پس فقط مرا پرستش کنید»؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ».

آری تمام انبیاء منادی توحید بودند، مردم را به خدای یگانه دعوت می‌کردند. آیا خداوند دیگری وجود داشت و خودش را به مردم معرفی نکرد و قطع فیض نمود؟ یا این که رسولان الهی در ابلاغ دستور او قصور ورزیدند؟ عقل سلیم هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌پذیرد.

در دومین آیه می‌فرماید: «از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم (و پیروان راستین آنها) بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!»؛ «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ».

در این که چگونه پیامبر اسلام ﷺ مأمور بود از رسولان پیشین سؤال کند، در حالی که هیچ‌کدام در عصر او وجود نداشتند؟ مفسران احتمالاتی داده‌اند:

بعضی گفته‌اند منظور سؤال از امت‌های آنهاست تا از طریق خبر متواتر مطلب ثابت شود، زیرا حتی امت‌هایی که دم از خدایان سه‌گانه و مانند آن می‌زنند وقتی از آنها سؤال شود، خود را طرفدار توحید قلمداد می‌کنند، و از آن به

«تثلیث در وحدت» تعبیر می‌نمایند. این احتمال نیز داده شده که منظور مراجعه به کتاب‌های آن‌هاست.

جمعی نیز گفته‌اند منظور سؤال پیامبر ﷺ از ارواح انبیای پیشین در شب معراج، و یا حتی در غیر شب معراج است، چرا که روح پیامبر اسلام ﷺ به قدری بزر بود که می‌توانست با ارواح انبیای پیشین در تماس باشد.

به هر حال منظور این است که دعوت به توحید از سوی پیامبر اسلام ﷺ چیز تازه و عجیبی نیست، بلکه مطلبی است که همه انبیای الهی بر آن اتفاق داشتند، و این خود دلیل روشنی بر مسأله توحید است.

توضیح

فیض و هدایت در روایات اسلامی

«برهان هدایت و فیض» علاوه بر قرآن در روایات نیز آمده است.

علی علیه السلام در وصیت معروفش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام این برهان را با بیان ظریف و روشنی بیان فرموده است، در آن جا که می‌گوید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتَهُ وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَ أَحَدٌ كَمَا وَ صَفَ نَفْسَهُ؛ بدان ای پسر! اگر پروردگارت شریک و همتایی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دید، و افعال و صفاتش را می‌شناختی، اما او خداوندی است یکتا، همان‌گونه که خویش را چنین توصیف کرده است»^۱.

توضیح این‌که: خداوند حکیم است، و خداوند حکیم حتماً آثار هدایت و فیض دارد، هم در عالم تکوین و آفرینش، و هم در عالم تشریح و مذهب، با اینحال چگونه ممکن است خدای دیگری وجود داشته باشد نه آثار صنع او را در پهنه هستی ببینیم و نه نشانه‌ای از رسولانش مشاهده کنیم.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

پنجم

دلایل چهارگانه گذشته دلایل عقلی برای اثبات یگانگی ذات پاک خدا بود، ولی در این مسأله از دلیل نقلی نیز می‌توان بهره گرفت، چرا که بعد از اثبات وجود خداوند، و اثبات نبوت پیغمبر اسلام ﷺ و صدق دعوت او آنچه در این کتاب آسمانی یعنی قرآن آمده است، بیان واقعیت‌های غیر قابل انکار است. مرحوم علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحارالانوار ضمن استدلال به این دلیل می‌گوید: «ادله سمعیّه از کتاب و سنّت دلالت بر این مطلب دارد، و آنها از شماره بیرون است و هیچ مانعی ندارد که به دلایل نقلی در باب توحید تمسک جوییم. سپس می‌افزاید: دلیل عمده در نزد من همین دلیل است: (وَهَذِهِ هِيَ الْمُعْتَمَدُ عَلَيْهَا عِنْدِي)»^۱.

ولی ناگفته پیداست وجود دلیل نقلی منافات با استدلالات عقلی گذشته نخواهد داشت به خصوص این‌که دلایل عقلی مزبور ریشه‌هایی در قرآن و سنّت دارند.

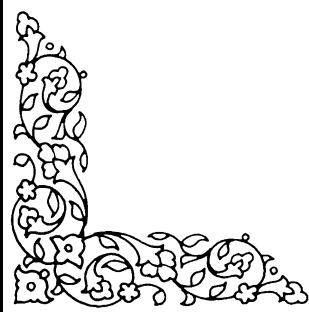
۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۳۴.



سرچشمه‌های مهم شرک



۱. پیروی از اوهام
۲. حس گرایبی
۳. منافع خیالی
- ۴ و ۵. عامل تقلید و استعمار



اول

اشاره

با این که فطرت انسان بر توحید است و دلایل روشن عقلی و نقلی نیز پشتوانه این فطرت است، جای این سؤال باقی می ماند که از چه رو همیشه شرک، این خار مزاحم راه خداشناسی در سرزمین انسانیت روئیده و رشد کرده است؟

مطالعه تاریخ انبیا و اقوام مختلف بشر، و ادعاهایی که بت پرستان در طول تاریخ برای توجیه کار خود داشته اند، می تواند پرده از روی این مطلب بردارد، و سرچشمه های اصلی شرک را نشان دهد، و مسلماً شناخت این سرچشمه ها کمک مؤثری به مبارزه با این آفت بزرگ می کند.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی دهیم:

۱. «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

الْكَافِرُونَ»^۱

۲. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲

۱. مؤمنون/۱۱۷.

۲. یوسف/۴۰.

۳. ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: حج/۷۱؛ یونس/۳۶؛ نجم/۲۳؛ انبیاء/۲۴.

ترجمه

۱. و هرکس معبود دیگری را با خدا بخواند و به یقین هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ به راستی کافران رستگار نخواهند شد.

۲. آنچه غیر از خدا می پرستید، جز اسمهایی (بی مسمّا) که شما و پدرانتان آن‌ها را (خدا) نامیده اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین ثابت و پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.

۳. آگاه باشید کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمین هستند، تعلق به خدا دارند. و آن‌ها که غیر خدا را همتای او می خوانند، (از منطق و دلیلی) پیروی نمی کنند؛ آن‌ها تنها از گمان بی اساس پیروی می نمایند و تخمین و حدس (واهی) می زنند.

شرح مفردات

«ظن» به گفتهٔ راغب در مفردات به معنای حالتی است که از ملاحظه نشانه چیزی حاصل می شود، اگر قوی شود به علم می رسد، و اگر ضعیف شود از حد پندار نمی گذرد، و به گفتهٔ ابن منظور در لسان العرب ظن به معنای «شک» و «یقین»

۱. یونس/۶۶.

هر دو به کار می‌رود، ولی نه یقینی که با رؤیت حاصل شود بلکه یقینی که از طریق تدبّر پیدا می‌شود، و اما در مورد یقین حاصل از مشاهده تنها «علم» گفته می‌شود. ولی در آیات مورد بحث این واژه به معنای پندارهای واهی آمده است. «خَرَص» (بر وزن غَرَس) به گفته صحاح اللغه به معنای تخمین زدن مقدار خرما می‌است که از رطب‌های نخل به دست می‌آید، راغب در مفردات نیز همین معنا را بیان کرده است. سپس به هرگونه «حدس و تخمین» اطلاق شده، ولی از آن جا که حدس و تخمین همیشه درست از آب در نمی‌آید، این واژه به معنای «دروغ» نیز استعمال می‌شود و اصولاً به هر گمانی که پایه و اساس محکمی ندارد این واژه اطلاق می‌گردد.

تفسیر و جمع‌بندی

فرو رفتن در عالمی از اوهام!

نخستین آیه مورد بحث ضمن اشاره به مجازات مشرکان، بر این حقیقت تأکید می‌کند که «شرک» هیچ‌گونه دلیل و برهانی ندارد، و بنابراین زائیده پندارها و توهمات است، می‌فرماید: «و هرکس معبود دیگری را با خدا بخواند و به یقین هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ به راستی کافران رستگار نخواهند شد»؛ «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ».

قابل توجه این‌که در این جا مجازات مشرکان بیان نشده، تنها می‌گوید: «حساب او نزد خداست» و این بزرگترین تهدید است، چرا که شخص بزرگ و قاهری حسابرس او است.

در حقیقت جمله «لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» الهام بخش این مطلب است که برای شرک هیچ‌گونه دلیلی وجود ندارد، نه دلیلی از عقل، و نه دلیلی از نقل، نه فطرت با آن هماهنگ است و نه منطقی.

نام‌های بی‌نشان

دومین آیه همین معنا را در لباس زیبای دیگری ارائه می‌دهد و از زبان یوسف خطاب به دوستان زندانش چنین می‌گوید: «آنچه غیر از خدا می‌پرستید، جز اسم‌هایی (بی‌مسمّا) که شما و پدرانتان آن‌ها را (خدا) نامیده اید، نیست!»؛ ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾.

«خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده»؛ ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾.

اگر این‌ها واقعیتهایی داشتند دلیلی از عقل و نقل برای آن پیدا می‌شد، محال است مطلبی به این اهمیت، یعنی وجود همتایی برای خدا، بدون هیچ دلیل باشد، این بی‌دلیلی خود دلیل بر عدم است!

و لذا در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: «حکم تنها از آن خداست»؛ ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ «فرمان داده که غیر از او را نپرستید»؛ ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾. «این است آیین ثابت و پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». (و به همین جهت در بیراهه کفر سرگردانند)؛ ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

در حقیقت هریک از جمله‌های این آیه به منزله دلیلی بر نفی شرک است، از یکسو می‌گوید: خداوند هیچ دلیلی بر وجود خدایان شما نازل نکرده.

و از سوی دیگر می‌فرماید: حاکمیت و تدبیر عالم از آن اوست و نشانه‌های این وحدت تدبیر، همه جا دیده می‌شود.

و از سوی سوم او دستور به پرستش خدای یگانه داده، مگر ممکن است خداوند حکیم دستوری دروغین بدهد؟
و در پایان آیه شرک را ناشی از جهل می‌شمرد.

تکیه بر حدس و تخمین

در آغاز آیه سوم می‌فرماید: «آگاه باشید کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمین هستند، تعلق به خدا دارند»؛ ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

این تعبیر ممکن است اشاره به عقیده مشرکان باشد که معترف بودند مالک و حاکم اصلی خداست، و در عین حال بت‌ها را پرستش می‌کردند، و نیز ممکن است اشاره به این باشد که نظام واحد عالم هستی دلیل بر این است که مدبّر واحدی بر آن حکومت می‌کند.

سپس می‌افزاید: «و آن‌ها که غیر خدا را همتای او می‌خوانند، (از منطبق و دلیلی) پیروی نمی‌کنند»؛ ﴿وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ﴾. «آن‌ها تنها از گمان بی‌اساس پیروی می‌نمایند و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند»؛ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾. «يَخْرُصُونَ» همان‌گونه که قبلاً اشاره شد از ماده «خَرَصَ» هم به معنای «تخمین» آمده و هم به معنای «دروغ».

از مجموع آنچه در آیات فوق آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که شرک و دوگانه پرستی و چندگانه پرستی نه دلیلی از عقل دارد، و نه برهانی از نقل، و محال است مطلبی به این مهمی وجود داشته باشد و هیچ دلیلی از عقل و نقل بر آن یافت نشود. بنابراین، این بی‌دلیلی خود دلیل روشنی بر بطلان است.

دوم

اشاره

هنگامی که انسان، چشم به این جهان می‌گشاید، محسوسات را می‌بیند، به آن‌ها دل می‌بندد و پایه معلومات خویش قرار می‌دهد، اما هنگامی که فکر و دانش او بالاتر می‌رود به تدریج به مسائل عقلی و فکری آشنا می‌گردد. اما گروهی بر اثر عقب‌ماندگی فرهنگی در مرحله حس متوقف می‌شوند، به همین دلیل نمی‌توانند به چیزی جز محسوسات خود بیندیشند و ایمان بیاورند، و لذا انتظار دارند خدا نیز وجودی حسی داشته باشد او را با چشم ببینند، و با دست لمس کنند!!

و این یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های گرایش به «بت‌پرستی» و «خدایان محسوس» در طول تاریخ بوده است.

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا

فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾^۱

۲. ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ

ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ

۱. فرقان/۲۱.

الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا^۱
 ۳. ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ
 الطِّينَ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ^۲﴾
 علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: اسراء/۹۰ و
 ۹۲؛ بقره/۲۱۰.

ترجمه

۱. و کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز)، ندارند گفتند: چرا فرشتگان
 بر ما نازل نشدند و یا پروردگاران را با چشم نمی بینیم؟! آن‌ها تکبر ورزیدند
 و طغیان بزرگی کردند!
 ۲. اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان (یکجا) بر آن‌ها نازل کنی؛ (در
 حالی که این یک بهانه است؛) آن‌ها از موسی، بزر تر از این را خواستند،
 و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و بخاطر ظلم و ستمشان، صاعقه آن‌ها را
 فرا گرفت. سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلایل روشن که برای آن‌ها
 آمد، (به خدایی) انتخاب کردند. ولی ما از آن در گذشتیم (و عفو کردیم) و به
 موسی، برهان آشکاری دادیم.
 ۳. فرعون گفت: «ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ
 ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای
 محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هر
 چند من گمان می کنم او از دروغگویان است».

۱. نساء/۱۵۳.

۲. قصص/۳۸.

تفسیر و جمع‌بندی

چرا خدا را نمی‌بینیم؟!

در نخستین آیه سخنی از کافران و مشرکان نقل می‌کند، می‌فرماید: «و کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز)، ندارند گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگاران را با چشم نمی‌بینیم؟» ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا﴾.

آن‌ها نخست تقاضای مشاهده فرشته وحی داشتند، و سپس پا را فراتر نهاده و تقاضای مشاهده خدا را کردند، گویی خدای غیر محسوس و غیر مجسم برای آن‌ها قابل قبول نبود.

به نظر می‌رسد این گفتار از ناحیه سردمداران شرک و بت پرستی بوده که برای اغفال توده‌های عوام چنین سخنانی را در برابر پیامبر ﷺ ایراد می‌کردند، تا به گمان خود او را به زانو درآورند، لذا قرآن مجید از آن‌ها به عنوان کسانی که ایمان به قیامت ندارند یاد کرده، و به همین دلیل در پایان آیه نیز می‌افزاید: «آن‌ها تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!» ﴿لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾.

همین درخواست را از موسی کردند

در دومین آیه نخست سخن از بهانه‌جویی‌های یهود به میان می‌آورد و می‌گوید: «اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان (یکجا) بر آن‌ها نازل کنی!» ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ﴾.

قرآن در جواب آن‌ها می‌گوید: این تقاضاهای بی‌اساس آن‌ها بعد از مشاهده معجزات و قرائن صدق دعوی پیامبر اسلام ﷺ از این افراد معاند و لجوج عجیب نیست، «آن‌ها از موسی، بزرگتر از این را خواستند، و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده!»» ﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾.

«و بخاطر ظلم و ستمشان، صاعقه آن‌ها را فرا گرفت!»؛ ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾.

عجب این‌که این ماجرای عجیب مایه بیداری آن‌ها نشد، هنگامی که سامری پیشنهاد گوساله پرستی به آن‌ها کرد پذیرفتند چنانکه در ادامه آیه می‌خوانیم: «سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلایل روشن که برای آن‌ها آمد، (به خدایی) انتخاب کردند»؛ ﴿ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾. گویی جز خدای محسوس آن‌ها را اشباع نمی‌کرد، و روحشان قدرت پرواز به جهان ماورای طبیعت نداشت!

ولی باز هم لطف بی حساب خدا شامل حالشان شد، چنانکه در پایان آیه می‌فرماید: «ولی ما از آن در گذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم»؛ ﴿فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا﴾.

منظور از «سلطان مبین» در این جا حکومت آشکاری است که خدا به موسی داد که هم برتری ظاهری بر مخالفان یافت، و هم برتری از نظر منطق و استدلال، بعضی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان پیروزی را در این جا فقط پیروزی از نظر منطق می‌دانند.^۱

بگذار به آسمان بروم خدا را ببینم!

در سومین آیه می‌فرماید: «فرعون گفت: ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (بنابراین دعوت موسی را به خدای آسمان و زمین نادرست می‌دانم!)»؛ ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲. ارباب لغت در تفسیر لغت «ملأ» می‌گویند: این واژه را به جماعتی می‌گویند که بر یک عقیده اجتماع می‌کنند، و ظاهر آن‌ها چشم‌ها را پر می‌کند (از ماده «ملأ» (بر وزن مرد) به معنای پر شدن) لذا این واژه به معنای اشراف یک قوم و رؤساء و اطرافیان شاهان نیز می‌آید.

ولی در عین حال چون من اهل تحقیق هستم احتیاط را از دست نمی‌دهم! مطلبی به خاطر رسیدن که صدق و کذب موسی را روشن می‌سازد، «ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم!»؛ «فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى»^۱.

«هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است»؛ «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ». بدون شک فرعون از این شیطان‌تر بود که مسائلی را به این واضحی درک نکند که او خدا نیست. ولی فرعون می‌خواست با طرح این مسأله جنجالی افکار عمومی را که به شدت متوجه موسی شده بود منحرف سازد، و در پایان نیز بر فراز برج برود و سری تکان دهد و باز گردد، و بگوید از خدای موسی بر فراز آسمان تحقیق کردم هیچ خبری نبود!

مجموع این جهات بیانگر یک نکته است و آن این‌که در محیط مصر افکار عمومی به قدری پایین بود که جز خدای محسوس چیزی را باور نداشتند، ادعای الوهیت فرعون را می‌پذیرفتند و انتظار داشتند خدای موسی نیز جسمی باشد بر فراز آسمان!

از مجموع آنچه در تفسیر آیات فوق آوردیم به خوبی روشن می‌شود که در طول تاریخ انبیا و اقوام پیشین، مسأله گرایش به حس، و تأثیر آن در پیدایش عقیده شرک و انحراف از محور توحید قابل انکار نیست و این یکی از عوامل مهم پیدایش اعتقاد شرک‌آلود در طول تاریخ بوده است.

۱. «صرح» در اصل به معنای «پاک بودن از ناخالصی‌ها» است، سپس به قصرها و خانه‌های بلند و زیبا اطلاق شده است، به خاطر این‌که چنان کامل ساخته شده که هیچ عیب و نقصی در آن نیست!

سوم

اشاره

پایه بت پرستی را وهم و پندار تشکیل می دهد، و هر قدر نیروی وهم و خیال انسان قویتر و فعال تر باشد دامنه پندارهای او در مورد بت و برکات و آثار آن، بیشتر خواهد بود، تا آن جا که یک مشت موجودات فاقد شعور و عقل را، آن چنان بر بال و پر وهم و خیال می نشانند و به آسمان پرواز می دهد که همه گونه قدرت را برای آنها قائل می شود!

آری وجود منافع خیالی در بت ها یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی در طول تاریخ بوده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

۱. ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱
۲. ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: مریم/۸۱؛

زمر/۳.

۱. یونس/۱۸.

۲. یس/۷۴.

ترجمه

۱. آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: «این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند». بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او، و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند!

۲. آنان غیر از خدا معبودانی (برای خویش) برگزیدند به این امید که یاری شوند.

شرح مفردات

«شَفَعَاءُ» جمع «شَفِيع» از ماده «شَفَع» (بر وزن نفع) به گفته «مصباح اللغه» به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است، و «مقائیس اللغه» اصل آن را به معنای «مقارنه میان دو شیء» می‌داند.

این تعبيرات تقريباً به یک معنی باز می‌گردد، سپس این واژه به ضمیمه شدن فرد برتر و نیرومندتر به فرد ضعیف‌تر برای کمک و نجات او اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث و بسیاری از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

تفسیر و جمع‌بندی**بت‌ها شفیعان ما هستند؟!!**

در نخستین آیه می‌فرماید: «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیانی می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند»؛ «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ».

سخن در این جا است که آن‌ها چگونه برای این موجودات بی‌جان شفاعت در درگاه خدا قائل بودند.

بعضی از دانشمندان در پاسخ این سؤال چنین گفته‌اند: آن‌ها (بت‌پرستان) معتقد بودند که عبادت بت‌ها عبادت خداست، و مایه تقرب به اوست. گروهی می‌گفتند: ما شایستگی عبادت خدا را بدون واسطه نداریم! چون او بسیار بزرگ است، لذا ما بت‌ها را می‌پرستیم تا ما را به او نزدیک کنند، گروهی دیگر می‌گفتند: فرشتگان دارای مقام و منزلت والا نزد خدا هستند، ما این بت‌ها را به عنوان مظهر و صورت فرشتگان برگزیده‌ایم تا ما را به خدا نزدیک کنند، گروهی دیگر می‌گفتند بت‌ها به منزله قبله ما به هنگام عبادت خدا هستند، درست همان‌گونه که مسلمین به هنگام عبادت رو به قبله می‌ایستند، و بالاخره فرقه‌ای معتقد بودند که در کنار هر بتی شیطانی است هرکس آن بت را بپرستد و حق عبادتش را بجا بیاورد، شیطان حوائج او را به فرمان خدا بر می‌آورد، و اگر نپرستد شیطان به فرمان خدا او را بدبخت می‌کند!^۱ و امثال این خرافات و موهومات. در دومین آیه به یکی دیگر از پندارهای مشرکان اشاره کرده می‌فرماید: «آنان غیر از خدا معبودانی (برای خویش) برگزیدند به این امید که یاری شوند»؛

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾.

در مشکلات و گرفتاری‌ها و جنگ و بیماری‌ها به یاریشان بشتابند، و به هنگام گرسنگی و قحطی و خشکسالی آن‌ها را حمایت کنند، و یا در آخرت به حمایت آن‌ها برخیزند، چه اشتباه بزرگی؟ قضیه کاملاً برعکس بود، زیرا در خطراتی که بت‌ها را تهدید می‌کرد آن‌ها به یاری خدایان می‌شتافتند و از دستبرد دشمنان و دزدان حفظشان می‌کردند! چنانکه در داستان ابراهیم می‌خوانیم: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛ «گفتند: او را بسوزانید و معبودهای خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است!»^۲.

۱. بلوغ الإزب، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. انبیاء/۶۸.

مسئله این مسأله که بت‌ها از آن‌ها حمایت و یاری می‌کنند یکی از سرچشمه‌های بت پرستی در طول تاریخ بوده است.

توضیحات

۱. سرچشمه پندار شفاعت

هر انسان هوشیاری در نخستین برخورد با مسأله بت پرستی دچار شگفتی می‌شود که چگونه ممکن است فرد عاقل و با شعوری در برابر مجسمه سنگی و چوبی که با دست خود ساخته به خاک بیفتد؟

فخررازی ذیل تفسیر آیه ۱۸ سوره یونس چنین می‌گوید: در مورد اعتقاد به شفاعت بت‌ها در نزد خدا، و سرچشمه آن، اقوال زیادی ذکر شده از جمله این که بت پرستان عقیده داشتند که متولی و سرپرست هر اقلیمی از اقالیم عالم، روح معینی از عالم افلاک است، و چون دسترسی به آن روح نداشتند صنم و مظهری برای آن می‌ساختند، و به عبادت آن می‌پرداختند.

گروهی دیگر ستارگان را پرستش می‌کنند و گمان می‌کنند آن‌ها هستند که شایستگی عبادت خدا را دارند نه ما، سپس هنگامی که مشاهده کردند ستارگان طلوع و غروب دارند و به اصطلاح همیشه حاضر و ناظر نیستند، برای هر کدام بت و سمبلی ساختند و به عبادت آن‌ها مشغول شدند.

سوم: این که طلسمات معینی روی بت‌های مختلف می‌گذارند و سپس به بت‌ها به خاطر آن طلسم‌ها تقرب می‌جستند.

چهارم: آن‌ها بت‌ها را به شکل پیامبران و بزرگان خود ساخته و گمان داشتند هرگاه به عبادت این مجسمه‌ها مشغول شوند آن بزرگان، شفیعانشان نزد خدا خواهند بود.

پنجم: آن‌ها معتقد بودند که خدا نور بزر است، و فرشتگان انوار کوچک‌ترند، لذا بت بزر را به عنوان مجسمه خداوند بزر و بت‌های دیگر را به عنوان مجسمه‌های فرشتگان قرار دادند.

ششم: شاید در میان بت پرستان گروهی حلولی مذهب بودند یعنی اعتقاد داشتند خدا در بعضی از اجسام شریف حلول می‌کند و لذا به پرستش این اجسام می‌پرداختند.^۱

۲. نفوذ بت پرستی در میان اعراب

«اولین کسی که بت را در میان عرب بر پا داشت «عَمْرُو بن لُحَي» از قبیله «خزاعه» بود که از مکه به شام برای انجام کارهای شخصی رفته بود، در آنجا گروهی را دید که پرستش بت‌ها می‌کنند، وقتی از آن‌ها توضیح خواست، گفتند: ما این بت‌ها را پرستش می‌کنیم و از آن‌ها باران می‌خواهیم، آن‌ها به ما باران می‌دهند، یاری می‌طلبیم، ما را یاری می‌کنند.

«عمرو بن لحي» گفت: ممکن است یکی از این بت‌ها را به من دهید تا به سرزمین عرب ببرم! آن‌ها بتی بنام «هبل» که از عقیق، و به صورت انسان ساخته شده بود به او دادند، و او آن را به مکه آورد و در داخل کعبه نصب کرد، و مردم را به عبادت و بزرگداشت آن دعوت نمود.^۲

بعضی از مورخان نیز گفته‌اند: نخستین بار که پرستش سنگ‌ها در فرزندان اسماعیل پیدا شد به این دلیل بود که هرگاه یکی از آن‌ها می‌خواست از مکه بیرون رود نظر به این که سخت به مکه علاقه‌مند بود چیزی از سنگ‌های حرم را به عنوان احترام حرم با خود همراه می‌برد، و هر جا منزل می‌کرد سنگ را می‌گذاشت و گرد آن طواف می‌نمود همچون طواف کردن بر گرد کعبه! و این مسأله کم‌کم به بت پرستی انجامید.^۳

۱. تفسیر فخررازی، ج ۱۷، ص ۲۲۶ و ۲۲۷ (با کمی تلخیص).

۲. تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۲۶ (با کمی تلخیص).

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

در تفسیر «المیزان» نیز آمده است که «بت پرستان» معتقد بودند ما به خاطر آلودگی‌های بشریت و مادیت، و کثافات گناهان و خطاها، راهی به «رب الارباب» نداریم، چرا که ساحت او پاک و مقدس است و هیچ نسبتی میان ما و او نیست، بنابراین بر ما لازم است که به آنچه نزد او از همه چیز محبوبتر است تقرب جوئیم، و آن خدایانی است که به آنچه نزد او از همه چیز محبوبتر است تقرب جوئیم، و آن خدایانی است که تدبیر خلق به آن‌ها واگذار شده است، و به وسیله این بت‌ها و مجسمه‌ها به آن‌ها تقرب می‌جوئیم، تا شفیعان ما نزد خدا شوند.^۱ به این ترتیب بر پندارهای غلط و خرافی خود لباس ظاهراً منطقی می‌پوشانیدند، و گمراهی‌ها در شکل هدایت نمایان می‌گشت، و وسوسه‌های شیطان جانشین منطق و برهان می‌شد.

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰، ذیل آیه ۱۸ سوره یونس.

چهارم و پنجم

اشاره

عامل تقلید بدون شک یکی از مؤثرترین عوامل انتقال بت پرستی از نسلی به نسل دیگر، و حتی گسترش آن در جهان بوده است که قرآن مجید بارها روی آن تکیه کرده است.

پرورش در محیط بت پرستی، احترام به نیاکان و پدران، و تلقین پذیری‌های دوران طفولیت، دست به دست هم می‌داد، و یک کار خرافاتی و صددرصد بی پایه، یعنی پرستش یک مشت سنگ و چوب فاقد همه چیز را در نظر آن‌ها منطقی و موجه، بلکه مقدس، جلوه می‌داد.

با این اشاره گوش جان به آیات زیر می‌سپاریم:

۱. ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ * وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۱

۲. ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ﴾^{۲، ۳}

۱. زخرف/۲۲ و ۲۳.

۲. یونس/۷۸.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله:
شعراء/۷۱-۷۴؛ بقره/۱۷۰؛ سبأ/۴۳.

ترجمه

۱. بلکه آن‌ها می‌گویند: «ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم». - و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو، اندازکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

۲. گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم، منصرف سازی؛ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو نفر باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی‌آوریم!».

تفسیر و جمع‌بندی

بت پرستی آیین نیاکان ماست!

نخستین آیه مورد بحث می‌گوید «بلکه آن‌ها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم»؛ «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ».

ولی قرآن بلافاصله پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده می‌گوید: این تقلید کورکورانه و پیروی بی‌قید و شرط از عقائد پیشینیان، و این عذرهای واهی و بی‌اساس منحصر به مشرکان عرب نیست بلکه «و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو، اندازکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم»؛

۳. آیات متعدّد دیگری نیز به مضمون آیات فوق وجود دارد که به خاطر اختصار تنها به شماره آن‌ها اشاره می‌کنیم مانند اعراف/۷۰ و ۷۳؛ ابراهیم/۱۰؛ هود/۶۲.

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾.

و به این ترتیب نشان دادند که یکی از عوامل اصلی انتقال خرافه بت پرستی از نسلی به نسل دیگر، همان تقلید کورکورانه و بی قید و شرط بوده است، همان از کار انداختن عقل و درایت، و برداشتن زحمت تحقیق و تدبر از دوش خود، و تسلیم در مقابل خرافات پیشینیان.

تکیه بر عنوان «مُتْرَفُونَ» (ثروتمندان مست و مغرور) به گفته بعضی از مفسران اشاره به این است که عشق به دنیا و بهره‌گیری از انواع لذات مادی، و تنبلی و عدم تحمل زحمت تحقیق و استدلال، سبب این تقلید زشت و کورکورانه بود، و اگر از این حجاب ظلمانی بیرون می‌آمدند دیدن چهره حقیقت برای آن‌ها مشکل نبود، و به همین دلیل پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَةٍ؛ محبت دنیا سرچشمه هر گناه و خطاست».^۱

در دومین آیه که از زبان قوم فرعون سخن می‌گوید می‌فرماید: «گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم، منصرف سازی؛ و بزرگی (وریاست) در روی زمین، از آن شما دو نفر باشد؟!»، ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾.^۲

«ما (هرگز) به شما ایمان نمی‌آوریم!»، ﴿وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾.

در واقع آن‌ها برای اثبات حقانیت آیین خود و قداست آن تنها بر این نکته تکیه کردند که این‌ها راه و رسم و آیین نیاکان ماست، و برای این‌که موسی و هارون را متهم کنند که توطئه‌ای در کارشان است افزودند که شما می‌خواهید از

۱. تفسیر فخررازی، ج ۲۷، ص ۶۲۸، در تفسیر روح البیان و المیزان ذیل آیه مورد بحث نیز به این نکته اشاره شده است.

۲. «لِنَلْفِتَنَّا» از ماده «لَفَت» (بر وزن حرف) به معنای منصرف ساختن از چیزی، یا متوجه ساختن به چیزی است (در صورتی که با «عن» متعدی شود معنی انصراف دارد، و اگر با «الی» باشد معنی توجه را می‌دهد).

طریق دعوت به توحید و شکستن اساس شرک و بت پرستی به حکومت دست یابید، و ما اجازه نخواهیم داد!

از مجموع این آیات چنین نتیجه می‌گیریم که مسأله تقلید جاهلانه یکی از عوامل مؤثر انتقال اعتقاد به بت در قرون و اعصار پیشین بوده است، نه تنها پیغمبر اکرم ﷺ هنگامی که به مبارزه بت پرستان برخاست طبق آیه ۴۳ سوره سبأ و آیه ۲۲ سوره زخرف در پاسخ او تکیه بر مسأله تقلید نیاکان کردند، بلکه این معنا در عصر موسی (طبق آیه ۷۸ سوره یونس) و در عصر ابراهیم (طبق آیه ۷۰ تا ۷۴ سوره شعراء) و در عصر حضرت هود (طبق آیه ۷۰ سوره اعراف) و در عصر حضرت صالح (طبق آیه ۶۲ سوره هود) نیز جریان داشت.

توضیحات

۱. تقلید، عامل ترقی یا انحطاط اقوام!

بدون شک تقلید اگر به صورت پیروی و اقتباس افراد «ناآگاه» از افراد «آگاه» بوده باشد عاملی است برای حرکت تکاملی جامعه‌ها، و اساساً علوم و دانش‌ها، و آداب و رسوم سازنده، و مسائل تربیتی و انسانی، از این طریق، از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است.

ولی همان‌گونه که آب زلال مایه حیات است اگر آلوده شود مایه بیماری یا مر می‌شود، تقلید هم اگر به صورت «تقلید جاهل از جاهل» و یا «تقلید عالم از جاهل» درآید سبب گسترش فساد، انحراف، انتقال اخلاق کثیف و آلوده، انحرافات فکری، و انواع خرافات، از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر می‌گردد.

۲. بت پرستی عامل استضعاف و استعمار فکری

شرک و بت پرستی همیشه به صورت ابزاری در دست مستکبران و استعمارگران بوده است؛ زیرا:

اولاً مردمی که از نظر فکری در سطح پایین قرار دارند همیشه مرکب‌های راهواری برای مستکبران محسوب می‌شوند، به همین دلیل همیشه حرکت‌های استعماری در راستای جهل و بی‌خبری مستضعفان حرکت می‌کند، و پیوسته تلاش می‌کنند که مردم را از بیداری و آگاهی و علم و دانش باز دارند. ثانیاً از آن‌جا که شرک، عامل پراکندگی و اختلاف است و هر قومی را به پرستش چیزی دعوت می‌کند، جمعی را به پرستش آفتاب، گروهی را به پرستش ماه، عده‌ای را به «هبل» مشغول می‌کند، و گروهی را به «لات» و «عزی».

این را نیز می‌دانیم تا بازار اختلاف داغ است، فکر استعمارگران راحت و خیالشان آسوده است، و اصل معروف «اختلاف بینداز و حکومت کن» از قدیمی‌ترین اصول شناخته‌شده استعمار و استثمار است.

ثالثاً مستکبران همواره خواهان این هستند که مردم در برابر آن‌ها همچون خدا تواضع کنند، و فرمانهایشان را به عنوان فرمان مقدس بی‌چون و چرا بپذیرند. روشن است مردمی که در برابر سنگ و چوب سجده می‌کنند، برای پذیرش خدایان انسانی آمادگی بیشتری دارند، و لذا می‌بینیم فرعون در مصر، بانگ ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾؛ «من خدای بزرگ شما هستم»^۱ سر می‌دهد و خود را برتر از همه بت‌ها می‌شمرد!

روی این جهات سه‌گانه تعجب نیست که همیشه افکار استعماری همدوش با شرک و بت‌پرستی حرکت کند، و خط انبیا که خط درهم شکستن استعمار و استضعاف است خط توحید و یگانه‌پرستی و بیداری و آگاهی باشد.

در این جا بار دیگر به یاد آن حدیث معروف و پرمعنی امام صادق علیه السلام می‌افتیم که فرمود: «إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ؛ بنی‌امیه تعلیم ایمان را برای مردم آزاد گذاشتند، ولی تعلیم شرک را اجازه ندادند تا هرگاه بخواهند آن‌ها را به شرک وادار کنند، نفمند!»^۲

۱. نازعات/۲۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۳. آخرین سخن پیرامون عوامل شرک

از آنچه در مجموع این مباحث آورده‌ایم این حقیقت روشن شد که شرک و بت‌پرستی مانند سایر پدیده‌های اجتماعی از یک عامل سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه عوامل مختلفی دست به دست هم داده، و آن را به وجود آورده است.

گرایش و انس به محسوسات و مطالبه خدای محسوس.

و موضوع پناه بردن به پندارها در جوامع عقب افتاده (پندار تأثیر بت‌ها در شفاعت، و عزت و نصرت و قرب به خدا و...) همچنین تقلید کورکورانه از نیاکان و عدم آمادگی برای تحقیق در مسأله خداشناسی.

و نیز مسأله سوء استفاده مستکبران و استعمارگران از گرایش به شرک و بت‌پرستی برای رسیدن به مقاصد شیطانی خود و تحمیق خلق، عوامل مختلفی بوده‌اند که در طول تاریخ سبب پیدایش فکر بت‌پرستی یا بقاء و تداوم آن شده‌اند. و در مقابل این جریانات انحرافی پر قدرت، خط توحید انبیاء قرار داشته که از یکسو انسان‌ها را به پرواز کردن در فراسوی چهار دیوار حس و درک جهان ماورای طبیعت دعوت می‌کند.

از سوی دیگر آن‌ها را به عبادت مستقیم الله و نابود ساختن پندارها و خضوع در پیشگاه حق به عنوان رب و پروردگار همه جهان و پناه بردن به ذات پاک او در همه حال فرا می‌خواند.

و از سوی سوم به درهم شکستن دیوار تقلید جاهلانه و روی آوردن به تحقیق درباره عالم هستی و شناختن آیات آفاقی و انفسی خداوند تشویق می‌کند. و از سوی چهارم جهان انسانیت را به وحدت و شکستن بت‌های تفرقه افکن و رهایی از چنگال استعمار و استعمار و تحمیق و استضعاف دعوت می‌نماید. این است خطوط اصلی کفر و ایمان و شرک و توحید.

بد نیست در پایان این بحث به نکته عجیب و شگفت‌انگیزی اشاره کنیم که مورخ معروف غربی «ویل دورانت» در کتاب تاریخ خود آورده می‌نویسد:

«از آن‌جا که انسان‌های نخستین از مسأله انعقاد نطفه انسان از ترکیب «اسپر» و «اوول» بیخبر بودند، تنها مبدأ پیدایش بشر این موجود عجیب را همان «آلت جنسی زن و مرد» فکر می‌کردند، و چنین می‌پنداشتند که روح عجیبی در آن‌ها نهفته است که مبدأ این اثر شگفت‌انگیز است، و همین امر به تدریج سبب شد که اعتقاد به الوهیت آن‌ها پیدا کنند! و در مقام پرستش مجسمه‌های آلت جنسی برآیند!»^۱

و عجب‌تر این‌که، می‌نویسد: «کمتر ملتی از ملت‌های قدیم را می‌توان پیدا کرد که به نوعی این بت را نپرستیده باشد!»^۲

و همان‌گونه که اشاره کردیم هم اکنون در ژاپن و هند با نهایت تعجب این‌گونه بت پرستی نیز کاملاً رواج دارد!

۱. تاریخ ویل دورانت، ج ۱، ص ۹۵ (با تلخیص).

۲. همان.




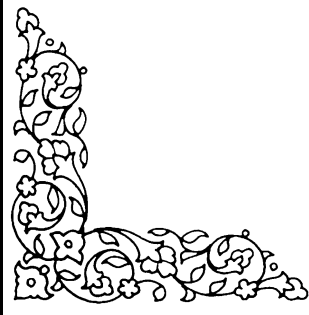
شاخه‌های توحید



۱ و ۲. توحید ذاتی و صفاتی

۳. توحید عبادی

۴. توحید افعالی



اشاره

در بحث‌های گذشته خواندیم که طبق گواهی قرآن مجید اساس و شالوده اصلی دعوت همه پیامبران و کتب آسمانی را مسأله توحید تشکیل می‌دهد، و دلایل آن را از قرآن و منطق عقل شرح دادیم، اکنون موقع آن رسیده است که به سراغ ابعاد مختلف و شاخه‌های گوناگون و پر بار توحید برویم.

در میان دانشمندان عقائد معروف است که توحید چهارشاخه اصلی دارد.

۱. توحید ذات (ذات خداوند یگانه و بی‌مثل و مانند است)
۲. توحید صفات (همه صفات خدا به یک حقیقت بازمی‌گردد و عین ذات او است).

۳. توحید عبادت (پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست)

۴. توحید افعال (سرچشمه خلقت و آفرینش و نظم جهان و خلاصه هر کار و حرکتی که در این عالم رخ می‌دهد اوست «لا موثر فی الوجود الا الله»).
- «توحید افعالی» نیز به نوبه خود شاخه‌های دیگری دارد که مهم‌ترین آن‌ها شاخه‌های زیر است.

۱. توحید خالقیت (آفرینش فقط از اوست)

۲. توحید ربوبیت (تدبیر عالم هستی تنها از اوست)

۳. توحید مالکیت و حاکمیت تکوینی

۴. توحید حاکمیت تشریحی و قانون‌گذاری

۵. **توحید اطاعت** (تنها باید از فرمان او اطاعت کرد یا فرمان کسانى که او فرمان داده است).

بدون شک افعال خدا منحصر به اینها نیست، و به همین دلیل شاخه‌های توحید افعالی نیز منحصر به آنچه گفته شد نمی‌باشد ولی پنج شاخه بالا قسمت‌های اصلی را تشکیل می‌دهد.

ذکر این نکته را نیز در این جا ضروری می‌دانیم که توحید را از یک نظر می‌توان به دو بخش توحید «خاص» و «عام» تقسیم کرد. توحید خاص همان شاخه‌های توحید است که در بالا اجمالاً به آنها اشاره شد.

اما توحید عام عبارت است از:

۱. **توحید در نبوت** (همه پیامبران یک هدف را تعقیب می‌کردند و برنامه اصلی آنها یکی بود).

۲. **توحید در معاد** (همه انسان‌ها در یک روز و یک دادگاه حضور می‌یابند و رستخیز دارند).

۳. **توحید در امامت** (همه امامان یک سخن می‌گفتند و یک حقیقت را دنبال می‌کردند و همه نور واحدی بودند).

۴. **توحید در نظم و عدالت** (قوانین الهی درباره همه انسان‌ها یکسان است).

۵. **توحید در جامعه انسانی** (همه بندگان خداوند از یک پدر و مادرند و اختلاف رنگ و نژاد و زبان و مانند آنها تفاوتی در میان آنها ایجاد نمی‌کند و جامعه واحدی را تشکیل می‌دهند).

با این مقدمه به آیات قرآن مجید باز می‌گردیم، و هر شاخه‌ای از شاخه‌های بالا را جداگانه مورد توجه قرار می‌دهیم.

اول و دوم

اشاره

هرگاه سخن از توحید ذات به میان می‌آید منظور این است که ذات پاک خداوند هیچ‌گونه شبیه و نظیر ندارد، و از هر جهت یکتا و بی‌همتا است. نخست به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم.

۱. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱

۲. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۲

علاوه بر آیات فوق آیه ۷۳ سوره مائده نیز در این مورد آمده است.

ترجمه

۱. هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست.

۲. بگو: او خداوند، یکتا و یگانه است؛ - خداوندی بی‌نیاز است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ - (هرگز) نژاد، و زاده نشد؛ - و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است.

۱. شوری/۱۱.

۲. سوره توحید.

تفسیر و جمع‌بندی

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم!

نخستین آیه از آیات بالا در یک جمله کوتاه توحید ذاتی را تفسیر می‌کند، تفسیری گویا و رسا و پرمحتوی، می‌فرماید: «هیچ چیز همانند او نیست»؛ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.

و مسلماً چنین چیزی برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است، و تصوّر کنه ذات او برای ما غیر ممکن است، چون اشیایی برای ما قابل تصوّر است که مثل ما مانند آن را دیده باشیم اما چیزی که هیچ مثل و مانندی ندارد، در وهم و عقل ما هرگز نمی‌گنجد، همین اندازه می‌دانیم هست، و افعال و آثار او را در پهنه جهان هستی می‌بینیم، و از همین آثار پی به اوصاف او به‌طور اجمال می‌بریم، ولی هیچکس حتی پیامبران مرسلین و ملائکه مقربین نمی‌توانند به حقیقت ذات او پی ببرند.

و حدیث معروف: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ ما هرگز تو را آنچنانکه حق معرفت تو است نشناختیم» که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده بیان اوج عرفان انسان نسبت به خدا است!

دلیل آن هم روشن است، زیرا همان‌گونه که در بحث دلایل توحید ذکر شد او وجودی است بی‌نهایت و بی‌انتهای از هر نظر، و هرچه غیر اوست محدود و متناهی از هر نظر است، و لذا او را به غیر او هرگز نمی‌توان قیاس کرد، و از آن‌جا که وجود ما و عقل و فکر ما همه محدود است هیچگاه به کنه آن حقیقت نامحدود نمی‌رسیم.

مطابق این تفسیر کلمه «کاف» در جمله ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ زائده، و برای تأکید است.^۱

۱. در تفسیر روح‌المعانی (ج ۱۳، ص ۲۰) آمده است که بعضی «مثل» را زائده دانسته‌اند، ولی «ابوحیان» به آن ایراد گرفته، و گفته است اسم هرگز در لغت عرب به صورت زائد به کار نمی‌رود.

ولی بعضی «کاف» را زائده ندانسته، و گفته‌اند: مفهوم آیه این است «چیزی همانند «مثل خدا» نیست»، منتها «مثل» در این جا به معنای «ذات» است. بعضی نیز گفته‌اند «مثل» در این جا به معنای صفات است یعنی هیچ موجودی اوصافی همچون اوصاف خدا ندارد.

روشن است که نتیجه این تفسیرهای سه‌گانه در بحث ما یکسان است. در دومین بخش از آیات که همان سوره توحید است یگانگی خداوند به عالی‌ترین وجهی ترسیم شده، و بیان جامعی است که هم تثلیث نصاری را نفی می‌کند و هم ثنویت (دو گانه پرستی) مجوس و هم شرک مشرکان را نخست می‌فرماید: «بگو او خداوند یکتا و یگانه است» ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. این تعبیر نشان می‌دهد که سؤالات مختلفی از پیامبر اسلام ﷺ درباره معبودی که به سوی آن دعوت می‌کند از ناحیه افراد مختلف شده بود، و او مأمور شد که در پاسخ همه آنها حقیقت توحید را با این جمله‌های کوتاه و پرمعنا بازگو کند.

«أَحَدٌ» در اصل «وَحَدٌ» بوده، از ماده «وحدت» که واو آن به همزه مبدل گشته، و به همین دلیل بسیاری «احد» و «واحد» را به یک معنا می‌دانند، و در بعضی از روایات نیز به این معنا اشاره شده، که هر دو اشاره به آن ذات بی‌مانند است.^۱ به عقیده بعضی از مفسران جمله ﴿اللَّهُ أَحَدٌ﴾ کاملترین توصیف معرفه الله است که در عقل انسان می‌گنجد، زیرا «الله» اشاره به ذاتی است که دارای تمام صفات کمال است و «أَحَدٌ» اشاره به نفی تمام صفات سلبيه است.^۲ قرآن در ادامه این آیات می‌افزاید: «خداوندی بی نیاز است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند»؛ ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۲۵۶ به بعد.

واژه «صَمَد» چنانکه در مقائیس اللغه آمده دو ریشه اصلی دارد که یکی به معنای قصد است، و دیگری به معنای پر بودن و صلابت و استحکام است و هنگامی که در مورد خدا به کار می‌رود مفهومی همان بی‌نیازی مطلق می‌باشد که همه نیازمندان رو به سوی او می‌آورند، و نیز به معنای ذاتی است واجب‌الوجود و قائم به خود.

به هر حال، رابطه این آیه با آیه قبل که سخن از وحدانیت خدا می‌گوید پوشیده نیست، زیرا لازمه واجب‌الوجود و بی‌نیاز بودن و نیاز همه موجودات به او، این است که یکتا و یگانه باشد.

آیه بعد از آن نیز تأکید دیگری بر حقیقت توحید است، چرا که عقیده نصاری در مورد خدایان سه‌گانه، خدای پدر و پسر و واسطه میان این دو، را رد می‌کند، و نیز اعتقاد یهود را که «عزیر» را فرزند او می‌دانستند باطل می‌شمرد و همچنین بر عقیده مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند خط بطلان می‌کشد، آری برای نفی همه این‌ها و مانند آن می‌فرماید: «(هرگز) نژاد، و زاده نشد»؛ «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ».

مسئله وجودی که دارای فرزند، یا پدر است، حتماً شبیه و مانند دارد؛ زیرا شباهت پدر و فرزند قابل انکار نیست، بنابراین نمی‌تواند یگانه و بی‌نظیر باشد. ولذا به دنبال آن می‌افزاید: «و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است»؛ «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

به این ترتیب، هر سه آیه این سوره تأکید بر مسأله یگانگی ذات پاک پروردگار، وحدانیت و عدم وجود شبیه و نظیر برای اوست.

توضیحات

۱. مفهوم دقیق توحید ذات

بسیاری از مردم می‌گویند معنای توحید ذات این است که خدا یک است و دو

نیست، این تعبیر تعبیر درستی نمی‌باشد، زیرا مفهومش واحد عددی است. صحیح این است که گفته شود معنای توحید ذات این است که خدا یکی است و دومی برای او تصوّر نمی‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام از یکی از یارانش پرسید: «ای شیء الله اکبر؟ مفهوم الله اکبر چیست؟!».

عرض کرد: «الله اکبر من کل شیء؛ خدا بزرگتر از هر چیزی است».

امام فرمود: «فكان ثم شيء فيكون أكبر منه؛ آیا چیزی (در مقایسه با او) وجود دارد که خدا از او بزرگتر باشد؟!».

عرض کرد: «فما هو؟؛ پس تفسیر الله اکبر چیست؟».

امام فرمود: «الله أكبر من أن يُوصَفَ؛ خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید!».^۱

۲. مفهوم توحید صفات

وقتی می‌گوییم: یک شاخه توحید، توحید صفات است، مفهومش این است که خداوند همان‌گونه که ذاتش ازلی و ابدی است، صفات او همچون علم و قدرت و مانند این‌ها، ازلی و ابدی می‌باشد، از یکسو از سوی دیگر این صفات زائد بر ذات او نیست، جنبه عارض و معروض ندارد، بلکه عین ذات اوست. و از سوی سوم صفات او از یکدیگر جدا نمی‌باشد، یعنی علم و قدرت او یکی است و هر دو عین ذات او است!

توضیح این‌که: ما هنگامی که به خودمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم در آغاز فاقد بسیاری از صفات بودیم، هنگام تولد نه علم داشتیم و نه قدرت، و به تدریج این صفات در ما پرورش یافت، به همین دلیل می‌گوییم این‌ها اموری زائد بر ذات ما

۱. معانی الاخبار صدوق، النص، ص ۱۱، ح ۱.

هستند و نیز به روشنی می‌بینیم که علم و قدرت ما از هم جداست، قدرت جسمانی در بازوی ما، و علم، در روح ما نقش بسته است! ولی در خداوند هیچ‌یک از این معانی تصوّر نمی‌شود، تمام ذات او علم است، و تمام ذاتش قدرت، و همه چیز در آن جا یکی است، و البته تصدیق می‌کنیم که تصوّر این معانی برای ما که فاقد چنین صفتی هستیم پیچیده و نامأنوس است و جز با نیروی منطق و استدلال دقیق و ظریف به آن راهی نیست.

۳. دلیل بر توحید صفات

از نظر استدلال‌ات عقلی روی چند نکته می‌توان تکیه کرد:

۱. در بحث‌های گذشته ثابت شد که خداوند وجودی است بی‌نهایت از هر جهت، و به همین دلیل هیچ صفت کمالی بیرون ذات او وجود ندارد و اگر می‌بینیم صفات ما حادث است، یا غیر ذات ماست، به این دلیل است که ما وجودی محدود هستیم، و به خاطر همین محدودیت اوصاف و کمالاتی بیرون ذات ماست که گاهی آن‌ها را اکتساب می‌کنیم، ولی برای ذات خدا که کمال مطلق است چه وصفی خارج از او می‌توان تصوّر کرد؟!
 ۲. اگر قائل به اضافه صفات بر ذات او باشیم، و یا صفات او مانند علم و قدرت را از هم جدا بدانیم نتیجه آن ترکیب است در حالی که هیچ‌گونه ترکیب خارجی و عقلی در ذات پاک او راه ندارد.

علی رضی الله عنه در زمینه توحید صفات به همین معنی اشاره می‌فرماید:

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ تَنْفِي الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَى، وَمَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ؛ و کمال اخلاصش پیراستن او از صفات (زائد بر ذات) است، چه این‌که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از

موصوف است، و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است، آن‌کس که خدا را به این‌گونه صفات توصیف کند او را با چیزی قرین دانسته، و آن‌کس که او را قرین به چیزی قرار دهد دوگانگی برای او قائل شده، و آن‌کس که دوگانگی برای او قائل شود اجزایی برای او تصوّر کرده، و کسی که اجزایی برای او تصوّر کند وی را حقیقتاً نشناخته است! ^۱.

۱. نهج‌البلاغه، ص ۳۹، خطبه ۱.

سوم

اشاره

حساسترین بخش توحید، توحید عبادت است که جز او را نپرستیم، در برابر غیر او سر تسلیم فرود نیاوریم، و جز به درگاه او سجده نکنیم. و می‌توان گفت سرفصل دعوت پیامبران و نخستین پایگاه آیین آن‌ها همین مسأله توحید در عبادت بوده، و درگیری‌هایی که با مشرکان داشته‌اند غالباً از همینجا سرچشمه می‌گرفت.

درست است که «توحید در عبادت» لازمه «توحید ذات و صفات» است؛ چرا که وقتی مسلم شد واجب الوجود تنها اوست، و هرچه غیر از او ممکن و محتاج و نیازمند است، راهی جز این نیست که عبادت مخصوص او باشد. آیات قرآن مملوّ است از دعوت به توحید در عبادت. با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾^۱

۲. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱
۳. ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾^۲
۴. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: انبیاء/۲۵؛ اعراف/۵۹؛ حجر/۹۹؛ مریم/۳۶؛ عنکبوت/۵۶؛ نور/۵۵؛ آل عمران/۸۰؛ رعد/۱۵.

ترجمه

۱. ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از (پرستش) طاغوت اجتناب کنید». خداوند گروهی از آنان را هدایت کرد؛ و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!
۲. ... دستور داشتند فقط خداوند یکتایی را که هیچ معبودی جز او نیست، پرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند!
۳. بگو: «من از پرستش کسانی که غیر از خدا می خوانید، نهی شده‌ام». بگو: «من از هوا و هوس های شما، پیروی نمی کنم؛ اگر چنین کنم، گمراه شده‌ام؛ و از هدایت یافتگان نخواهم بود».
۴. و به آن‌ها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند و به توحید بازگردند، و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است دین پایدار.

۱. توبه/۳۱.

۲. انعام/۵۶.

۳. بینه/۵.

شرح مفردات

مفهوم دقیق عبادت

«عبادت» و «عبودیت» هر دو به معنای اظهار خضوع است، ولی به گفته‌ی راغب در مفردات عبادت مفهوم عمیقتری دارد، و به معنای نهایت خضوع در مقابل کسی است که نهایت انعام و اکرام را فرموده، یعنی خدا. و به نظر می‌رسد که ریشه‌ی اصلی این واژه از «عبد» به معنای «بنده» گرفته شده، منتها واژه «عبد» به گفته‌ی لسان العرب و کتاب العین گاه به هر انسانی گفته می‌شود، خواه برده باشد یا آزاد (چرا که همه انسان‌ها بنده خدا هستند) و گاه به خصوص بردگان اطلاق می‌شود.

«طاغوت» صیغه مبالغه از ماده «طغیان» است و می‌دانیم طغیان به معنای هرگونه تجاوز از حد است، و لذا واژه طاغوت به هر موجود سرکش و متجاوز می‌گفته می‌شود، مانند: شیطان، ساحران، جباران، حاکمان ظالم، و حتی به مسیرهایی که به غیر حق منتهی می‌گردد طاغوت گفته می‌شود. این واژه هم به معنای فرد، و هم به معنای جمع می‌آید.

تفسیر و جمع بندی

معبود فقط اوست!

نخستین آیه مورد بحث دعوت به توحید در عبادت را برنامه اصلی تمام فرستادگان الهی می‌شمرد، می‌فرماید: «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را پرستید؛ و از (پرستش) طاغوت اجتناب کنید»؛ ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.

این سخن در برابر کسانی گفته شده که در آیه قبل از این آیه (۳۵ نحل) از قول آن‌ها نقل می‌کند که برای توجیه بت پرستی خود، می‌گفتند: خدا خواسته است که ما بت‌ها را پرستیم و او به اعمال ما راضی است، قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید:

همه انبیا بدون استثنا دعوت به توحید در عبادت کردند و با پرستش هر موجودی غیر از خدا مخالفت ورزیدند، این چه نسبت دروغی است که به خدا می‌دهید؟!

سپس می‌افزاید: «خداوند گروهی از آنان را هدایت کرد»؛ ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ﴾. «و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت»؛ ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾.

سپس دستور می‌دهد «پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!»؛ ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾. آری آن‌ها به خاطر انحراف از مسیر توحید و سجده در برابر طاغوت‌ها در لجنزار فساد و بدبختی غوطه‌ور شدند، و عذاب الهی نیز دامانشان را گرفت. قابل توجه این‌که: در این آیه هدایت را به خدا نسبت می‌دهد، چرا که اگر توفیق و امداد الهی نباشد کسی با نیروی خود نمی‌تواند به سر منزل مقصود برسد، ولی ضلالت را به خود آن‌ها نسبت می‌دهد چرا که اثر اعمال خودشان بوده است.

دومین آیه سخن از یهود و نصارا می‌گوید که از جاده توحید منحرف گشتند. یهودیان، احبار خود (علمای دینی یهود) و مسیحیان رهبانها (مردان تارک دنیا) و حضرت مسیح را به عنوان معبود خود برگزیدند!

سپس می‌گوید: «دستور داشتند فقط خداوند یکتا را پرستند»؛ ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾.

و باز برای تأکید می‌افزاید: «هیچ معبودی جز او نیست»؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ و مجدداً برای تأکید دیگر می‌فرماید: «او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!»؛ ﴿سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

و به این ترتیب آئینی را که نوح پایه‌گذاری کرد در دعوت موسی عليه السلام و حضرت مسیح عليه السلام با قوت و تأکید هرچه تمامتر تداوم یافت.

درست است که مسیحیان به‌راستی حضرت مسیح را پرستش می‌کردند، و هم اکنون نیز می‌کنند، ولی نه یهود احبار را پرستش می‌کردند، و نه مسیحیان رهبان‌ها را، بلکه چون اطاعت بی‌قید و شرط از آن‌ها داشتند و در برابر تحریف و تغییر احکام الهی از سوی آن‌ها تسلیم بودند نام بت‌پرستی بر آن گذارده شده و لذا در احادیث آمده است: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلُّوا وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ: آگاه باشید به خدا سوگند آنان (یهود و نصارا) برای پیشوایان خود روزه نگرفتند و نماز نگذارند، ولی آن‌ها حرامی را بر پیروان خود حلال کردند و حلالی را حرام، و آن‌ها تبعیت نمودند».^۱

من غیر خدا را پرستش نمی‌کنم

در سومین آیه نوبت به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رسد، خداوند به او دستور می‌دهد: «بگو: من از پرستش کسانی که غیر از خدا می‌خوانید، نهی شده‌ام. بگو من نهی شده‌ام از این‌که کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید پرستش کنم»؛ «قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ».

تعبیر به «الَّذِينَ» که معمولاً برای جمع مذکر عاقل می‌آید در مورد معبودهای آنان یا به خاطر آن است که آن‌ها در عالم وهم و گمان خود برای بت‌ها روح و عقل و شعور قائل بودند، و یا به خاطر این‌که در میان این معبودها کسانی همچون مسیح یا فرشتگان و جن قرار داشتند.

سپس برای این‌که روشن سازد که این منع و نهی الهی دلیلش چیست؟ می‌افزاید: «بگو: من از هوا و هوسهای شما، پیروی نمی‌کنم؛ اگر چنین کنم، گمراه شده‌ام؛ و از هدایت یافتگان نخواهم بود»؛ «قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ».

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۰۹.

یعنی ریشه‌های بت‌پرستی همه به هواپرستی (و گمان و پندار) باز می‌گردد و مسلم است پیروی از هوای نفس سرانجامش گمراهی است، و هرگز به سعادت و هدایت منتهی نخواهد شد.

در چهارمین آیه اشاره به گروهی از اهل کتاب که از محور توحید منحرف شده و کسانی را همتای خدا در عبودیت قرار داده‌اند کرده، می‌فرماید: «و به آن‌ها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند و به توحید بازگردند»؛ ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾^۱. جالب این‌که تمام اوامر الهی را منحصر در عبادت مخلصانه و سپس اقامه نماز و اداء زکات می‌کند؛ ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾.

و این نشان می‌دهد که ریشه همه دستورات دینی به اخلاص در عبودیت باز می‌گردد.

و نیز قابل توجه این‌که در پایان آیه می‌افزاید: «این است دین پایدار»؛ ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾.

سرانجام در یک جمع‌بندی به این جا می‌رسیم که مسأله «توحید در عبادت» تا آن حد از اهمیت برخوردار است که سرفصل دفتر دعوت انبیاء و رسل و مهم‌ترین ماده تعلیمات آن‌ها بوده، و رسول الله با تعبیرات مختلفی در همه عمر از داعیان به سوی آن بوده، صراط مستقیم هدایت از همین رهگذر است.

توضیحات

۱. درخت پر بار توحید عبادت

قبل از هر چیز توجه به این نکته لازم است که احترام و تواضع و خضوع

۱. راغب در مفردات می‌گوید: «حَنَفٌ» (بر وزن کنف) به معنای تمایل از ضلالت به راه مستقیم است، و این‌که اسلام را «دین حنیف» گفته‌اند به خاطر آن است که مسلمانان را از هرگونه انحراف از مسیر اعتدال و جاده مستقیم باز می‌دارد.

و ستایش مراتب و درجاتی دارد، و آخرین درجه و بالاترین مرحله آن همان پرستش و عبودیت است.

بدیهی است هرگاه انسان برای کسی تا این حد احترام قائل شود و با تمام وجود در برابر او نهایت خضوع کند، به خاک افتد و سجده نماید مسلماً در برابر فرمان‌های او نیز تسلیم خواهد بود.

آیا خضوع در حد پرستش و ستایش نامحدود و احترام بی حد ممکن است از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان جدا باشد؟

این جاست که می‌گوییم اگر انسان به روح عبادت خالص واقف شود بزرگ‌ترین گام را در مسیر اطاعت فرمان خدا و انجام نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها برداشته است، و چنین عبادتی - به خصوص اگر دائم و مستمر باشد - رمز تربیت و تکامل انسان است.

۲. روح عبادت و پرهیز از افراط و تفریطها

در معنای عبادت، مانند بسیاری دیگر از مسائل، افراط و تفریط‌های عجیبی صورت گرفته بعضی تا آن‌جا پیش رفته‌اند که حتی سجود برای غیر خدا را (اگر توأم با اعتقاد به مالکیت و ربوبیت مسجود نباشد) بی‌مانع شمرده‌اند و سجده فرشتگان را بر آدم، و سجده برادران یوسف را در برابر یوسف به عنوان شاهد ذکر کرده‌اند.

بعضی دیگر هرگونه توجه و توسل به پیامبر و امامان و شفاعت طلبیدن و خضوع در مقابل آن‌ها را شرک شمرده‌اند و فاعل آن را مشرک می‌شمرند.

ولی حقیقت این است که با هیچ‌یک از این دو عقیده نمی‌توان هماهنگ شد. توضیح این‌که: حقیقت عبادت همان‌گونه که در آغاز این بحث در شرح مفردات از قول علمای لغت نقل کردیم همان خضوع مطلق و نهایت تواضع و تذلل در مقابل معبود است، و از نظر اسلامی این کار مخصوص خداست،

و در برابر هر شخص دیگری انجام شود شرک در عبادت محسوب می‌گردد. به تعبیر دیگر خضوع و تواضع مراتبی دارد: مرحله‌ای از آن در برابر دوستان انجام می‌گیرد و نقطه مقابل آن تکبر در برابر آن‌هاست، مرحله دیگر در برابر انسان‌های گرانقدری همچون پدر و مادر انجام می‌شود چنانکه قرآن می‌گوید: «وَاحْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ «و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر».^۱

و مرحله بالاتری از آن در برابر پیامبران صَلَّوْا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام انجام می‌گیرد تا آن‌جا که مسلمانان حق نداشتند صدای خود را فراتر از صدای پیامبر صَلَّوْا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند کنند.

ولی آخرین مرحله خضوع و تواضع و تذلل که نامش عبادت و عبودیت است مخصوص خداست که مصداق روشن آن همان «سجده» می‌باشد. بنابراین خضوع مطلق و نهایت تذلل (هرچند آمیخته با اعتقاد ربوبیت و مملوکیت نباشد) عبادت است و مخصوص خداست و به همین دلیل سجده برای غیر او جائز نیست.

مفسر بزرگ مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «عبادت تنها خضوع نیست بلکه حقیقت عبادت گویی این است که بنده خود را در مقام مملوکیت پروردگار قرار داده»، سپس همین معنا را در تفسیر سوره «بقره» هنگامی که سخن از سجده فرشتگان برای آدم می‌گوید تکرار می‌کند، و «فعل عبادی» را فعلی می‌داند که صلاحیت اظهار مولویت مولی و عبودیت عبد را داشته باشد، به همین دلیل ایشان سجده‌ای را برای غیر خدا ممنوع می‌شمرد که در آن اعتقاد به ربوبیت غیر خدا باشد، و اما سجده‌ای که به عنوان احترام و تکریم دیگری باشد و در آن اعطای ربوبیت نباشد بی‌مانع می‌داند، هرچند در پایان اضافه می‌کند ذوق دینی

که از انس به ظواهر دین حاصل شده است حکم می‌کند که «سجده مخصوص خداست و در برابر غیر خدا نباید سجده کرد».^۱

با این حال آنچه از دقت در موارد استعمال کلمه عبادت در قرآن و سنت و استعمالات روزمره و گواهی ارباب لغت استفاده می‌شود این است که مفهوم لغوی این واژه همان نهایت خضوع است، نه اعتقاد به ربوبیت و مالکیت معبود، به همین دلیل اگر کسی در برابر خورشید و ماه و آتش سجده کند به خاطر برکاتی که دارند، به این کار خورشید پرستی و ماه پرستی و آتش پرستی گفته می‌شود. به همین دلیل قرآن مجید با صراحت در آیه سجده (آیه ۳۷ سوره فصلت) از سجده کردن در مقابل ماه و خورشید نهی می‌کند و می‌فرماید: «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ». و نیز به همین دلیل در روایات اسلامی بارها از سجده کردن برای غیر خدا نهی شده است.

در روایات متعددی نیز در پاسخ این سؤال که سجده «یعقوب» و فرزندان او در برابر یوسف چگونه بود؟ و یا سجده فرشتگان برای آدم چگونه مجاز شد؟ فرموده‌اند که «سجده برای خداوند بود و جنبه شکر داشت، و در عین حال تحیت و احترامی برای آدم و یوسف محسوب می‌شد».^۲

و در بعضی از این روایات آمده است که آدم یا یوسف به منزله کعبه بودند که در برابر آن سجده می‌شود، اما سجده برای خداست.^۳

و گاه فرموده‌اند چون این سجده به امر خدا بوده سجود برای خدا محسوب می‌شده است.^۴

و نتیجه همه این روایات تقریباً یکی است و آن نفی سجود برای غیر خدا.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۲ و ۱۲۴.

۲. وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۷، ح ۶.

۳. همان، ح ۷.

۴. همان، ح ۴.

۳. توحید شرک آلود وهابیان

«وهابیان» گروهی که هم اکنون بر حجاز حکومت می‌کنند، پیروان «محمد بن عبدالوهاب» هستند که افکار خود را از «ابن تیمیه، احمد بن عبدالحمید دمشقی»، متوفای ۷۲۸ گرفته است.

بعد از مرگ او پیروانش از طریق بیابان‌های حجاز به عراق حمله‌ور شده، به کربلا ریختند و به تخریب حرم امام حسین علیه السلام و سایر اماکن مقدس پرداختند و عده کثیری در حدود پنج‌هزار نفر را کشتند، و خانه‌ها را غارت کردند، و تمام درهای گرانبیاض و هدایای نفیس مرقد حسینی و اموال مردم را غارت کرده با خود بردند!

آن‌ها در سال ۱۳۴۴ به ویران کردن قبور بزرگان اسلام در حجاز پرداختند، و جز قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (آن هم به خاطر ترس از خشم عمومی مسلمین) همه را با خاک یکسان کردند!

صفت بارز وهابیان تعصب، خشونت، بی‌رحمی و قساوت، و قشری و متحجر بودن است.

آن‌ها خود را مدافعان توحید ناب! می‌دانند، و در همین رابطه موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل به پیشوایان بزرگ را نفی کرده، و تقریباً تمام هم‌خود را در این راه مصروف می‌دارند، اکثریت قاطع مسلمانان (اعم از سنی و شیعه) عقائد این گروه را نفی کرده و حتی بعضاً او را تکفیر کرده‌اند.^۱

آن‌ها می‌گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت بطلبد، زیرا خداوند

۱. یکی از دانشمندان اهل سنت بنام «احسان عبداللطیف البکری» رساله‌ای نوشته است بنام الوهابیة فی نظر علماء المسلمین و نظرات بزرگان علمای اسلام را درباره وهابیان، و محمد بن عبدالوهاب، به وضوح آورده، و مدارک همه را دقیقاً نوشته است و در آخر کتاب لیست مفصلی از کتاب‌هایی که بر رد آن‌ها نوشته شده که بالغ بر پنجاه کتاب از محققین کشورهای مختلف اسلامی می‌شود آورده است این کتاب دلیل روشنی بر نفرت عمومی مسلمانان از این گروه منحرف است.

می‌گوید: «لَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»: «هیچکس را با خدا نخوانید». نویسنده کتاب «الْهَدِيَّةُ السَّنِيَّةُ» که از وهابیان است می‌گوید: هرکس فرشتگان و انبیا را... واسطه میان خود و خدا قرار دهد، به خاطر این‌که مقربان درگاه او هستند، کافر و مشرک، و خون و مال او مباح است، هرچند شهادتین بگوید و نماز بخواند و روزه بگیرد!^۱

در مورد توسل و زیارت قبور انبیا و امامان و صلحا نیز منطقی شبیه به این دارند.

اشتباه بزرگ وهابیان قشری در این است که تصوّر کرده‌اند تأثیر موجودات این جهان، تأثیر استقلالیه است، و لذا آن را مزاحم توحید افعالی و توحید عبادی خداوند دانسته‌اند، در حالی که این طرز تفکر خود نوعی شرک است!

توضیح این‌که: از نظر یک موحد کامل، وجود مستقل قائم بالذات در عالم تنها یکی است و آن خداست، و بقیه عالم هستی که همه ممکناتند وابسته به وجود او هستند، همگی پرتوهای آفتاب وجود او می‌باشند و از خود هیچ‌گونه استقلالیه ندارند، همان‌گونه که در آغاز پیدایش به او نیازمند بودند، در بقا نیز همچنان نیازمند و وابسته به اویند.

بنابراین هر موجودی هرچه دارد از او دارد، و تأثیر اسباب از اوست که مسبب‌الاسباب است، و معنای جمله «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نیز همین است، نه این‌که اسباب را از سبب بودن بیندازیم و یا استقلالیه برای آن‌ها قائل باشیم که هر دو غلط و نادرست، و از حقیقت توحید به دور است.

بنابراین اگر پیامبر ﷺ شفاعتی دارد به اذن اوست چنانکه قرآن می‌گوید:

﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾.^۲

۱. الهدية السنية، ص ۶۶.

۲. یونس/۳.

جالب این‌که پاسخ وهابیان در همان آیه‌ای که برای نفی «شفاعت» و «توسل» به آن استدلال کرده‌اند نهفته است، زیرا قرآن مجید می‌گوید: «لَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»؛ «کسی را با خدا نام نبرید»^۱ یعنی هم‌تراز و در عرض او و به صورت موجودی مستقل همچون ذات پاک وی، ولی اگر تأثیرش به اجازه و فرمان او باشد و نه در عرض او، نه تنها شرک نیست، بلکه تأکید مجددی است بر اصل توحید که همه چیز به او منتهی می‌شود.

این درست شبیه همان چیزی است که برادران یوسف عليه السلام به پدرشان یعقوب عليه السلام که پیغمبر بزرگ خدا بود پیشنهاد کردند و او هم پذیرفت، گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا»؛ «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه»^۲ او هم گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»؛ «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم».^۳

این است حقیقت توحید در عبادت و توحید افعالی که بعداً به آن اشاره خواهد شد نه آنچه وهابیان متحجر پنداشته‌اند.

۱. جن/۱۸.

۲. یوسف/۹۷.

۳. یوسف/۹۸.

چهارم

الف) توحید خالقیت

«توحید افعالی» در یک تفسیر ساده و روشن مفهومی این است که سراسر جهان فعل خداست، و تمام کارها، حرکت‌ها، تأثیر و تأثرها به ذات پاک او منتهی می‌شود، و در حقیقت: «لَا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ: هیچ موجودی تأثیر مستقل ندارد جز خداوند». حتی اگر شمشیر می‌برد، و آتش می‌سوزاند، و آب، گیاهان را می‌رویاند، همه به اراده و فرمان اوست، و خلاصه هر موجودی هر اثری دارد از ناحیه خداوند است.

ولی این معنی هرگز نفی عالم اسباب و حاکمیت قانون علیت را نمی‌کند و نیز اعتقاد به «توحید افعالی» هرگز موجب اعتقاد به اصل جبر و سلب آزادی اراده از انسان نمی‌گردد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و شاخه‌های توحید افعالی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، قبل از همه به سراغ «توحید خالقیت» می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^۱

۲. ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفِكُونَ﴾^{۱، ۲}

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: رعد/۱۶؛ فاطر/۳؛ صافات/۹۶؛ اعراف/۵۴.

ترجمه

۱. (آری)، این خدای با عظمت، پروردگار شما است! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را پرستید. و او نگهبان و مدبّر هر چیزی است.
۲. و هرگاه از آنان پرسید: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؟» می‌گویند: «خداوند یگانه!» پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند؟!

شرح مفردات

«خلق» به گفته راجب در مفردات در اصل به معنای اندازه‌گیری مستقیم است، و معمولاً در ایجاد و ابداع چیزی بدون سابقه و مانند، استعمال می‌شود.
و به گفته مقائیس اللغه «خلق» دو معنای اصلی دارد: نخست اندازه‌گیری و دوم صاف بودن چیزی است و لذا به سنگ صاف «خَلْقَاء» می‌گویند و به صفات درونی «اخلاق» گفته می‌شود، چرا که نوعی آفرینش را می‌رساند، و به هر حال از آن جاکه در آفرینش هم اندازه‌گیری است و هم تنظیم و تسویه، این واژه در مورد آفرینش ابداعی خداوند به کار رفته است.

۱. عنکبوت/۶۱.

۲. آیات متعدد دیگری نیز در قرآن است که همین مضمون را در بر دارد مانند: زمر/۶۲؛ غافر/۶۲؛ حشر/۲۴؛ شوری/۲۹؛ الم سجده/۷؛ لقمان/۱۱؛ روم/۲۲؛ رعد/۱۶؛ یونس/۳۴.

تفسیر و جمع‌بندی

او خالق همه چیز است

در نخستین آیه مورد بحث بعد از ذکر اوصافی از صفات جلال و جمال خداوند می‌فرماید: «(آری)، این خدای با عظمت، پروردگار شما است!»؛ ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾.

نه بت‌های بی‌ارزش و نه معبودانی از فرشتگان و جن که همه آن‌ها مخلوقند و مربوب، و رب و پروردگار همه خداست.

سپس می‌افزاید: «هیچ معبودی جز او نیست»؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾. زیرا شایسته عبودیت کسی است که «رب» همه باشد، یعنی مالک و مربی و پرورش‌دهنده و مدبّر همه چیز.

سپس برای تأکید بیشتر و بیان دلیل دیگر بر انحصار معبود به او می‌افزاید: «آفریدگار همه چیز است»؛ ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. و سرانجام نتیجه می‌گیرد «او را بپرستید»؛ ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾.

و برای این‌که هرگونه امیدی را به غیر خدا قطع کند و انسان‌ها را از دل بستن به عالم اسباب باز دارد و ریشه شرک را بسوزاند می‌فرماید: «و او نگهبان و مدبّر هر چیزی است»؛ ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.

واژه «شیء» به طوری که ارباب لغت گفته‌اند به معنای هر امری است که ممکن است علم انسان به آن تعلق گیرد^۱ ولی در آیه مورد بحث به معنای تمامی موجودات و ما سوی الله است.

حتی بت پرستان خالق جهان را خدا می‌دانستند

در دومین آیه مسأله توحید خالقیت به صورت دیگری مطرح است و آن

۱. این واژه مصدر «شاء» می‌باشد که گاه به معنای اسم فاعل (اراده‌کننده) و گاه به معنای اسم مفعول (اراده‌شونده) می‌آید (دقت کنید).

این که حتی خود بت پرستان معترفند که هرگز بت‌ها خالق آسمان و زمین و خورشید و ماه نیستند، می‌فرماید: «و هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: خداوند یگانه!»؛ «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». این به خاطر آن است که مشرکان بت‌ها را همتای خدا در عبادت یا تأثیر در سرنوشت انسان می‌دانستند نه در خالقیت، زیرا هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید یک مشت سنگ و چوب که به دست انسان به صورت «بت» در می‌آید، و مخلوق بشر است خالق آسمان و زمین می‌باشد.

به هر حال تفکیک میان این دو «توحید خالقیت» و «توحید عبادت» تناقض واضحی است؛ زیرا شایسته عبودیت کسی است که خالق و رازق است، بنابراین نه «خالقیت» از «ربوبیت» جداست و نه «ربوبیت» از «الوهیت» و به تعبیر واضح‌تر او هم آفریدگار است و هم مدبّر جهان و هم شایسته عبودیت بندگان. تعبیر به «فَأَنِّي يُؤْفَكُونَ» با توجه به این که این جمله از ماده «افک» (بر وزن فکر) به معنای «بازگرداندن چیزی از مسیر اصلی است» ممکن است اشاره به این باشد که مسیر صحیح و منطقی این است که بعد از قبول خالقیت و تدبّر خداوند در جهان هستی، جز برای او عبادت نکنند، ولی آن‌ها راه را کج کرده و گرفتار طوفان و سوسه‌های نفسانی و شیاطین می‌شوند که همچون پرکاهی آن‌ها را از جاده مستقیم به بیراهه پرتاب می‌کند.

توضیحات

۱. نخستین گام به سوی شرک در خالقیت

شاید پیروان زردشت نخستین کسانی نباشند که در مسأله خالقیت همتایی برای خدا قرار دادند ولی لااقل از همه مشهورترند! آن‌ها موجودات جهان را به دو گروه خوب و بد (خیر و شر) تقسیم کرده،

و برای هر گروه خالق‌ی قائل شده‌اند: «یزدان» و «اهریمن» یا نور و ظلمت، دلیلشان این است که مخلوق خداوند سنخیت با خود او دارد، بنابراین خدای «خیر» نمی‌تواند با خدای «شر» یکی باشد، خدای خیر، خیر است و آفریدگار شر، شر.^۱ البته اگر موجودات جهان دارای چنین گروه‌بندی بودند، ممکن بود این استدلال صحیح به نظر برسد، اما حقیقت این است که در جهان هستی چیزی جز «خیر» وجود ندارد، و آنچه شر نامیده می‌شود یا عدمی است، یا جنبه نسبی دارد، مثلاً می‌گوییم «فقر» شر است در حالی که فقر چیزی جز نداشتن مایحتاج زندگی نمی‌باشد، و نداشتن یک امر عدمی است، و عدم، چیزی نیست که آفریدگاری داشته باشد.

یا این‌که می‌گوییم نیش «زنبور عسل» شر است، در حالی که ما خودمان را محور قرار می‌دهیم و چنین قضاوتی می‌کنیم، اما اگر زنبور را در نظر بگیریم می‌بینیم نیش برای او یک وسیله دفاعی است، تا مهاجمان را از خود دور کند، به این ترتیب بسیاری از موجودات به خاطر تفکر خودمحوری ما، شکل «شرور» به خود گرفته‌اند.

گاه نیز جهل ما سبب می‌شود که اشیایی را به خاطر عدم آگاهی بر فوائد آنها «شر» بدانیم، مثلاً ممکن است ما وجود میکروب‌ها را شر بدانیم اما اگر به نظریه بعضی از دانشمندان توجه کنیم که میکروب‌های بیماری‌زا سلول‌های بدن انسان را به یک مبارزه دائم دعوت می‌کنند، و در این مبارزه سلول‌ها فعالتر و دارای رشد و نمو بیشتری می‌شوند در این صورت قبول می‌کنیم که اطلاق شر بر آنها زائیده جهل ماست.

۲. گام دیگر در طریق شرک

در اسلام دو گروه در این مسأله به بیراهه رفته‌اند: «اشاعره» و «معتزله» گروه

۱. بعضی این عقیده را مربوط به «مزدک» و پیروان او می‌دانند، و «زردشت» را موحد شمرده‌اند.

اول به طور کلی وجود هرگونه تأثیر و علت و معلول را در عالم خلقت انکار کرده‌اند، و می‌گویند: اگر آتش هم می‌سوزاند این یک پندار است! و سوزاننده اصلی خداست، و به این ترتیب جهان علت و معلول را به کلی منکر شده، و علت همه چیز را مستقیماً و بدون واسطه خدا می‌دانند.

آن‌ها از این جهت به انکار این مسأله دست زده‌اند که گمان می‌کنند اعتقاد به وجود عالم اسباب، توحید خالقیت را بر هم می‌زند.

گروه اشاعره به خاطر همین اشتباه بزرگ رفتار انحراف بزرگ دیگری نیز شده‌اند، و آن این‌که افعال و اعمال انسان را نیز مخلوق خدا می‌دانند، و این بدترین نوع جبر است، و یا به تعبیر دیگر چیزی است بالاتر از جبر، زیرا می‌گویند: این ما نیستیم که اعمال خوب و بد را انجام می‌دهیم بلکه خالق همه این‌ها خداست پس در حقیقت مستقیماً اعمال او است، نه اعمال جبری ما (دقت کنید). نقطه مقابل آن‌ها گروهی از معتزله‌اند که نه تنها برای اسباب و علت‌های جهان تأثیر قائلند، بلکه آن‌ها را در تأثیر خود مستقل می‌شمرند، و مثلاً معتقدند که خداوند بعضی از انبیا و اولیا را آفرید و امر خلقت را به آن‌ها واگذار کرد، و نیز انسان را در اعمال خود کاملاً مستقل می‌دانند، و به این ترتیب انسان را خالق کوچک، و خدا را خالق بزرگ می‌پندارند.

بدون شک هر دو گروه در اشتباهند، و هر دو گرفتار نوعی از شرک: یکی شرک جلی و آشکار و دیگری شرک خفی، قائلین به «تفویض» گرفتار شرک جلی هستند، چرا که برای انسان در افعال خود استقلال قائلند، و یا معتقدند خداوند آفرینش آسمان و زمین را به اولیائش واگذارده، و خود به کنار رفته است! و این چیزی است که مخالف صریح آیات قرآن است که خالق همه چیز و ربّ و مدبّر همه را خدا می‌شمرد، و تعجب است کسی با قرآن سر و کار داشته باشد و سراغ چنین بحث‌های انحرافی رود.

گروه اشاعره نیز گرفتار نوع دیگری انحراف و شرکند.

انسان در انجام افعال خود، مختار و آزاد است، ولی نباید فراموش کرد، که تمام قدرت و نیرو و حتی آزادی اراده او از سوی خداست و به این ترتیب اعمال انسان در عین این‌که مستند به خود اوست مستند به خدا نیز می‌باشد و از دایره خلقت او خارج نیست، همان‌گونه که اعتقاد به اصل وجود انسان چون وجودی است وابسته موجب شرک نمی‌شود. توجه به مثال زیر می‌تواند این حقیقت را روشن سازد، بسیاری از قطارها با نیروی برق کار می‌کنند راننده چنین قطاری مسلماً در کار خود آزادی عمل دارد، ولی با این حال سر نخ در این جا به دست دیگری است «همان کسی که نیروی برق سراسری خط را کنترل می‌کند»، زیرا هر لحظه اراده کند می‌تواند قطار را متوقف سازد.

پس او می‌تواند بگوید حرکت قطار به اراده و خواست من است، و راننده قطار نیز می‌تواند همین سخن را بگوید، و هر دو درست می‌گویند، منتها این دو فاعل در طول هم قرار دارند پس فعل به هر دو نسبت داده می‌شود.

بنابراین، اعتقاد به آزادی اراده انسان، هرگز به معنای شرک در خالقیت نخواهد بود. به تعبیر روشن‌تر: همان‌گونه که اصل وجود انسان وابسته به خداست و ایمان به وجود انسان، سبب شرک نمی‌شود، افعال او نیز چنین است.

اشاعره گویی اصل وجود انسان را مستقل می‌شمرند، در حالی که این یک نوع شرک است، و الا اگر وجود وابسته مزاحم توحید نباشد، افعال وابسته انسان نیز مزاحم توحید نخواهد بود.

ب) توحید ربوبیت

معنای توحید ربوبیت این است که اداره کننده و مدبّر و مربی و نظام بخش عالم هستی تنها ذات پاک خداست.

واژه «ربّ» شاید بیش از همه اوصاف او در قرآن مجید تکرار شده، (بیش از نهصد بار به صورت «رب» و «ربک» و «ربکم» و «ربنا» و «ربی» و مانند آن)

و این نشان می‌دهد که قرآن عنایت مخصوصی نسبت به مسأله توحید ربوبیت دارد، زیرا بیشترین طرفداران شرک کسانی بودند که در مسأله تدبیر جهان، موجودات دیگری را همتای خدا قرار می‌دادند چون غالب مشرکان توحید در خالقیت را پذیرفته و گرفتار شرک در ربوبیت بودند، و به همین دلیل قرآن به‌طور مکرر و مداوم این انحراف بزرگ عقیدتی را که در اقوام مختلف وجود داشته درهم می‌کوبد.

با این اشاره، به آیات زیر که نمونه‌ای از آیات توحید ربوبیت در قرآن مجید است گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

۲. ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: رعد/۱۶؛ مؤمنون/۱۱۶؛ صافات/۱۲۶؛ یونس/۳۱.

ترجمه

۱. حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.
۲. بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!

شرح مفردات

«رَبِّ» دارای یک ریشه اصلی، و شاخ و برهای فراوان و موارد استعمال زیاد است.

۱. فاتحه/۲.

۲. انعام/۱۶۴.

ریشه اصلی آن چنانکه راغب در «مفردات» می‌گوید: به معنای تربیت و سوق دادن چیزی به سوی کمال است.

و در «مقائیس اللغه» چند ریشه برای آن ذکر شده: نخست کسی که چیزی را اصلاح می‌کند و قیام بر آن دارد، و دیگر کسی که ملازم و مقیم چیزی است، سوم ضمیمه کردن دو چیز به یکدیگر، ولی همان‌گونه که در «التحقیق» آمده همه این‌ها به یک اصل باز می‌گردد، و آن عبارت است از سوق دادن چیزی به سوی کمال، و رفع نقایص در جهات مختلف مادی و معنوی، ذاتی و عرضی، و اعتقاد و صفات و اخلاق.

جان سخن این‌که: این واژه در اصل به همان معنای پرورش و تربیت و سوق به کمال است و سپس به معانی ملازم آن نیز اطلاق شده است. این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار برود ممکن است اشاره به جنبه‌های مختلف ربوبیت او باشد یعنی مالکیت و تدبیر و اصلاح و تربیت و قیومت و انعام (دقت کنید).

تفسیر و جمع‌بندی

خداوندا! تو پروردگار جهانیانی

در نخستین آیه که هر صبح و شام در نمازها تکرار می‌کنیم چنین آمده: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است»؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

عین این جمله در سوره‌های متعددی از قرآن مجید از سوی بندگان و از سوی خداوند با همین تعبیر تکرار شده، که گاه مربوط به دنیا و گاه مربوط به قیامت است.^۱

۱. انعام/۱، یونس/۱۰، صافات/۱۸۲، زمر/۷۵، غافر/۶۵.

در حقیقت این آیه استدلال لطیفی را در بر گرفته، و آن این که خداوند شایسته هرگونه حمد و ستایش است؛ چرا که مربی واقعی همه عالمیان اوست. هم خالق است و هم روزی دهنده، هم مالک است و هم تربیت کننده، هم مدیر و هم مدبّر، و هم راهنما و معلم و هادی. قابل توجه این که «الحمد» چون به صورت جنس به کار رفته همه انواع ستایش ها را شامل می شود و «الْعَالَمِينَ» نیز چون به صورت جمع با الف و لام است تمام موجودات جهان را اعم از عاقل و غیر عاقل، مادی و مجرد، همه را در بر می گیرد (و این که به صورت صیغه جمع عاقل آمده است به اصطلاح از باب «تغلیب» است).^۱

دومین آیه که روی سخن در آن به پیامبر ﷺ است می فرماید: «بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!»، ﴿قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

شما چگونه می خواهید خود را از نظام کلی جهان آفرینش جدا بدانید، خداوند پروردگار تمامی موجودات است، چگونه ما او را «رب» خویش ندانیم؟ آیا ممکن است چیز دیگری را که خود تحت ربوبیت خداوند قرار دارد همتای او بدانیم، و مربوب را رب بشمریم، و مخلوق را شریک خالق، و بنده را همسان مولی؟ این چه قضاوتی است که شما می کنید؟!

با توجه به گستردگی مفهوم «شیء» که تمام «ما سوی اللّٰه» را شامل می شود توحید ربوبیت در این آیه به طور کامل منعکس است. و در همین رابطه در دو آیه قبل از آن به پیامبر ﷺ دستور می دهد که با صراحت به مشرکان بگوید: «بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مر من، همه برای خداوندی است که

۱. به همین دلیل هنگامی که موسی در برابر فرعون خدا را به عنوان «رب العالمین» توصیف می کند او می پرسد رب العالمین چیست؟ موسی ﷺ می گوید: ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾؛ «پروردگار آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است».

پروردگار جهانیان است»؛ «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

چرا غیر او را بپرستم؟ و چرا سر بر آستان غیر او بگذارم؟ و چگونه به یاد غیر او زنده بمانم؟ و یا برای غیر او بمیرم؟ در حالی که خالق و مالک و مربی و پرورش‌دهنده من فقط اوست.

و می‌بینیم در این جا «توحید عبادت» و «توحید ربوبیت» به هم آمیخته و گره خورده، و معجون روح‌پروری به وجود آورده‌اند.

از آیات فوق و آیات مشابه آن در قرآن مجید که بسیار گسترده و فراوان است این حقیقت به دست می‌آید که قرآن مجید مالک و مربی و مدیر و مدبّر را نسبت به تمام جهان هستی و هر شیء و هر موجود اعم از آسمان و زمین و عرش و کرسی و انسان‌های امروز و پیشین، خداوند قادر متعال معرفی می‌کند، و با صراحت می‌گوید که غیر از او هیچ رب و پروردگاری در جهان هستی نیست.

توضیحات

۱. توحید یعنی حذف واسطه‌ها!

دقت در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که قرآن مؤکداً اصرار دارد که انسان‌ها در واسطه‌ها گم نشوند، مستقیماً به ذات پاک خداوند توجه کنند، با او سخن بگویند، از او تقاضا کنند، در پیشگاه او سر به سجده بگذارند و به درگاه او شکر نعمت بجای آورند، حل تمامی مشکلات خود را از او بخواهند، به او عشق بورزند، تنها به او دل ببندند و غیر او را پرستش نکنند.

تعبیر به «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به همین حقیقت است. دلیل آن را هم دقیقاً روشن ساخته چرا که «خالق» و «رب» نمی‌تواند از هم جدا باشد. تمامی موجودات جهان نیازمند و فقیرند، غنی مطلق و بی‌نیاز از هر جهت او است.

تاریخ ادیان نشان می‌دهد که بشریت به خاطر گم شدن در واسطه‌ها گرفتار چه خرافاتی شده است و این تعدد ارباب و خدایان چه تفرقه و پراکندگی و بدبختی که برای او به ارمغان نیاورده؟! اما هنگامی که این واسطه‌ها کنار رفتند، ورب مطلق را او دانستیم همه چیز را نیازمند او شناختیم به سرچشمه‌ای از نور و عظمت و وحدت و یگانگی می‌رسیم.

از همین رو است که صفت «رَبِّ» بیش از نهمصد بار در آیات قرآن تکرار شده، و هیچ‌یک از اوصاف الهی تا این حد مورد تأکید قرار نگرفته است. و در واقع خلوص توحید اسلام را باید قبل از هر چیز در همین توحید ربوبی مطالعه کرد.

۲. تاریخ ادیان و خرافه‌ واسطه‌ها

هر قدر تاریخ مذاهب و ادیان را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم به این معنی آشناتر می‌شویم که خرافه چند خدایی (خدا به معنای رب و پروردگار) از قدیم در میان اقوام مختلف بشر به صورت گسترده وجود داشته است. بد نیست در این جا اشاره کوتاه و فشرده‌ای به این موضوع کنیم تا خوانندگان خود حدیث مفصل را از این مجمل بخوانند!

الف) خدایان رومی

یکی از مورخان معروف غرب در این زمینه چنین می‌نویسد:
 «... عده خدایان رومی فوق‌العاده زیاد بود، زیرا هر یک از آنها فقط یک سمت داشت! و در امر معینی دخالت می‌کرد، نه تنها در خانه دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه نیز ارباب انواع داشت! علاوه بر این که خدای جداگانه‌ای هر یک از افراد بشر را مواظبت می‌کرد، رب النوع مخصوصی اولین فریاد را به طفل می‌آموخت، دیگری آشامیدن را... و جای تعجب نیست که

رومی‌ها سی هزار خدا! داشته باشند، بطوری که یکی از بزرگان ایشان به شوخی گفته بود خدایان کشور ما در معابر و محافل از افراد ملت ما بیشترند!^۱

ب) خدایان یونانی

همان مورخ معروف می‌نویسد: «مردم یونان مانند بسیاری از ملل دیگر تمام آثار طبیعت را از خورشید و رعد و اقیانوس و طوفان و نهرها و چشمه و باد و باران را به مقام الوهیت رسانیده، می‌پرستیدند، و هریک از آثار مزبور را از وجودی نامریی دانسته، و آنها را منشأ خیر و شر می‌پنداشتند، و از این جهت، آنها را پرستش می‌کردند تا بر سر لطفشان آورند، یا رفع آزارشان را بنمایند....»

آنها خدایان بسیار دیگری مانند خدایان دریا، خدایان زمین، خدایان زیر زمین، خدایان کار قائل بودند.^۲

ج) خدایان مصری

اکثر مصریهای باستان دارای آیین چند خدائی (پلی‌تئیسیم) بودند که یکی از خدایان را از بقیه برتر، و به نام خدای خدایان می‌شناختند. در مصر قدیم در هر ناحیه‌ای مردم الهه و معبد ویژه‌ای داشتند، و جمعاً از ۲۰۰۰ معبود! تجاوز می‌کرد؛ ولی در این میان نام ۹ الهه بیشتر برده می‌شد؛ که یکی الهه خورشید، و دیگری: هوا، و دیگری: فضا و خلاء، دیگری: خدای زمین؛ و به همین ترتیب خدایانی برای صحرا و زمین‌های حاصل خیز و زمین‌های لم یزرع قائل بودند.^۳

۱. تاریخ آلبرماله، تاریخ رم، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰ (علامت‌های تعجب از ماست).

۲. همان، تاریخ ملل شرق، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۹ (با تلخیص).

۳. اسلام و عقائد و آراء بشری، ص ۴۶.

د) خدایان ایران

ایرانیان قدیم نیز به مسأله ثنویت (دوگانه پرستی) و سپس به چندگانه پرستی کشیده شدند، و کم‌کم پرستش «امشاسپندان» یا خدایان ششگانه در میان آن‌ها رائج شد، خدای حیوانات اهلی و سفید، خدای آتش، خدای فلزات، خدای زمین، خدای آب‌ها و گیاهان، خدای ثوابت و سیارات آسمان.^۱

ه) خدایان چینی

چینیان قدیم نیز معتقد بودند که در جهان دو اصل حکومت می‌کند یکی «نر» یا «مثبت» یا «نور» و دیگری «ماده» یا «منفی» یا «تاریکی» و به دنبال همین تفکر ثنویت و دوگانه پرستی پیدا شد «شانگتی» مظهر اصل نرینه و مذکر به حساب می‌آمد، و خدای چرخ و افلاک خوانده می‌شد، و معتقد بودند اوست که سزای نیک و بد اعمال را در همین دنیا به آدمی می‌دهد، و به هنگام عصیان عمومی بلای سخت می‌فرستد، و «هاتن» که خدای مؤنث و مورد ستایش بود، ولی رفته رفته خدایان دیگری نیز پدید آمدند، و دوگانه پرستی به چندگانه پرستی کشیده شد خدای حاصلخیزی، خدای باران، الهه باد، الهه برف، الهه آتش، الهه کوه و... پدید آمدند.^۲

و) بت پرستان عرب

بعضی از مورخان و همچنین بعضی از مفسران تأکید دارند که عرب خالق و رازق و رب و مدبّر جهان را خداوند یگانه می‌دانسته، و آیاتی از قرآن مجید را نیز که حکایت از اعتراف آن‌ها به مسأله خالقیت و رازقیت الله می‌کند شاهد

۱. اسلام و عقائد و آرای بشری، ص ۳۴ (با تلخیص).

۲. همان، ص ۱۵۷.

می‌آورند، و بنابراین منشأ بت‌پرستی آن‌ها اعتقاد به تعدد ربها نبوده، بلکه به خاطر آن بود که بت‌ها را صاحب مقام و منزلت در نزد خدا می‌پنداشتند، و از آن‌ها چشم شفاعت و تقرب به خدا داشتند، حتی بعضی معتقد بودند که در کنار هر بتی شیطانی به امر خدا موکل آن است و هرکس حق عبادت بت را ادا کند آن شیطان به امر خدا حوائجش را بر می‌آورد!^۱

ولی در جنوب جزیره، در سرزمین یمن، پرستش‌کنندگان ستارگان آسمان در میان قبایل عرب وجود داشتند، گروهی «آفتاب پرست» بودند که قرآن در داستان ملکه سبأ به آن‌ها اشاره کرده است، و بعضی از قبائل یمنی «ماه» را پرستش می‌کردند، و بعضی ستاره شِعْرا را و همچنین اقوام دیگر ستارگان دیگری را می‌پرستیدند.^۲

ز) در مناطق دیگر جهان مانند هند و ژاپن و کشورهای دیگر نیز اعتقاد به ارباب انواع و خدایان متعدد وجود داشته است، «صابئین» یا ستاره‌پرستان، سیارات هفتگانه را پاسبان‌ها و نگهبان‌های هفت اقلیم می‌دانستند. اعتقاد به «توتم» که در بخش وسیعی از جهان حکمفرما بود نیز شبیه اعتقاد به ارباب انواع بود، چرا که هر قبیله‌ای دارای توتمی بود که به منزله پدر و روح قبیله محسوب می‌شد.

۳. تفویض نیز نوعی شرک است

گرچه تفویض معانی گوناگونی دارد که بعضی آن را به هفت نوع بالغ می‌شمرند، و بحث‌های گسترده‌ای در این زمینه شده است، ولی آنچه در این جا

۱. «بلوغ الارب»، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. «اسلام و جاهلیت»، ص ۲۹۵.

لازم به یادآوری است این که گروهی از قائلین به تفویض در میان مسلمانان پیدا شدند که معتقد بودند خداوند پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام را آفرید، و امر خلقت و رزق و مر و حیات سایر موجودات جهان را به آنها واگذار کرد. درباره این عقیده بهترین سخن همان است که مرحوم مجلسی در مرآة العقول بیان کرده، آن جا که می گوید:

«این سخن دو تفسیر می تواند داشته باشد نخست این که: معصومین این کارها را به قدرت و اراده خود انجام می دهند، و فاعل حقیقی این امورند، این کفر صریح است که ادله عقلی و نقلی بر بطلان آن دلالت دارد، و هیچ عاقلی در کفر معتقدان به این عقیده شک نمی کند!

دیگر این که: خداوند این امور را مقارن اراده آنها انجام می دهد مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و سایر معجزات انبیاء اگر منظور آنها این باشد چیزی برخلاف عقل نیست، ولی اخبار فراوانی که در کتاب بحار الانوار آورده ایم این موضوع را در غیر معجزات ظاهراً بلکه با صراحت نفی می کند»^۱.

۴. پاسخ به یک سؤال: آیا فرشتگان مدبّرات امرند؟

قرآن مجید در سوره نازعات آیه ۵ به «مدبّرات امور» سوگند یاد کرده، می فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» و مشهور در میان مفسران این است که آنها همان فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر می کنند، آیا این امر با مسأله توحید ربوبی منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال روشن است: اگر فرشتگان استقلال در تأثیر داشتند با توحید ربوبی قابل جمع نبود، اما می دانیم آنها مجریان فرمان الهی هستند، و موکلان امور به اراده مشیت او می باشند، درست همانند اسباب در عالم طبیعت که به فرمان خدا هر کدام آثاری دارند.

۱. مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۳ (با تلخیص).

بسیاری از مفسران به این آیه که رسیده‌اند به این نکته توجه کرده، و هرگز تناقضی میان این سخن که خداوند «رب العالمین» و «رب کل شیء» است، با تأثیرات عالم اسباب، یا تدبیر فرشتگان به اذن الله احساس نکرده‌اند.

و اگر می‌گوییم در غسل شفاست: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»^۱ هیچ منافاتی ندارد که شفا دهنده فقط خدا باشد، همان‌گونه که ابراهیم قهرمان توحید می‌گوید: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي»؛ «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد».^۲

۵. «توحید ربوبی» در احادیث اسلامی

این معنا در روایات و دعاهایی که از معصومین نقل شده است نیز بازتاب گسترده‌ای دارد.

از جمله در دعاهای مختلفی ضمن نیایش‌ها تعبیرات زیر دیده می‌شود:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ... رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ... رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الْحِلِّ وَالْحَرَامِ... أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الصَّبَاحِ... رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ... رَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ... رَبَّ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ رَبِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ».^۳

بعضی از این تعبیرات در روایات اهل سنت نیز آمده است.

به این ترتیب هیچ‌گونه رب و پروردگاری برای آسمان و زمین، فرشتگان و نبیین، اغنیا و مستضعفین، صبح و شام و کعبه و مکه و عرش عظیم جز خداوند قادر یکتا نیست!

۱. نحل/۶۹.

۲. شعراء/۸۰.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۸۵.

ج) توحید مالکیت و حاکمیت تکوینی

یکی دیگر از مهم‌ترین شعب «توحید افعالی»، توحید در مالکیت است، یعنی مالک حقیقی، هم از نظر تکوین، و هم از نظر تشریح، ذات پاک خداست، و بقیه مالکیت‌ها همه جنبه مجازی و غیر مستقل دارد.

مالک حقیقی کسی است که دارای سلطه تکوینی و خارجی بر چیزی باشد، و اما مالکیت حقوقی و تشریحی، همان قراردادی است که سلطه قانونی را بر چیزی امضاء می‌کند، مثل مالکیت انسان نسبت به اموال خود. هر دو نوع مالکیت، از دریچه چشم یک مؤحد، در عالم هستی، در درجه اول از آن خدا است، اوست که دارای سلطه وجودی بر همه اشیاء جهان است، چرا که همه موجودات از اویند، فیض وجود را لحظه به لحظه از او می‌گیرند، و همه وابسته به او هستند، و به این ترتیب مالکیت حقیقی او بر همه چیز به طور همه جانبه و تمام عیار ثابت است.

از نظر مالکیت قانونی، نیز همه چیز از آن اوست، چرا که خالق و آفریدگار و ایجاد کننده همه اشیاء، او می‌باشد، و حتی آنچه را ما تولید می‌کنیم، تمام وسایل تولید را، او به ما مرحمت کرده، بنابراین: در حقیقت مالک اصلی خداست، هر چند اشیایی را چند روزی به عنوان امانت به دست ما سپرده است.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

۲. ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ﴾^{۲، ۳}

۱. آل عمران/۲۶.

۲. بقره/۱۰۷.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: زمر/۶؛
بقره/۲۴۷؛ فاطر/۱۳؛ سبأ/۲۲.

ترجمه

۱. بگو: بار الها! ای مالک حکومتها! به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛
و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛
و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خویبها به دست توست؛ تو بر هر چیزی
توانایی.

۲. آیا نمی‌دانستی که حکومت آسمانها و زمین، تنها از آن خداست؟!
(و می‌تواند هرگونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟! و جز
خدا، سرپرست و یاور برای شما نیست (و اوست که مصلحت شما را می‌داند).

شرح مفردات

«ملک» بنابر آنچه در مقائیس آمده است، در اصل به معنای قوت بر چیزی
است، و به همین جهت تملیک به معنای تقویت آمده است، سپس این تعبیر در
آن جایی که انسان صاحب چیزی می‌شود به کار رفته، چرا که انسان قوت
و قدرت بر آن دارد.

«مَلِک» (بر وزن خشن) به سلطان و پادشاه گفته می‌شود به خاطر قوت
و قدرتی که در کشور خود دارد.

«ملکوت» به معنای عزت و سلطنت است.

۳. در این زمینه آیات فراوان دیگری هماهنگ با آیات فوق در سوره‌های مختلف قرآن آمده است مانند:
مائده/۱۷ و ۱۸ و ۴۰ و ۱۲۰؛ اعراف/۱۵۸؛ توبه/۱۱۶؛ اسراء/۱۱۱؛ نور/۴۲؛ فرقان/۲؛ ص/۱۰؛ زمر/۴۴؛
شوری/۴۹؛ زخرف/۸۵ و آیات دیگر.

تفسیر و جمع‌بندی

خداوندا! مالک الملک تویی!

مفسران گفته‌اند که آیه نخست زمانی نازل شد که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوید فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد، و منافقان آن را یکنوع بلندپروازی و خیالبافی و طمع در امور محال پنداشتند.^۱

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آن بینبران هشدار داد که مالک تمام کشورها خدا است، و فرمود: «به آن‌ها بگو بار الها مالک حکومت‌ها تویی»؛

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ﴾.

«به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی»؛

﴿تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾.

نه فقط حکومت‌ها و عزت و ذلت که «تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی توانایی»؛ ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

روشن است که مالک بودن خداوند، هم جنبه «عمومی» دارد، هم «حقیقی»، در حالی که در مورد دیگران که در جمله «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» آمده، هم جنبه جزئی دارد و هم مجازی.

و این‌که بعضی از مفسران، مفهوم آیه را محدود به فتوحات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا عزت مؤمنان و ذلت یهود، و امثال آن، دانسته‌اند، هیچ‌گونه دلیلی بر آن نیست. واضح است که مشیت و اراده الهی که در این آیات بر آن تکیه شده، به این معنی نیست که خدا بی حساب عزت می‌دهد یا ذلت، حکومت می‌بخشد یا می‌گیرد، بلکه او در عالم اسباب، یک سلسله عوامل برای پیروزی و شکست قرار داده است که این‌ها مظاهر مشیت و اراده او هستند.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷؛ تفسیر فخررازی، ج ۸، ص ۱۸۶.

و از این جا پاسخ بسیاری از سؤالات که در مورد آیه فوق مطرح می‌شود آشکار می‌گردد و نیازی به توضیح بیشتر نیست.

دومین آیه ناظر به ایرادهای سستی است که یهود، درباره تغییر قبیله داشتند که مگر خدا می‌تواند حکمی را نسخ کند و حکم دیگری جانشین آن سازد؟ حکم قبله را از بیت‌المقدس بردارد و بر کعبه بگذارد؟ می‌فرماید: «آیا نمی‌دانستی که حکومت آسمانها و زمین، تنها از آن خداست؟! (و می‌تواند هرگونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟!): «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

با این حال، آیا تعجب دارد که چنین حاکم بزرگی حکمی را نسخ کند؟ او نه فقط از تمام مصالح بندگان خود آگاه است، بلکه حاکمیت نیز از آن اوست، و او مالک تدبیر و تصرف مطلق در جهان و در بندگان خویش است.

و لذا در پایان آیه می‌افزاید: «و جز خدا، سرپرست و یآوری برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می‌داند)»؛ «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ». او از طریق آگاهی به مصالح و مفاسد، شما را یاری می‌کند، و از طریق حاکمیتش قانون‌گزاری می‌نماید.

بعلاوه خداوند جا و مکانی ندارد، که به هنگام نماز رو به سوی آن کنند، بنابراین ارزش یک محل به عنوان قبله - با این که همه عالم، ملک اوست - از این جا ناشی می‌شود که او دستور و فرمان داده است.

از مجموع این آیات و آیات مشابه به خوبی استفاده می‌شود که از دیدگاه یک موحد کامل، در تمام عالم هستی مالک و حاکمی جز خدا نیست. و هیچکس در هر مقام و منصبی باشد مالک ذره‌ای نمی‌باشد.

توضیحات

۱. اثرات تربیتی ایمان به «توحید مالکیت و حاکمیت»

طغیان‌ها، غرورها، سرکشی‌ها و بخل و حسادت‌ها غالباً از این جا سرچشمه

می‌گیرد که انسان خود را مالک حقیقی اموالی را که در اختیار دارد می‌پندارد، یا اگر حکومتی در دایره وسیع یا کوچک در اختیار اوست خود را مطلق العنان می‌شمرد که این دیدی است شرک‌آلود و سرچشمه انواع گناهان و مفسد اجتماعی. اما هنگامی که با عینک توحید به این جهان نگاه کند و جهان را ملک طلق خداوند ببیند، طبعاً خود را امانت‌دار الهی می‌شمرد، و اگر با تمام وجودش این معنی را پذیرا گردد چگونه تصوّر می‌شود این اموال سبب غرور و طغیان او گردد، مگر مال او است؟ آیا یک کارمند بانک به خاطر میلیون‌ها پول که همه روز به دست او می‌آید مغرور می‌شود؟

این بینش توحیدی جهان انسانیت را به رنگ دیگری در می‌آورد، رنگ خدایی، رنگ صلح و صفا و امنیت، و رنگ انفاق و ایثار!

۲. سوء استفاده از مفهوم «خدا مالکی»

بدون شک خدا مالک تمام عالم هستی است، ولی این معنا هرگز منافات با مالکیت حقوقی و قانونی افراد انسان در محدوده‌ای که خداوند اجازه داده، ندارد، و این که بعضی مسأله «خدا مالکی» را بهانه‌ای برای نفی هرگونه «مالکیت خصوصی» قرار داده‌اند سوء استفاده‌ای بیش نیست، و عجیب این که گاه آن را به عنوان یک فقه اسلامی نیز مطرح می‌کنند و در واقع به سوسیالیسم یا کمونیسم آب و رنگ اسلامی می‌دهند. روشنتر بگوئیم: همان قرآنی که نسبت به مالکیت خداوند بر تمام پهنه جهان هستی تأکید دارد، آیات «ارث» و «خمس» و «زکات» و «تجارت» را نیز در بر گرفته، و اموال مشروعی را که در اختیار مالکان خصوصی است به رسمیت می‌شناسد.

قرآن در یکجا می‌گوید اموال یتیمان را نخورید. (نساء، آیه ۲ و ۱۰) در جای دیگر می‌گوید کسانی که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند دارای چنین پاداشی هستند (بقره، آیه ۲۶۲).

و تعبیرات دیگری از این قبیل که همه اشاره به این نوع از مالکیت است. البته در اسلام انواع دیگری از مالکیت مانند «مالکیت عمومی» و «مالکیت دولت» در کنار «مالکیت خصوصی» وجود دارد که به آن‌ها نیز در قرآن مجید اشاره شده است، ولی هیچ‌یک از آن‌ها ربطی به مسأله خدا مالکی ندارد. کوتاه سخن این‌که توحید مالکیت هرگز مانع از آن نیست که فرد فرد انسان‌ها یا قشر خاصی از جامعه یا کل جامعه از طریق مشروع مالک اشیایی گردند.

د) توحید در قانون‌گذاری (حاکمیت تشریعی)

می‌دانیم برای نظم جامعه‌ها معمولاً سه قوه پیشنهاد شده است، «قوه قانون‌گذاری» که عهده دار وضع قوانینی است که نظم جامعه را حفظ کند، و از تضييع حقوق جلوگیری نماید.

«قوه مجریه» نیرویی است که آنچه از طریق قوه قانون‌گذاری به رسمیت شناخته شده است به اجرا درآورد که معمولاً دولت‌ها و وزرای آن‌ها و سازمان‌های اداری عهده دار آنند و «قوه قضائیه» که مسئول مجازات «متخلفان از قوانین» و کیفر مجرمان و متجاوزان است.

در بینش توحید اسلامی این امور سه‌گانه همه از ذات پاک خداوند سرچشمه می‌گیرد، و دخالت در هیچ‌یک از این‌ها جز با اجازه و فرمان او جائز نیست بنابراین تمام این قوای سه‌گانه باید مشروعیت خود را از طریق اذن الهی و طبق شرائط و فرمان‌های او به دست آورند.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱

۲. «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲

۱. مائده/۴۴.

۲. مائده/۴۵.

۳. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱
۴. ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲
۵. ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾^{۳، ۴}
- علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: نساء/۶۵؛ قصص/۷۰ و ۸۸؛ شوری/۱۰؛ انعام/۱۱۴.

ترجمه

۱. و آن‌ها که به آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.
۲. و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، ستمکار است.
۳. و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.
۴. و در میان آن‌ها [اهل کتاب] طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوس‌های آنان پیروی مکن؛ و از آن‌ها برحذر باش، مبادا تو را نسبت به بخشی از آنچه خداوند بر تو نازل کرده، منحرف سازند.
۵. ... حکم و فرمان، تنها از آن خداست.

شرح مفردات

«حُكْم» (بر وزن قفل) به طوری که بسیاری از بزرگان لغت گفته‌اند در اصل به معنای منع و جلوگیری است^۵ سپس به «قضاوت» و همچنین «حکومت»

۱. مائده/۴۷.
۲. مائده/۴۹.
۳. انعام/۵۷؛ یوسف/۴۰ و ۶۷.
۴. آیات متعدد دیگری نیز به همین مضمون در قرآن مجید آمده است، مانند مائده/۴۸ و ۵۰؛ کهف/۲۶؛ اعراف/۸۷؛ یوسف/۱۰۹؛ هود/۴۵؛ یوسف/۸۰؛ تین/۸؛ نساء/۶۰.
۵. مفردات، مقائیس اللغه و مصباح المنیر فیومی.

اطلاق شده است، چرا که قاضی و حاکم به وسیله حکم قطعی خود، افراد را از مخالفت با آن یا از کارهای خلاف باز می‌دارد.

لسان العرب می‌گوید: «حکم» معانی مختلفی مانند علم و فهم و قضاوت به حق و عدالت دارد (به خاطر این که این امور انسان را از کار خلاف باز می‌دارد). و «حکیم» را از این نظر حکیم گفته‌اند که دارای آگاهی کافی است که او را از کارهای نادرست، جلوگیری می‌کند.

آیات محکومات را، از این نظر محکومات گفته‌اند که صراحت و وضوح آن‌ها از هرگونه تفسیر و تأویل نادرست، جلوگیری می‌کند.

تفسیر و جمع‌بندی

هرکس بر طبق حکم خدا حکم نکند...

در چهار آیه نخست که آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده را تشکیل می‌دهد به ضمیمه آیات ۴۹ این سوره، مسأله توحید حاکمیت به روشن‌ترین وجه ترسیم شده است.

در آیه نخست می‌فرماید: «هرکس بر طبق احکام خدا حکم نکند، کافر است» و در آیه دوم می‌گوید: «ظالم است» و در آیه سوم می‌فرماید: «فاسق است»؛ ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

بعضی گفته‌اند: آیه اول و دوم به قرینه ما قبل آن ناظر به یهود است، در حالی که آیه سوم سخن از نصاری می‌گوید، و از آن جا که دشمنی یهود با احکام الهی شدیدتر از مسیحیان بود آن‌ها محکوم به کفر و ظلم شدند، و این‌ها محکوم به فسق.

اما می‌دانیم که نزول آیات در مورد خاصی مفهوم کلی آن را محدود به آن مورد نمی‌کند، بنابراین آیات فوق شامل تمام کسانی می‌شود که حکم به غیر «ما انزل الله» می‌کنند.

البته تحقق ظلم و فسق درباره هرکسی که مرتکب این گناه شود واضح است ولی محکوم شدن به کفر در صورتی است که حکم الهی را مردود بشمرد و آن را باطل بداند، چرا که چنین سخن یا اعتقادی ملازم با انکار ذات پاک خداوند یا علم و حکمت و عدالت اوست، و این قطعاً موجب کفر است، همچنین اگر انکار چنین حکمی بازگشت به انکار قرآن یا رسالت پیامبر اسلام ﷺ کند. اما اگر فقط برخلاف «ما انزل الله» حکم کند و سرچشمه آن مثلاً هوای نفس باشد نه انکار «توحید» یا «نبوت» موجب کفر نخواهد شد.

همین دستور در آیه ۴۸ همین سوره نیز آمده، در آن جا که می فرماید: ﴿فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾؛ «پس بر طبق آنچه خدا نازل کرده، در میان آن‌ها حکم کن» و در آیه ۴۹ که می گوید: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾؛ «و در میان آن‌ها [= اهل کتاب] طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن». و آیه ۵۰ که می فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾؛ «آیا آن‌ها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند، حکم می کند؟!».

این تعبیرات گوناگون و تأکیدات متوالی دلیل بر این واقعیت است که هیچ مقامی جز خدا حق قانون‌گذاری ندارد، و هرکس برخلاف حکم الله فتوا دهد، یا قضاوت، یا حکومت کند، مرتکب گناه عظیم و ظلم و ستم شده، و گاه لباس ایمان را نیز از تن بیرون می کند.

حکم فقط حکم الله!

در پنجمین آیه در یک عبارت کوتاه می فرماید: «حکم و فرمان، تنها از آن خداست»؛ ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾.

البته خود این جمله که چندبار در قرآن تکرار شده مفهوم وسیعی دارد که هم حکم به معنای قانون‌گذاری را شامل می شود، و هم حکومت و قضاوت را، هم

حکم تکوینی و هم احکام تشریحی را، ولی در آیه ۵۷ سوره انعام و آیه ۶۷ سوره یوسف این تعبیر در مورد حکم الهی به عذاب و مجازات کافران آمده است. به هر حال اختلاف موارد تعبیر فوق دلیل روشنی بر این معنی است که مفهوم آیه همان‌گونه که گفتیم وسیع و گسترده است و هرگونه حکم و فرمان را مخصوص خدا می‌شمرد، هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح. از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که حاکمیت و نفوذ حکم و فرمان، در عالم هستی، و در عالم شرع، مخصوص ذات پاک خداست. و نیز حاکمیت به معنای قانون‌گذاری، و همچنین قضاوت، و حکومت به معنای اجرایی، همه و همه از او سرچشمه می‌گیرد، و هرکس می‌خواهد متصدی بخش یا قسمتی از این امور گردد باید به اجازه و فرمان او باشد.

توضیحات

۱. حاکمیت خداوند در منطق عقل

بدون شک هر خداشناسی که توحید خالق را پذیرفته است نفوذ فرمان او را در جهان هستی پذیرا خواهد بود، و هنگامی که حاکمیت او بر جهان هستی پذیرفته شد در ولایت و حکومت تشریحی او تردیدی باقی نخواهد ماند، چرا که وقتی خالق و مالک و مدیر و مدبر او باشد غیر او صلاحیت قانون‌گذاری ندارد و نمی‌تواند قوانینی هماهنگ با نظام تکوین و آفرینش قرار دهد. و همچنین وقتی خالق و مالک و مدیر و مدبر اوست تکلیف مسأله حکومت قانونی بر بندگان، و داوری در اختلافات آن‌ها را او باید تعیین کند، در غیر این صورت دخالت در قلمرو مالکیت و تدبیر خداوند بدون اذن او شده است. از سوی دیگر یک قانون صحیح قانونی است که هم با ساختار جسم و جان انسان هماهنگ باشد، و نیازهای مادی و معنوی او را در برگیرد، و هم اثر نامطلوبی در کوتاه مدت و دراز مدت از خود نگذارد، و هم دارای ضمانت اجرایی کافی و جاذبه و پذیرش در جامعه انسانی باشد.

و به تعبیر دیگر یک قانون‌گذار واقعی کسی است که از یک سو انسان شناس کاملی باشد، و از سوی دیگر جهان شناس جامع، تا روابط انسان‌ها را با جهان برون، و درون، دقیقاً در نظر بگیرد و قانون‌گذاری کند، اضافه بر این باید منافع خاصی در وضع قوانین نداشته باشد.

و این که می‌بینیم نابسامانی در قوانین بشری فوق‌العاده زیاد است به خاطر این است که:

اولاً: کسی که انسان را با تمام ریزه‌کاری‌های جسم و جانش بشناسد، و از تمام قوانین و روابط حاکم بر جهان نیز مطلع باشد در میان انسان‌ها یافت نمی‌شود. و **ثانیاً:** انسان موجود نیازمندی است، لذا هر گروهی در یکی از جوامع بشری به امر قانون‌گذاری می‌پردازند منافع گروه و حزب خود را در نظر می‌گیرد.

ثالثاً: از همه این‌ها گذشته هیچ انسانی خالی از خطا و اشتباه نیست، و به همین دلیل قوانین موضوعه بشری دائماً دستخوش تغییر است؛ زیرا با گذشت زمان اشتباهات و عیوب و نقائص آن ظاهر می‌شود.

بنابراین قطع نظر از مسأله مالکیت و خالقیت خداوند، اصولاً هیچکس جز آفریننده انسان که آگاه از تمام نیازهای جسم و جان او، و بی‌نیاز از همه چیز و همه کس، و خالی از هرگونه خطا و اشتباهات است، صلاحیت قانون‌گذاری ندارد. تنها وظیفه ما آن است که اصول کلی قوانین الهی را بر مصادیق آن تطبیق دهیم و احکام کلیه را به صورت احکام جزئی قابل اجرا درآوریم.

۲. حکومت یک ودیعه الهی است

از آیات گذشته به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که حکومت یک ودیعه الهی است، و حکام و زمامداران باید به صورت نمایندگان خداوند عمل کنند، مفهوم این سخن لزوم رعایت فرمان و دستورهای صاحب اصلی حکومت یعنی خدا در همه زمینه‌هاست.

خداوند خطاب به داود که دارای یکی از گسترده‌ترین حکومت‌های تاریخ بشر بود، می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد».^۱

این تعبیر هم ودیعه بودن حکومت را می‌رساند و هم راه و رسم و طریق یک حکومت مشروع و سالم و الهی را.

۳. مشروعیت حکومت‌ها تنها از سوی خداست

در اسلام و بینش توحیدی حکومت از طرف بالا تعیین می‌شود، نه از سوی پایین، از سوی خداوند است و نه از سوی مردم، ولی جنبه مردمی آن نیز به فرمان او تأمین شده است.

توضیح این‌که: یکی از تفاوت‌های روشن میان بینش توحیدی و شرک‌آلود در امر حکومت این است که انسان موحد حکومت را در تمام ابعادش (بعد قانونی، اجرایی و قضایی) از خدا می‌داند که به پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها و سپس صالحان و آگاهان امت‌ها رسیده است.

این حاکمان باید خود را در برابر خدا مسئول ببینند، و قبل از هر چیز رضای او را در نظر بگیرند، و برای بندگان او خدمتگزارانی دلسوز و امین باشند. در این جا ممکن است گفته شود که بنابراین حکومت اسلامی جنبه مردمی ندارد، بلکه حداکثر یک نوع دیکتاتوری صالحان است.

ولی این اشتباه بزرگی است، زیرا اصل شورا که در آیین‌های توحیدی به عنوان یک مسأله زیر بنایی حکومت شناخته شده نشان می‌دهد خداوندی که

«مالک الملک» و «احکم الحاکمین» است دستور داده با مردم در امر حکومت مشورت شود و آن‌ها در این امر سهیم و شریک باشند.

و از این نظر حکومت توحیدی و اسلامی حکومت «مردمی - مکتبی» خواهد بود، یعنی به آرای مردم - به فرمان خدا - اهمّیت داده می‌شود، البته در چهارچوبه اصول مکتب و احکام الهی.

نتیجه این‌که در حکومت اسلامی مثلاً وقتی مردم به پای صندوق‌های رأی می‌روند که شخصی را برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس برگزینند به این نکته توجه دارند که آن‌ها امانتداری الهی هستند و باید این ودیعه الهی را که نامش حکومت است به کسی بسپارند که ارزشهای الهی در او باشد والا در امانت خیانت کرده‌اند.

در آیه ۵۸ سوره نساء آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

۴. آثار تربیتی ایمان به توحید حاکمیت

اگر انسان بینش توحیدی داشته باشد و حکومت مطلقه را خاص خدا بداند که از طرف او و به کمک بندگانش به وی تفویض شده است و او خلیفه الله در زمین است هرگز به صورت یک فرد خود کامه و مغرور و ظالم و ستمگر در نخواهد آمد، و هنگامی که به حکومت می‌رسد علی وار می‌گوید: «اگر نبود پیمانی که خداوند از عالمان گرفته که در برابر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان سکوت کنند مهار ناقه خلافت را به دوشش می‌افکنم (و از این مقام که دنیاپرستان برای آن سینه چاک می‌کنند چشم می‌پوشیدم)».^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

آری او در همه حال حکومت را ودیعه الهی و خود را امانتدار او می‌شمرد و در برابر صاحب اصلی مسئول می‌بیند. این بینش می‌تواند چهره حکومت را در جهان دگرگون سازد، به شرط این‌که در اعماق جان‌ها نفوذ کند و روح انسان را به رنگ خود درآورد. این مطلب تنها دربارهٔ کسانی که در رأس حکومتند صادق نیست بلکه تمام کارگزاران حکومت، و امراء و فرماندهان و مدیران و قضات و دادرسان را نیز شامل می‌شود.

از آنچه در مجموع این مباحث گذشت معلوم شد که شکل حکومت در اسلام نه شکل استبدادی است، و نه از نوع دمکراسی غربی بلکه نوعی حکومت مردمی است که در چهار چوبه مکتب عمل می‌کند، در اصل رنگ خدایی دارد، و از طریق آن رنگ مردمی به خود می‌گیرد و تمام امتیازش در همین جاست. در زمینه «حکومت از نظر قرآن» سخن بسیار است، آنچه در این جا مطرح شد فقط مسأله «توحید حاکمیت» و «سرچشمه گرفتن حکومت از الله» بود، بقیه را به خواست خدا به بحث کلی حکومت موکول می‌کنیم».

ه) توحید در اطاعت

آخرین سخن در باب شاخه‌های توحید این‌که انسان موحد تنها خدا را واجب‌الاطاعه می‌داند، و فقط طوق بندگی او را به گردن می‌نهد، او افتخار می‌کند که بنده‌ام و جان بر کف دارم و چشم بر امر و گوش بر فرمانم. البته اطاعت پیامبران و فرستادگان او و جانشیان معصوم و مبعوثان آن‌ها را نیز به عنوان شاخه‌ای از عبادت خدا پذیرا می‌شود و فرمان آن‌ها را بر چشم و سر می‌نهد.

هرگز «رضای مردم» را به بهای «خشم خدا»، و «اطاعت مخلوق» را به قیمت «معصیت خالق» نمی‌خرد؛ چرا که آن را شعبه‌ای از شرک می‌بیند.

این شاخه از توحید که «توحید در اطاعت» نام دارد و در واقع از توحید در حاکمیت که در بحث گذشته آمد مایه می‌گیرد.

با این اشاره به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۱

۲. ﴿قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾^۲

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۳

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری در این مورد آمده است از جمله: تغابن/۱۶؛ شعراء/۱۰۸ - ۱۲۶ - ۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۷۹؛ آل عمران/۵۰؛ زخرف/۶۳؛ اعراف/۳؛ احزاب/۳۶؛ حجرات/۱؛ توبه/۳۱؛ یس/۶۰ و ۶۱.

ترجمه

۱. اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) را؛ و (از نافرمانی) برحذر باشید. و اگر سرپیچی کنید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، نیست.

۲. بگو: از خدا و پیامبر، اطاعت کنید؛ و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.

۳. ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر

۱. مائده/۹۲.

۲. آل عمران/۳۲.

۳. نساء/۵۹.

۴. آیات فراوان دیگری نیز در قرآن مجید وجود دارد که با مضمون آیات فوق هماهنگ است مانند: انفال/۲۰ و ۴۶، نور/۵۴، محمد/۳۳، مجادله/۱۳، نساء/۱۶، انعام/۱۵، یونس/۱۵، زمر/۱۳.

(خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را. و هرگاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن‌ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این (کار برای شما) بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

شرح مفردات

«إِطَاعَتْ» در اصل به معنای انقیاد و تسلیم است (این سخن تصریح بسیاری از ارباب لغت می‌باشد) سپس به پیروی کردن از امر و فرمان اطلاق شده است. بعضی بین «اطاعت» و «مطاوعة» فرق گذاشته‌اند: اطاعت را به معنای انقیاد و انجام فرمان، و مطاوعت را به معنای موافقت و هماهنگی تفسیر کرده‌اند، لذا «خلیل بن احمد» در کتاب «العین» می‌گوید: در مورد رعایا نسبت به رهبر واژه «اطاعت» به کار می‌رود، و در مورد زن نسبت به همسرش «طَوَاعِيَّة» یا (مُطَاوَعَة).

تفسیر و جمع‌بندی

خداوند! فقط مطیع فرمان توایم

نخستین آیه مورد بحث گرچه بعد از فرمان تحریم شراب و قمار و انصاب (نوعی از بت‌ها) و از لام (نوعی بخت‌آزمایی) آمده است ولی ناگفته پیداست که محتوای آن یک حکم عمومی است، می‌فرماید: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) را؛ و (از نافرمانی) برحذر باشید»؛ «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا».

سپس برای تأکید این معنی می‌افزاید: «و اگر سرپیچی کنید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، نیست»؛ «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولَنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

روشن است که اطاعت رسول پرتوی از اطاعت خدا و رشحه‌ای از رشحات

آن است، و به یک معنا اطاعت او عین اطاعت خداست، چراکه او جز سخن خدا و فرمان او را بیان نمی‌کند.

در دومین آیه همین معنا با خطاب به شخص پیامبر ﷺ منعکس شده است می‌فرماید: «بگو: از خدا و پیامبر، اطاعت کنید؛ و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد»؛ ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾.

ذیل آیه به خوبی گواهی می‌دهد که سرپیچی موجب کفر است، البته این در صورتی است که سرپیچی از روی عناد و دشمنی با فرمان خدا و پیامبر ﷺ باشد، یا این‌که برای کفر معنای وسیعی قائل شویم که هرگونه معصیت را در بر گیرد، و به هر حال آیه تأکیدی است بر وجوب اطاعت پروردگار و پیامبر، یعنی پیروی از کتاب و سنت.

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که علامت محبت واقعی خدا و رسول اطاعت و پیروی از آن‌ها است، و گرنه محبتی است دروغین یا بسیار ضعیف.

سومین آیه علاوه بر اطاعت خدا و رسول، اطاعت اولی الامر را نیز مطرح می‌کند، و دستور می‌دهد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را. و هرگاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آن‌ها داوری بطلبید) اگر به خدا و رسول رستخیز ایمان دارید»؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

این تعبیر نیز به خوبی نشان می‌دهد که اطاعت مخصوص خدا است، و سپس پیامبرش و اولی الامر، و برای حل هر منازعه‌ای باید دست به سوی آن‌ها دراز کرد، و اگر غیر از این باشد پایه‌های ایمان به مبدأ و معاد در دل و جان انسان متزلزل می‌گردد.

توضیحات

۱. مطاع مطلق خداست

از مجموع آیات گذشته به خوبی استفاده می‌شود که از دیدگاه اسلام و قرآن تنها خدا «لازم الاطاعه» است و کسانی که اطاعت آن‌ها اطاعت خداوند محسوب می‌گردد، و هرگونه اطاعت و تسلیم در برابر احکام و فرمان‌های مخالف فرمان خدا از دیدگاه قرآن نوعی شرک و بت پرستی است.

بنابراین اگر پیامبران و امامان، یا پدر و مادر لازم الاطاعه هستند آن هم به فرمان خدا است، چنانکه قرآن می‌گوید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ (ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به فرمان خدا اطاعت شود).^۱

این مسأله را می‌توان با دلیل عقل نیز اثبات کرد، چرا که مطاع مطلق تنها کسی است که از همه چیز آگاه است، و حکیم و خبیر است و خالی از هرگونه خطا، و نیز رحیم و مهربان است، و این صفات تنها در ذات پاک خداوند جمع است. اگر خواست حکمرانان، دوستان، فرزندان، خویشان و حتی خواست دل با خواست او هماهنگ نشد اطاعت آن مسیر شرک است!

۲. توحید اطاعت در روایات اسلامی

در احادیث مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده نیز روی این مسأله تأکید شده است که شعبه‌ای از شرک، شرک در اطاعت است، از جمله روایات زیر می‌باشد:

الف) در حدیثی از رسول الله آمده است: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ؛ اطاعت از دیگری در معصیت خدا جائز نیست، اطاعت تنها در معروف جائز است». ^۲

۱. نساء/۶۴.

۲. مجموعه ورام، ص ۱۱۴.

ب) در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛ هرگز اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست».^۱

ج) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةِ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ کسی که از انسانی در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده است».^۲

از این روایات صریح و کوبنده دیدگاه اسلام در مسأله شرک در اطاعت به خوبی روشن می شود و معیارهای اسلامی در توحید اطاعت مشخص می گردد.

* * *

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۶۵.

۲. وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۲، ح ۸.